

ما و ابلیس

علی غضنفری

مؤلف: علی غضنفری
موضوع: گستره فعالیت ابلیس و راهکارهای مبارزه با وی
قطع: وزیری
کامپیوتر: انتشارات نیلوفرانه
نوبت چاپ: اول
محل چاپ: چاپخانه
ناشر: نیلوفرانه
صفحات: ۳۷۶
تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۸
تیراژ: ۳۰۰۰
قیمت: تومان

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۵
مقدمه	۹
مَلک و جن	۱۱
فرشتگان	۱۳
اوصاف و ویژگی‌های فرشتگان	۱۴
طبقه بندی ملائک	۲۰
گریه و خنده ملائک	۲۲
جبر یا اختیار فرشتگان	۲۳
فرشتگان در نهج البلاغه	۲۴
درود بر ملائک	۳۰
زشت‌ترین افتراء بشر	۳۳
جن	۳۵
حقیقت جن	۳۶
خلقت جن	۳۷
زندگی جنیان	۴۰
شأن نزول سوره جن	۴۸
تعبیر از جن به شیطان	۴۹
ابلیس	۵۳

- ابلیس کیست؟ ... ۵۵
- ابلیس، جن یا ملک؟ ... ۵۷
- حقیقت یا توهم ... ۶۵
- حکمت خلق ابلیس ... ۷۱
- ابلیس در آینه‌های مختلف ... ۷۳
- ابلیس در شاهنامه ... ۸۰
- مناظره ابلیس با ملائک ... ۸۲
- موقعیت ابلیس قبل از گناه ... ۹۱
- حادثه سجده بر آدم علیه‌السلام ... ۹۳
- سخن گفتن خدا با ابلیس ... ۱۰۸
- جبر در کلام ابلیس ... ۱۱۰
- گناهی که ابلیس را به کفر کشاند ... ۱۱۱
- ابلیس مؤسس برخی گناهان ... ۱۲۵
- تأسیس برخی خطاهای عملی ... ۱۳۱
- ناله‌ها و خُرخرهای ابلیس ... ۱۳۳
- زبان، خواب، مرکب، لباس و نوشیدنی ابلیس ... ۱۳۵
- القاب و اسماء ابلیس ... ۱۳۹
- فرزندان ابلیس ... ۱۴۰
- ضرب‌المثل‌ها ... ۱۴۳
- تجسم ابلیس ... ۱۴۵
- مرگ ابلیس ... ۱۵۱
- جایگاه ابلیس ... ۱۵۴

اهداف ابلیس ... ۱۵۷

اغواء ... ۱۵۷

احتناک ... ۱۵۸

اضلال ... ۱۵۸

استهواء ... ۱۵۹

استفزاز و اجلاب ... ۱۶۰

اِزّ ... ۱۶۱

نزغ ... ۱۶۱

مسّ و اخباط ... ۱۶۲

ایزار ابلیس ... ۱۶۵

وسوسه ... ۱۶۵

تزئین ... ۱۶۹

زمینه‌های وسوسه ... ۱۸۳

برخی مصادیق فریب ... ۲۰۷

شیوه فریب ... ۲۴۹

گستره مانور ابلیس ... ۲۵۷

ابلیس و انبیاء ... ۲۵۸

همزاد انسان ... ۲۸۸

فرشته‌ای در مقابل هر شیطان ... ۲۹۳

مشورت شیاطین با هم ... ۲۹۶

شیطان و افسانه‌گرانیق ... ۲۹۸

شیطان آخرالزمان ... ۳۰۳

شیطان عامل بیماری ... ۳۰۵

آخرین حرکات ابلیس ... ۳۰۹

محدوده ممنوعه بر ابلیس ... ۳۱۳

عوامل رهایی از گزند ابلیس ... ۳۱۷

تفسیر معوذتین ... ۳۴۹

و در نهایت ... ۳۵۵

منابع و مصادر ... ۳۶۳

مقدمه

ابلیس از واژه‌های آشنای نزد ماست. چه بسا خطاهای خود و دیگران را به او نسبت می‌دهیم و به‌همین جهت در شبانه‌روز ده‌ها بار او را نفرین کرده و از شرور و آفاتش به خدای متعال پناه می‌بریم. اما چه‌اندازه در فهم حاق این موجود که آشکارا عَلم عناد با بنی‌آدم را برافراشته و کمر به اغوای او بسته است همت گمارده‌ایم؟

او از چه خلق شده و اساساً حکمت در خلقت وی چه بوده است؟ چگونه به بهشت وارد گشت و همنشین ملائک شد؟ عبادت طولانی وی چه اثری داشت؟ چرا به سجده بر آدم علیه‌السلام مأمور شد؟ چرا ترک اطاعت خداوند و سرپیچی از فرمان ربّ نمود؟ حکمت خروجش از بهشت و توان وسوسه‌اش در بنی‌آدم چه بود؟ چرا به او تا وقتی مشخص، مهلت داده شد؟ چگونه توانست پیامبر خدا و همسرش را وسوسه کند؟ راه‌های فریب و اغواء او کدامند؟ ابزارهای تحقق مکایدش را چه کسی فراهم می‌کند؟ قدرت مانور او و شعاع عملیاتی وی تا چه میزان است؟ سرانجام وی به کجا منجر می‌شود؟ جایگاه او در قیامت کجاست؟... و ده‌ها سؤال دیگر که پاسخ آنها ما را به ظرایفی از وجود دشمن اصلی بشریت واقف می‌سازد.

دشمنی که اگر نبود، انسان با بهره‌گیری از چشم و گوش باطنش، امکان بیشتری برای رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین و شنیدن حقایق می‌یافت.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : لولا أنّ الشّیاطینَ یخومونَ علی قلوبِ بنی آدمَ لَنَظَرُوا إلی ملکوتِ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۱

اگر نبود گردش شیاطین برقلوب آدمیزادگان، آنان ملکوت آسمانها و زمین را می‌دیدند و حقایق را می‌یافتند. دشمنی که در تمام وجود انسان رخنه نموده و چون خون در رگهای بنی‌آدم جاری گشته است.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيْجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ.^۲

و سوسه‌های بی‌پایانش را بردل انسان‌ها روانه می‌سازد.

ما به حول و قوه‌ خدای متعال و عنایت پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اولاد طاهرینش علیهم‌السلام و توجه آخرین جانشینش حجه‌ بن الحسن - عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف - برآنیم که ضمن بیان زوایایی از زندگی ابلیس، گستره دشمنی او را با بنی‌آدم در پرتو آیات و احادیث آشکارتر نماییم و دامنه مکر و فریب او را عیان‌تر سازیم تا بلکه غفلت عارض شده بر ما که از جهالتمان به عداوت او ایجاد شده است محدودتر گردد، و تضرع ما به درگاه خدای متعال برای اعطاء توان مقابله با وساوس او افزون‌تر شود، و البته قبل از ورود به بحث، توجهی اجمالی به دو صنف از موجودات غیرمحسوس (ملک و جن) بدان حد که مؤثر در مباحث باشد خواهیم داشت.

قم المقدسة

علی غضنفری

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۳۲.

^۲ - همان، ج ۶۰، ص ۳۲۹.

مَلَكٌ وَجِنٌّ

فرشتگان

یک‌دسته از موجودات نامحسوس برای ما که در عالم «مُلک» زندگی می‌کنیم، موجوداتی هستند که در عالم امر و ملکوت زندگی می‌نمایند و آنان را به نام فرشتگان می‌شناسیم. ملائک جوهرهایی بسیط و مجرد از اوصاف جسمانی و مادی می‌باشند و از شهوت و غضب که مرکبات انسان را تشکیل می‌دهند بدورند، آیه شریفه ذیل برتجرد فرشتگان دلالت دارد.

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»^۱

خداوند جبرئیل را نازل کرد و آن را برقلب تو فرود آورد تا خلائق را از عقاب بترسانی.

مطابق این آیه شریفه، جبرئیل امین برقلب پیامبر خدا نازل می‌گشت و حضرت او را با چشم دل خویش می‌دید و صدای او را با گوش باطنش می‌شنید.

با پذیرش این اصل که هرگز از خداوند کاری خلاف حکمت صادر نمی‌گردد،

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ»^۲

ما آسمان و زمین و هرآنچه بین آنهاست بیهوده خلق نکرده‌ایم.

طبعاً ملائک هم براساس حکمتی خاص خلق شده‌اند.

علت خلقت این دسته از موجودات را باید در وظایفشان جستجو کرد، لذا در این مقوله خصلت‌ها و ویژگی‌های ملائک و اعمال و کارهای آنها را به اختصار

^۱ - شعراء / ۱۹۳ - ۱۹۴ .

^۲ - انبیاء / ۱۶ .

اوصاف و ویژگی‌های فرشتگان

در آیات و روایات اوصافی برای ملائک بیان شده است که این ویژگیها بستگی به کار آنها دارد.

۱- آفرینش

ملائک از نور آفریده شده‌اند.

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ.^۱

همانا خداوند ملائک را از نور آفرید.

۲- شکل و هیئت

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین ملائکه را چنین توصیف فرموده‌اند:

خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَمَلَائِكَةً أَصْغَرُ مِنَ الذُّبَابِ.^۲

خداوند ملائک را از نور آفرید، برخی از آنها از پشه کوچک‌ترند.

و مِنْهُمْ النَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى اقْدَامُهُمْ، وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا اعْنَاقُهُمْ، وَ الْخَارِجَةُ مِنْ

الاقطارِ اركانُهُمْ، وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْأَرْضِ اِكْنَاقُهُمْ.^۳

برخی فرشتگان پاهایشان در طبقات پائین ثابت، گردن‌هایشان از آسمان فراتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون، کتفهایشان برای حفظ پایه‌های عرش خدا آماده است.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۹۱.

^۲ - کنز العمال، ۱۵۱۷۴.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰.

۳ - تعداد

امام صادق علیه السلام در روایت ذیل به تعداد زیاد این صنف از مخلوقات خداوند تصریح می کند.

مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^۱

خداوند بیشتر از ملائک، چیزی را خلق نکرده است.

۴ - شیوه زندگی

حوائج و نیازهای فرشتگان چون آدمیزادگان نیست، و آنها به نیازهای مادی آدمی محتاج نیستند، امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْكُلُونَ وَلَا يَشْرَبُونَ وَلَا يَنْكِحُونَ وَإِنَّمَا يَعِيشُونَ بِنَسِيمِ الْعَرْشِ.^۲

فرشتگان نمی خورند و نمی نوشند و ازدواج نمی کنند، بلکه آنان به نسیم عرش زنده اند.

۵ - خواب

فرشتگان بر حسب مأموریتشان بیدارند، ولی از آنجا که تنها هستی همیشه بیدار که هرگز محتاج به خواب نیست، خداوند است، ملائک نیز به استراحت و خواب محتاجند، چنانچه امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ حَيٍّ إِلَّا وَهُوَ يُنَامُ خِلاَ اللَّهِ وَحْدَهُ عَزَّوَجَلَّ وَالْمَلَائِكَةُ يَنَامُونَ.^۳

هر موجود زنده ای خواب دارد، مگر خداوند که او را خوابی نیست، ملائکه نیز می خوابند.

۶ - جایگاه خاص

هر کدام از ملائک در جایگاه خاص خود قرار دارند، جایگاهی که برای همان خلق شده و همان مأموریت به آنان محول گشته است، و آنان مأمور به انجام وظیفه در آن

^۱ - تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

^۲ - همان، ص ۲۰۶.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۸۵.

حیطه هستند.

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱

هیچ کس از ما نیست مگر این که مقامی معلوم دارد.

۷ - غیر قابل رؤیت

در شرایط عادی صورت حقیقی ملک قابل رؤیت نیست، البته در وادی اعجاز که عمل از علل غیر ظاهری حادث می شود، چنین چیزی امکان پذیر است، کمالین که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در سدره المنتهی مشاهده فرمودند.^۲

۸ - اطاعت از اوامر الهی

ملائک هرگز اوامر خداوند را عصیان نمی کنند.

آیه ذیل، اطاعت بی چون و چرای ملائک را از خداوند بیان می دارد:

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۳

در گفتار برخداوند پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند.

آیه ذیل نیز به نافرمانی نکردن ملائک حتی آنها که مأموران جهنم هستند، اشاره دارد.

«... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۴

فرشتگان گمارده شده بر آتش، هرگز در اجرای فرمان خداوند نافرمانی نمی کنند و به هر چه دستور یافته اند عمل می نمایند.

۹ - کارگزاری امور

^۱ - صافات / ۱۶۴ .

^۲ - توضیح بیشتر را در کتب تفسیری، ذیل آیه ۱۴ سوره نجم بیابید .

^۳ - انبیاء / ۲۷ .

^۴ - تحریم / ۶ .

تدبیر تمام جهان برعهده ملائک گذاشته شده است و آنها در واقع واسطه بین خداوند و عالم مُلک می‌باشند. وظایف آنان که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است از این قبیل می‌باشد:

الف) حمل عرش الهی

وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً^۱.

فرشتگان گرداگرد آسمان درآیند، و هشت فرشته عرش پروردگار را برافراشته می‌دارند.

ب) تسبیح و تقدیس خداوند

وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۲.

و فرشتگان به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و برای اهل زمین آمرزش می‌طلبند، بدانید که خداوند آمرزنده مهربان است.

ج) نوشتن نامه اعمال

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ^۳.

همانا بر شما نگهبانانی گمارده شده است، نویسندگانی بزرگوارند، آنچه را که انجام می‌دهید، می‌دانند.

د) دفع خطرات از انسان

إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ^۴.

^۱ - حاقه / ۱۷.

^۲ - شوری / ۵.

^۳ - انفطار / ۱۰ - ۱۲.

^۴ - طارق / ۴.

هیچ کس نیست مگر این که بر او نگهبانی است.

ه) استغفار برای انسان

«... وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ...»^۱

فرشتگان برای اهل زمین استغفار می کنند.

و) مأمور عذاب اقوام گمراه

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ»^۲

وقتی فرستادگان ما نزد لوط آمدند، وی از آمدنشان نگران شد و گفت این روز بسیار سختی است.

ز) کمک به مؤمنین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا

وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»^۳

ای مؤمنان نعمتی را که خدا به شما داده است به یاد آورید، آنگاه که لشکریانی به نزد شما آمدند، ما طوفان و لشکری که نمی دیدید، به سوی آنها فرستادیم و خداوند به کار شما بیناست.

ح) مأمور ابلاغ وحی

«يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ»^۴

خداوند فرشتگان حامل وحی را به فرمان خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرومی فرستد تا هشدار دهند که معبودی جز من نیست، پس از من بترسید.

ط) قبض روح

^۱ - شوری / ۵ .

^۲ - هود / ۷۷ .

^۳ - احزاب / ۹ .

^۴ - نحل / ۲ .

قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ^۱

بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است جانتان را می‌گیرد و بعد به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید.

ی) مأموران جهنم

«... عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ...»^۲

برآتش ملائکه‌ای خشن و سخت‌گیر گمارده شده است.

ک) مأموران بهشت

«... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^۳

ملائک از هر در بر بهشتیان وارد می‌شوند، سلام بر شما به خاطر صبرتان عاقبت چه خوب جایگاهی نصیبتان شد.

طبقه بندی ملائک

طبعاً ملائک یک دست نیستند و به لحاظ کاری که انجام می‌دهند قابل تقسیم هستند، علاوه بر آنچه که در نگاه نهج البلاغه به گروههای فرشتگان متذکر می‌شویم، اصناف ذیل هم در روایات قابل توجه است.

دسته اول: کروبیان

هنگامی که موسی علیه‌السلام با هفتاد نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل به میعادگاه آمد و درخواست

^۱ - سجده / ۱۱ .

^۲ - تحریم / ۶ .

^۳ - رعد / ۲۳ - ۲۴ .

رؤیت خدا نمود، خداوند متعال به ایشان فرمود: مرا نمی‌بینی ولی به کوه بنگر اگر کوه توانست در جای خود قرار گیرد، مرا خواهی دید.

«... فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوْلُ الْمَوْتِ مَنِينٌ»^۱

هنگامی که خداوند بر کوه تجلی کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی مدهوش شد. وقتی به هوش آمد، موسی گفت: تو منزهی، به درگاه تو توبه کردم و از نخستین مؤمنین به تو هستم.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: خداوند بعد از درخواست موسی به یکی از فرشتگان کروی دستور داد تا نور خود را بر کوه آشکار کند. نور او کوه را متلاشی ساخت و باعث گشت که موسی مدهوش شود و هفتاد نفر از بنی‌اسرائیل که با وی بودند، بمیرند.^۲

دسته دوم: عبادت‌کنندگان

فرشتگان مهیمن که در عشق مطلق نسبت به ذات باری تعالی به سر می‌برند و جز به ذات حق به چیزی نمی‌اندیشند و از جهانی غیر از عالم حق بی‌خبرند، اینان به تعبیر امام صادق علیه‌السلام در پشت عرش قرار گرفته‌اند.

«... فَأَلَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُمْ لَا يَسْتَمُونَ»^۳

آنان که نزد پروردگار تو هستند، بدون خستگی و ملال شب و روز تسبیح او می‌گویند.

دسته سوم: کارگزاران

حاکم بر فرشتگان، چهار فرشته مقرب خداوند هستند. جبرائیل فرشته علم و دانش، میکائیل ملک رزق، اسرافیل مأمور احیاء، عزرائیل مأمور اماتہ. در میان این فرشتگان،

^۱ - اعراف / ۱۴۳.

^۲ - تفسیر برهان، ج ۲، ص ۵۸۴.

^۳ - فصلت / ۳۸.

خداوند متعال جبرائیل علیه السلام را بیش از همه ستوده است.

او را ملک وحی نامیده است.

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»^۱

او را پس از خود قرار داده است.

«... فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ...»^۲

و او را روح القدس نامیده است.

«.. اذ آيَدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»^۳

و او را فرمانروا و امین خوانده است.

«مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»^۴

و از سوی دیگر، معاندان او را به شدت مذمت نموده است.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرٰى

لِلْمُؤْمِنِيْنَ»^۵

به کسی که دشمن جبرئیل است بگو او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو فرو آورد، قرآنی که کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و هادی و بشارت‌دهنده مؤمنان است.

عناد دشمنان اسلام با جبرئیل علیه السلام بیش از همه بوده است.

این صوری‌ها و برخی یهودیان به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و از ایشان پرسیدند: نام فرشته‌ای که بر

شما وحی می‌رساند، چیست؟

حضرت فرمود: جبرئیل، این صوری‌ها خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: جبرئیل دشمن

^۱ - شعراء / ۱۹۳ .

^۲ - تحریم / ۴ .

^۳ - مائده / ۱۱۰ .

^۴ - تکویر / ۲۱ .

^۵ - بقره / ۹۷ .

ماست، او همیشه دستورات سنگین می دهد اما میکائیل آسان می گیرد، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می آوردیم!^۱
این واقعه هرچند حکایت از عادت یهود که لجاجت توأم با تجاهل است، می کند، اما بی بهره از نمایش عناد آنان با جبرئیل نیست.

گریه و خنده ملائک

آمده است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از جبرائیل علیه السلام پرسید: آیا فرشتگان خنده و گریه دارند؟ جبرائیل علیه السلام عرض کرد: ملائک در سه جا می خندند و در سه جا می گریند.
اما آنجا که می خندند:

- ۱ - شخصی از صبح تا شام مشغول لهو و لعب باشد و بعد از عشاء نیز چنین کند. از تعجب به وی گویند: طول روز سیر نشدی که اکنون سیر شوی؟
- ۲ - شخصی که در مرزبندی زمین کشاورزی، از اطراف آن می تراشد. از تعجب به وی گویند: این همه تو را سیر نمی کند، آیا با این سیر می شوی؟
- ۳ - زنی که خود را از نامحرم نمی پوشانده و چون می میرد همسر و بستگانش او را داخل قبر می کنند و پرده برقبرش می اندازند تا کسی او را نبیند. گویند: تا زنده بود و کسی به وی رغبت داشت او خود را نمی پوشاند، اکنون او را می پوشانید؟
و اما آن سه جا که ملائک می گریند:
- ۱ - شخص غریب برای تحصیل علم به غربت رود و در آنجا بمیرد.
- ۲ - مرد و زنی آرزوی فرزند کنند و چون خداوند فرزندی به آنها عطا کند خوشحال شوند و او را دستگیر خود دانند ولی مرگ، او را از آنان بگیرد.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۶.

۳ - یتیمی از خواب بیدار شود و مرگ مادرش را فراموش کرده، طلب مادر کند، سپس دایه‌اش او را متوجه مرگ مادر کند و او سر بر زمین گذاشته و به خواب رود.

جبر یا اختیار فرشتگان

اگر انسیان و جنیان به حقیقت اشیاء پی می‌بردند و با احساس خود آن را درک می‌کردند، مطیع محض خداوند می‌شدند و هرگز در مقابل او سرکشی نمی‌کردند، طبعاً در این صورت باب اختیار بسته می‌شد و همه آنها بالاجبار در مسیر مستقیم و صراط حق قرار می‌گرفتند. و با این وصف امتحان الهی بی‌معنا می‌گشت و بهشت و جهنم هم بیهوده می‌شد.

بنابراین به‌خاطر این که حکمت از خلقت انسان و جن محفوظ بماند، خداوند راه پی بردن آنها به حقایق را عقل و نه احساس آنها قرار داده است و زمینه مناسب را برای ارسال رسل و انزال کتب و نفس رحمانی، مهیا فرموده است.

اکنون این نوع از مخلوقات در مقابل دعوت خدا و ابلیس قرار می‌گیرند و راهی را با اختیار خود برمی‌گزینند.

اما این قضیه در عالم فرشتگان به شکل دیگری است، فرشتگان به حقایق امور دست یافته‌اند، گنه و ذات اشیاء را ملاحظه می‌کنند، آنان نهایت و نتیجه عصیان را به عینه می‌بینند و لذا اطاعت، جبلی آنها گشته و ذاتی آنها شده است و به‌همین خاطر هرگز عصیان الهی نمی‌کنند، البته نه به این جهت که مجبور به اطاعت باشند بلکه به این خاطر که آنها حقیقتی را که در پس پرده از انسان و جن قرار گرفته است می‌بینند و لذا هرگز تن به عصیان نمی‌دهند.

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱

^۱ - نحل / ۵۰ .

آنها از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند و آنچه بدان مأمورند انجام می دهند.

فرشتگان در نهج البلاغه

حضرت امیر علیه السلام در خطبه اشباح^۱ ملائک را مفصل و به شکلی زیبا توصیف فرموده است. ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه در شرح همین خطبه می گوید: با وجود کلام ربانی و الفاظ قدسی امام علیه السلام که از هر عیبی مبرا است، فصاحت عرب باطل می شود. او سپس به یک ضرب المثل تمسک جسسته می گوید: «اذا جاء نهرُ الله بطلَ نهرُ مَعْقِلٍ»؛ وقتی آب خدا جاری شود نهر مَعْقِل که جوئی در بصره است بی ارزش می شود.^۲

اینک به همین بخش از خطبه توجه کنید:

ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَوَاتِهِ، وَ عِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْعَالِيَةِ مِنْ مَلَكُوتِهِ خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَ مَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا، وَ حَشَابَهُمْ فَتُوقَ أَجْوَأَتِهَا، وَ بَيْنَ فِجَواتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ زَجَلُ الْمَسْبُوحِينَ مِنْهُمْ فِي حِطَّائِرِ الْقُدْسِ، وَ سِتْرَاتِ الْحِجَابِ، وَ سِرَادِقَاتِ الْمَجْدِ، وَ وَرَاءَ ذَلِكَ الرَّجِيحِ الَّذِي تَسْتَكُ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سَبْحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً عَلَى حُدُودِهَا، وَ أَنْشَأَهُمْ عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ وَ أِقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ أُولَى أَجْنَحَةٍ، تُسَبِّحُ جَلَالَهُ عِزَّتِهِ، لَا يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ، وَ لَا يَدْعُونَ أَتَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئًا مَعَهُ مِمَّا انْفَرَدَ بِهِ (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) جَعَلَهُمْ فِيهَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلَى وَحْيِهِ، وَ حَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَ دَأَّعَ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ، وَ عَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشَّبَهَاتِ، فَمَا مِنْهُمْ

^۱ - اشباح به معنای اشخاص و اجسام است و در اینجا مراد از آن فرشتگان می باشد.

حضرت در این خطبه، برخی مخلوقات خداوند چون آسمان، ملائک، زمین و مخلوقات مختلف آن را تبیین کرده و رازهای خلقتشان را آشکار نموده است.

^۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۲۵.

زآئغ عن سبيل مرضاته، و أمدهم بفوآند المعونه، و أشعر قلوبهم تواضع إخبارات السكينة، و فتح لهم أبواباً ذللاً إلى تماجيده، و نصب لهم مناراً واضحةً على أعلام توحيده، لم تثقلهم موصرات الآثام، و لم تحلهم عقب الليالي و الأيام، و لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمة إيمانهم، و لم تعترك الظنون على معاهد يقينهم، و لا قدحت قاذحة الإحن فيما بينهم، و لا سلبتهم الحيرة ما لاق من معرفته بضمائرهم، و سكن من عظمته وهيبته جلاله في أثناء صدورهم، و لم تطمع فيهم الوسوس فتتزع برينها على فكرهم. منهم من هو في خلق الغمام الدلح، وفي عظم الجبال الشمخ، و في قتره الظلام الأيهم. و منهم من قد خرقت أقدامهم تخوم الأرض السفلى، فهي كرايات بيض قد نفذت في مخارق الهوآء، و تحتها ريح هفافة تحبسها على حيث انتهت من الحدود المتناهية. قد استفرغتهم أشغال عبادته، و وصلت حقائق الإيمان بينهم و بين معرفته، و قطعهم الإيقان به إلى الوله إليه، و لم تجاوز رغباتهم ما عنده إلى ما عند غيره، قد ذاقوا حلاوة معرفته، و شربوا بالكاس الروية من محبته، و تمكنت من سويداء قلوبهم وشيخة خيفته، فحنوا بطول الطاعة اعتدال ظهورهم، و لم ينفذ طول الرغبة إليه مآدة تضرعهم، و لا أطلق عنهم عظيم الزلفه ربق خشوعهم، و لم يتولهم الإعجاب فيستكثروا ما سلف منهم، و لا تركت لهم استكانة الإجلال نصيباً في تعظيم حسناتهم، و لم تجر الفترات فيهم على طول دو بهم، و لم تغض رغباتهم فيخالفوا عن رجاء ربهم، و لم تجف لطول المناجاة أسلات السننهم، و لا ملكتهم الأشغال فتقطع بهمس الجو' ٧٢ر إليه أصواتهم، و لم تختلف في مقاوم الطاعة مناكبهم، و لم يثنوا إلى راحة التقصير في أمره رقابهم، و لا تعدو على عزيمة جدّهم بلاد الغفلات، و لا تنتضل في همهم خدائع الشهوات. قد اتخذوا ذا العرش ذخيرة ليوم فاقتهم، و يمموه عند انقطاع الخلق إلى المخلوقين برغبتهم، لا يقطعون أمد غاية عبادته، و لا يرجع بهم الإستهتار بلزوم طاعته، إلا إلى موآد من قلوبهم غير منقطعة من رجائه ومخافته. لم تنقطع أسباب الشفقة منهم فينوا في جدّهم، و لم تاسرهم الأطماع فيو روا وشيك السعي على الاجتهادهم، و لم يستعظمو ما مضى من أعمالهم، و لو استعظمو ذلك

لنسخ الرّجاء منهم شفقات وجلهم، و لم يختلفوا في ربّهم باستحواذ الشيطان عليهم، و لم يفرّقهم سوء التقاطع، و لا تولّاهم غلّ التحاسد، و لا تشعبتهم مصارف الرّيب، و لا اقتسمتهم أحياف الهمم. فهم أسراء إيمان لم يفكّهم من ربّته زيغ و لا عدول، و لا وني و لا فتور. و ليس في أطباق السّماء موضع إهابٍ إلّا و عليه ملكٌ ساجدٌ، أو ساعٍ حافدٌ، يزدادون على طول الطّاعة برّبهم علماً، و تزدادُ عزّة ربّهم في قلوبهم عظماً.¹

سپس خداوند سیحان برای سکونت بخشیدن در آسمان‌ها و آباد ساختن بالاترین بخش از ملکوت خویش، مخلوقات بدیع و شگفت یعنی فرشتگان را آفرید و به وسیله آنها تمام صحنه‌های آسمان از شکاف‌ها و راه‌ها و فضای خالی آن را پر ساخت. هم‌اکنون صدای تسبیح آنها فاصله‌ها را پر کرده و در بارگاه قدس در درون پرده‌های حجاب و صحنه‌های مجد و عظمت پروردگار طنین‌انداز است و پشت آن آواز مضطربی است که گوش‌ها را کر می‌کند و شعاع‌های خیره‌کننده نوری است که چشم‌ها را از دیدن بازمی‌دارد و از روی ناچاری به توقف مجبور می‌کند و آنها را به صورت‌های مختلف و اندازه‌های گوناگون آفرید و بال و پرهایی برایشان قرار داد.

آنها همواره تسبیح جلال و عزّت او گویند، و آنچه را که از آفریده‌های خدا هویداست به خویش نسبت نمی‌دهند، و مدعی خلق چیزی که تنها خالقش خداست نیستند، بلکه آنان بندگان عزیز و گرامی خداوند هستند که در سخن براو پیشی نگرفته‌اند و به فرمانش عمل می‌کنند، خداوند آنان را امین و وحی خود ساخته و برای رساندن امانت‌های امر و نهی خود به پیامبران، آنها را روانه داشته و از تردید در شبهات مصونیتشان بخشیده است و هیچ‌کدام از آنان از راه رضای حق منحرف نمی‌شوند و نیز آنان را کمک و یاری کرده و قلبشان را با تواضع و خشوع و سکینه و وقار آگاه نموده است. طرق آسانی برای عبادت خویش بر روی آنها گشوده و چراغ‌های روشنی برای نشانه‌های توحیدش نصب نموده است. نه از سنگینی بارگناه مردم در آنها اثری و نه از گردش روزگار در حالشان دگرگونی است.

¹ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

شک و تردید در ایمان پر عزم آنان خللی ایجاد نکرده و گمان‌ها بر پایگاه یقین آنها راه نیافته و آتش کینه بین آنها افروخته نشده و حیرت و سرگردانی در فهم کنه خداوند، آنان را از ایمانی که به او در نهان دارند، و از هیبت و جلالی که از او در وجودشان نهفته است جدا نساخته و وسوسه‌ها در آنها راه نیافته تا شک و تردید بر آنها مسلط شود.

گروهی از آنان بر آفرینش ابرهای پر آب و آفرینش کوه‌های عظیم و مرتفع و خلقت ظلمت و تاریکی موکّل هستند. گروهی دیگر قدم‌هایشان تا قعر زمین پائین تر رفته است، آنها همچون پرچم‌های سفیدی هستند که دل هوا را شکافته باشد، و در زیر قدم‌هایشان بادهایی است که به نرمی حرکت می‌کند و در حدود معین نگاهشان می‌دارد. اشتغال به عبادت خداوند، آنها را از کار دیگر بازداشته و حقایق ایمان میان آنها و معرفت حق ارتباط ایجاد کرده است، یقین به حق آنها را مشتاق به وی گردانیده و علاقه‌ای به غیر از آنچه نزد پروردگار است ندارند، آنان شیرینی معرفت خدا را چشیده و از جام محبتش سیراب شده‌اند، ترس و خوف او در اعماق جانیشان راه یافته، از کثرت طاعت و عبادت قامتشان خم شده و رغبت فراوان به او تضرع آنها را از بین نبرده و مقام برجسته آنها طوق خشوع را از گردنشان بیرون نیاورده است، عجب آنها را فرانگرفته که اعمال گذشته خود را بزرگ بشمارند و خضوع و خشوع در برابر ذات باعظمتش سهمی برای بزرگ شمردن خود باقی نگذارده و گذشت زمان آنان را از انجام وظیفه خسته نکرده و از رغبتشان نکاسته تا از امید به درگاه پروردگار خود عدول کنند و مناجات‌های طولانی زبانیشان را کند نکرده و اشتغال به خداوند آنها را تحت سلطه خویش نیاورده تا ندای بلندشان را به تضرع و خشوع کوتاه سازند، در مقام عبادت دوشهایشان از یکدیگر جدا نگشته و راحت‌طلبی آنها را به تقصیر در دستوراتش وا نداشته و کودنی و غفلت‌ها بر تلاش و عزم راسخ آنها تسلط نیافته است و فریب شهوت، همت‌های آنان را تیرباران نمی‌کند و از بین نمی‌برد.

آنها خداوند عرش را ذخیره روز بی‌نوائی خود قرار داده و به هنگام توجه خلق به مخلوق، خود را متوجه خالق ساخته‌اند، هیچ‌گاه عبادتش را پایان نمی‌دهند و به آخرین حد عبادتش نرسند و علاقه خود را از لزوم طاعتش باز نمی‌گردانند مگر به چیزهایی که از رجاء و خوف او منقطع نشده است. عوامل ترس

آنها از خدا قطع نشده تا از تلاش خود بکاهند، و طمع‌ها به آنها شبیخون نزده تا کوشش در امور دنیا را بر آخرت مقدم کنند، و اعمال گذشته خود را بزرگ نشمرده‌اند که اگر چنین کنند امید زیادشان خوف آنها را از بین می‌برد. و نیز به خاطر وسوسه‌های شیطان در مورد پروردگارشان اختلاف نکرده، زشتی دشمنی باهم آنها را از هم جدا نساخته و کینه و حسد بریکدیگر به آنها راه نیافته و عوامل شک و تردید آنها را پراکنده نگردانیده و افکار و تصمیم‌هایشان را تقسیم نموده است.

آنها پای‌بند ایمانند و طوق ایمان را برگردن خود دارند و هیچ‌گاه این طوق را به سبب شک و تردید و سستی و کاهلی از گردن بر نمی‌دارند. در تمام آسمان‌ها به اندازه جای پوستینی نتوان یافت جز این‌که فرشته‌ای به سجده افتاده و یا فرشته‌ای شتابان مشغول کاری دیگر است. طاعت فراوان آنها بر معرفتشان به خداوند می‌افزاید و عزت پروردگار در قلبشان عظمت بیشتری ایجاد می‌کند.

نیز آن حضرت علیه‌السلام، ملائک را با توجه به کارهایی که انجام می‌دهند، چنین تقسیم فرموده است:

سجوداً لا یرکعون، و رکوعاً لا ینتصبون، و صاقون لا یتزایلون، و مسبحون لا یسامون، لا یغشاهم نوم العیون، و لا سهو العقول، و لا فترة الابدان، و لا غفلة التسیان، و منهم امناء علی وحیه، و السنة الی رسله، و مختلفون بقضائه و امره، و منهم الحفظه لعباده، و السدنة لأبواب جنانه، و منهم الثابتة فی الارضین السفلی أقدامهم، و المارقة من السماء العلیاً أعناقهم، و الخارجة من الأقطار أركانهم، و المناسبة لقوائم العرش أکتافهم، ناکسة دونه أبصارهم، متلفعون تحته بأجنحتهم، مضروبة بینهم و بین من دونهم حجب العزة و أستار القدرة، لا یتوهمون ربهم بالتصویر، و لا یجرون علیه صفات المصنوعین [المخلوقین]، و لا یحدونه بالماکن، و لا یثیرون إلیه بالنظائر.^۱

گروهی از آنان همیشه به سجده‌اند و رکوع ندارند، و یا به رکوعند و قیام نمی‌کنند، و یا در صفوفی

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

که هرگز از هم پراکنده نمی‌گردد قرار دارند، و یا همواره تسبیح می‌گویند و هرگز خسته نمی‌شوند. هیچ‌گاه خواب چشمان آنها را نمی‌پوشاند و عقول آنها دچار سهو و نسیان نمی‌گردد و از یاد خدا غافل نشده و فراموشکار نمی‌شوند.

گروهی دیگر امینان وحی هستند، آنان زبان خدا به‌سوی پیامبرانند، و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند. جمعی دیگر حافظان بندگان اویند و دربانان بهشت او هستند، برخی از آنان پایشان در طبقات پائین زمین ثابت و گردن‌هایشان از آسمان بالا کشیده شده است و ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و کتف‌هایشان برای حفظ پایه‌های عرش خدا آماده است. و در برابر عرش او سر را به پائین افکنده‌اند و در زیر آن بال‌ها را به خود پیچیده‌اند، میان آنها با کسانی که در مراتب پائین‌تر قرار دارند، حجاب عزت و پرده‌های قدرت فاصله انداخته، هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم تصور نکنند و صفات مخلوقات را برای او قائل نشوند، و هرگز وی را در مکانی محدود نمی‌سازند و با چشم به او اشاره نمی‌کنند.

درود بر ملائک

امام سجاد علیه‌السلام نیز در مناجاتی که در دعای سوم صحیفه سجادیه آمده است به ملائک الهی درود و تحیت فرستاده است در این مناجات امام علیه‌السلام ضمن بیان شیوه تهنیت به ملائک، تقسیمات مختلفی از آنان را نیز مطرح فرموده و به برخی اعمال آنان اشاره کرده است، توجه کنید:

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَ لَا يَسَامُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا يُؤْرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ وَ اسْرَافِيلُ صَاحِبِ الصُّورِ الشَّخْصِ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَ حُلُولَ الْأَمْرِ فَيَنْبِئُهُ بِالنَّفْخَةِ صَرَعِي رَهَائِنِ الْقُبُورِ وَ مِيكَائِيلُ ذَوَالْجَاهِ عِنْدَكَ وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ وَ

جبريل الأمين على وحيك المطاع فى اهل سمواتك المكين لديك المقرب عندك و الروح الذى هو على ملائكة الحجب و الروح الذى هو من امرك. فصل عليهم و على الملائكة الذين من دونهم من سكان سمواتك و اهل الامانة على رسالاتك و الذين لا تدخلهم سامة من دوى و لا اعياء من لغوب و لا فتور و لا تشغلهم عن تسيحك الشهوات و لا يقطعهم عن تعظيمك سهو الغفلات الخشع الابصار فلا يرومون النظر اليك النواكس الاذقان الذين قد طالبت رغبتهم فيما لديك المستهترون بذكر الآتك و المتواضعون دون عظمتك و جلال كبرياتك و الذين يقولون اذا نظروا الى جهنم تزفر على اهل معصيتك، سبحانك ما عبدناك حق عبادتك فصل عليهم و على الروحانيين من ملائكتك و اهل الزلفة عندك و حمال الغيب الى رسلك و المؤمنين على وحيك و قبائل الملائكة الذين اختصصتهم لنفسك و اغنيتهم عن الطعام و الشراب بتقديسك و اسكنتهم بطون اطباق سمواتك و الذين على ارجائها اذا نزل الامر بتمام وعدك و خزان المطر و زواجر السحاب و الذى بصوت زجره يسمع زجل الرعود و اذا سبحت به حفيضة السحاب التمعت صواعق البروق و مشيى الثلج و البرد و الهابطين مع قطر المطر اذا نزل و القوام على خزائن الرياح و الموكلين بالجبال فلا تزول و الذين عرفتهم مثاقيل المياه و كيل ما تحويه لواعج الامطار و عوالجها و رسلك من الملائكة الى اهل الارض بمكروه ما ينزل من البلاء و محبوب الرخاء و السفرة الكرام البررة و الحفظه الكرام الكاتبين و ملك الموت و اعوانه و منكر و نكير و رومان فتان القبور و الطائفين بالبيت المعمور و مالك و الخزنة و رضوان و سدنه الجنان و الذين لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤرون و الذين يقولون سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار و الزبانية الذين اذا قيل لهم خذوه فغلو ثم الجحيم صلوه ابتدروه سراعاً و لم ينظروه و من اوهمنا ذكره و لم نعلم مكانه منك و باى امر و كلته و سكان الهواء و الارض و الماء و من منهم على الخلق، فصل عليهم يوم ياتى كل نفس معها سائق و شهيد و صل عليهم صلوة تزيدهم كرامة على كرامتهم و طهاره على طهارتهم اللهم و اذا صليت على ملائكتك و

رسلک و بلغتهم صلوتنا علیهم فصل علیهم بما فتحت لنا من حُسن القول فیهم انک جواد کریم.^۱

خدایا حاملان عرشت که از تسبیح سست نمی‌شوند و از تقدیست ملول نمی‌گردند و از عبادتت وا نمی‌مانند، و در اجرای فرامینت کوتاهی بر نمی‌گزینند و از شیفته شدن به تو غافل نمی‌شوند، و اسرافیل صاحب صور که چشم به راه اجازه و فرمان توست تا در صور بدمد و افتادگان در گور را از خواب مرگ بیدار کند، و میکائیل که نزد تو بلندمرتبه و به‌خاطر طاعتت دارای مکان رفیع است، و جبرئیل، امین وحی تو که از سوی اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است و در پیشگاه تو ارجمند و به درگاهت مقرب می‌باشد، و روحی که بر حریم قدس تو حجاب است، و روحی که از عالم امر توست، خدایا بر همه آنان درود فرست.

و نیز بفرشتگانی که مقامشان پائین‌تر از اینان است، از ساکنان آسمان‌هایت و امین بر پیام‌هایت، و آن فرشتگانی که از کوشش خسته نمی‌شوند و از زحمت سست نمی‌گردند و خواسته‌هایشان آنها را از تسبیح تو جدا نمی‌گرداند و سهو ناشی از غفلت‌ها آنها را از بزرگداشت تو باز نمی‌دارد. و آنان که دیدگان‌شان خاشع بوده و اراده نگریستن به انوار جلالت را نمی‌یابند، و آنان که سر به زیر افکنده و عشق و شوقشان به آنچه نزد توست پایانی ندارد، و آنان که شیفته یاد نعمت‌های تو هستند و در برابر عظمت و جلال و کبریایی تو متواضعند، آنان که چون دوزخ را بر اهل عصیان خروشان ببینند، گویند: ای خدای منزله، ما عبادتی شایسته تو نکردیم، خدایا بر همه آنها درود فرست.

و همچنین بفرشتگان روحانی تو و اهل منزلت در پیشگاهت و حاملان پیام غیب به سوی فرستادگانت و امینان بر وحیت، و بردسته‌های مختلف فرشتگانی که به خود اختصاص داده‌ای، و با تقدیس خودت آنها را از خوردنی و نوشیدنی بی‌نیاز ساختی، و در طبقات گوناگون آسمان‌هایت جایگاه بخشیدی، و بر آن فرشتگانی که چون فرمانت به انجام وعده‌ات صادر گردد بر اطراف آسمان گماشته

^۱ - صحیفه سجادیه، دعا سوم .

شوند، و بفرشتگانی که خزانه‌دار بارانند و مأمور حرکت ابرها هستند، و آن ملکی که از فریاد زجرش غرش رعدها شنیده می‌شود و چون ابر خروشان به‌وسیله او به حرکت آید شعله‌های برق درخشیدن گیرد، و بر فرشتگانی که موکل دانه‌های برف و تگرگند، و آنان که با دانه‌های باران به زمین می‌آیند، و بر آن فرشتگان که موکل باده‌ها هستند، و بر آنان که برکوه‌ها گماشته شده‌اند تا منهدم نگردند، و بر آنان که وزن آبها و باران‌های سیل‌آسا و رگبارهای متراکم را تعلیمشان کردی، و بفرشتگانی که براهل زمین گسیل می‌شوند و امور ناخوشایند و بلای نازل شده و گشایش برای آنان می‌آورند، و برسفیران بزرگوار و نیکوکار و حافظان کردار مردم و نویسنده اعمال آنان و بفرشته مرگ و دستیارانش و منکر و نکیر و رومان آزمایش‌کننده مردگان در قبر، و طواف‌کنندگان بر بیت‌المعمور و برمالمک و همه خازنان دوزخ و بررضوان و همه خدمتگزاران بهشت، و بر آنان که در جهنم امر خدا را عصیان نکنند و مأموریتشان را انجام دهند، و بر آنان که به اهل بهشت گویند: سلامتتان باد به‌خاطر صبرتان پس خانه آخرت نیکوسرای است برای شما، و برنگهبانان دوزخ آنان که چون فرمانشان رسد: او را بگیرید و به زنجیر کشید و در آتش افکنید، به سرعت اقدام کنند و مهلتش ندهند، و بفرشته‌ای که نامش را یاد نکرده‌ایم و جایگاهش را نزد تو نمی‌دانیم و از کار او باخبر نیستیم، بر همه آنان که ساکن هوا و زمین و آب هستند و همه آنان که موکل آفریدگان تو می‌باشند، خدایا بر همه آنها درود فرست در روزی که هر انسانی با دوفرشته سوق‌دهنده و شاهد به حضورت می‌آید. خدایا بر همه آنها درود فرست، سلامی که برکرامتشان بیفزاید و طهارتشان را بیشتر کند، و خدایا همان‌گاه که بفرشتگان و فرستادگانت درود می‌فرستی و سلام ما را ابلاغ می‌کنی، به میمنت این سخنان که بر زبان و دل ما روان ساختی، بر ما نیز درود و رحمت فرست، که تو بخشنده و بزرگواری.

زشت‌ترین افتراء بشر

یکی از زشت‌ترین افتراءات بشر گذشته این بود که آنان ملائک را دختران خداوند می‌خواندند، منشأ این پندار غلط این است که واژه «ملائکة» در ادبیات به صورت مؤنث

مجازی استعمال می‌شود.

عرب شاید به توهم اینکه ملائک لطیفند، آنان را به مؤنث حقیقی «زن» تشبیه ساخته و مؤنث مجازی خوانده است.

متأسفانه این عادت زشت جاهلی به صورت دیگری هنوز باقی است، به طوری که چهره پردازان که می‌خواهند صورت ملائک را نمایش دهند آنها را به صورت دخترکانی با گیسوهای بلند و کمرهای باریک و بال‌های پهن به تصویر می‌کشند.

خداوند با براهین پی در پی این افتراء بزرگ را نکوهش کرده است و با طرح سؤالاتی، زشتی این ایده را عیان می‌سازد.

«فَاسْتَفْتِهِمُ الرِّبَّكَ الْبَنَاتِ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكِهَمُ لَيَقُولُونَ * وَ لَدَ اللّهِ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ»^۱

از آنان باز پرس که آیا دختران از خدا باشند و پسران از آنها؟ آیا دیدند که ما فرشتگان را دختر خلق کردیم؟ بدان که آنان بهتان زنند و دروغگویند که می‌گویند خدا فرزند دارد، آیا خدا دختر را بر پسر ترجیح داده است؟ شما چگونه حکم می‌کنید؟ چرا نمی‌اندیشید؟ آیا شما دلیل روشنی دارید؟

صاحبان این اندیشه زشت از پاسخ به سؤال‌های مطرح شده در این آیات بازمانده‌اند، چرا که آنان را به عالم ملکوت راهی نبوده است.

خداوند متعال با طرح سؤالات ذیل، ضمن بیان عجز آنها از پاسخ صحیح، کوتاه بودن دستشان را از عالم ملکوت گوشزدشان نموده است.

۱ - آیا خدا را بدتر از خود تصور کرده‌اند که دختر را برای خود نمی‌پسندند و به او نسبت می‌دهند؟

^۱ - صافات / ۱۴۹ - ۱۵۶ .

- ۲ - آیا آنها هنگام خلق فرشتگان حاضر بودند که فهمیده‌اند از جنس زنانند؟
- ۳ - آیا آنها دلیل دیگری بروجود فرزند برای خداوند دارند؟
- ۴ - آیا خداوند بنده‌ای را بر بنده‌ای یا دختر را بر پسر ترجیح می‌دهد؟
- ۵ - آیا اساساً دلیلی بر این خیال باطل دارند؟ و...

جنّ

جنّ مفهومی وسیع دارد و به هر چیزی اطلاق می‌شود که مانعی بر سر راه انسان‌ها باشد، رسول خد صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ الْجِنَّ خَمْسَةَ اصْنَافٍ، صِنْفٌ كَالرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ وَ صِنْفٌ حَيَاتٌ وَ صِنْفٌ عَقَابِرٌ وَ صِنْفٌ حَشْرَاتٌ وَ صِنْفٌ كِبْنَى آدَمَ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعِقَابُ.^۱

خداوند جنّ را در پنج صنف خلق کرد، صنفی مانند باد در هوا هستند، مارها، عقربها و حشرات سه صنف دیگرند، و صنفی همانند بنی‌آدم بوده و حساب قیامت دارند و گنهکارانشان عقاب می‌شوند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۷.

اساساً وجود موجودات زنده دیگری غیر از انسان زمینی قابل انکار نیست، امروزه با پیشرفت علم و تکنولوژی، بشر به وجود هزاران موجود زنده ذره‌بینی پی‌برده است که وجودشان در گذشته هرگز در باورها نمی‌گنجید.

رنگ‌های مختلف و اصوات گوناگونی که فضای اطراف ما را پر کرده و ما هرگز قادر به درک آنها نیستیم چرا که چشم و گوش ما تنها رنگ‌های خاص و صداهایی با فرکانس محدود را می‌شنود، نیز از همین نمونه موجودات نامرئی می‌باشند.

بشقاب پرنده توده‌های نورانی است که به اشکال مختلفی در نزدیکی سطح زمین با سرعتی تا ۷۰۰۰ کیلومتر در ثانیه پرواز می‌کنند. آلبرت انشتین می‌گوید: بشقاب پرنده‌ها بی‌تردید وجود خارجی دارند. هیرمان ادبرت نیز می‌گوید: من معتقد به وجود مخلوقاتی باهوش‌تر از انسان در فضا هستم که بشقابیهایی را برای مراقبت از اوضاع ما به کره زمین می‌فرستند.

امروزه امکان وجود حیات در کرات دیگر و منظومه شمسی و خارج از آن پنداری خام نیست، موجوداتی که احتیاج به شرایط زمینی ما چون آب و اکسیژن ندارند و حتی وجود اکسیژن برای آنها مضر باشد، می‌دانیم برخی باکتری‌ها در درجه حرارتی معادل حرارت خورشید امکان بقاء دارند. براین اساس آیا انکار بی‌علت جنّ و یا هرپدیده ناشناخته دیگر نامعقول نیست.

حقیقت جنّ

جنّ به معنای موجود پنهان می‌باشد، مشتقات این واژه از قبیل جنّت، جنین، جنان، مجنون، جنّ، مَجَنّه، مَجَنّ و... همه در این معنای عام به کار رفته است، و لذا بهشت را چون ناپیداست جنّت گویند، به بچه چون در شکم مادر مخفی است جنین اطلاق می‌کنند و یا قلب چون در سینه مخفی شده جنان گویند و دیوانه چون عقلش ناپیداست

مجنون نامند و مرده چون در قبر مخفی گشته جَنَن خوانند، مخفیگاه را نیز «مَجَنَّة» می گویند، سپر هم انسان را مخفی می کند لذا آن را مِجَن می گویند. «جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»؛^۱ که در قرآن کریم آمده است به معنای پوشیده شدن به واسطه ظلمت و تاریکی شب است. مفرد جنّ «جَنِّي» و جمع آن «جَنَّة» است، بنابراین واژه «اجنّه» جمع جنّ نیست بلکه جمع «جنین» می باشد.

این دسته از موجودات در حالت عادی در انبساط هستند و به واسطه جسم لطیفشان قابل رؤیت انسان نیستند. اما اگر به علتی منقبض شوند، به شکلی ممثل شده و قابل رؤیت می شوند. البته آنها در همه حالات قادر هستند انسان را ببینند.

قرآن کریم در مورد شیطان و خطاب به انسان می فرماید: او و همکارانش شما را می بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی کنید:

«إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»^۲

خلقت جنّ

قرآن کریم در سوره حجر از خلقت جنّ چنین سخن به میان آورده است:

«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»^۳

و جنّ را پیش از آن از آتش سوزان خلق کردیم.

سموم باد داغ و سوزان است که در تمام سوراخ‌های جان داخل می شود و به واسطه این که اثر سمی دارد، سموم گویند.

^۱ - انعام / ۷۶.

^۲ - اعراف / ۲۷.

^۳ - حجر / ۲۷.

جان در آیه شریفه به شیوه‌های مختلفی تفسیر شده است، ابن عباس گوید جان پدر جنّ است روایتی نیز در بحار الأنوار بر همین معنا دلالت دارد.^۱

بنابر روایتی، جان اولیه «مارج» نام داشت. خداوند جفتی به نام «مارجه» برای او خلق کرد و از آندو جنّ به وجود آمد که طوایف زیادی گشتند.^۲

مطابق روایت دیگری از امام صادق علیه السلام جان از آتش خلق شده‌اند و جنّ دسته‌ای از جان هستند که از باد آفریده شده‌اند و دسته‌ای دیگر از جنّ از آب آفریده شده‌اند.

ان الله عزوجل خلق... الجنّ من النار و خلق الجنّ صنفاً من الجنّ من الريح، و خلق الجنّ صنفاً من الجنّ من ماء.^۳

نیز خلیل در «العین» و همچنین طریحی در «مجمع‌البحرین» جان را پدر اولیه جنّ معرفی نموده‌اند.^۴ برخی دیگر گفته‌اند مراد از جان، ابلیس می‌باشد. راغب اصفهانی می‌گوید: جان نسل جنی ابلیس است و... اما با توجه به این که قبل از این آیه، صحبت از خلقت انسان شده است،

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»^۵

طبعاً مراد از جان در آیه مورد بحث باید «جنّ» و یا پدر آنها یعنی «جان» باشد.

در سوره رحمن نیز خلقت جنّ مطرح شده است.

«وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ»^۶

^۱ - ر. ک: بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴.

^۲ - تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۲.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۲.

^۴ - العین از معتبرترین کُتُب لغت و قدیمی‌ترین آنهاست، مجمع‌البحرین نیز غالباً به شرح لغات و ترکیبات در روایت شیعه پرداخته است.

^۵ - حجر / ۲۶.

^۶ - رحمن / ۱۵.

مارج شعله‌ای از آتش است که همراه سیاهی آتش باشد، مراد از جان نیز در این آیه جنّ می‌باشد چرا که در آیه قبل آن، باز هم خلقت انسان مطرح شده است.

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ»^۱

حاصل دو آیه سوره حجر و رحمن، این می‌شود که جنّ از باد سموم مشتعل شده توأم با دود آفریده شده است.

البته شاید این مبدأ خلقت جنّ اولیه بوده باشد و همان‌طور که آدم از خاک خلق شده ولی سایر افراد بشر از نطفه خلق می‌شوند نه از خاک، فرزندان جنّ نیز از آتش خلق نشوند. علاوه بر این همان‌طور که خاک در وجود آدم تبدیل به گوشت و خون و استخوان شده و آثار خاک در وجود او نیست، چه بسا آثار آتش در جنّ وجود نداشته باشد و یا همان‌طور که بدن آدم بعد از مرگ تبدیل به خاک می‌شود جنّ نیز تبدیل به آتش گردد.

لازم به ذکر است که «من قبل» در سوره مبارکه حجر به معنای قبل از انسان می‌باشد. بنابراین خلقت جنّ قبل از انسان صورت گرفته است، این معنا از آیه سوره ذاریات نیز که در بحث بعدی خواهد آمد، قابل استفاده است چرا که در این آیه جنّ قبل از انس ذکر شده است. نکته قابل ذکر دیگر در بررسی آیات مورد بحث این است که جنّ موجودی در ردیف انسان است، چرا که قرآن کریم آنگاه که از خلقت انسان سخن به میان آورده است، از خلقت او می‌گوید.

هدف از خلقت جنّ

هدف از خلقت جنّ همان هدفی است که موجب خلق آدمیزاده شده است و آن

^۱- رحمن / ۱۴.

شناخت مبدأ و عبادت و اطاعت اوست، خداوند متعال در یک آیه شریفه حکمت خلقت جن و انس را با هم و این چنین تبیین نموده است.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱

تفسیر این آیه شریفه از امام صادق علیه السلام سؤال شد، حضرت فرمودند:

خداوند آنها را برای عبادت خلق نموده است، «خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ». راوی پرسید آیا همه مردم برای این امر خلق شده‌اند یا برخی، حضرت فرمودند: همه مردم «عامه»^۲.

ناگفته نماند مراد از این نوع عبادت، عبادت تکوینی نیست چرا که در عالم تکوین تمام موجودات برای عبادت خلق شده‌اند.

«... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»^۳

هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما آن را درک نمی‌کنید.

پس مراد از عبادت در این آیه عبادت در عالم تشریح است. علاوه این که این بخش از آیات سوره ذاریات تهدیدی برای کفاری است که مبدأ و معاد را منکر شده‌اند، بدیهی است که انکار معاد مربوط به تشریح است نه تکوین.

زندگی جنیان

قرآن کریم و روایات معصومین علیه السلام دسته‌ای از کارها و فعالیت‌ها را به جنیان نسبت داده‌اند که از جمله آنها:

الف) آنان چون سایر موجودات برای ادامه حیات خود محتاج به غذا هستند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

^۱ - ذاریات / ۵۶ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۴ .

^۳ - اسراء / ۴۴ .

اما العَظْمُ وَا لِرَوْتِ فَطَعَامُ الْجِنِّ.^۱

استخوان و سرگین غذای جنیان هستند.

ب) جن نیز چون انسان حرکت و سکون دارد و فعالیت می‌کند، در داستان حضرت سلیمان، به کارهای جنیان برای حضرت اشاره شده است.

«وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوضُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ»^۲

گروهی از جنیان برای او غواصی می‌کردند و یا به کار دیگری مشغول بودند و ما نگهدارشان بودیم.

آیه سوره نمل به عضو بودن جنیان در سپاه حضرت تصریح می‌کند.

«وَ حَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۳

سپاهیان سلیمان از جن و انس و پرندگان، مرتب و منظم گرد آمدند.

در سوره سبأ نیز ضمن تصریح به فعالیت جنیان برای حضرت، به این نکته که اطاعت آنان از سلیمان به دنبال دستور خداوند به آنان بوده اشاره شده است.

«... وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزْغُ مِنْهُمْ عَنَّا نُدْفَهُ مِنَ عَذَابِ السَّعِيرِ»^۴

به فرمان پروردگار گروهی از جنیان برای سلیمان کار می‌کردند و هرکدام که فرمان ما را سرپیچی کردند، عذابی سوزان به او می‌چشانندیم.

در سوره ص آیه ۳۷ و ۳۸ نیز به این موضوع اشاره شده است.

همان‌طور که متوجه شدید امکان تسخیر جنیان به وسیله انسان نیز در آیات فوق کاملاً مشهود است. روح و جسم انسان چون دوکفه ترازو هستند. تضعیف قوای بدنی

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۲.

^۲ - انبیاء / ۸۲.

^۳ - نمل / ۱۷.

^۴ - سبأ / ۱۲.

موجب می‌شود جسم آدمی ضعیف شود، طبعا در پی تضعیف جسم و سلب احساس پنج‌گانه از انسان، پرده‌های حجاب کنار می‌رود و توان روح که تاکنون در قفس جسم زندان بوده است، آشکار می‌شود. او اینک قدرت انجام اموری خارج از توان جسم را داراست، اموری که قبلا از انجام آن عاجز بود، و تسخیر جنیان از آن جمله است.

به دو داستان در همین باره توجه کنید:

سدیر صیرفی می‌گوید:

عازم سفری بودم، امام باقر علیه‌السلام در مدینه چند کار به من سپردند، در منزلگاه روحاء (حدود دوفرسخی مدینه) بر مرکب سوار بودم که ناگهان دیدم انسانی با لباس ناموزون جلو چشم من است. با خود گفتم شاید آب می‌خواهد، آب دادم، گفت: نیازی به آن ندارم، سپس نامه‌ای از امام علیه‌السلام که مهر آن خشک نشده بود به من داد. گفتم: کی آنجا بودی؟ گفت: هم‌اینک، بعد که نگاه کردم کسی را ندیدم وقتی بعد از مراجعت به حضور امام علیه‌السلام رسیدم واقعه را عرض کردم، حضرت فرمودند: خدمتکارانی از جنیان داریم، هرگاه در کاری عجله داشته باشیم، توسط آنان انجام می‌دهیم.

نیز آمده است:

چند تن از مسلمانان در مسافرت ذخیره آبشان تمام شده بود و از شدت تشنگی هرکدام گوشه‌ای افتاده بودند. پیرمردی سفیدپوش سراغ آنها آمد و گفت: برخیزید، آب آورده‌ام پرسیدند: تو کیستی؟ جواب داد: از جنیان مسلمان هستم به گوش خود از دو لب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ش‌س‌لم شنیدم که فرمود:

الْمُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ لَا يَخْذُلُ وَلَا يَعْشُ.

مسلمان برادر مسلمان است، خوارکننده‌اش نیست و نسبت به او غش روا نمی‌دارد.

اینک آمده‌ام به شما کمک کنم.

ج) جنیان نیز مانند سایر موجودات برای بقاء نسل خود توالد و تناسل دارند.

خداوند همه موجودات از انسان و حیوان گرفته تا نباتات و جمادات را به صورت مذکر و مؤنث خلق نموده است.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱

از هر چیزی دو نوع (نر و ماده) خلق کردیم تا شاید یادآور حکمت خداوند شوید.

آیه ذیل که در وصف حوریان بهشتی نازل شده است می‌فرماید، هیچ انسی و هیچ جنّی با حوریان تماس نداشته است.

«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»^۲

از این آیه، امکان مقاربت جنّیان و تولید مثل آنان استفاده می‌شود.

آیه ذیل نیز به وجود ذریه برای ابلیس اشاره کرده است، بنابراین که ابلیس از جنّیان باشد، این آیه نیز مستندی برای مبحث ما خواهد بود.

«... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ...»^۳

آیا ابلیس و فرزندان او را به جای من، با اینکه دشمن شما هستند به سروری بر می‌گزینید؟

د) جنّ نیز چون انسان شعور و ادراک دارد، خداوند متعال علت خلقت او را همانند علت خلقت انسان، عبادت و اطاعت او از خداوند برشمرده است.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴

ما جنّ و انس را جز برای عبادت نیافریدیم.

در سوره انعام به وجود پیامبرانی برای آنان اشاره شده است.

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ

^۱ - ذاریات / ۴۹ .

^۲ - رحمن / ۵۶ .

^۳ - کهف / ۵۰ .

^۴ - ذاریات / ۵۶ .

يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا...^۱

ای جنیان و انسیان آیا برای هدایت شما از جنس خودتان رسولانی نیامد که آیات را برای شما بخوانند و شما را از مواجه شدن با روز سخت محشر بترسانند. آنها گویند: ما به جهالت و بدی خود گواهی می‌دهیم.

البته هرچند آیه به وجود پیامبرانی از نوع انسان و جن اشاره دارد، اما ممکن است بگوییم پیامبران مبعوث شده برانسان‌ها، پیامبر جنیان هم بوده‌اند، چراکه آنان قادرند همه‌جا حاضر شوند و از انبیاء انس بهره برند و در مجالس علماء انس حضور یابند و از فیض آنان استفاده کنند.

ناگفته نماند که اگر برای جنیان وجود پیامبرانی از جنس خودشان را هم بپذیریم، در این نکته تردیدی نیست که پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر جنیان نیز بوده است. قرطبی در تفسیر خود به نقل از یکی از مفسرین آورده است:

بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَ لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ تَعَالَى قَطُّ رَسُولًا مِنَ الْجِنِّ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ وَ لَا مِنْ النِّسَاءِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...^۲

خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به سوی انسان و جن مبعوث کرد، و قطعاً فرستاده‌ای از جن یا از اهل صحراء و یا از زنان مبعوث نکرده است.

بنابراین همان‌طور که در شأن نزول سوره جن خواهیم آورد، آنان قبل از بعثت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اخبار آسمانی مطلع می‌شدند و بعد از بعثت رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گروهی از آنان چون آیات قرآن را شنیدند و با اخبار آسمانی گذشته آن را هماهنگ یافتند، شریعت پیامبر اسلام را پذیرفتند و به اسلام ایمان آوردند.

^۱ - انعام / ۱۳۰ .

^۲ - تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۱۶ .

ابوحزمه ثمالی نیز روایتی را مبنی بر حضور گروهی از جنیان در مجلس امام باقر علیه السلام برای کسب معارف دینی نقل نموده است و می گوید:

به منزل امام باقر علیه السلام رفتم خواستم با حضرت دیدار نمایم، گفتند: عده ای حضور حضرت هستند. صبر کردم تا جلسه آنها پایان پذیرد، جلسه تمام شد و آنان خارج شدند وقتی نگاهشان کردم متعجب شدم، چون هیچ کدام را نشناختم. به حضور امام علیه السلام رسیدم. عرض کردم اکنون زمان حکومت بنی امیه است و شمشیرهای آنان آماده ریختن خون می باشد. آمد و رفت اشخاص غریب برای شما خطرناک است، امام علیه السلام فرمودند:

يا ابا حمزة هؤلاء وقد شيعتنا من الجن جائوا يسألوننا عن معالم دينهم.^۱

ای ابوحزمه گروهی از شیعیان ما از جنیان بودند، آمده بودند تا از دانستنی های دینی خود آگاه شوند.

ه) جنیان هرچند از دیدگان ما غایبند، ولی چنان نیستند که از عالم غیب باخبر باشند. بنابراین آنچه که از قصه سلیمان نبی علیه السلام در قرآن آمده است وی برعصا تکیه داشت و در همان حال از دنیا رفت و هیچ کس از جن و انس واقف به این نکته نبود، جنیان وقتی متوجه از دنیا رفتن سلیمان شدند گفتند: ای کاش علم غیب می دانستیم و از مرگ سلیمان باخبر می شدیم و این همه کارهای شاق را که سلیمان برعهده ما گذاشته بود از ترس تحمل نمی کردیم.

«... فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»^۲

... چون ما بر سلیمان مرگ را مقرر ساخته بودیم، کسی بر مرگ او آگاه نبود، مگر موربانهای که چوب عصای سلیمان را خورد و آنگاه که فروافتاد جنیان از مرگ او باخبر شدند و فهمیدند اگر علم غیب

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۸.

^۲ - سبأ / ۱۴.

می‌دانستند، تا دیرزمانی در زیر ذلت و خواری کارهای سنگینشان باقی نمی‌ماندند.

و جنیان نیز مانند انسانها صالح و طالح دارند. دوآیه ذیل از سوره جن به این مطلب تصریح کرده‌اند.
«وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا * وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»^۱

گروهی از ما مسلمانند و گروهی گمراه، هرکس اسلام آورد راه رستگاری برگزیده است، ولی گمراهان همیزم دوزخند.
ز) حیات دنیوی جن نیز مانند انسان روزی به پایان می‌رسد، آیاتی که به مرگ ابلیس و انتهای حیات او تا روز معلوم اشاره دارد بنابراین که او از جمله جنیان محسوب شود، این مدعا را ثابت می‌کند.
آیه ذیل نیز دلالت بر مرگ جنیان در اجل معین می‌نماید.

«قَالُوا ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ...»^۲
با گروههایی از جن و انس که پیش از شما در گذشته‌اند، داخل جهنم شوید.

ح) جن نیز در قیامت محشور می‌شود.

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْرَثْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ...»^۳
روزی که خداوند همه را گرد آورد که ای گروه جن شما بسیاری از انسان‌ها را گمراه ساختید.

و به خاطر اعمالش مورد مؤاخذه واقع می‌گردد.

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ»^۴

^۱ - جن / ۱۴ - ۱۵ .

^۲ - اعراف / ۳۸ .

^۳ - انعام / ۱۲۸ .

^۴ - رحمن / ۳۹ .

در آن روز چون همه چیز آشکار است، هیچ کس از جنّ و انس از خطایش مورد سؤال واقع نمی شود.
ط) حساب قیامت را در پیش روی دارند.

«سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيَّةَ الثَّقَلَانِ»^۱

ای جنّ و انس به زودی به حساب شما رسیدگی می کنیم.

ی) و مشمول ثواب و عقاب آخرت می گردند، آیات ذیل به ورود برخی از جنیان به جهنم تصریح می کند.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ...»^۲

بی تردید گروه زیادی از جنّ و انس را برای جهنم آفریدیم.

«... وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِّنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۳

و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از جنّ و انس پر خواهیم کرد.

«... وَ لَكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِّنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۴

ولی وعده من حق است که دوزخ را از جنّ و انس پر می سازم.

البته به وارد شدن جنیان در بهشت تصریح نشده است، اما در روایتی که بحار الأنوار از امام کاظم علیه السلام نقل کرده اند به وجود جایگاهی خاص برای آنها اشاره شده است. راوی این روایت، از حضرت پرسیده است: آیا مؤمنین جنّ وارد بهشت می شوند؟ حضرت در پاسخ می فرماید:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حِطَّاءٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَكُونُ فِيهَا مَوْنُوا الْجِنِّ وَفُسَّاقُ الشَّيْعَةِ»^۵

^۱ - رحمن / ۳۱ .

^۲ - اعراف / ۱۷۹ .

^۳ - هود / ۱۱۹ .

^۴ - سجده / ۱۳ .

^۵ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۳۵ .

خداوند بین بهشت و جهنم دشت‌هایی دارد که مؤمنین جنّ و فاسقان شیعه در آنجا منزل دارند.

شان نزول سوره جنّ

شان نزول‌های متفاوتی برای سوره جنّ (سوره هفتاد و دوم قرآن) وارد شده است که برخی از آنها عبارتند از:
۱ - پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به طائف رفته بود تا آنها را به اسلام دعوت کند، ولی آنان ایمان نیاوردند و حضرت را آزار دادند. حضرت بعد از بازگشت از طائف به محلی رسید که آن را «وادی جنّ» می‌گفتند. شب در آنجا ماند و آیات قرآن را در آن شب تلاوت می‌کرد. گروهی از جنیان صدای حضرت را شنیدند و به او ایمان آوردند.

۲ - اخبار آسمانی جنیان قطع شده بود، برخی از آنان که در پی کشف علت قطع این اخبار بودند، صدای قرآن پیامبر را که در نماز صبح تلاوت می‌کرد شنیدند. اینان به‌سوی قوم خود برگشتند و گفتند عامل قطع ارتباط ما، آمدن دین جدید و نزول قرآن است و قوم خود را به اسلام فراخواندند.

۳ - از عبدالله بن مسعود پرسیدند: آیا کسی از اصحاب پیامبر در شب جنّ (شبی که حضرت با جنیان ملاقات داشت)، پیامبر را درک کرده بود؟ ایشان گفتند، خیر، ما شبی پیامبر را نیافتیم و هرچه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم. ترسیدیم که مبادا حضرت را کشته باشند لذا به‌طرف دره‌های اطراف مکه رفتیم، ناگهان حضرت را دیدیم که از کوه اُحد می‌آمد. عرض کردیم کجا بودید؟ فرمودند: دعوت‌کننده‌ای از جنیان در پی من آمده بود. من رفتم برای آنها تلاوت قرآن کنم.^۱

^۱-ر.ک: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۹۲؛ ج ۱۰، ص ۳۶۸؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۱.

تعبیر از جنّ به شیطان

گاهی در قرآن کریم از جنّ تعبیر به شیطان و شیاطین شده است. چراکه جنّ طالع همانند انسان طالع، شیطان است و به صورت فرمانبری برای ابلیس کار می‌کند.

«إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ * لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفْذَقُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ * دُخُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»^۱

ما آسمان دنیا را با زینت ستارگان آراستیم و آن را از هر شیطانی سرکش، حفظ نمودیم به طوری که نمی‌توانند بفرشتگان گوش فرادهند و از هرسو پرتاب می‌شوند. آنان با شدت دور رانده می‌شوند و عذابی دائم دارند و اگر شیطانی بخواهد یک بار استراق سمع نماید شهابی شکافنده از پی او می‌تازد.

مراد از شیطان در این آیات، موجودی شریر از جنس جنّ است.^۲

خطفه یعنی قاپیدن، یعنی اگر شیطانی بخواهد خود را به ملائک برساند تا اسرار غیب را دریابد و استراق سمع کند، شهابی آسمانی وی را دنبال می‌کند. البته چگونگی استراق سمع و آنچه را که آنها استراق سمع می‌کردند، به آسانی قابل درک نیست.

مراد از شهاب در این آیات، چنانچه برخی تصور کرده‌اند شهاب‌سنگ‌ها نیستند. چون شهاب‌سنگ در آسمان از برخورد کرات آسمانی و یا قطعاتی از آنها ایجاد می‌شود و این قطعات وقتی به جو زمین برخورد می‌کنند می‌سوزند و به صورت تیری نورانی دیده می‌شوند که بعد از سوختن خاکستر می‌گردند و اگر درشت باشند به زمین سقوط می‌کنند. بنابراین شهاب، خاص جو زمین است و در ماوراء جو چیزی به‌نام شهاب‌سنگ وجود ندارد.

^۱ - صافات / ۶ - ۱۰ .

^۲ - ر. ک: تفاسیر مختلف ذیل آیه .

علاوه این که جو زمین فاصله حدود صد کیلومتری زمین است در حالی که بشر تا حدود سیصد هزار کیلومتری کره زمین فراتر رفته است و پا در کره ماه نهاده است.

براین اساس شاید مراد از شهاب، قدرت ملائک بردفع شیاطین باشد و یا مراد از آن آشکار شدن تدلیس‌ها و تلبیس‌های آنان به وسیله ملائک باشد و یا... .

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابلیس آسمان‌های هفت‌گانه را درمی‌نوردید، ولی وقتی عیسی علیه السلام متولد شد از سه آسمان محروم گشت و چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد شد از هفت آسمان محروم شد، فرشتگان، شیاطین را با ستارگان می‌رانند.^۱

جنیان ناتوانی خود را از استراق سمع بعد از برانگیخته شدن پیامبر اسلام در سوره جن چنین مطرح کرده‌اند.

«وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا * وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَصَدًا»^۲

ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبان توانا و تیرهای شهاب یافتیم، ما در آنجا برای شنیدن به کمین می‌نشینیم و اینک هر که چنین کند تیر شهابی در کمین خود می‌یابد.

البته برخی برای این آیات و امثال آن معانی اجمالی بیان می‌کنند و آنها را از غیوبی می‌دانند که ورود در آن چیزی جز تحیر بیشتر را به دنبال ندارد و لذا از تبیین و تفسیر آن می‌گذرند.

جمعی دیگر از مفسران این گونه آیات را تشبیه و کنایه فرض کرده‌اند، حال آنکه برخی از آنها این آیات را اساساً سمبولیک دانسته‌اند و دسته‌ای دیگر امثالی برای فهم معانی غیرحسی قلمداد کرده‌اند.

در این آیه مراد از شیطان افراد شریر از جنّ می‌باشد، یعنی ما آسمان را از هر جنّ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۷.

^۲ - جنّ / ۸ - ۹.

عاری از خیر حفظ می‌کنیم. اینها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند و خبرهای آسمانی را استراق
سمع کنند و از اخبار آسمانی اطلاع یابند، فرشتگان با شعله‌های آتش مانع آنان می‌شوند.
مثل همین آیات، در سوره حجر و مُلک نیز آمده است.^۱
در آیه ذیل نیز از جنّ تعبیر به شیطان شده است.
﴿وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ * وَأَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾.^۲
شیاطین قرآن را نازل نکردند، نه حق آنان بود و نه توان آن را داشتند چون آنان قادر به شنیدن وحی نیستند.

^۱ - حجر / ۱۶ - ۱۸؛ ملک / ۵ .

^۲ - شعراء / ۲۱۰ - ۲۱۲ .

ابلیس

ابلیس کیست؟

«ابلیس» از واژه «ابلس ییلس» به معنای کم درآمد شدن، متحیر گشتن، اندوهناک شدن می‌باشد. و اَبْلَسَ من رحمه‌الله، یعنی قطع امید کردن از رحمت خداوند و ناامید شدن و مأیوس گشتن است. البته برخی عقیده دارند که ابلیس از «ابلاس» گرفته نشده است. چرا که ابلیس اعجمی است نه عربی و به همین خاطر و نیز به واسطه معرفه بودن آن

از اسماء غیرمنصرف بوده و ابلیس عَلم جنس برای شیطان متمرّد شده است و ابالیس نیز به‌عنوان جمع آن آمده است. برخی واژه ابلیس را یونانی می‌دانند چرا که لفظ «یاپولوس» یا «دیاپوس» در لغت یونانی به‌معنای سخن‌چین و افتراءبند آمده است.

در روایات و تفاسیر آمده است:

اسم ابلیس به زبان سریانی «عزازیل» بود و به زبان عربی «حارث» نامیده می‌شد وی وقتی عصیان و نافرمانی خداوند کرد، چون از رحمت خداوند ناامید شد او را «ابلیس» نامیدند.^۱ «شیطان» از «شطن یشطن» به‌معنای ریسمان طویل و محکم که به‌وسیله آن آب از چاه می‌کشند، و یا از «شاط یشیط» به‌معنای هلاک شدن، شدت غضب و سوختن آمده است. به‌نظر برخی لغت‌دانان، این لفظ عبری بوده و به‌معنای ضد یا دشمن است.

شیطان در اصطلاح، مفهومی وصفی است که در مقام شرارت از آن استفاده می‌شود. این واژه به‌موجودی شریر، خبیث و پست اطلاق می‌گردد. ابلیس را که شیطان می‌گویند به‌خاطر شرارت وی است.

در بیان فرق ابلیس و شیطان می‌توان گفت که ابلیس اسم خاص برای همان شیطانی است که از سجده بر آدم ابا نمود. ولی شیطان به‌معنای مطلق شریر است از هر موجودی که باشد چه از آدم و یا از جنّ و یا از فرزندان ابلیس. بنابراین شیطان اسم جنس می‌باشد و ابلیس اسم خاص است.

با توجه به همین نکته، آیه شریفه ذیل را می‌توان به دوشیوه تفسیر نمود:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...﴾^۲

شیوه اول آن که: همه شیاطین فرزندان ابلیس می‌باشند، او فرزندان خود را به دو قسم

^۱ - ر. ک: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۰۷؛ تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۲۵.

^۲ - انعام / ۱۱۲.

تقسیم کرده قسمتی را مأمور وسوسه انسان نموده که آنها را شیاطین انس می‌خوانیم و دسته دوم مأمور وسوسه جنیان می‌باشند که آنها را شیاطین جن می‌نامیم.

شیوه دوم که با آنچه در وجه فرق ابلیس و شیطان گفتیم هماهنگ است این است که: شیطان به هر موجود متمرّد و سرکشی گفته می‌شود چه از نوع جنّ باشد یا انس، اگر انسان متمرّد شد و از فرمان حق سرباز زد شیطان انسی خوانده می‌شود و اگر کسی از جنیان چنین شد او را شیطان جنّی می‌نامیم.

بنابر معنای اول شیاطین همگی فرزندان ابلیس می‌باشند و تابعان آنها از جنیان و انسیان، شیطان محسوب نمی‌شوند بلکه اینها شیطانی هستند یعنی کسانی که مورد اغوای شیطان قرار گرفته‌اند نه خود شیطان.

اما بنابر معنای دوم انسانها و جنیان طالح، شیطان شمرده شده‌اند و در ردیف فرزندان ابلیس قرار می‌گیرند. معنای دوم با سیاق آیه هماهنگ است ولی معنای اول نیز مؤیدهایی، از جمله از اخبار و احادیث دارد.^۱

ابلیس، جن یا ملک؟

ابلیس موجودی با شعور است، او مدتی طولانی به ستایش خداوند مشغول بود ولی بعد از آمدن فرمان خدا مبنی بر سجده به آدم علیه‌السلام، از آن سرباز زد و مطرود از رحمت الهی شد.

اما خداوند که عدل محض است، به پاس ستایش و تسبیح گذشته‌اش و به خاطر ایجاد زمینه امتحان آدم و آدمیزادگان، وی را تا روزی معین مهلت بخشید. او که آدم را

^۱ - ر.ک: تفسیر معوذتین در همین کتاب .

موجب هلاکت خود دید، قسم یاد کرد که با بهره‌گیری از اعوان و انصار و فرزندان خود در بشر تصرف نموده و القائنات خود را به صورتی که انسان به سادگی به شیطانی بودنشان پی نبرد در دل او بکارد و او را به همان سو، سوق دهد.

با بیان این مقدمه که به شعور ابلیس و مختار بودن او و مکلف بودنش در مقابل اوامر و نواهی خداوند اشاره دارد، جای پاسخ به این سؤال است که اساساً ابلیس از چه جنسی است؟ آیا از جنس فرشتگان است و یا از جنیان می‌باشد.

دسته‌ای از اندیشمندان اسلام معتقدند که ابلیس از جنس فرشتگان است.

بنابراین نظریه، ابلیس قبل از ورودش به بهشت، سلطان بین آسمان دنیا و زمین بود، سپس در پی فساد و خونریزی موجودات زمینی و نابودی آنان به بهشت رفت و در کنار ملائک دیگر ماند. نیز برخی معتقدند که او خازن بهشت بوده است. و نیز گفته شده است که اولین ساکنان زمین جنیان بوده‌اند اینان مرتکب فساد و خونریزی شدند و یکدیگر را می‌کشتند، خداوند سپاهی از ملائک به سرپرستی ابلیس را مأمور دفع آنان نمود. آنان جنیان را دفع کردند، ابلیس در پی این واقعه مغرور شد.^۱

دلایل این دسته از مفسران برای ملک بودن ابلیس را می‌توان چنین تلخیص نمود.

۱- در آیه ۳۴ سوره بقره آمده است:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۲

نکاتی در این آیه قابل توجه است و از جمله آنها:

الف) در این آیه ابلیس و ملائک مخاطب امر خداوند می‌باشد، و خداوند به فرشتگانی که ابلیس در میان آنان بوده است امر به سجود نموده است. پس ابلیس هم جز

^۱ - ر.ک: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۶۲.

^۲ - بقره / ۳۴.

آنها شمرده شده است.

ب) همچنین در این آیه شریفه «**إِلَّا ابْلِيسَ**» استثناء متصل بوده و ابلیس استثناء از ملائک شده است، طبعاً این استثناء در صورتی صحیح است که ابلیس همجنس ملائک بوده باشد.

ج) اگر ابلیس ملک نبود چرا امر به سجده شد و اساساً چه خصوصیتی در وی بوده است تا مأمور به همان امری شود که ملائک مأمور شدند. پس می‌توان گفت که اتحاد تکلیف آنها حکایت از همجنس بودنشان دارد.

د) با این که امر به سجود خاص ملائک بود «**إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا**»؛ چرا بعد از این که ابلیس سجده نکرد، ملامت شد، این نکته مؤید آن است که او هم از جمله ملائک بوده است.

۲- در آیه شریفه ذیل نیز آمده است:

«**وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...**»^۱

کان در این آیه به معنای «صار» است یعنی ابلیس بعد از اِبا کردن از سجده جز جنیان متمرّد شد، و یا این که جنّ قبیله‌ای خاص از ملائک می‌باشند و یا جنّ در این آیه به معنای لغوی آن یعنی مخفی بودن آمده است. این قول را مجمع‌البیان نقل کرده است.^۲

۳- علاوه بر آنچه گذشت، از کلام حضرت امیر علیه‌السلام در نهج‌البلاغه و در خطبه قاصعه بر می‌آید که ابلیس ملک است.

ما کان الله سبحانه لیُدخِلَ الجنّة بشراً بأمراً أخرَجَ به منها ملکا.^۳

^۱ - کهف / ۵۰ .

^۲ - تفسیر مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۳۵۵ .

^۳ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ .

خداوند هیچ‌گاه انسان را به خاطر عملی داخل بهشت نمی‌کند که در اثر همان کار فرشته‌ای را از آنجا بیرون کرده باشد.

دسته دوم از اندیشمندان اسلام معتقدند که ابلیس از جنس جنیان می‌باشد.

دلایل این دسته بدین ترتیب است:

۱- ظاهر آیه شریفه سوره کهف «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» اقتضاء می‌کند که ابلیس از جنیان باشد.

۲- به حکم آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱ ملائکه معصومند و از آنها خطاء و

گناهی سر نمی‌زند. امام حسن عسکری علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

انَّ الْمَلَائِكَةَ اللَّهُ مَعْصُومُونَ مَحْفُوظُونَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْقَبَائِحِ بِالطَّائِفِ اللَّهِ تَعَالَى.^۲

فرشتگان الهی به لطف افاضه شده از سوی خداوند متعال، از کفر و انجام زشتی‌ها محفوظند.

۳- مطابق آیه شریفه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا...»^۳ ملائک رسولان الهی هستند و رسول نمی‌تواند کافر یا فاسق باشد.

۴- استثناء در آیه «الْأَبْلِيسَ» منقطع است در این صورت جنس مستثنی و مستثنی‌e' آمنه یکی نخواهد بود. پس ابلیس از جنس ملائک نیست. همانند این استثناء، مثل معروف در ادبیات عرب است که می‌گویند: جاء القوم الا حمارهم. طبیعی است که حمار جز قوم نیست و تنها با قوم همراه است.

^۱ - تحریم / ۶.

^۲ - نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۶۷.

^۳ - فاطر / ۱.

۵ - ملک از نور یا از باد خلق شده است و جنّ از آتش آفریده شده است. عناصر نور یا باد و آتش با هم مخالفند و نمی‌توان تصور کرد که افراد یک‌نوع موجود از عناصر متمایز خلق شده باشند.

۶ - ابلیس دارای فرزند و نسل است، اسم برخی از فرزندان او را در همین مجموعه خواهیم داشت. در حالی که ملائک مذکر و مؤنث و در نتیجه توالد و تناسل ندارند.

قرآن کریم دختر خواندن ملائکه را یکی از افتراءات مشرکین می‌داند.

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانَا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْتَلُونَ﴾^۱

۷ - روایات زیادی وارد شده مبنی بر این که ابلیس از ملائک نیست و از جمله آنها:

قال الصادق علیه‌السلام: انّ ابلیسَ کان مع الملائکة فی السماء یعبُدُ الله، و كانت الملائکة تظنُّ انَّهُ منهم، و لم یکن منهم، فلما امر الله الملائکة بالسُّجودِ لِآدَمَ اُخْرِجَ ما کان فی قلبِ ابلیسَ مِنَ الحسدِ فعلمتِ الملائکةُ عند ذلک انّ ابلیسَ لم یکن منهم.^۲

ابلیس همراه ملائکه در آسمان خداوند را ستایش می‌کرد. فرشتگان گمان می‌کردند که او از آنهاست ولی از آنان نبود، وقتی خداوند ملائک را امر به سجود کرد، حسد قلبی ابلیس ظاهر شد و همین باعث گشت ملائک بفهمند ابلیس از آنان نیست. آن حضرت نیز فرموده است:

کان ابلیسُ منهم بالولاءِ و لم یکن من جنسِ الملائکةِ و ذلک انّ الله خلق خلقا قبلَ آدمَ و کان ابلیسُ حاکما فی الارض فَعَتَّوْا و اَفْسَدُوْا و سَفَّکُوْا الدِّمَاءَ فَبَعَثَ اللهُ الْمَلَائِكَةَ فَفَتَّلُوْهُمُ و اَسْرُوْا ابلیسَ و رَفَعُوْهُ اِلَى السَّمَاءِ، فَکان مع الملائکةِ یَعْبُدُ اللهُ اِلَى اَنْ خَلَقَ اللهُ تَبَارکَ و تَعَالَى آدَمَ.^۳

^۱ - زخرف / ۱۹ .

^۲ - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷۰ .

^۳ - همان .

ابلیس دوست و پیرو ملائک بود و از جنس آنان نبود، خداوند قبل از خلقت آدم، خلائقی را خلق کرده بود و ابلیس حاکم بر زمین بود. آنها سرپیچی کردند و فساد نمودند و خون‌ها ریختند، خداوند ملائک را به سویشان گسیل داشت. فرشتگان آنها را هلاک کردند و ابلیس را اسیر نمودند و به آسمان بردند. او در آسمان با ملائک، خدای را ستایش می‌کرد، تا وقتی که خداوند متعال آدم را آفرید.

عیاشی نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که «جمیل بن دراج» از امام علیه‌السلام پرسید آیا ابلیس از ملائک بود و آیا بر امور آسمان ولایتی داشت؟ حضرت فرمودند:

أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَكُنْ يَلِي مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ شَيْئًا، كَانِ مِنَ الْجِنِّ وَ كَانِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ تَرَاهُ
أَنَّهُ مِنْهَا وَ كَانِ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهَا، فَلَمَّا أُمِرَ بِالسَّجُودِ كَانِ مِنْهُ الَّذِي كَانِ.^۱

از ملائک نبود و ولایت برجیزی از امر آسمان نداشت، او از جنیان بود و با ملائک همراه شده بود. ملائک خیال می‌کردند که ابلیس از آنهاست و خدا می‌دانست که از آنان نیست. وقتی امر به سجود شد از همان‌ها گشت که بود.

شیخ طوسی دیدگاه سومی مطرح نموده است. بنابر این نظریه، ملک و جنّ یک حقیقت واحد دارند که مرتبه بالای آنها ملک و بقیه افراد آنان جنّ می‌باشند، بنابراین همان‌طور که انسان‌ها دو دسته‌اند و صالح و طالح دارند، موجودات مخفی نیز دو دسته از یک صنف هستند، صالحان آنها ملائک و طالحان آنها جنّ می‌باشند.^۲

تحقیق آراء و نظریات

آراء و نظریات هردو گروه قابل بررسی است و چه‌بسا بسیاری از آنها مخدوش بوده و یا حداقل پذیرش آنها به‌عنوان استدلال برمطلب مشکل باشد.

عمده دلائل دسته اول از دانشمندان به این نکته برمی‌گردد که ابلیس در کنار ملائک

^۱ - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۶۴۳.

^۲ - تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

مورد خطاب خدا قرار گرفته و مأمور به سجده شده است. در مقام پاسخ به این استدلال می‌توان گفت که: ابلیس به واسطه همراهی با ملائک در مدتی بسیار طولانی از جمله آنها شمرده شده است و همین همراهی با آنان باعث شده که چون ملائک مأمور به سجده شود و یا در پی اباء از سجده ملامت گردد و یا در برخی روایات و از جمله فرمایش مولای بیان حضرت امیر علیه‌السلام به ملک از آن یاد شود. دلایل دسته دوم نیز قابل تأمل است.

دلیل اول: ظاهر آیه شریفه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» گرچه این اقتضا را دارد که ابلیس از جنیان باشد ولی نمی‌فهماند که جن ملک نیست. زیرا بنا بر آنچه از شیخ طوسی نقل شد چه بسا ابلیس از دسته‌ای خاص از ملائک باشد که جن نامیده می‌شوند. یعنی ملائک بردو صنف باشند، بخشی از آنها که از آتش خلق شده‌اند جن نامیده می‌شوند و یا چون در بین مردم هستند و دیده نمی‌شوند و از چشم‌ها پنهان می‌باشند جن نامیده می‌شوند و بخش دیگر آنها ملکند.

دلیل دوم و سوم: عصمت و عدم کفر ملائک نه به اجبار، بلکه با اختیار است. آنان حقائق را یافته‌اند و در چنان مقام و منزلتی قرار دارند که به غیر طاعت فکر نمی‌کنند. علاوه اینکه آیه شریفه، تنها عصمت ملائکی را که خزانه آتش هستند بیان می‌دارد کما این که آغاز آیه در همین باره است، تا مبدا کسی خیال کند که خازنان جهنم ممکن است فرمان الهی را در عذاب مجرمان نادیده بگیرند، و مجرمان به این توهم خود را دلخوش نگهدارند.

نیز آیه شریفه‌ای که ملائک را رسولان الهی می‌داند به آیه ذیل:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ
وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۱

^۱ - حج / ۷۵ - ۷۶.

تخصیص خورده است بنابراین همان طور که همه انسان ها رسول نیستند و خداوند برخی از آنها را به عنوان رسول انتخاب می کند، ملائک نیز همگی رسول نیستند و خداوند برخی از آنها را به عنوان رسول برمی انگیزد.

دلیل چهارم: حمل استثناء بر استثناء منقطع مجازی است و تا حد امکان جانب حقیقت ترجیح دارد. اما دلیل پنجم: اختلاف در خلقت ابلیس و جنّ موجب نمی شود که جوهره آنها از هم جدا گردد. چه بسا ممکن است همان طور که از ابن عباس نیز نقل شده، ابلیس صنفی از اصناف ملائک باشد، صنفی که از نار سموم آفریده شده است.

دلیل ششم: آنچه در آیه نفی شده است دختر بودن ملائک برای خداوند است و این بیانگر این نکته نیست که آنان توالد و تناسل ندارند. علاوه اینکه از کجا معلوم است که توالد و تناسل سایر موجودات به شکل توالد و تناسل انسان باشد، چه بسا هر موجودی شیوه ای را برای حفظ نسل خود داشته باشد که متمایز با دیگر موجودات باشد.

از ادله دسته دوم تنها اخبار و احادیثی می ماند که قدر متیقن همه آنها نفی صریح ملک بودن ابلیس است. این روایات از اختلاف عوارض ابلیس و ملک سخن به میان نیاورده اند تا بتوان آنها را مورد نقص و ابرام قرار داد و صحت و سقمشان را بررسی نمود. بلکه چه بسا وحدت عوارض این دو دسته را چنان بیان کرده اند که حتی ملائک قبل از اباء ابلیس از سجده، متوجه این نکته نشده بودند که ابلیس از آنان نیست و او را از خودشان می پنداشتند.

آنچه این روایات بر آن تکیه دارند اختلاف عنصر تشکیل دهنده این دو موجود است، امری که خارج از عقول بشر عادی می باشد و جز بر کسانی که به غیب مرتبند آشکار نمی شود.

بنابراین با این که دلائل ملک نبودن ابلیس به خاطر عوارض مساوی هردو، مخدوشند، اما اخبار ائمه طاهرين عليهم السلام، قابل اغماض و چشم پوشی نیستند. لذا ناچاریم که صنف ابلیس را از صنف ملک جدا کنیم و او را از دسته جنیان بدانیم.

البته دیدگاه شیخ طوسی که مستند آن خبری از ابن عباس است، برهانی نیست. ابن عباس این نظریه را به پیامبر منتسب ننموده و شیخ برای مدعای خود دلیلی اقامه نکرده است.

در میان مفسران اهل سنت نیز برخی چون طبری، اخباری از «شهر بن حوشب»، «سعد بن مسعود»، «ابن زید» و «حسن» نقل کرده اند که صریحا ابلیس را از جنس جنیان معرفی نموده است.

به نمونه ای از این اخبار توجه کنید:

عن شهر بن حوشب قوله «مِنَ الْجِنِّ» قال: انما كان من الجن الذي ظفر بهم و ذهب به الى السماء»^۱

شهر بن حوشب در تفسیر آیه شریفه «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» می گوید: ابلیس از جنیان بود، ملائکه بر او پیروز شدند و او را اسیر ساختند و با خود به آسمان بردند.

محمد رشید رضا می گوید: وجود فصل ممیز بین ملک و جن مستدل نیست، و اختلاف ایندو صرفا اختلاف صنفی است که به جهت اختلاف اوصافشان به وجود آمده است و ظاهر این است که جن صنفی از ملائک می باشد.^۲

حقیقت یا توهم

^۱ - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۷؛ طبری با اختلاف اندک حدیث را نقل کرده است. تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۲۴.

^۲ - تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۶۵.

تا اینجا دریافتیم که مَلک، جن، ابلیس حقایق انکارناشدنی هستند.

اما برخی تمام هستی را منحصر در مادیات می‌بینند و انتظار دارند همه‌چیز در آزمایشگاه بررسی شود و معتقدند که آنچه در لابراتوارها دیده می‌شود هستی و بقیه نیستی است. نیز عده‌ای از آنان با این که جهان ماوراء طبیعت را به‌ظاهر پذیرفته‌اند اما عینی نشدن علم به غیب برای آنان باعث شده است به تأویل و تفسیر به‌رأی واقعیت‌های هستی روی آورند و با بیان معانی باطنی بدون مستند برای هرچیز، آن را از قالب معنای ظاهری خارج سازند.

برخی گفته‌اند: آیات سجده ملائک در مقابل آدم علیه‌السلام دارای معانی باطنی است و فرشتگانی که سجده کردند از آسمان فرود نیامدند که جلو آدم بیفتند و سجده کنند، فرشتگان همه در وجود انسان بوده‌اند، ابلیس هم همان نفس اماره در وجود آدم است.

بعضی دیگر نیز گفته‌اند: اگر خداوند به ابلیس دستور به سجده می‌داد، او قادر به سرپیچی نبود زیرا کسی از قدرت لایزال خداوند خارج نیست و نیز گفته‌اند: خداوند موجودی به‌نام ابلیس را برای گمراهی بشر نیافریده است. شیطان را انسان به‌وجود آورده و می‌آورد. ابلیس عبارت است از همان نفس اماره که انسان درخواست‌های وی را می‌پذیرد.

پیداست که اگر با این تأویلات به جان حقایق مطرح شده از سوی قرآن کریم و اخبار و احادیث بیفتیم، جز هاله‌هایی موهوم از هر موجودی چیزی باقی نمی‌ماند.

و آیا به راستی اگر این تأویلات که از هیچ دلیل و مستندی پیروی نمی‌کنند، تفسیر به رأی باطل و مذموم نباشند، پس معنای تفسیر به رأی چیست؟

و آیا این خیالات ذهنی انسان را در نهایت به پوچ‌گرایی سوق نمی‌دهند؟

و آیا با این افکار و اوهام در جهان هستی چیزی جز انسان و حتی او می‌تواند حقیقتی داشته باشد؟

جالب توجه این است که این عده از خیال پردازان، تصورات خود را حقیقت محض می‌پندارند و عقاید و نظریات دیگران را به باد استهزاء می‌گیرند.

برای واضح شدن بطلان این‌گونه اندیشه‌های شخصی و فردی که حکایت از انحرافات عظیم اعتقادی و تحلیل مسائل در پستوی منازل و به‌دور از مشاوره‌های علمی دارد به نکاتی از کتاب «آدم از نظر قرآن» توجه کنید:

مؤلف این کتاب در توضیح حکمت خلقت آدم آورده است:

این اعتراضات را شیطان نکرده است و کسی هم شیطان به این معنی را که شما توهم کرده‌اید ندیده و ایراداتش را نشنیده است. زیرا چنین شیطانی اصلاً وجود ندارد، این شبهات و اشکالات را در عرصه تخیل از شیطانی نقل کرده‌اند که خود ساخته‌اند!^۱

نیز می‌گوید: خداوند عزیز در کتاب کریمش هواهای وهمی و نفسانی را که برخلاف مسیر ارتقاء انسان و ضد مصالح جهان به حرکت می‌آیند شیطان نامیده است، ذات انسان را هم که تابع او شده نفس اماره به سوء می‌خواند!^۲

ایشان معتقد است که در آیات و اخبار، خصال بهیمی به‌صورت تمثیل مصور شده‌اند و کنه حقیقت این تمثیل‌ها جز همان خصلت‌های بهیمی در وجود انسان چیزی نیست. برهمن اساس وی مفسرین و محدثین را مورد طعن قرار می‌دهد که چرا ظواهر را توجه می‌کنند و از درک کنه مطالب غافل هستند! سؤال این است که ایشان این کنه را از کجا به‌دست آورده‌اند؟ آیا حصول این کنه که با ظواهر همساز نیست توهمی آشکار نیست و مصداق آیه ذیل نمی‌باشد؟

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّ هُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۳

^۱ - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۹۴.

^۲ - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۶۰.

^۳ - کهف / ۱۰۴.

ایشان در مورد این که مرحوم سید علی خان، شارح «صحیفه سجادیه» که می‌گوید: شیطان گفت من به تو سجده می‌کنم نه غیر تو، به شدت وی را به باد انتقاد می‌گیرد و این کلمات را لاطائلات خوانده و آه و افسوس سر می‌دهد که قرآن دستخوش جهل شده است.^۱

در حالی که همین نکته از شیطان، هم از قرآن و سابقه ابلیس قابل استنباط است و هم روایت ذیل که منقول از امام صادق علیه‌السلام بوده و درخواست ابلیس از خداوند را بیان می‌کند برآن دلالت دارد. ابلیس به خداوند می‌گوید:

و عَزَّيْكَ لئنْ اَعْزَيْتَنِي مِنَ السَّجُودِ لَادِمَ لَأَعْبُدَنَّكَ عِبَادَةً مَا عَبَدَهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِكَ.^۲

به عزتت سوگند، اگر مرا از سجده بر آدم علیه‌السلام عفو کنی، چنان تو را عبادت می‌کنم که احدی از مخلوقان، تو را عبادت نکرده باشند.

اتهامهای نویسنده به مرحوم سیدعلی خان و دیگران حکایت از بی‌اطلاعی وی از مبانی دینی و بسنده کردن به خیالات وهمی می‌کند.

ایشان می‌گوید: مراد از جنّ انسان مکلفی است که ظاهر نباشد همانند انسان‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند! و چون در مقابل انسان و جنّ در سوره رحمن آیات ۱۴ و ۱۵ باز می‌ماند، می‌گوید: جسم انسان از گل و لای خلق شده است و مراد از جان غرایز پنهان در آدمی است که از آتش خلق شده است! پس چون قطعا در پاسخ این سؤال که در این صورت می‌بایست غرایز همه منفی باشند خواهد ماند، می‌گوید: مراد خود آتش نیست بلکه مراد این است که غرایز مانند آتش طبیعتا سوزاننده‌اند!

ایشان در تفسیر سوره جنّ می‌گوید: مراد از جنّ در دو سوره جنّ و احقاف، افراد پاک و بی‌غرض است که بعد از استماع آیات قرآن، ایمان راسخ به حقیقت آن پیدا

^۱ - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰.

^۲ - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۶۴۳: تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۸.

کردند!^۱

ایشان در تقسیم جنّ می گوید: برخی از جنیان مردمی هستند که دائماً کوچ می کنند اینها چون فرهنگ و تمدن ندارند و از اجتماعات بشری به دورند جنّ می باشند!
در جایی دیگر می گوید: مراد از جنّ انسان های ساکن کوه ها و برخی روستاهای دوردست و حیوانات وحشی است!

در جایی دیگر برنامه ریزان و طراحان امور دنیا که پشت درهای بسته در مورد ظلم و ستم به بشر تصمیم گیری می کنند و به منافع مردم زحمتکش توجه نمی نمایند شیاطین جنی نامیده است که انسان ها با آنها در تماس نیستند و تنها به وعده هایشان گوش می دهند!

ایشان در بیان آیاتی که صراحتاً به کارگیری جنیان به وسیله سلیمان علیه السلام را مطرح می نماید می گوید: سلیمان متخلفین و یاغیان را به کار وادار می کرد!

ایشان مُسَخَّر شدن باد برای حضرت را به پیروزی و غلبه وی بر امور تفسیر کرده و با تمسک به یک داستان و قصه می گوید: ریح به معنای نصرت و ظفر است! نویسنده این کتاب کارگزاران جنی سلیمان را مردم گمنام و غریب می داند!

ایشان هُدْهُد را «هَدَهْد دارمی» که داستانش در تورات آمده می داند! کسی که با داوود علیه السلام جنگ کرد و شکست خورد و سلیمان وی را اسیر ساخت.

وی همچنین درخواست سلیمان را که چه کسی می تواند تخت بلقیس را اینجا حاضر کند چنین تفسیر می کند که مراد از تخت مرکز قدرتش بوده است و لذا آن کس که علم کتاب نزد وی بود به سلیمان گفت: قدرت پیش خودت است و وضع موجود تو همان عرش بلقیس می باشد! سپس ایشان تمام تفاسیر موجود در این زمینه را اراجیف، اکاذیب،

^۱ - آدم از نظر قرآن، ج ۲، ص ۴۱۴.

اساطیر، زخرف، ترهات، خرافات و باطل خواننده و مفسرین را غالباً افرادی ساده و عاشق تکثیر حدیث و درج آنها در کتابهایشان به خاطر افزایش حجم تألیفاتشان معرفی می‌نماید!^۱ لازم است از ایشان و امثال او پرسید که آیا نظریات مستند به آیات و روایات درجایی که ذهن بشر را راهی در آن نیست، لاطائل نامیدن و نتایج تحقیقات و زحمات دیگران را پوچ شمردن و پندارهای مستند بر وهم و خیال حاصل شده در پستوها را حق محض خواندن خطا نیست؟

«موریس مترلینگ» از اندیشمندان غربی بلژیکی‌الأصل که در آغاز وکیل دادگستری بود و بعدها نویسنده تئاتر و سپس در حیطه فلسفه وارد گشت و کتابهای زیادی در این زمینه نگاشت، نیز نظریاتی چون مؤلف کتاب نامبرده دارد و البته چون او از منابع غنی اسلامی بی‌بهره است، جز توجه به خیال‌پردازی‌های به‌دور از مباحثات علمی، ایرادی بر او نیست.

وی می‌گوید:

«یکی از رفقای فیلسوف من می‌گفت آن شیطانی که در مذاهب آسمانی بدان اشاره شده و می‌گفتند که دشمن خداست همانا «نیستی» در مقابل «هستی» است زیرا خدا یعنی «هستی» و بدیهی است که در این صورت مخالف او «نیستی» می‌شود.

گفتم: دوست عزیز... تو که فیلسوف هستی البته می‌دانی «نیستی» وجود ندارد... برای این که «نیستی» یعنی «هیچ» و البته هیچ وجود خارجی ندارد.

و از آن گذشته وقتی که ما می‌خواهیم به «نیستی» فکر کنیم لامحاله چیزی را در مد نظر مجسم می‌نمائیم ولو این که همان کلمه «هیچ» باشد و گرنه فکر ما روی هیچ چیز بند

^۱ - همان، ص ۴۳۵ به بعد.

نمی‌شود و همان چیزی را که در نظر مجسم می‌کنیم هستی است. حاصل این که هیچ و نیستی وجود ندارد و بنابراین آن شیطانی که سابقاً می‌گفتند مخالف خداست و به قول تو «نیستی» می‌باشد جز جهل و نفهمی ما چیز دیگری نیست.

بدانید نیستی یا شیطان جز نادانی ما چیز دیگری نیست و گرنه محال بود که خدا یا هستی وجود داشته باشد و اگر خدا یا هستی وجود نمی‌داشت قطع نظر از این که ما هم نبودیم فکر ما روی هیچ چیزی بند نمی‌شد و نمی‌توانستیم بفهمیم که در صورت عدم وجود خداوند یا هستی این دنیا چه صورتی پیدا می‌کرد. ایشان سپس می‌افزاید:

در آن روز به دوست فیلسوف خود گفتم: ای کاش که دشمن ما شیطان و به قول تو «نیستی» بود، زیرا در این صورت بدون تشویش روی نازبالش خود می‌خوابیدم. زیرا نیستی یا شیطان که وجود خارجی نداشتند نمی‌توانستند ما را اذیت کنند. اما افسوس که دشمن ما یعنی شیطان حقیقی، نفهمی و نادانی ماست و این دشمن برخلاف شیطان فرضی وجود دارد»^۱.

همان طور که از قبل روشن شد، نظریات مترلینگ نیز بدون مستند عقلی است و ایشان برای ادعایش هیچ دلیلی اقامه ننموده است.

حکمت خلق ابلیس

خداوند متعال فرمانروای حقیقی عالم هستی است، براین اساس هر حکمی از او در عالم وجود نافذ بوده و به محض تحقق اراده او محقق می‌گردد و چون حق محض هم اوست احکام او نیز حق محض می‌باشند و هرگز عمل بی‌په‌وده‌ای از او صادر نمی‌گردد.

^۱ - جهان بزرگ و انسان، ترجمه ذبیح الله منصور، ص ۱۳۶.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۱

آیا گمان کردید ما شما را بی‌پهوده خلق کردیم و هرگز به ما باز نمی‌گردید.

از سوی دیگر تمام مخلوقات الهی یا خیر محضند و یا خیر نسبی، و هرگز موجودی که شر محض باشد آفریده نشده است.

خداوند متعال در آیه ذیل خود را خالق تمام هستی معرفی می‌کند:

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^۲

خداوند خلق‌کننده همه چیز و نگهبان همه چیز نیز هست.

و در آیه شریفه ذیل به کمال همه مخلوقاتش گواهی می‌دهد.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ»^۳

خداوندی که همه چیز را نیکو خلق کرده و خلقت انسان را از گلی آغاز نمود.

تأمل در آنچه خداوند آفریده است ما را به کمال خلاقیت به صورتی که کامل‌تر بودنش امکان ندارد رهنمون می‌سازد.

از سوی دیگر قبح هر چیزی نه به خاطر نفس همان چیز و حاق آن است بلکه به اعتبار چیزی خارج از ذات اوست. مثلاً اگر گفته می‌شود که دروغ شر است نه بدان جهت که سخن یا نوشتار و یا غیر آن است، چرا که سخن راه ارتباط انسان با محیط خارج می‌باشد و نوشتار موجب بقاء علم می‌گردد، بلکه بدان جهت است که این سخن و نوشته، مخالف دستور عقل و شرع می‌باشد و تبعات فاسدی را در پی دارد.

یا اگر گفته شود که این میوه تلخ است نه به خاطر میوه بودنش می‌باشد بلکه به واسطه مقایسه آن با میوه‌ای شیرین و مطابق مذاق انسان می‌باشد.

^۱ - مؤمنون / ۱۱۵ .

^۲ - زمر / ۶۲ .

^۳ - سجده / ۷ .

ابلیس نیز مخلوقی از مخلوقات الهی است و او در آغاز چه ملک بوده باشد یا جن، مانند همه خلایق، پاک آفریده شده بود. به بیان دیگر خداوند هرگز او را ابلیس نیافرید بلکه او با اختیار خودش ابلیس شد و خود را از درگاه رحمت خداوند مطرود ساخت.

نکته دیگر آنکه تمام موجودات عالم در چرخه طبیعت، نقش خاص خود را ایفاء می‌کنند. به عبارت دیگر همه عالم به منزله زنجیره‌ای است که هرکدام از موجودات حلقه‌ای خاص از این زنجیره را تشکیل می‌دهند و طبعاً هر حلقه‌ای پایانی برای حلقه قبل و آغازی برای حلقه بعد خواهد بود و از هر حلقه‌ای چیزی صادر می‌شود که دیگری از انجام آن عاجز است. این چرخه چنان به هم پیوسته است که اگر یک حلقه مفقود شود، همه هستی از هم فرو می‌پاشد. ابلیس هم در این چرخه جایگاهی دارد و اگر او وجود نمی‌داشت، چرخه‌ای ایجاد نمی‌شد و انسانی هم خلق نمی‌گشت.

اضافه بر آنچه گفته شد ابلیس برای همه مضر نیست. برای برخی که او را تبعیت کنند، وعده‌های او را گوش دهند، هلاک‌کننده است. اما برای آنان که به عناد او با آدمی‌زاده آگاه شوند و از تبعیت وی سرباز زنند نه تنها مضر نیست بلکه مایه کمال است.

نکته آخر این که خلقت ابلیس، بیان قدرت خداوند در خلقت اضداد چون دنیا و آخرت، نار و جنت و... می‌باشد، چرا که عظمت هر چیزی آن‌گاه محسوس می‌شود که ضد آن نیز درک گردد.

ابلیس در آیینهای مختلف

شیطان به عنوان موجودی مرموز و فریبکار در ادیان و آئین‌های ابراهیمی و غیرابراهیمی مطرح است. تورات و انجیل به بیان داستان‌ها و قصه‌هایی در مکر و فریب ابلیس و شیاطین پرداخته‌اند و برخی قصه‌های قرآنی مربوط به ابلیس در این دو کتاب مقدس نیز به

تفصیل وارد شده است. آئین بودا نیز به موجودی پلید و ظلمانی و شیطانی بدخواه به نام «مارا» معتقد است. اکنون نگاه زرتشتیان، برخی صوفیان، شیطان پرستان و یزیدیان را در مورد ابلیس ببینید.

زرتشتان

در این که آیا آئین زرتشت در آغاز، آئینی توحیدی بوده است یا ثنوی، نظر ثابتی وجود ندارد، بنابراین چه از اخبار و احادیث برمی آید، دین زرتشت دینی الهی و توحیدی بوده و معتقدان به این آئین از جمله اهل کتاب شمرده می شوند و دوگانه پرستی بعدها عارض این آئین شده است.

در برخی منابع تاریخی هم اعتقاد زرتشتیان به خدای واحد مطرح شده است و نیز از بخشی از اوستا «گاتها» توجه به خدای واحد قابل استنباط است. اما بنابر بخش عمده ای از اوستا و از جمله قسمتی «وندیداد»^۱ به ثنویت و دوگانه پرستی تصریح شده است. براین اساس، زرتشتیان به دو مبدأ برای خلایق قائل هستند. مبدئی که نعمت‌ها را آفریده و مبدئی که خالق نعمت‌ها است.

تمامی نعمت‌ها و از جمله خوبی‌ها، خوشی‌ها و حتی زمین‌های حاصلخیز، هوای معتدل، مخلوق خالقی به نام «سپنت مئنیو» یا خردمقدس و اهورا مزدا است و تمامی بدی‌ها و نقص‌ها و حتی شوره‌زارها و سرمای سخت و گرمای سوزان، مخلوق خالقی به نام «انگرمئنیو» یا خرد خبیث و اهریمن مزدا می باشد. این دو موجود ازلی و ابدی بوده و در عرض هم قرار دارند و خلایقی را متناسب با خود آفریده‌اند.

^۱ - این واژه به معنای ضد دیو است، بخش وندیداد حاوی افسون و دعا برای در بند نمودن دیوها می باشد .

البته بنابر برخی منابع زرتشتیان، اهورا، انگرا مئنیو و سپنت مئنیورا آفرید و آن دو شرور و خوبی‌ها را آفریدند. به‌هرحال اهریمن در فاعلیت و خلقت یا شریک اهورا است، یا مخلوق اهورا و هم‌دوش سپنت مئنیو می‌باشد.

براین فرض که آئین زرتشت را آئینی ثنوی بدانیم، شرک در این دین از نوع شرک در خالقیت و فاعلیت است و نه شرک در عبادت، و زرتشتیان تنها معتقد به خالق بودن اهریمن هستند و نه این‌که او را پرستش کنند.

ناگفته نماند که در تاریخ، اعتقاد به «ارواح خبیثه» و توجه به آنها برای در امان ماندن از شرورشان، از معتقدات نژاد آریائی محسوب می‌شود که از نژادهای دیگر کسب کرده‌اند. بنابراین مدعا چه‌بسا دین توحیدی زرتشت، در طول زمان، با اعتقاد گذشته آریائی‌ان آمیخته شده و دچار تحریف گردیده، و به شکل ثنویت امروزی ماندگار گشته است.^۱

صوفیان

تصوف نیز تصویر دیگری از ابلیس دارد. ما با گذر از افعال و اعمال متصوفه، برخی اعتقادات آنان را در مورد ابلیس را رقم می‌زنیم.

^۱ - در اعتقادات اسلامی، موجودات به دو دسته خوب و بد تقسیم نمی‌شوند تا محتاج دوخالق باشند و وجود یک خالق برای دو صنف متضاد قابل تصویر نباشد.

بلکه در جهان‌بینی اسلامی، همه مخلوقات یا خیر محض هستند و یا خیر نسبی محسوب می‌شوند و هیچ موجودی که شرّ محض باشد آفریده نشده است. ابلیس نیز مخلوقی از مخلوقات خداست، او نیز شرّ نبوده است ولی از آنجا که او همانند انسان موجودی مکلف بوده، خود مسیر انحرافی را پسندیده و شرّ گشته است. با این وصف، اعتقاد زرتشتیان به اهورا و اهریمن، با عقیده مسلمانان به خدا و ابلیس قابل قیاس نیست. چرا که آنان معتقد به دو خالق هستند که به‌صورت دو قطب مخالف، هر کدام خلایقی خاص خود دارند، ولی ما جز به خالقیت یک خالق معتقد نیستیم و برای ابلیس شأنی بیش از یک مخلوق و حتی پائین‌تر از بسیاری از خلایق، قائل نشده‌ایم. بنابر اعتقاد ما خداوند خالق همه‌چیز بوده و شریکی ندارد.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: احمد غزالی، ابلیس را سیدالموحدین می‌خواند، روزی بالای منبر در مقام وعظ گفت: کسی که توحید را از ابلیس نیاموزد کافر است، او مأمور به سجده به غیر خدا شد ولی ابا کرد.^۱ غزالی نیز می‌گوید: موسی علیه‌السلام به ابلیس گفت: چرا سجده نکردی؟ ابلیس گفت: من ادعای توحید دارم! چگونه جز به یک سو بنگرم و جز خدا را سجده کنم. ولی تو از خدا درخواست کردی که خودش را به تو بنمایاند و به دستور او به غیر او یعنی کوه نگرستی تا جلال او را ببینی پس من در توحید از تو صادق‌ترم!^۲ حسین بن منصور حلاج از زبان ابلیس می‌گوید: من خود در کتابی مبین خوانده بودم که بر من چه خواهد گذشت. اگر تو را سجده کنم یا نکنم مرا بازگشت به اصل چاره نیست.^۳ حسین بن منصور حلاج نیز معتقد است: ابلیس اراده اختیار خود را آگاه نیست و خداوند است که او را به سجود به آدم امر و نهی می‌کند. و او به خدا می‌گوید: اختیار من به اختیار توست، اگر مرا از سجده بر آدم بازداشتی، بازدارنده توئی، و اگر امر می‌کردی، فرمانبردار می‌بودم! او نیز معتقد است که: ابلیس موحدی بزرگ و غرق در دریای توحید است و چون عاشقی شیدا هیچ چیزی غیر خدا نمی‌بیند و نمی‌شناسد. به وی گفتند: سجده کن، گفت: به غیر تو نه، باز گفتند: تا قیامت مطرود می‌شوی. گفت: اگر تا ابدیت مرا با آتش عذاب کنند به غیر خدا سجده نمی‌کنم. عطار می‌گوید: هنگام خلق آدم و سجود ملائک در برابر او، ابلیس در پی یافتن سرّ

^۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۰۷.

^۲ - ر.ک: تمهیدات، صفحه ۲۱۱ به بعد.

^۳ - تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷ به بعد.

آدم شد و به همین علت از سجده بازماند. ابلیس سرّ آدم را یافت و می دانست هر کس پی به سرّ آدم ببرد باید کشته شود، و لذا مهلت خواست تا حیاتش ادامه یابد. اما از آنجا که ممکن بود او سرّ آدم را فاش کند و مردم آن را بفهمند، به دشمنی متهم شد تا کسی حرف او را نپذیرد!

وی نیز می گوید: خداوند در ظاهر ابلیس را از خود براند و مطرود و ملعونش کرد و جامه‌ای از قهر خویش بر او پوشاند تا از چشم عامه پنهان باشد ولی خاصان درگاه، او را چنان که هست می شناسند.

عین القضاة همدانی می گوید: آن عاشقی که او را در دنیا ابلیس می خوانی، نمی دانی که در عالم خدائی او را به چه نام می خوانند که اگر می دانستی خود را کافر می شمردی. به او گفتند اگر دعوی عشق ما می کنی نشانی لازم است. لذا محک بلا و قهر و ملامت و مذلت بر او عرضه کردند، قبول کرد.

ابلیس خود می گوید: چندین هزار سال معتکف کوی معشوق بوده‌ام. چون قبولم کردند، نصیب من از دوست رسید و چون رحمش آمد لعنتم کرد و گفت «وان علیک لعنتی الی یوم الدین». برای من فرق گذاشتن بین رحمت و لعنت شرک است چه این که از دوست هر چه رسد خوش باشد، آنگاه که لعنت با یاء نسبت (لعنتی) همراه گردد.^۱

زشتی این تصورات روشن تر از آن است که مورد بحث قرار گیرند چه این که برای آنان که از حقایق فاصله گرفتند، نصوص قرآن و اخبار صحیحه را کنار نهادند، وسایط در ارتباط خود با خدا را نادیده انگاشتند و شعور ضعیف خود را قادر به فهم ازلی و ابدی یافتند، قدم نهادنشان در این مهالک بُعدی ندارد.

شیطان پرستان

^۱ - ر.ک: عرفان و تصوف الهامی، ص ۱۶۶ به بعد .

یکی از عقاید کهن، پرستش ارواح و جنیان بوده است، این عقیده در میان اعراب نیز جایگاه خاصی داشته است، آنان که از صحراهای وسیع و مخوف عبور می‌کردند به جهت تسلای خوف خود به موجوداتی موهوم مانند جن متوسل می‌شدند و به آنها پناه می‌بردند و گاه هنگام گذر از صحرا می‌گفتند:

اعوذُ بسیدِ هذا الوادی من شرِّ سفهائه.

به آقای این صحرا از شر ابلهان آن پناه می‌برم.

عده‌ای نیز که قدرت رسوخ شیطان را درک کرده بودند برای ایمنی از شرور او یا جلب منافع و به‌دست آوردن خواسته‌های خویش، به او پناه می‌بردند و از وی یاری می‌جستند. بنابراین اعتقادات این عده، شداد دست نیاز به شیطان دراز کرد و شیطان بهشتی برای آسایشش آفرید اما نوح و یوسف و... که این همه خدا خدا می‌کردند دچار طوفان و چاه شدند و بر همین اساس این عده، شیطان را کلیددار سعادت دنیوی می‌دانند.

این گروه با پیشرفت علم و آگاهی بشر منقرض شدند و البته گفته می‌شود آثاری از آنها در برخی نقاط جهان و از جمله در اطراف شهر موصل عراق وجود دارد.

یزیدیان

یکی دیگر از آئین‌هایی که به ستایش شیطان مشهورند آئین یزیدیه است. یزیدیه به قول خود منسوب به «شاهد بن جراح» فرزند منحصر به فرد آدم می‌باشند، بنابر عقاید این دسته، یزید بن معاویه مظهر دومین ملک می‌باشد که از دین اسلام جدا شده و به آئین آنان پیوسته است. مرحوم شهرستانی در ملل و نحل یزیدیه را اصحاب شخصی به نام «یزید بن انیسه» از خوارج نهروان می‌داند، نیز گفته‌اند یزیدیه شعبه‌ای از آئین زرتشت است و یزیدیان مشتق از «یز» به معنای پرستش است که ایزد و یزدان از همان مشتق شده است. یزیدیان نیز

یکی از اجداد خود را یزدان می‌دانند.

برخی دیگر می‌گویند یزیدیه بقایای مانویه است، ارتباط عقاید یزیدیه و مانویه این احتمال را قوی می‌سازد. یزیدیان معتقدند که نخستین موجودی که خداوند آفریده ملک طاووس است که ذات خداوند است و «شیخ شرف‌الدین ابوالفضائل عدی بن مسافر بن اسماعیل» ذاتاً با طاووس ملک یکی است. وی متوفای بین سالهای ۵۵۵ تا ۵۵۸ بود و ۹۰ سال عمر کرده است.

به عقیده آنان ملک طاووس یکی است و شش ملک دیگر آفریده شده‌است که واسطه بین خدا و خلق می‌باشند، بنابراین ملک طاووس هم ملک اول است و هم ذات باری تعالی، نیز گفته شده اینان به هفت فرشته ممتاز (عزرائیل، دردائیل، اسرافیل، میکائیل، جبرائیل، شمنائیل، نورائیل) معتقدند.

یزیدیان کتاب خاصی ندارند ولی به دو کتاب یعنی کتاب (جلوه) نوشته شیخ عدی و (مصحف رش) یا کتاب سیاه که بعد از او نوشته شده اعتقاد دارند.

یزیدیان در مقابل عقاید اسلامی برای خود عقایدی جعل کرده‌اند که از جمله احکام دینی آنان شمرده می‌شود، مثلاً سه روز روزه به‌جای سی روز، دوبار بوسیدن زمین و صورت به خاک گذاشتن هنگام طلوع آفتاب و غروب آن، زیارت قبر شیخ عدی در موصل به‌جای حج و همراه داشتن خاک قبر او برای هر یزیدی و... از جمله عبادت‌های آنان است.

یزیدیان به حلاج احترام می‌گذارند و اعتقاد دارند در آخرالزمان خواهد آمد و دنیا را پاک خواهد کرد، گویند عدی بن مسافر هم با امام غزالی ارتباط داشته است.

بنابر صحت این ادعا، توصیف‌های منصور و امام غزالی از شیطان بی‌وجه نیست.

البته چنانچه گفتیم این آئین منقرض شده است و اگر افراد معدودی در نقاط مختلف

دنیا و یا شهر موصل، خود را به این آئین وابسته بدانند، حکایت از وجود یک آئین زنده نمی‌کند.

ابلیس در شاهنامه

داستان ضحاک و ارتباط او با شیطان از داستان‌های شاهنامه است.

فردوسی در این داستان چهره مردی ظالم را به نمایش می‌آورد که با ظلم و تعدی بر زیردستان، حکومت می‌نمود.

به‌گوشه‌ای از این داستان توجه کنید:

در روزگار جمشید، در دشت تازیان، پادشاه پارسائی به‌نام «مرداس» می‌زیست، وی از امکانات مالی وسیع برخوردار بود و به دیگران هم کمک می‌نمود. مرداس پسری ناپاک داشت به‌نام «ضحاک» (ضحاک معرب اژدهاک، اژدها است و در داستان‌های ایرانی، مظهر خوی شیطانی و بدی می‌باشد). روزی ابلیس در برابر او مجسم شد و به وی گفت: رازی دارم می‌خواهم با تو در میان گذارم به شرط این‌که آن را مخفی نمائی و به کسی نگویی و به کار بندی.

ضحاک شرط ابلیس را پذیرفت و برآن سوگند یاد کرد، ابلیس به او گفت: شهریاری سزاوار توست، پدر سالخورده‌ات را از میان بر و خود برجای او بنشین. ضحاک برآشفست و نپذیرفت، ابلیس گفت: سوگند خوردی که هرچه گفتم بپذیری.

ضحاک در اندیشه قتل پدر شد و پرسید: چگونه می‌توانم به چنین کاری دست زنم؟ ابلیس پاسخ داد: شب پدرت برای پرستش به‌پای می‌خیزد و از باغ می‌گذرد، در سر راه او چاهی می‌کنم و با خاشاک می‌پوشانم. مرداس شب هنگام در مسیر عبادتگاه خود در چاهی ژرف گرفتار شد و جان سپرد و ضحاک در پی وی بر تخت نشست.

ابلیس بار دیگر به شکل جوانی آراسته نزد ضحاک آمد و گفت: من آشپزی نامور

هستم و دوست دارم در آشپزخانه شاه به کار مشغول شوم. شاه امور آشپزخانه‌اش را به او سپرد و او در تهیه غذاهای رنگینی که در آن عصر نبود می‌کوشید و شاه را مسرور می‌نمود. روزی ضحاک به او گفت: در پاداش زحمتهایت آنچه خواهی بخواه. و ابلیس ادعای مهر به شاه نمود و درخواست بوسیدن شانه‌هایش کرد. ضحاک پذیرفت و ابلیس بردوشانه ضحاک بوسه زد و پنهان گشت. همانند دو مار از شانه‌های ضحاک سربرآوردند و وی را مضطرب کردند.

چو بوسید و شد بر زمین ناپدید

کس اندر جهان این شگفتی ندید

دومار سیاه از دوکتفش برست

غمین گشت و از هرسوئی چاره جست

مارها را بردند اما باز هم همانند درخت بیرون می‌آمدند. اطباء از اطراف حاضر شدند و هریک درمانی می‌گفت ولی چاره‌ای مؤثر نداشتند.

ابلیس برای سومین بار به شکل پزشک ماهری مجسم گشت و به ضحاک گفت: تنها راه آرامش مارها این است که هرروز مغز سر دو جوان به آنان داده شود. ابلیس می‌خواست نسل بشر را از این راه منقرض کند.

دوای تو جز مغز آدم نیست

براین درد و درمان نباید گریست

تکبر جمشید، شاه ایران، مردم را واداشت که او را به کناری نهند و ضحاک مار دوش را به شاهی برگزینند، ضحاک به ایران آمد و تاج بر سر نهاد. آشپزهای او هرروز دو جوان را از مأموران می‌گرفتند و مغز سر آنان را طعام مارها می‌کردند. مدت‌ها گذشت تا دو مرد پارسا مسئول آشپزخانه شدند، آنان از هردو جوانی که همه‌روزه تحویل آشپزخانه می‌شد، یکی را کشته و دیگری را مخفی می‌نمودند و مغز سر همان یکی را با مغز کله گوسفند می‌آمیختند و خورش مارها می‌نمودند.

جامعه از ظلم ضحاک به تنگ آمده بود، تا «کاهه آهنگر» در پی «فریدون» که مدت‌ها پیش ضحاک در خوابی وی را قاتل خود دیده بود، شد و او با یاری همه مردم ضحاک

را گرز گران زد و در دل غاری در کوه دماوند به غل و زنجیر بستند.^۱

مناظره ابلیس با ملائک

در تورات و در شرح اناجیل اربعه و تفاسیر قرآن^۲ مناظره‌ای بین ملائک و ابلیس نقل شده است. در این مناظره ابلیس شش سؤال برای ملائک مطرح نموده است. این سئوال‌ها در برخی تفاسیر نقل شده و هر کدام به فراخور خود جواب‌هایی را آورده‌اند.

ما در اینجا شبهات ابلیس را طرح نموده و پاسخ آنها را با توجه به آنچه تاکنون بیان کرده‌ایم و آنچه را از حکمت خلقت جنّ و انس فراگرفته‌ایم، بیان می‌داریم.

۱ - حکمت خلق من چه بود، و با این که خدا می‌دانست کفار به جهنم داخل می‌شوند چرا آنان را آفرید؟ و چه فایده‌ای بر خلقت آنان مترتب است؟

پاسخ این سؤال از قبل واضح شد، و اکنون این سؤال را از زاویه‌ای دیگر پاسخ می‌گوئیم.

باید متوجه بود که وجود فایده برای هر پدیده‌ای آنگاه قابل تصور است که فایده مورد بحث عاید پدیدآورنده همان چیز شود و یا ضرری را از او دفع کند، اما با توجه به این که خلقت خلایق فایده‌ای را به خداوند نمی‌رساند و یا ضرری را از او دفع نمی‌کند پس خلق خلایق از سوی خدا با پدید آوردن چیزی توسط مخلوق دومقوله از هم جدا هستند و ابلیس این دو مقوله را با هم مخلوط کرده است. مضافاً این که خداوند بشر را برای هدفی خاص خلق کرده است، او می‌خواهد بشر، خالقش را بشناسد و به سوی او مدارج کمال را طی کند.

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.^۳

^۱ - چشمه روشن، غلامحسین یوسفی، شاهنامه فردوسی، نسخه موزه بریتانیا.

^۲ - ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۴۴.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹.

گنج نهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلائق را خلق کردم تا آشکار گردم.

با این حساب او ابلیس را خلق نکرده و هیچ کافری را نیافریده است، او هر موجودی را برای همان هدف غائی خلق کرده است. ولی او می‌خواهد این موجودات با اختیار خودشان به آن هدف برسند. طبعاً در مقابل این اختیار می‌بایست امیال و غرایز دیگر و عواملی که آدمی را به سوی زشتی‌ها سوق بدهند وجود داشته باشد تا اختیار آدمی محقق شود. چه این که اختیار زمانی قابل تصور است که فرصت‌های متضادی وجود داشته باشد.

حال اگر برخی حس برتری جویی و یا امیال حیوانی خود را ترجیح دادند و ابلیس و کافر گشتند راهی است که خود رفته‌اند نه آن که بدان مجبور شده باشند.

البته ممکن است این شبهه به ذهن آید که: همان‌طور که گفته شد ابلیس شرایط کمال را داشته و خود با اراده خود به انحراف رفته است. حال به فرض اگر او راه کمال را می‌پیمود، کسی نبود که آدمیزاده را وسوسه کند و او هم مسیر ترقی می‌پیمود و امتحان بی‌معنا می‌گشت. در پاسخ این شبهه بایستی گفت: ابلیس تنها عامل اغوای انسان نیست بلکه دو مرتبه نفسانی صعودی و نزولی که از نفس لوامه و اماره آغاز می‌شود کافی است که زمینه‌های اختیار را برای آدمی ایجاد کند. علاوه بر این که حقایق، در پس پرده غیب قرار دارند و تنها مظاهر آنها قابل رؤیت هستند. و بی‌تردید اطمینان به وجود غیب و اعتقاد به جهان ماوراء ماده برای همه مکلفین قابل فهم نیست.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند:

و لو اراد سبحانه ان يضع بيته الحرام و مشاعره العظام بين جناتٍ و انهارٍ و سهلٍ و قرارٍ، جمّ الأشجار داني اثمار، ملتفّ البني، متّصل القرى، بين بُرّة سمراء و روضةٍ خضراء، و

اریافِ محدقه، و عراضِ مغدقه، و ریاضِ ناصره، و طرقِ عامره، لکان قد صغر قدر الجزاء علی حسب ضعف البلاء.

و لو کان اساس المحمول علیها، و الاحجار المرفوع بها، بین زمردۀ خضراء، و یاقوتۀ حمراء، و نور، و ضیاء لخفف ذلك مصارعة الشکة فی الصدور، و لو ضع مجاهدة ابليس عن القلوب، و لنفی معتلج الريب من الناس، و لكن الله یختبر عباده بانواع الشدائد و یتعبدهم بانواع المجاهد، و یتلیمهم بضروب المکاره اخراجاً للتکبر من قلوبهم و اسکاناً للتذلل فی نفوسهم، و لیجعل ذلك ابواباً فتحاً الی فضله و اسباباً ذللاً لعفوه.^۱

اگر خداوند خانه محترمش و محل های انجام وظایف حج را در میان باغها و نهرها و سرزمین های نرم و هموار و پردرخت و پرثمر، و در میان مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بسیار و آبادی های به هم پیوسته و در بین گندمزارها و باغهای خرم و پر از گل و گیاه، و بستانهای زیبا و پرطراوت و پرآب و در وسط باغستانی بهجت زا و جاده های آباد قرار می داد به همان نسبت آزمایش ساده تر و پاداش کمتر بود.

و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگهایی که در بنای آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و درخشان و روشنی بخش بود، شک و تردید دیرتر در سینه ها رخنه می کرد و کوشش ابلیس بر قلبها کمتر اثر می گذاشت و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می شد.

ولی خداوند بندگانش را به انواع شدائد می آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می کند و به اقسام گرفتاری ها مبتلا می سازد تا کبر را از دلهایشان خارج کرده و خضوع را در قلبهایشان جایگزین نماید، تا بابهای رحمتش را بر آنان بگشاید و وسایل بخشش آسان خود را در اختیارشان قرار دهد.

۲ - با این که خداوند فایده ای از اطاعت بندگانش نمی برد چرا آنان را مکلف نمود و تکالیفی را به آنان محول ساخت؟ و اگر مراد خداوند رسیدن فایده به خود بندگان است چرا این فایده را بدون تکلیف به آنان عطاء نکرد؟

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ .

در پاسخ این سؤال باید گفت: تکلیف همان هدایت مخلوق به کمال خاص خودش می‌باشد. حرکت گیاه از تخم تا محصول برای او تکلیف است. او برای همین خلق شده و باید این راه را بپیماید. انسان نیز برای رسیدن به حق خلق شده است و اگر نبود عوامل منفی بیرونی و درونی، همان هدایت تکوینی وی را کافی بود تا به هدفش برسد.

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۱

اما او باید به اختیار خود این راه را بپیماید، لذا می‌بایست عوامل متضادی نیز در کنار خود ببیند تا بین آنها راه خود را برگزیند.

گزینش این راه محتاج به وضع قوانین است. این قوانین را بهترین قانون‌گزار و آشناترین کس به ظرفیت‌های انسان یعنی خداوند وضع می‌کند. توجه به این قوانین موجب امتیاز انسان مقید و خاطی است. پاسخ قسم دوم سؤال که مغلطه‌ای بیش نیست نیز روشن است. چرا که اگر خداوند در وجود انسان تکامل را ایجاد می‌کرد و اختیار از وی سلب می‌شد و این تکامل جبری موجب سعادت وی می‌گشت، نقض غرض بود، غرض خداوند راه‌یابی انسان به کمال، با اختیار خود وی است.

۳- چرا خداوند مرا مکلف به سجده بر آدم نمود؟

پاسخ این سؤال هم روشن است، ابلیس اگر مأمور به تکلیف نمی‌شد و در اطاعت و ابا مختار نمی‌بود، در همان درجه‌ای که به واسطه عبادت‌هایش یافته بود باقی می‌ماند. هدف از مکلف شدن وی به سجده، امتحان دیگری از او بود تا در صورت اطاعت به مدارج بالاتر رهنمون شود و در صورت تمرد و سرپیچی مطرود و ملعون گردد. و این بیانگر این است که انسیان و جنیان برای کسب مراحل بالاتر و یا سقوط و نزول دائماً در

^۱ - طه / ۵۰.

امتحان خداوند به سر می‌برند.

گویند: سلطان محمود، گوهری گران‌قیمت را به حضور وزیر و جمعی از حضار مجلسش آورد و رو به وزیر کرد و گفت: این گوهر چه قدر ارزش دارد؟

وزیر پاسخ داد: بسیار زیاد، شاه گفت: آن را بشکن. وزیر پاسخ داد: صلاح نیست این گوهر قیمتی از بین رود، شاه به او خلعتی بخشید و سپس گوهر را به دیگری داد و همان را پرسید و چون اعتراف به ارزش بسیار آن نمود، شاه گفت: آن را بشکن. وزیر گفت: دلم نمی‌آید. شاه خلعتش بخشید.

سلطان سپس گوهر را به «ایاز»^۱ داد و پرسید: چه قدر ارزش این گوهر است؟ ایاز گفت: بیش از آن که بتوانم بگویم. شاه او را دستور داد که گوهر را بشکند. ایاز بدون تأمل سنگی برداشت و بر آن گوهر کوبید و گوهر را تکه‌تکه نمود. حضار زبان به مذمت و نابخردی وی گشودند. وی به اهل مجلس گفت: آیا فرمان شاه بیشتر می‌ارزد یا این گوهر؟ شما چشمتان به این گوهر است و من به فرمان شاه.

آری، ابلیس اگر عبد خدا می‌بود باید اطاعت امر او می‌کرد و به هر چه امر الهی بود گوش جان می‌سپرد. (آن که از خود در مقابل خالقش خودی نشان می‌دهد و بهانه می‌آورد مطیع امر خالق نیست.) و این جز با مکلف شدن او به امری مهم آشکار نمی‌شد.

۴ - چرا وقتی اطاعت نکردم و سجده ننمودم مطرود شدم و معذب خواهم شد. در حالی که لعن و عذاب من برای هیچ کس نافع نیست و برای من مضر است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: لعن و عذاب چیزی نیست که از خارج تحمیل شده

^۱ - ابوالنجم ایاز اویماق، غلام با فراست سلطان محمود بود و از محبوبان وی محسوب می‌شد، وی در زمان مسعود امارت برخی نقاط را برعهده داشت، ایاز در ذکاوت، جنگجویی و جمال مَثَل بود، فرهنگ عمید و معین .

باشد. این دو لازمه گناه هستند.

توضیح این که آثار وضعی و تکلیفی گناه از لوازم گناه شمرده می‌شوند نه این که چیزی از بیرون دامنگیر عاصی شود.

به بیان دیگر نفس تخطی، حاوی اثر دنیوی و اخروی است نه این که تخطی چیزی باشد و آثار آن چیز دیگر. قرآن کریم می‌فرماید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۱

مرجع ضمیر در «یره» خود عمل خیر یا شر است، آدمی نفس اعمالش را می‌بیند، آنچه در قیامت به‌عنوان ثواب و عذاب مطرح شده است چیزی جز اعمال آدمی نیستند. نفس عبادت، حور و قصور خواهد بود و نفس فساد، آتش. آنچه به ابلیس می‌رسد، عمل خود اوست و سرپیچی و تمردش از دستور خداوند موجب مطرود شدنش از رحمت او شده و باعث داخل شدنش در جهنم خواهد بود. پس مطرود شدن از رحمت و عذاب قیامت، لازمه فعل ابلیس بود.

علاوه این که خداوند می‌خواست به جنّ و انس بفهماند که هدفش از عبادت، ستایش بدون تعقل و تدبیر نیست. بلکه هدف از عبادت، ستایشی است از همان زاویه‌ای که خداوند می‌خواهد. بنابراین عبادت‌های ابلیس تنها زمانی ارزش می‌یافت که او تمام اوامر خداوند را به جان و دل می‌پذیرفت.

برهمن اساس بود که وقتی شیطان به خداوند عرضه می‌دارد که:

يا رَبِّ اغْفِنِي مِنَ السَّجُودِ لِأَدَمَ وَاَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْْبُدْهَا مَلَكٌ مَّقْرَّبٌ وَا لَنْبِيٌّ مَّرْسَلٌ^۲.

^۱ - زلزال / ۷ - ۸ .

^۲ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲ .

ای پروردگار مرا از سجده بر آدم معاف نما، و من چنان تو را بستایم که هرگز نه فرشته‌ای مقرب و نه پیامبری مرسل تو را نستوده باشد.

خداوند در پاسخ او فرمود:

لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ، إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ.^۱

نیاز به ستایش تو ندارم، من می‌خواهم از همان راهی که معین کرده‌ام ستایش شوم نه از راهی که تو می‌خواهی. نکته دیگر این‌که: گناه ابلیس با خطای آدمیزادگان فرق دارد، آدمیزاده به واسطه وجود ابلیس که از خارج وی را وسوسه می‌کند، امکان معصیتش بیشتر است و علی‌القاعده می‌بایست در صورت ترک گناه، رحمت الهی بیشتر شامل حالش شود و شاید پذیرش توبه و انابه گنهکار از سوی خدا از همین باب باشد. ولی ابلیس را کسی از بیرون وسوسه نکرد و تنها خبث باطنی او موجب صدور چنین گناهی از وی گردید. علاوه این‌که او به خدا بسیار نزدیک‌تر بود، عوامل بالاتر را درک کرده بود، به عالم تجرد راه یافته بود. آنچه که برای بنی‌آدم امکان دیدنش نیست، می‌دید. چیزهایی که اگر آدمیزاده ببیند شاید هرگز مرتکب عصیان نشود. ولی او با وجود این‌ها معصیت کرد و طبعاً بایستی معصیت بزرگی شمرده شود. بنابراین گناه ابلیس به واسطه کم بودن زمینه انجام گناه نسبت به گناه بنی‌آدم بسیار بزرگ‌تر بود و عقوبتی بزرگ و فوری را می‌طلبید.

۵- اگر مصلحتی در این وجود داشته که مطرود و معذب شوم چرا به من اجازه تسلط

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۴؛ این روایت به صورتهای مختلف از جمله این صورت نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: امرالله ابلیس بالسجود لآدم، فقال: يا ربّ وعزّتک ان اعفیتنی من السجود لآدم لاعبدنک عبادة ماعبدک احد قطّ مثلها، قال الله جل جلاله: آتی احبّ ان اطاع من حیث ارید، بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۰.

بربنی آدم داده شد؟

در جواب این پرسش باید گفت: اولاً: این خواسته خود وی بود که خداوند در مقابل عبادت‌هایی که انجام داده به وی فرصت اغوای موجودی که باعث هلاکتش شده یعنی انسان، عطا کند.

ثانیا: حکمت الهی در خلقت انسان نیز این بوده است که او با اختیار خودش راه رشد و غیّ را طی کند.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱

وجود ابلیس و اغواهای او در کنار دعوت‌های ملائک و فرشتگان زمینه اختیار را برای انسان قوی‌تر خواهند کرد و اختیار انسان آشکارتر خواهد گشت.

۶- چرا وقتی از او مهلت طولانی خواستم قبول کرد و به این وسیله عالم را پر از شر و فساد نمود؟

پاسخ این سؤال همان ایجاد زمینه اختیار و قوی‌تر شدن آن برای تمام نسل بشر است و تا بشری وجود دارد باید شرایط مساوی اختیار برای آنها آفریده شود.

علاوه این که مهلت به ابلیس برای اغوای خلائق بیانی بسیار عظیم از صبر و حلم خداوند در مقابل خلائق متمرّد و نافرمان است.

اینان هرچند تمرد را به نهایت خود برسانند باز هم خداوند بنابر اقتضای حکمتش در نافرمانی آنها صبر می‌کند.

اما این که گفته است چرا خداوند عالم را پر از شر و فساد نموده است؟ این هم مغلطه‌ای بیش نیست. خداوند هرگز عالم را پر از فساد ننموده، بلکه این انسان است که با سوء اختیار خود چنین می‌کند.

^۱ - انسان / ۳ .

ثانیا: همه انسان‌ها و حتی ابلیس امکان بازگشت و توبه از راه ظلمانی که تاکنون رفته‌اند دارا هستند، آنان با اختیار خود بازگشت را انتخاب نمی‌کنند و به فاسد ماندن اکتفاء کرده‌اند. در ادامه این مناظره آمده است وقتی ابلیس این سئوالات را مطرح کرد خداوند به او وحی نمود که: ای ابلیس بر من در افعال اعتراضی نیست زیرا من معبودم و جز من معبودی نبوده و از آنچه می‌کنم بازخواست نمی‌شوم.

این جواب در قرآن در یک آیه کوتاه خلاصه شده است:

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلَوْنَ﴾^۱

چرا که خداوند متعال، حکیم علی‌الاطلاق است و حکیم جز به مصلحت حکم نمی‌کند و در او احتمال خطائی نیست که مورد مؤاخذه قرار گیرد. مؤاخذه و سؤال در مورد کسی است که در افعال و اعمالش احتمال خطاء برود. او را مؤاخذه می‌کنند تا اگر ثواب کرده جایزه‌اش دهند و اگر خطاء کرده عذابش نمایند، و این ویژگی انس و جنّ و هر موجود مکلف است نه خالق هستی بخش.

موقعیت ابلیس قبل از گناه

ابلیس از هرچه خلق شده باشد، مدت‌ها با ملائک در آسمان‌ها بود، شأن و موقعیتش نزد فرشتگان به‌حدی رسیده بود که ملائک از وی شیوه ستایش خداوند می‌آموختند و او راه‌های بیان عظمت خدا را برای آنان بیان می‌کرد.

سابقه عبادت و طاعت او تا شش هزار سال گفته شده است و البته حضرت امیر علیه‌السلام ضمن بیان این نکته می‌فرماید: معلوم نیست که مراد از سال، سال دنیوی است یا سال

^۱ - انبیاء / ۲۳ .

اخروی که هرروز آن پنجاههزار سال دنیوی طول می کشد.

كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ.^۱

شیطان خداوند را شش هزار سال ستود، که معلوم نیست از سنین دنیاست یا از سنین آخرت.

«حسین بن عطیه» می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا خداوند ابلیس را مهلت داد، حضرت فرمودند:

شیطان شش هزار سال خداوند را در آسمان چهارم به دو رکعت نماز عبادت کرد.^۲

إِنَّ ابْلِيسَ عَبَدَ اللَّهَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فِي رَكَعَتَيْنِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ.^۳

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام حکمت توجه خداوند به درخواست های ابلیس را چهار هزار ساله وی به دو رکعت نماز در آسمان می داند.^۴

در برخی اخبار دیگر، سابقه عبادت ابلیس به هفت هزار، بیست و چهار هزار (نیمی از آن بین جنیان و نیمی دیگر بین ملائک) و هفتصد هزار سال می رسد.

ابن عباس نیز از مفسرین برجسته قرآن می گوید:

كَانَ اسْمُهُ قَبْلَ أَنْ يَرْكَبَ الْمَعْصِيَةَ عَزَازِيلَ وَ كَانَ مِنْ سُكَّانِ الْأَرْضِ وَ كَانَ مِنْ أَشَدِّ الْمَلَائِكَةِ اجْتِهَاداً وَ أَكْثَرِهِمْ عِلْماً فَذَلِكَ هُوَ الَّذِي دَعَا إِلَى الْكِبْرِ.^۵

اسم ابلیس قبل از این که مرتکب عصیان شود «عزازیل» بود و از ساکنان زمین شمرده می شد، وی از همه ملائک بیشتر می کوشید و از همه آگاه تر بود و همین موجب شد کبر پیشه کند.

مولوی در تمثیلی گذشته ابلیس را از زبان وی چنین می سراید:

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۴ .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۵؛ ر.ک: ص ۲۴۰ .

^۴ - تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۰ .

^۵ - تفسیر جامع البیان، ج ۹، ص ۳۲۲؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۳۰ .

گفت: ما اوّل فرشته^{۱۳۶} بوده‌ایم
راه طاعت را به جان پیموده‌ایم

^{۱۳۶} - بحث از فرشته یا جنّ بودن ابلیس در همین
مجموعه گذشت .

سالکان راه را محرم بدیمساکنان عرش را همدم

بدیم

پیشه اول کجا از دل رود؟ مهر اول کی زدل بیرون شود؟
در سفر گر روم بینی یا ختناز دل تو کی رود حبالوطن؟
ما هم از مستان این می بوده ایم عاشقان درگه وی بوده ایم
ناف ما بر مهر او بریده اند عشق او در جان ما کاریده اند
روز نیکو دیده ایم از روزگار آب رحمت خورده ایم اندر بهار
نی که ما را دست فضلش کاشته است؟ از عدم ما را نه او
برداشته است؟

ای بسا کز وی نوازش دیده ایم در گلستان رضا گردیده ایم
بر سر ما دست رحمت می نهاد چشمه های لطف از ما
می گشاد

وقت طفلی ام که بودم شیر جو گاهوارم را که جنبانید؟ او
از که خوردم شیر غیر شیر او؟ کی مرا پرورد جز تدبیر
او؟^{۱۳۷}

^{۱۳۷} - مثنوی، دفتر دوم .

حادثه سجده بر آدم علیه السلام

پیدایش حیات در جهان از مهم‌ترین مسائلی است که همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته است به طوری که هر قدر معلومات وی افزون تر می‌شود پیچیدگی راز آفرینش بیشتر آشکار می‌گردد، و عجز و ناتوانی دانشمندان از درک آن عیان تر می‌شود.

«کریسی مورسین» استاد فرهنگستان علوم نیویورک گفته است:

«چگونگی پیدایش حیات آنچنان مرموز و عجیب است که از فهم متعارف خارج می‌باشد و حتی عالم‌ترین دانشمندان زیست‌شناس نیز در مقابل اسرار آن متحیر مانده‌اند».

به هر حال خداوند متعال پس از خلقت آسمان و زمین اراده خلق انسان به عنوان

خلیفه خود بر زمین نمود.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ»^۱

زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: به راستی من جانشین در زمین خواهم گمارد. ملائک گفتند: آیا کسی را در آنجا قرار می‌دهی که فساد کند و خون‌ها بریزد حال آن‌که ما تو را ستایش می‌کنیم و تو را منزّه می‌شماریم؟ خداوند فرمود: به یقین من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

جواب ملائک به خداوند، اعتراض آنها نسبت به خلقت آدم نبود، چرا که آنان به حدی از شعور رسیده‌اند که خود را وقف اطاعت خدا نمایند و در انجام وظایف خود کوتاهی نکنند و لذا تصور گناه و معصیت، نافرمانی و اعتراض در مورد آنان صحیح نیست. علت سؤال ملائک پی بردن به حکمت خلقت انسان بود. آنان تصور می‌کردند که خداوند خلاق را برای تسبیح و تقدیس خود می‌آفریند پس خدا را چه حاجتی است به خلق موجودی که احیاناً مفسد و خونریز باشد؟

اکنون جای بررسی این نکته است که ملائک از کجا می‌دانستند انسان موجودی خواهد بود که در زمین به فساد آلوده می‌شود و خونریز می‌باشد؟

در پاسخ این سؤال می‌توان وجوهی را مطرح کرد.

۱ - قبل از خلقت انسان جتّیان یا موجوداتی به نام «نسناس» در کره زمین زندگی می‌کرده‌اند، این دسته از

خلاق بنابر روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام هزارسال بر زمین ساکن بوده‌اند.^۲

آنان به افساد و خونریزی روی آوردند و در جنگ با یکدیگر منقرض شدند، و یا به وسیله ملائک و فرشتگان از بین رفتند و یا حجاب از جلو چشمان ملائک کنار رفت

^۱ - بقره / ۳۰ .

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۱ .

و فرشتگان جنگ و خونریزی و فساد آنان را مشاهده نمودند.^۱

و فرشتگان با چنین ذهنیتی که از موجود زمینی داشتند، به خداوند گفتند: موجودی که در زمین قرار بگیرد مفسد و خونریز است.

۲ - فرشتگان وقتی انسان را شناختند و از جمله وجود اختیار برای او را متوجه شدند، دانستند که این موجود همواره تقدیس و تسبیح خدای نخواهد کرد و چه بسا راه خطا و معصیت را به اختیار خود دنبال کند و فساد و فتنه نماید. بنابراین باخبر شدن ملائک از حیثیات وجودی انسان، آنان را متوجه امکان فساد و خونریزی او کرد.

۳ - وقتی فرشتگان فهمیدند که انسان، جانشین زمینی خداوند است، فساد و خونریزی او را درک کردند، چرا که زمین ماده است و جهان ماده دارای عوارض خاص خود می‌باشد، عوارضی که با محدودیت‌ها و فعل و انفعالات و تزاخم‌ها همراه است.

از سوی دیگر انسان، اجتماعی است و زندگی اجتماعی محتاج به قوانین و تکالیف است و رعایت و عدم رعایت تکالیف دو راه در مقابل انسان هستند و آدمی به ناچار باید یکی را برگزیند. و چه بسا او به قوانین بی‌توجه شود و راه فساد را طی کند.

به هر حال ملائک تنها ظواهر حال را می‌نگریستند، آنها عبادت و کرنش و خضوع خود را می‌دیدند و دوست نداشتند موجودی آفریده شود که ظاهرش چون آنان نباشد. آنان ظاهر خود را می‌دیدند که همواره تقدیس می‌کنند و از انسانی که چه بسا تقدیس نکند متنفر بودند. آنها نمی‌دانستند تقدیس و تسبیح خداوند در صورتی نهایت ارج خود را خواهد داشت که اولاً با درون هماهنگ باشد و ثانیاً با اختیار و اراده صورت پذیرد.

برهمن اساس بود که آنان ابلیس را دوست داشتند چرا که خدا را بسیار تقدیس می‌کرد، و از آدم متنفر بودند، چرا که چه بسا راه نافرمانی پیش گیرد.

^۱ - همان .

اما خداوند در جواب آنان فرمود: من به چیزی آگاه هستم که شما خبر ندارید.

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

من خبر دارم که از این آدم مخلوقاتی که نبی مرسل و عبد صالح خواهند شد به وجود می آیند، بندگانگی که تمام تمایلات و هوس‌های موجود در وجودشان و در ذاتشان را وداع خواهند گفت و به من روی خواهند آورد. آن خواهند کرد که در وصف‌ها ننگجد و هرگز تقدیس و تسبیح شما به آن نرسد. چنان خواهند شد که جبرائیل علیه‌السلام که بهترین شماسست بدان مقام و منزلت نایل نگردد. هم او در شب معراج از همراهی پیامبر بازماند و چون حضرتش از او پرسید: برادرم جبرائیل چرا نمی‌آئی؟ جواب داد که اگر به قدر سرانگشتی بالاتر بیایم فروغ تجلی مرا خواهد سوزاند.

لو دنوت انملة لا حترقت.^۱

چون گذشت احمد زسدره مرصدش

وز مقام جبریل و از حدش

گفت: جبرایلا پیر اندر پیم

گفت: رو رو من حریف تو نیم

آری، از میان مخلوقات خداوند کسانی برخواهند خاست که چیزی را در عرض خداوند نبینند و به غیر او توجه ننمایند بدان حد که خود را نیز از یاد ببرند. سعدی نیز می‌گوید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

ملائک که پی به اشتباه خود برده بودند به عرش الهی پناهنده شدند و زبان به استغفار و انابه گشودند و مطابق برخی روایات این توبه و انابه هفت هزار سال به طول انجامید.^۲ خداوند از خاک و آب، آدم را خلق کرد، آدم از ادیم یعنی پوسته زمین اخذ شده

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

^۲ - ر. ک: تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۳.

چه این که او از همین آفریده شده است، برخی نیز گفته‌اند: ادیم نام چهارمین لایه زمین است و آدم از آن خلق شده است، عده‌ای دیگر گفته‌اند آدم عربی نیست و برخی دیگر می‌گویند مشتق از آدم است به معنای گندمگون یا مشتق از آدم یعنی الفت می‌باشد.

خلق آدم بنابر برخی روایات در روز جمعه واقع شد، به روایتی در این زمینه از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله توجه کنید:

إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَ اعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ يَوْمِ الْفِطْرِ.^۱

روز جمعه آقایی روزهاست و نزد خداوند از روز عید قربان و فطر برتر است.

بعد از خلق او، خداوند از روح خود در او دمید و آدم جان گرفت و حیات او آغاز گشت، حیات انسان به قدری شگفت‌انگیز بود که خداوند خود را ستود و فرمود:

«... فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۲

پربرکت است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است.

خداوند اسمائی را به آدم تعلیم داد و به ملائک آن اسماء را عرضه نمود، سپس آن نام‌ها را از ملائک پرسید، ملائک بازماندند ولی آدم از آن اسماء خبر داد و لذا خداوند به ملائک فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و به آنچه آشکارا و مخفیانه می‌کنید آگاهم.

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّيَّيَّ اعْلَمُوا غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»^۳

^۱ - همان، ص ۴۹.

^۲ - مؤمنون / ۱۴.

^۳ - بقره / ۳۱ - ۳۳.

مراد از اسماء^۱ نام‌هایی از اشیاء که به ذهن‌خطور می‌کند نیست، چرا که اولاً بیان این نام‌ها برای ملائک مشکل نبوده است و ثانياً دانستن چندین اسم از اشیاء و موجودات، و یا بیان اسماء خداوند، بیانگر فضل و عظمت آدم که خداوند به وی با ملائک محاجه می‌کند، نیست.

نیز مراد از اسماء علم و دانش نبوده است، چه این‌که در این صورت باز جای مباهات خداوند باقی نبود، زیرا علم را به هرکسی تعلیم دهند چه بسا بتواند صاحب آن علم شود.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا».

پس این علوم که خداوند به آدم و ملائکه عرضه نمود چه بوده است؟
همین سؤال از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد، حضرت فرمودند:

الارضينَ و الجبالَ و الشعابَ و الاوديةَ، و هذا البساطُ مما عَلَّمَهُ.^۲

مراد از اسماء، زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها است.

سپس حضرت به فرش زیرپایش نگریست و فرمود:

این فرش نیز از آن اسماء بود.

آری، آنچه خدا از آنان می‌خواست توان تجزیه و تحلیل دانسته‌هائی بود که از او فرا گرفته بودند. به دنبال محاجه خدا با ملائک، خداوند به آنها فرمود که:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ

^۱ - می‌دانیم که ال در «الاسماء» افاده عموم می‌کند و از سوی دیگر «اسماء» جمع است علاوه این‌که، کَلْمًا نیز عمومیت اسماء را تأکید کرده است، لذا این واژه شامل تمام نام‌ها می‌شود. ضمیر «هم» که به اسماء برگشته است با توجه به این‌که این ضمیر غالباً برای جمع عاقل استفاده می‌شود حکایت از این دارد که مراد از اسماء نه لفظ و بلکه مسمای تمام موجودات عاقل می‌باشد و آن اسرار تمام هستی است که همه هستی از پرتو نور آنها تشکیل یافته است.

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵.

الْكَافِرِينَ^۱

وقتی به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید همه به سجده افتادند مگر ابلیس که نپذیرفت و کبر ورزید و از کافران شد. خداوند به ملائک دستور سجده داد و ابلیس که در میان آنها بود نیز مأمور به تکلیف شد. آنها که از قبل عظمت آدم را دریافته بودند به خاک افتادند.

طبعاً این سجده به عنوان پرستش آدم نبود چون به امر خدا صورت گرفت و در واقع سجده به فرمان خداوند در مقابل آدم بود. همانند سجده ما در نماز که به فرمان خدا در مقابل کعبه واقع می‌شود در حالی که کعبه مورد ستایش مسلمین نبوده و نیست. از سوی دیگر نفس سجده عبادت نیست. بلکه سجده تنها نشان‌دهنده خضوع و خشوع است و عبادت امری نفسی است و آن تسلیم مطلق در مقابل معبود می‌باشد و معبود کسی است که انسان به سوی او کرنش باطنی داشته باشد هرچند به ظاهر این کرنش در مقابل چیز دیگری واقع شود.

امام رضا علیه‌السلام در بیان عامل اساسی امر خداوند به سجده ملائک در مقابل آدم می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا فِي صُلْبِهِ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيماً لَنَا وَإِكْرَاماً،
كَانَ سَجُودَهُمْ لِلَّهِ تَعَالَى عِبُودِيَّةً وَلِآدَمَ إِكْرَاماً وَطَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلِّهِمْ أَجْمَعُونَ.^۲

خداوند متعال آدم را خلق نمود و ما را در صلب او قرار داد، و ملائک را امر به سجود برای او به عنوان تعظیم ما و اکرام به ما نمود، سجود آنها برای پرستش خداوند و به عنوان احترام و اکرام آدم بود

^۱ - بقره / ۳۴ .

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۸ .

چرا که ما در صلب آدم بودیم.

ابلیس که از ملائک نبود و در میان آنها واقع شده بود، به این سجده امتحان گشت تا باطن او هویدا گردد و معین شود که آیا آن همه طاعت و عبادت در سرشتش مؤثر افتاده بود یا نه؟ اما او نتوانست نمره‌ای از این آزمایش کسب کند. طینت کثیف وی موجب تکبرش شد و مانع اطاعت او از امر خداوند گردید. خداوند سبحان علت سرپیچی را از او پرسید، و او که خلقت آدم را دیده بود به‌عنصری که خودش از وی خلق شده مغرور گشت و خلقت آدم را مورد تمسخر قرار داد و گفت:

«... قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا»^۱

گفت: آیا برای کسی که از خاک آفریده شده سجده کنم.

حضرت امیر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصلیه و طعن علیه فی خلقته فقال: انا ناری و انت طینی»^۲

ابلیس در برابر آدم به‌خاطر اصل و اساس خود تعصب ورزید و آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من آتشی هستم و تو خاکی.

آری، ابلیس به قیاس خلق خود با آدم پرداخت و گفت من از آتشم و او از خاک.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۳

او با این تمرد و سرپیچی، مطرود خداوند گشت و چون به خطایش اعتراف ننمود و از گناهش پشیمان نشد و خود را برانجام عصیان‌ش ملامت نکرد و توبه ننمود، از رحمت

^۱ - اسراء / ۶۱ .

^۲ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ .

^۳ - ص / ۷۶ .

حق مأیوس شد و به‌وی خطاب آمد که از بهشت خارج شو.

«قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^۱

شیطان از بهشت و البته از باغی از باغ‌های بهشت خارج شد، چرا که بهشت موعود مربوط به قیامت و بعد از حسابرسی اعمال است و قبل از آن کسی را بدان راهی نیست و نیز خروج از آن بهشت مطابق وعده‌های الهی امکان ندارد و خلاق راه‌یافته بدانجا، خالد خواهند بود.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ سئوالی از بهشت آدم می‌فرماید:

«جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا يُطَّلَعُ عَلَيْهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا ابْدَآءً»^۲

باغی از باغ‌های دنیا بود که بر آن خورشید و ماه می‌تابید اگر از بهشت دائمی بود هرگز از آن اخراج نمی‌شد.

اینک ابلیس در جایگاه گذشته‌اش که لازمه‌اش دوام رحمت خدا بود قراری نداشت و باید از آن مأوی به جایی دیگر می‌رفت و لذا امر به هبوط او صادر شد.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»^۳

خداوند به ابلیس فرمود از مقامت فرود آی چرا که تو را روا نیست که در آنجا کبر ورزی، بیرون شو که تو به راستی خرد و خوار هستی.

او که زحمت‌های خود را نادیده انگاشت، بر خدا عرض کرد: تو عادل‌ی و هرگز به کسی ستم روا نمی‌داری، پس ثواب اعمال من چه شد؟ خداوند به او فرمود هر چه می‌خواهی بخواه و او حیاتش را تا روز قیامت طلب نمود.

^۱ - ص / ۷۷ - ۷۸ .

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۲ .

^۳ - اعراف / ۱۳ .

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۱

تا روز قیامت که مردم برانگیخته می‌شوند مرا مهلت ده.

عدالت خداوند اقتضاء می‌کرد که عبادت‌ها و زحمت‌های او را بی‌پاسخ نگذارد و لذا خواسته‌اش را اجابت فرمود:

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»^۲

او پس از دریافت جزای عباداتش چون عامل خواری و ذلت خود را ترک سجده بر آدم دید، و تاب دیدن او را به عنوان خلیفه‌الله نداشت، بروی حسادت ورزید و کینه او را به دل گرفت و گفت: خدایا به عزتت سوگند همه فرزندان را فریب می‌دهم.

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۳

در کیفیت فریبش گفت:

«قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۴

ابلیس گفت: بدان جهت که مرا گمراه ساختی، برای گمراه کردن بنی‌آدم بر سر راه راست تو کمین می‌کنم و راه راست تو را بر آنها بسته و از پیش رو و پشت سر و جانب راست و چپشان درمی‌آیم و بیشترشان را شکرگزار خودت نخواهی یافت.

و چون از سر هستی باخبر شده بود که انسان خلیفه خدا بر زمین خواهد بود، و می‌دانست بر این بخش از آدمیزادگان تسلطی نخواهد داشت، بدان اعتراف نمود و بندگان مخلص را از دایره اغواش استثناء کرد و گفت:

^۱ - حجر / ۳۶؛ ص / ۷۹.

^۲ - حجر / ۳۷ - ۳۸؛ ص / ۸۱.

^۳ - ص / ۸۲.

^۴ - اعراف / ۱۶ - ۱۷.

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱

خداوند متعال نیز بدان جهت که اختیار انسان محفوظ بماند و راه راست در کنار راه انحرافی ابلیس برای او عیان باشد، فرشتگانی را موکل بر آدم قرار داد تا همواره در مقابل وسوسه‌های ابلیس الهامات الهی را ابلاغ نمایند، و نیز با ارسال رسل و انزال کتب، بنی آدم را از خطر بسیار جدی ابلیس آگاه کرد و دشمنی او را با انسان عیان نمود، و ابلیس و تابعان او را به آتش جهنم وعده داد.

«قَالَ أَذْهَبُ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا»^۲

خداوند به ابلیس فرمود: سزای تو و همه کسانی که از تو پیروی کنند جهنم است که سزای کاملی می‌باشد.

به هر حال، چون خداوند آدم را موجودی اجتماعی خلق کرده بود و در او نیازها و غرایزی آفریده بود که به تنهایی توان ادامه حیات نداشت، و از سوی دیگر خلقت آدم آغازی برای ایجاد نسل بشر بود، می‌بایست به هردو سبب یعنی اطفاء غرایز آدم و بقاء نسل بشر، همسری برای او بیافریند و برهمین اساس از باقی مانده همان گِل که آدم را خلق کرده بود و یا از خود آدم، حوا را نیز خلق نمود و با دمیده شدن روح الهی در کالبدش انسان دوم نیز پا به عرصه حیات گذاشت.

برخی روایات خلقت حوا را از دنده آدم دانسته‌اند. بنابراین اخبار، علت نامگذاری حوا به حوا، همین بوده است که او از موجود زنده خلق شده است.

عده‌ای از مفسرین نیز با استفاده از آیه شریفه ذیل:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...»^۳

^۱ - ص / ۸۳ .

^۲ - اسراء / ۶۳ .

^۳ - نساء / ۱ .

ای مردم از پروردگار خود بترسید، خدایی که شما را از یک تن آفرید و جفت او را از او خلق کرد.

می‌گویند: حوا از خود آدم و از جنس او آفریده شده است.

اما گروه دیگر براین عقیده‌اند که مراد آیه این است که حوا از جنس آدم و مثل خود او بوده است، نه این که از اعضای او خلق شده باشد.

به‌رحال آن دو به اجازه خداوند برهم حلال گشتند و سنت مقدس ازدواج از همان جا برپا شد. خداوند اولین جفت از انسان را به بهره‌بری از نعمت‌های بهشتی برای رفع حوائج خود امر نمود و از همان دشمن دیرینه بییم داد و راه وسوسه ابلیس را نیز بیان کرد.

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱

گفتیم: با همسرت در بهشت سکنی گزین و هرچه خواستید از میوه و غذاهای آن تناول کنید ولی به این درخت نزدیک نشوید که در واقع به خود ستم خواهید کرد.

آن دو مدتی کوتاه در کمال آسایش در کنار هم می‌زیستند، این مدت در روایات شش تا هفت ساعت بیان شده است، حضرت امیر علیه‌السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«أَمَّا لَيْثُ آدَمَ وَ حَوَاءَ فِي الْجَنَّةِ حَتَّى خَرَجَا مِنْهَا سَبْعَ السَّاعَاتِ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا حَتَّى أَكَلَا مِنَ الشَّجَرَةِ فَأَهْبَطَهُمَا اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ يَوْمِهِمَا ذَلِكَ»^۲

آدم و حوا از لحظه خلق تا خروجشان هفت ساعت مطابق زمان دنیا در بهشت بودند، که بعد از همین زمان از درخت نهی شده خوردند و هردو در همان روز از بهشت خارج گشتند.

ابلیس که توان دیدن عزت آدم و همسرش را نداشت بر آن شد تا به هرنحوی آنان را وسوسه کند و از رحمت خدا دور نماید.

^۱ - بقره / ۳۵ .

^۲ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۸۷ .

بنابر برخی روایات، او در کالبد طاووس و یا مار، ظاهر خود را آراسته کرد و بر آدم وارد گردید و چون نقطه ضعف آدم را یافته بود، طمع سلطنت جاوید را در دل او انداخت و او را به خوردن از همان درختی که از آن نهی شده بود وادار ساخت و حرص آدم را شعله‌ور ساخت.

مطابق برخی روایات چون ابلیس از آدم ناامید شد، همسرش را فریفت و حوا را به جان آدم انداخت تا اینکه وی موجب فریب آدم شد.

آدم که عناد ابلیس را می‌دانست به سادگی فریب او را نمی‌پذیرفت ولی آنگاه که ابلیس برای تصدیق سخن خود قسم یاد کرد «وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۱، نهی ارشادی خداوند را کنار نهاد و مطیع ابلیس گشت.

در مورد خطای آدم گفته شده است وی از میوه درخت دیگری خورده و نمی‌دانست که همه درختان منهی بوده‌اند و یا گفته شده که خطاء وی قبل از نبوت او بوده است و لذا به عصمت نبی در زمان نبوت خللی وارد نمی‌کند. و یا همان‌طور که بیان شد نهی خدا، نهی مولوی^۲ نبود بلکه نهی تنزیهی و ارشادی بوده است. خداوند به آنان فرمود:

«... أَلَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۳

آیا شما را از این درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست.

آنان عرضه داشتند پروردگارا برخویش ستم کردیم و اگر ما را عفو نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

^۱ - اعراف / ۲۱ .

^۲ - نهی مولوی که کنایه از نهی مولی به عبد است، یا تحریمی است و حاکی از لزوم اطاعت می‌کند و یا غیر تحریمی است و کراهت مولی را از منهی عنه می‌رساند، ولی نهی ارشادی صرفاً بیان راه رشد می‌باشد نه الزام در پیمودن آن راه .

^۳ - اعراف / ۲۲ .

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱

خلاصه این که آدم اغواء شده و حوا دیگر جایگاهی در آن باغ نداشتند، و لذا دستور رسید که از آن جا خارج شوند.

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»^۲

پس شیطان آن دو را به لغزش افکند و آنان را از آنچه بودند بیرون ساخت. گفتیم در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود به زمین فرود آئید و تا مدتی در زمین قرار می‌گیرید و بهره‌مند می‌شوید.

بنابر برخی روایات محل هبوط آدم کوه صفا در مکه و محل هبوط حوا کوه مروه بوده است، گفته می‌شود علت نامگذاری مروه به مروه، هبوط مرئه (زن) در آنجاست. برخی دیگر از اخبار، هبوط آدم را در هند، و حوا را در جده می‌دانند، برخی دیگر از روایات محل هبوط آدم را کوه «سراندیب»^۳ و حوا را در عرفه ذکر کرده‌اند، ابلیس نیز بنابر برخی اخبار در بصره، اصفهان و یا در جده هبوط نمود.^۴

آدم و حوا خود را در زمین یافتند و به‌شدت از عمل خویش پشیمان شدند و مدت‌ها گریستند و توبه نمودند، کلماتی که آنان در توبه‌نامه خود آوردند عبارت بود از:

لا اله الا انت، سبحانک اللهم و بحمدک، عَمِلْتُ سُوءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَرْحَمْنِي و انت خیرُ الغافِرین...

خدایی جز تو نیست، تو منزّه و پاک، عمل زشتی مرتکب شدم و به خودم ستم کردم به من رحم نما که تو بهترین بخشنده‌گانی.

^۱ - اعراف / ۲۳ .

^۲ - بقره / ۳۶ .

^۳ - سراندیب یا سرندیب، نام کوهی است در هندوستان، مجمع‌البحرین .

^۴ - ر. ک: بحار الأنوار، ج ۹، ص ۳۳۹ .

نیز مطابق برخی روایات آنان خداوند را به اسماء پنج تن آل عبا (محمد صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) قسم دادند.

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

انَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي اسئلكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا عَفَرْتَ لِي» فَعَفَرَ اللَّهُ لَهُ.^۱

وقتی آدم خطا را مرتکب شد، توبه‌اش این بود که گفت: خدایا به حق محمد و آل محمد مرا بیامرز. پس خداوند او را بخشید. ابن عباس هم از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد کلماتی که آدم از خداوند گرفت و به وسیله آنها توبه کرد پرسید، حضرت به وی فرمود:

سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ الْأَتْبَتَ عَلَيَّ، فَتَابَ عَلَيْهِ.^۲

در برخی روایات نیز آمده است: چهره آدم در اثر ترک اولایش سیاه شده بود وی مأمور به روزه شد و روزهای ۱۳ تا ۱۵ ماه را روزه گرفت. با هرروز روزه یک سوم چهره‌اش سفید شد و به همین خاطر این سه روز را در هرماه ایام البیض می گویند.

خداوند انابه آنان را پذیرفت ولی امکان بازگشتشان به بهشت نبود، چرا که ماندن در بهشت لازمه‌اش نزدیک نشدن به آن درخت بود، و اثر وضعی نزدیک شدنشان به درخت این بود که از آن بهشت خارج شوند. آنها به درخت نزدیک شده بودند و لذا امکان بازگشتشان نبود و تنها اثر تکلیفی خطایشان که آمرزش در قیامت باشد به واسطه انابه آنان پذیرفته شد.

سخن گفتن خدا با ابلیس

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۷.

^۲ - همان، ص ۶۸.

وحی به پیامی اطلاق می‌گردد که رسالت و نبوت رسول و نبی را تثبیت می‌کند، چنین نوعی از وحی یا به‌وسیله القاء کلام در قلب و یا ارسال فرشته و یا با ایجاد صوت در اشیاء ایجاد می‌گردد.

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ»^۱

برای هیچ انسانی ممکن نیست که خدا با او سخن گوید مگر به‌وسیله وحی و الهام یا از پس پرده یا این‌که فرستاده‌ای از فرشتگان مأمور شود تا به امر خدا هرچه او بخواهد وحی کند، خداوند برتر و با حکمت است.

اما محال نیست که خداوند هر کدام از مخلوقان خود را مورد خطاب خاص خود قرار دهد. سخن گفتن خداوند با مادر حضرت موسی علیه‌السلام و نیز گفتگوی وی با حضرت مریم علیها‌السلام از همین قسم است.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذَا حَفَّتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْأَيْمِ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۲

به مادر موسی وحی کردیم که طفل را شیر ده و وقتی نگرانش شدی او را به دریا انداز و هرگز نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازگردانده و از پیامبران مرسل قرار می‌دهیم.

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۳

فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا به کلمه خود بشارتت می‌دهد، نام او مسیح، عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان می‌باشد.

^۱ - شوری / ۵۱ .

^۲ - قصص / ۷ .

^۳ - آل عمران / ۴۵ .

همچنین گفتگوی خداوند با اهل جهنم در قیامت نیز بارها در قرآن مطرح شده است به نمونه‌ای از این دسته آیات توجه کنید:

«أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ * قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون»^۱

به آنها (اهل جهنم) خطاب می‌شود آیا آیات مرا برای شما نخواندند و شما دروغ پنداشتید؟ آنها در پاسخ گویند: پروردگارا شقاوت بر ما غلبه کرد و ما جماعتی گمراه بودیم. پروردگارا ما را از آتش خارج ساز که اگر دوباره به کفر برگشتیم از ستمکاران خواهیم بود. خطاب رسد که دور شوید و حرف نزنید.

این‌ها نمونه‌هایی است از سخن گفتن خداوند با غیر انبیاء. پس نتیجه این‌که: سخن گفتن خداوند تنها زمانی منصب و موقعیت برجسته برای مخاطب محسوب می‌شود که خداوند بخواهد او را اکرام کند، لذا صرف سخن گفتن موجب مزیت مخاطب نیست و چه بسا خداوند بخواهد مخاطبش را خوار و ذلیل گرداند.

جبر در کلام ابلیس

ابلیس بعد از گرفتن مهلت از خداوند گفت:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۲

پروردگارا چون گمراهم کردی، زمین را در نظر فرزندان آدم آرایش می‌دهم، و همه آنها را گمراه خواهم ساخت.

^۱ - مؤمنون / ۱۰۵ - ۱۰۸.

^۲ - حجر / ۳۹.

نیز گفت:

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱

اکنون که مرا گمراه کردی من بر سر راه مستقیم تو به کمین آنان می‌نشینم.

در این آیات، ابلیس خداوند را موجب اغوای خود دانسته است. «بِمَا أَغْوَيْتَنِي» مثل این واژه در آیات دیگر نیز آمده است.^۲ این ادعا از او بی‌دلیل است و دلیل برخلاف آن اقامه شده است چرا که خداوند موجبات گمراهی هیچ‌کدام از مخلوقاتش را فراهم نمی‌کند او به هدایت همه خلائق چشم دوخته است، ولی آنها خود با اراده خویش مسیر ضلالت را می‌پیمایند.

خداوند این ادعا را تأیید نمی‌کند و اغوای او را حاصل انتخاب خودش می‌داند و لذا می‌فرماید: او خود ابا کرد و استکبار ورزید: «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ»^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: او خود از فرمان خدا سرپیچی کرد: «فَفَسَقَ عَنِ أَمْرِ رَبِّهِ»^۴

نیز در این آیات، ابلیس ادعای استقلال در فریب بشر کرده است «لَأَغْوِيَنَّهُمْ» یعنی منم که آنان را اغواء می‌کنم، ولی خداوند می‌فرماید: تسلط ابلیس بر عده‌ای و خلاصی عده‌ای دیگر از آن، امری نیست که منحصر در دست ابلیس باشد، بلکه او فقط می‌تواند وسوسه کند و قدرت مجبور نمودن انسان بر عملی و یا اعتقاد بر عقیده‌ای ندارد. از طرف دیگر اغواء شدن انسان‌ها به یکباره صورت نمی‌گیرد، بلکه در پی مقدماتی حاصل می‌شود که زمینه آنها به دست آدمی مهیا می‌شود. بر همین اساس است که خداوند به ابلیس می‌فرماید:

^۱ - اعراف / ۱۶ .

^۲ - ر.ک: اعراف / ۱۶ و ص / ۸۲ - ۸۳ .

^۳ - بقره / ۳۴ .

^۴ - کهف / ۵۰ .

تو تنها توان آن را داری که گمراهان را گمراه کنی، آنانی که شرایط گمراهی را در خود فراهم کرده‌اند، می‌توانند مورد اغوای تو قرار گیرند.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۱

تو را برندگان من تسلطی نیست مگر گمراهانی که تو را پیروی کنند.

پس در واقع اغوای ابلیس اغوای دوّم است اغوایی بعد از اغواء یا اغوایی بعد از تحقق شرایط و زمینه اغواء.

گناهانی که ابلیس را به کفر کشاند

ابلیس شاهد خلق آدم بود و چون او را دید که از خاک آفریده شده است و اساس خود را از آتش می‌دانست به خود مغرور گشت و عجب سراسر وجودش را در برگرفت و خود را برتر از آدم دانست و با همین توهم به خاطر این که مقام خلیفه‌اللهی نه به او و بلکه به آدم اعطاء شده است حسد ورزید و تعصب باطل چشم دلش را کور ساخت و به خداوند نسبت ستم داد که، حق ناری را کمتر از خاکی دانسته است. وی در نهایت امر خداوند به سجده را سرپیچی کرد و کافر گشت، براین اساس معاصی و گناهانی چون عجب، کبر، حسد، تعصب و نسبت ستم به خدا موجب شد سرنوشت ابلیس به کفر منجر شود و از رحمت خدا مطرود گردد. و اینک توضیحی مختصر پیرامون این معاصی و نتیجه آنها.

عجب

عجب و خودستایی از گناهان بزرگ است و منشأ آن چیزی جز جهل نیست، مخلوقی که از خود هیچ ندارد و حیانتش را که محور همه دارائی‌های وی است، افاضه

^۱ - حجر / ۴۲ .

خدا به اوست، اگر باز هم به خود مغرور شود، بی‌خردی بیش نیست چرا که او خود را هم درک نکرده است. حضرت امیر علیه‌السلام عجب را احمقی و یا علامت احمقی معرفی نموده است.

العُجْبُ حُمُقٌ، العُجْبُ عُنْوَانُ الحِمَاةِ.^۱

حضرت عیسی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: برص را به اذن خدا شفاء دادم، مرده را به اذن خدا زنده نمودم، ولی احمق را نتوانستم معالجه کنم، گفتند: احمق کیست؟ فرمود:

الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَ نَفْسِهِ الذِّي يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لَا عَلَيْهِ.^۲

آن‌که نظر خود را بیسندد و تنها خویش را بنگرد، آن‌که همه فضیلت‌ها را برای خود ببیند.

علاوه این‌که هیچ‌کس به نفس کسی آگاه نیست و همان‌طور که احدی از صفحه دل وی خبر ندارد، او نیز از درون کسی مطلع نمی‌باشد و چه‌بسا مخلوقات که آنها را خرد و کوچک تصور کند، از وی شأن و مقامی بس والاتر داشته باشند.

گویند داوود علیه‌السلام شبی را به عبادت و تلاوت گذراند و عجب کرد، قورباغه‌ای صدایش را شنید و گفت: من چهل سال است زیر این صخره چنان حمد خدا گفته‌ام که زبانم خشکیده است.

«موریس مترلینگ» از اندیشمندان غربی می‌گوید: عقل ما که این‌همه به آن می‌نازیم هنوز به پایه عقل موریانه که از موجودات کوچک و بی‌اهمیت جهان است، نرسیده است.^۳

آری، عجب شایسته موجودی است که کمال محض باشد و او خدای متعال است و غیر او همه ناقصند.

^۱ - غررالحکم؛ عیون الحکم والمواعظ، ص ۳۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۳.

^۳ - جهان بزرگ و انسان، ترجمه منصوری، ص ۲۱.

کسی بر در خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کوفت، حضرت فرمود: کیست؟ گفت: من «انا» حضرت ناراحت شد و چند بار آن را تکرار کرد و چون در را گشود، به وی فرمود: آیا رواست که مخلوقی بگوید: من؟ شخص پشیمان شد و عرضه داشت: به خدا و رسول او پناه می‌برم، حضرت افزود: آیا نمی‌دانی لفظ من شایسته مخلوق نیست؟ نمی‌دانی که ابلیس در مقابل خدا گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»^۱

حضرت امیر علیه السلام نیز عجب را فرصتی مهم برای ابلیس جهت اغوای انسان می‌داند و به مالک اشتر در عهدنامه معروفش، می‌فرماید:

و اِيَّاكَ وَ الْعَجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ لِيُمَحِّقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِ^۲

از خودخواهی بپرهیز و به نقاط قوت خود و هر چیزی که تو را به خودپسندی وادارد خوشبین مباش، و از این که ستایش دیگران از خود را بپسندی پرهیز کن، که این از مطمئن‌ترین فرصت‌ها برای شیطان است تا نیکوکاری نیکان را محو سازد.

امام صادق علیه السلام در وصیتش به «عبدالله بن جندب»، عجب را دامی برای صید اولیاء خدا معرفی می‌کند.

يَا عَبْدَ اللَّهِ لَقَدْ نَصَبَ ابْلِيسُ حَبَائِلَهُ فِي دَارِ الْغُرُورِ فَمَا يَقْصِدُ فِيهَا إِلَّا أَوْلِيَاءَنَا.^۳

ای عبدالله، ابلیس دامهایش را در دار غرور آویخته و جز دوستان ما را قصد نمی‌کند.

آن حضرت نیز می‌فرماید: ابلیس به سپاه خودش گفته است:

إِذَا اسْتَمَكَنْتُمْ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لِمِ أَبَالُ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ، إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ.^۴

^۱ - انوار النعمانية، ج ۳، ص ۴۳.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶۵.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۹.

^۴ - خصال، ج ۱، ص ۱۱۲.

اگر سه چیز در آدم بیابم از هر عملی که بجا آورد پریشان نمی‌شوم که پذیرفته خداوند نخواهد شد: ۱ - عمل نیک خود را بزرگ شمرد ۲ - گنااهش را فراموش نماید ۳ - عجب در او راه پیدا کند.

نهایت آن که عجب از جهل به نقص خود و نیز نشناختن کمال غیر ناشی می‌شود و ابلیس نیز به عبادتش مغرور گشت و نقائص خود را نادیده گرفت و کمال آدم را نفهمید.

کبر

اگر خودستائی با غیر قیاس شود و آدمی خود را برتر از آنان بداند، اصطلاحاً کبر نام می‌گیرد. منشأ کبر نیز همانند خودپسندی، جهل است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا دَخَلَ قَلْبُ امْرِئٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ.^۱

چیزی از کبر در قلب کسی نیست مگر این که همان مقدار از عقلش ناقص شده است کم باشد یا زیاد. منشأ دیگری نیز در روایات برای کبر ذکر شده است و آن احساس خواری و ذلت است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ.^۲

انسانی نیست که تکبر کند و به خود ببالد مگر این که به خاطر ذلتی است که در خود احساس می‌کند. متکبر گاهی در مقابل خداوند کبر می‌ورزد، چون فرعون که می‌گفت: من خدای بلندمرتبه شما هستم. «... أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۳

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۸۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۲۵.

^۳ - نازعات / ۲۴.

یا مثل نمرود که می گفت: من زنده می کنم و می میرانم، «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ»^۱.
گاهی نیز نبوت انبیاء را نادیده می گیرد و زبان به طعن و استهزاء آنان می گشاید، نسبت های ناروای
مشرکین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از جمله: اتهام سحر، کهنات، کذب، بشر عادی و... از این جمله است. و
البته مراد از تکبری که در مباحث اخلاقی مطرح است کبر در مقابل بندگان خداوند است. در وصایای
لقمان به فرزندش آمده است:

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»^۲.

بر زمین با تکبر راه نرو که نه می توانی زمین را بشکافی و نه به کوه های بلند برسی.

اگر آدمی به نقص اعضای خود بنگرد و وابستگی زندگی خود را به تپش قلبی درک کند، هرگز خود
برترینی را به ذهن خود خطور نمی دهد.

از امام صادق علیه السلام حکمت وجود غائط در بدن سؤال شد، حضرت فرمودند:

تَصْغِيرُ لِابْنِ آدَمَ لِكَيْ لَا يَتَكَبَّرَ وَ هُوَ يَحْمِلُ غَائِطَهُ مَعَهُ»^۳.

کوچک کردن بنی آدم تا تکبر نرزد در حالی که غائط خود را همراه دارد.

و اگر به کثرت گناهان و خطاهای گذشته خود که خداوند بر همه آنها پرده عفاف آویخته است چشم بدوزد،
کسی را بدتر از خود نخواهد یافت. و چون موسی علیه السلام که قرار بود مخلوقی بدتر از خود را بیاورد، وقتی
قلاده برگردن سگی مریض انداخت و به خیال خود او را بدتر از خود دید، انگشت حیرت به دندان می گیرد
که از کجا معلوم که این از من بدتر باشد.

البته اگر انسان به عذاب اخروی متکبرین بیندیشد که چگونه چون ذرات در زیر دست و پای مردم له
می شوند، تواضع را نصب العین خود قرار می دهد.

^۱ - بقره / ۲۵۸.

^۲ - اسراء / ۳۷.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۳.

قال الصادق عليه السلام: انَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الدَّرِّ يَتَوَطَّوهُمْ النَّاسُ حَتَّى يَفْرُغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ.^۱
 متکبرین به صورت ذراتی خواهند شد که مردم آنها را پایمال کنند تا وقتی که خداوند از حساب خلایق فارغ شود.
 و نیز خود را از آلوده شدن به کبر که مکر ابلیس و دام اوست، خواهد رهانید.
قال علی عليه السلام: اِطَاكَ وَ الْكِبَرَ فَاتَهُ اعْظَمُ الذَّنُوبِ وَ أَلْأَمُّ الْعِیُوبِ وَ هُوَ حِیْلَةُ ابْلِیْسِ.^۲
 از کبر بپرهیزید که آن از بزرگترین گناهان و پست‌ترین عیب‌ها و حیلۀ ابلیس است.
 نیز می‌فرماید:

الکبرُ مصیدةُ ابْلِیْسِ العَظْمی و مکیدتُهُ الکبری.^۳

کبر دام بزرگ شیطان و کید عظمای اوست.

آن حضرت با یادآوری کبر قابیل در مقابل هابیل، خلایق را چنین اندرز می‌دهد.
**و لا تكونوا کالمتکبر علی ابن امه من غیر ما فضل جعله الله فيه سوی ما ألحقت العظمة بنفسه من
 عداوة الحسد الحسب] و قدحت الحمیة فی قلبه من نار الغضب و نفخ الشیطان فی أنفه من ریح
 الکبر الذی اغقبه الله به الندامة و ألزمه آثام القاتلین الی یوم القیمة.**^۴
 شما مانند کسی نباشید که بیهوده خود را برتر از فرزند مادرش دانست و از روی کبر و خودپسندی بر وی حسد برد و آتش
 خشم حاصل از نخوت و تعصب در دلش شعله‌ور گشت و شیطان باد کبر را در دماغش دمید و سرانجام پشیمان شد و خداوند
 گناه‌تمام قاتلان را تا روز قیامت برگردن او انداخت.
 پس کبر نیز چون عجب و بدتر از آن حاکی از نشناختن ضعف خود است.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۰۱.

^۲ - غرر الحکم .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۷۶.

^۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

حسد

حسد عبارت است از: مهموم و مغموم شدن از اینکه خداوند نعمتی به دیگری داده و خرسندی از اینکه نعمت و بلایی به کسی رسیده است. طبعاً درخواست ندادن نعمت به کسی و یا بقاء نعمت او همین حکم را داراست.

حسادت بیماری روانی است و به فرمایش امام صادق علیه السلام ریشه کفر محسوب می شود.

اصولُ الكفرِ ثلاثةٌ: الحرصُ و الاستكبارُ و الحسدُ.^۱

ریشه های کفر سه چیزند: حرص، برتری طلبی و حسادت.

و سیره منافق می باشد.

انَّ المَوْنَ يَغِيْبُ و لا يَحْسُدُ و اِنَّ المَنَافِقَ يَحْسُدُ و لا يَغِيْبُ.^۲

مؤمن غبطه می خورد ولی حسد نمی ورزد، اما منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد.

و ایمان را از بین می برد.

انَّ الحسدَ لِيَأْكُلُ اَیْمَانَ کَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الحَطْبَ.^۳

همانا حسد ایمان را می خورد چون آتش که همیزم را از بین می برد.

و راحتی و آسایش را از آدم سلب می کند.

لا رَاحَةَ لِلْحَسُوْدِ.^۴

حسود را راحتی نیست.

نیز برجسم انسان هم تأثیر گذاشته و رخ را زرد، پوست را خشکیده و گوشت بدن را

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۰۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵۰.

^۳ - همان، ص ۲۴۴.

^۴ - همان، ص ۲۵۲.

آب می کند.

قال علی علیه السلام : الحسدُ یذیبُ الجسدَ.^۱

حسادت جسم را ذوب می کند.

و به فرمایش همان حضرت بیماری دائمی می آفریند.

الحسودُ ابدأً علی.^۲

حسود همواره بیمار است.

الحسودُ دائمُ السُّقْمِ و إنْ کانَ صحیحَ الجسمِ.^۳

حسود همیشه مریض است اگرچه به ظاهر جسمش سالم باشد.

حسود باید این همه امراض روحی و جسمی حسادت را چون ملازمی همیشگی تا لب گور با خود همراه داشته باشد. و چه بسا حسدش شعله گیرد و حقد و کینه و سپس عداوت و انتقام را پیشه کند و چون ابلیس جز به فساد و تباهی جامعه نیندیشد، که اگر حسود چنین حالی بیابد، تنها راه رهایی از وی پناه بردن به درگاه خداوند است.

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ *

وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»^۴

چرا که حسد از بزرگترین دام‌های شیطان است.

قال علی علیه السلام : الحسدُ مِقْنَصَةُ ابْلِیسَ الْکُبْرَى.^۵

او با این گناه آدم را از بهشت خارج کرد و اعمال فرزندانش را نیز تباه می سازد.

قال الباقر علیه السلام : انَّ ابْلِیسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ فَلَا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ.^۶

^۱ - غررالحکم .

^۲ - همان .

^۳ - همان .

^۴ - فلق / ۱ - ۵ .

^۵ - غررالحکم .

^۶ - بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۱۰ .

ابلیس به واسطه حسدش آدمی را از بهشت خارج کرد پس حسد نوزید که اعمالتان تباه می‌شود.

و هم او به نقل از امام صادق علیه‌السلام نوح را اندرز داد و گفت:

أَلَا أَعْلَمُكَ خَصَّنَتَيْنِ: إِيَّاكَ وَالْحَسَدَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِي مَا عَمِلَ وَإِيَّاكَ وَالْجِرْصَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِأَدَمَ مَا عَمِلَ.^۱

دو خصلت به تو بیاموزم: از حسد بپرهیز که با من آن کرد که کرد و از حرص دوری نما که به آدم آن کرد که کرد.

تعصب

تعصب به معنای دفاع غیر عقلانی و سرسختانه و جانبداری شدید از انسان، اعتقاد و آرمان و یا هر چیز دیگر است. طبعاً اگر دفاع از حق، و در جای خود صورت پذیرد و به مجادله غیر احسن نینجامد ممدوح است اما اگر جانبداری بدون این شرایط باشد نکوهیده است.

امام سجاد علیه‌السلام در بیان تعصب نامشروع می‌فرماید:

الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلَ قَوْمَهُ، لَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ.^۲

تعصبی که متعصب را گنهکار می‌نماید این است که آدمی بدقوم خویش را خوب‌تر از نیک قوم دیگران بداند، پس این که آدمی کسی از عشیره خود را دوست داشته باشد تعصب جاهلی نیست، ولی اگر خویشان ظالم خود را یاری رساند تعصب جاهلی است.

عوامل تعصب را می‌توان در موارد ذیل تلخیص نمود.

۱ - کبر

^۱ - همان، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸.

خود برترینی چشم دل را کور ساخته و از درک حقایق بازمی‌دارد، حضرت امیر علیه‌السلام در بیان تعصب ابلیس می‌فرماید:

فَتَعَصَّبَ عَلَيَّ أَدَمَ لِأَصْلِهِ وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَ أَنْتَ طِينِيٌّ.^۱

ابلیس در برابر آدم به خاطر اساس خود تعصب ورزیده و آفرینش او را مورد طعن قرار داد و گفت: من آتشی و تو خاکی هستی.

۲- اطاعت کورکورانه

تقلید از باطل بدون تفحص از حق، عملی نابخردانه است و حکایت از زوال چشم و گوش باطنی می‌نماید. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی مشرکین را به سوی حق می‌خواند، آنان در جواب می‌گفتند: پدران ما همین راه را رفته‌اند و ما در پی آنان خواهیم رفت.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُوا كَانُوا أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲

چون به آنها گفته شود به آنچه فرو فرستاده و به پیامبر رو آورید، گویند آنچه نیاکانمان را معتقد به آن یافتیم برایمان کافی است، آیا هرچند پدرانشان چیزی را نمی‌دانستند و راه به حق نیافته بودند.

۳- عشق

عشق و محبت زیاد به چیزی، چشم دل را از دیدن عیوب آن کور می‌کند و قلب را بیمار می‌سازد. چشم و گوش چنین کسی از دیدن و شنیدن حقایق معیوب است. لذا او چیزی جز نقاط مثبت محبوب و ضعف دیگران نمی‌بیند.

قال علی علیه‌السلام: من عَشَقَ شَيْئًا أَعْمَىٰ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعِينٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأَذْنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ.^۳

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

^۲ - مائده / ۱۰۴.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

آنکه عشق به چیزی ورزد، آن عشق چشمش را کور و گوشش را کر خواهد ساخت، او دیگر با چشمی معیوب می‌بیند و با گوشی نا شنوا می‌شنود.

۴ - فریب غیر

گاهی حمیت متعصب، ساختگی بوده و تنها به قصد فریب دیگران صورت می‌گیرد، حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

و لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنِّ عَلَيْهِ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَةً الْجَهْلَاءِ أَوْ حُبَّةٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ.^۱

نگریستم و متعصبی را ندیدم که به چیزی تعصب بورزد مگر به خاطر این که حقیقت را بر نادانان مشتبه سازد و در اندیشه سفیهان نفوذ کند.

حضرت امیر علیه‌السلام در خطبه ۱۹۲ حمیت جاهلی را امری شیطانی خوانده و چنین مورد نکوهش قرار می‌دهد.

فَأَطْفَأُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ وَنَزَعَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ.^۲

آتش غضب و کینه‌های جاهلیت که در سینه‌هایتان نهان است خاموش سازید، که این آتش عصبیت در دل انسان مسلمان از القانات و نخوتها و تحریکها و وسوسه‌های شیطان است.

فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ السَّنَانِ وَمَنَافِخُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ.^۳

خدا را در نظر گیرید، خدا را در نظر گیرید، از کبر و نخوت تعصب‌آمیز و تفاخر جاهلی، که آن پدیدآورنده کینه‌ها و دمیدنگاههای شیطان است و با آن ملت‌های پیشین در قرون گذشته را فریب

^۱ - همان، خطبه ۱۹۲.

^۲ - همان.

^۳ - همان.

داده است.

ظلم

ستم ستمگر، بر حسب مخاطب وی که مورد ستم قرار گرفته است، به سه قسم تقسیم می‌شود.

۱ - ظلم به خدا

شناخت خداوند به اوصاف ثبوتی او و پرهیز از اوصاف سلبی به وی، عدل و خلاف آن ظلم به خداوند محسوب می‌شود.

آنان که آیت‌های خداوند را تکذیب می‌کنند و یا بندگان او را فرزندان وی می‌دانند و ملائک را دختر او می‌خوانند و یا غیر او را به نام خدای خود می‌ستایند و یا کسی را در کنار وی می‌پرستند، همگی به خدا ستم روا داشته‌اند.

«وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱

وقتی که لقمان فرزندش را پند داد و گفت: ای پسرک من! چیزی را شریک خدا مگردان که شرک ظلم عظیمی است.

۲ - ظلم به عباد

هر انسانی سه حق محفوظ دارد و آنها عبارتند از: جان، مال و عرض و تعدی به هر کدام از این حقوق چون مجروح و ناقص نمودن یا سلب حیات و نیز غضب و سرقت اموال و همچنین از بین بردن آبروی وی و هر کسی که عرض او با وی گره خورده است، معصیت و حرام شمرده می‌شود.

۳ - ظلم به خود

جسم و جان انسان برآدمی حقوقی دارد، رعایت حقوق جسمانی و روحانی آدمی

^۱ - لقمان / ۱۳ .

منوط به استفاده مشروع از آنهاست، و هر که از این اعضاء در مسیری که برای آن خلق نشده بهره گیرد به همان جز از نفس ستم روا داشته و آن را در معرض مکافات و عقاب قرار داده است.

در حدیث ذیل حضرت امیر علیه السلام نتیجه این سه بخش از ظلم را بیان فرموده است:

أَلَا وَ إِنَّ الظَّلمَ ثَلَاثَةٌ، فَظَلَمٌ لَا يُعْفَرُ، وَ ظَلَمٌ لَا يُتْرَكُ، وَ ظَلَمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ. فَأَمَّا الظَّلمُ الَّذِي لَا يُعْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ أَمَّا الظَّلمُ الَّذِي يُعْفَرُ فَظَلَمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الرِّهْنَاتِ، وَ أَمَّا الظَّلمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظَلَمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَرْحًا بِالْمُدَى وَ لَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِ وَ لَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ.^۱

بدانید که ظلم و ستم بر سه گونه است، ستمی که نیامرزد، ستمی که فروگذارش نکنند و ستم آمرزیده شده که بازخواستش نکنند، اما ستمی که آمرزیده نمی شود شرک به خداست، اما آن ستمی که آمرزیده شود ستم بنده است بر نفس خودش در ارتکاب پاره‌ای از گناهان، اما آن ستمی که بی مجازات نمی ماند، ستم بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است، قصاص در آن بسیار سخت است، این چون جای زخم خنجر و ضرب تازیانه نیست بلکه کیفری است که اینها در برابرش کوچک است.

ابلیس هر سه قسم ستم را مرتکب شد. به خدا ظلم کرد و به او نسبت ستم داد، به آدم ستم نمود و با اینکه خودش موجب فریب آدم شده بود سوگند یاد کرد که فرزندانش را بفریبد و به خود ستم کرد و موجب هلاکت خویش گشت.

نتیجه اینکه: می دانیم هر ظلمی چون در واقع اطاعت فرمان ابلیس و رد دستور خداست، نوعی کفر (کفر در طاعت) محسوب می شود ولی همه گناهان تبعات کفر اصطلاحی را ندارند و چنین نیست که هر گنهکاری حکم کافر یابد، زوجش از وی جدا

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

گردد، اموالش منتقل به ورثه مسلمانان شود و... بنابراین باید در پی عاملی اساسی برای کفر ابلیس بود. برای ابلیس بسیاری از حقایق عیان شده و پرده‌های غیب کنار رفته بود، او همدم ملائک که کارگزاران خداوند هستند، بود و خیل عظیمی از امور را به عینه مشاهده می‌کرد و با این وصف تمام شرایط هدایت برای او محقق بود.

از سوی دیگر کسی نبود که او را وسوسه کند تنها عامل اغوای او نفس او بود. طبعاً موجودی که واقعیت‌ها برایش مکشوف باشد و عوامل گمراهی او تقلیل یابد عصیان و نافرمانی او بس بزرگ است و صدور هر معصیتی حکایت از خبث باطنی عظیم او دارد و این همان چیزی بود که موجب شد ابلیس کافر گردد و در هلاکت حتمی واقع شود.

ابلیس مؤسس برخی گناهان

ابلیس عامل همه معاصی و گناهان بشر است، و نقش او در هرگونه نافرمانی که از هر کدام از بندگان جنّی و انسی صادر شود قابل کتمان نیست.

اما بسیاری از خطاها و معصیت‌ها زائیده فکر او نیست و چه بسا انسان‌هایی که به دنبال او افتاده‌اند از وی شیطان‌تر شوند و دست به اعمالی بزنند که روی او را سفید گردانند.

آری، هستند کسانی که مادر شیطان را شوهر می‌دهند و دست او را از پشت می‌بندند و... اما به هر حال برخی گناهان و معصیت‌های اعتقادی و عملی زائیده فکر و خیال ابلیس بوده و او مبتکر این خطاها معرفی شده است، از جمله این گناهان:

۱- اِبَاء

اباء در لغت به معنای شدت امتناع و سرپیچی است، سربرداشتن تند و خشن و آشکار

را اباغ گویند، نیز امتناع توأم با اختیار را اباغ نامند. طبیعی است اباغ بعد از استکبار صورت گرفته است، چرا که ابلیس سخت کبر ورزیده و کبر او موجب ترک سجده‌اش شده است ولی از آنجا که مأمور به سجده بوده، ابتدا «ابی» که با ترک سجده مناسبت دارد ذکر شده است. اباغ از گناہانی است که مبتکر آنها ابلیس بوده است «... **أَبِي وَ اسْتَكْبَرًا...**»
قال الصادق عليه السلام: **انَّ أَوَّلَ مَعْصِيَةٍ ظَهَرَتْ، الْإِبَانَةُ مِنْ أِبْلِيسَ الْعَلِينِ**.^۱
اولین معصیتی که آشکار شد اباغ از ابلیس مطرود بود.

۲ - استکبار

استکبار به معنای طلب تکبر است، و البته با تکبر فرقی لطیف دارد، تکبر به معنای خود برتر بینی برای کسی است که چه بسا استحقاق برتری داشته ولی استکبار، طلب تکبر برای کسی است که شایستگی برتری ندارد. خداوند متعال از کبر ابلیس به استکبار یاد کرده است تا مخاطبین خود را متوجه سازد که ابلیس شایستگی برتری بر آدم را نداشته است.
البته کبر گاهی در مقابل خداوند و گاهی در مقابل مخلوق او صورت می‌پذیرد و در اینجا هر دو قسم کبر مورد نظر است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ۰

الاستكبارُ هو أوَّلُ مَعْصِيَةٍ عَصِيَ اللَّهُ بِهَا.^۲

تکبر اولین معصیتی است که ابلیس با آن خداوند را نافرمانی کرد.

۳ - کفر

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۸۹.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

ان اَبليسَ اَوَّلُ مَنْ كَفَرَ وَ كَانَ كُفْرُهُ غَيْرَ الشُّرْكِ لِانَّهُ لَمْ يَدْعُ اِلَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللّٰهِ وَ اِنَّمَا دَعَا اِلَى ذَلِكَ بَعْدُ فَاشْرَكَ.^۱

ابلیس اولین کسی بود که کفر ورزید و کفر او شرک نبود چرا که او کسی را به سوی غیرخداوندی واحد دعوت نمی کرد، کفر او بعداً به شرک منجر شد.

۴ - تعصب جاهلی

یکی از بیماری های مهلک روانی که مانع پیشرفت و ترقی انسان و عامل بسیاری از خطاها و لغزش های دیگر است، تعصب و حمیت نابخاست، حضرت امیر علیه السلام ابلیس را پایه گذار عصبیت جاهلی معرفی فرموده است:

اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَأَفْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُّ اللّٰهِ اِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلْفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ اَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَ نَازَعَ اللّٰهَ رِداً الْجَبْرِيَّةِ وَ اِدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّرِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّنْذُلِ.^۲

کبر و خودخواهی به وی روی آورد و به آفرینش خود بر آدم فخر کرد و برای اصل خویش (آتش) عصبیت نمود. پس دشمن خدا (ابلیس) پیشوای متعصبان و سرسلسله متکبران است که بنیان عصبیت را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتی به ستیز برخاست و لباس کبر برتن پوشید و پوشش تواضع را کنار گذاشت.

۵ - قیاس

قیاس یعنی دو موضوع که از برخی وجوه تشابه دارند با هم مقایسه گردند و تابع حکم یکدیگر شوند، چنین چیزی مشروط به این که دو موضوع کاملاً متشابه بوده و هیچ وجه افتراقی نداشته باشند، و حتی امکان وجود وجوه افتراق نداشته باشند، صحیح است. ولی چون دانش ناقص انسان توان درک وجوه افتراق احتمالی را ندارد، این شرط از راه

^۱ - همان، ج ۶۰، ص ۱۹۵؛ ج ۶۹، ص ۹۶.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

عادی برای وی محقق نخواهد شد.

مثلاً در شریعت اسلام بول نجس شمرده می‌شود، حال اگر کسی بگوید بول از ترشحات بدن است و نجس است عرق نیز از ترشحات بدن است پس باید نجس باشد، چنین قیاسی صحیح نیست. چرا که معلوم نیست حکمت نجاست بول صرف مترشح شدن از بدن باشد، بلکه چه‌بسا علت نجاست آن وجود املاح و میکروبهای مضر است که در عرق وجود ندارد و یا هرچیز دیگر که از ما مخفی است. ناگفته نماند در احکام فقهی مطابق مذهب شیعه، به واسطه وجود روایات زیادی که از معصومین علیهم‌السلام رسیده است حاجتی به قیاس نیست. اما اهل سنت چون از این دریای علوم بی‌بهره‌اند، به‌ناچار گاهی احکام فقهی خود را برپایه قیاس تبیین می‌کنند.

البته اگر حکم موضوع منوط به علتی باشد که ذکر شده است و همان علت در موضوع دیگر یافت شود، قیاس دو موضوع مشکلی نخواهد داشت. مثلاً اگر گفته شود انار نخور چون ترش است، طبعاً سرکه هم به انار قیاس می‌شود و خوردن آن هم نهی می‌شود، چنین نوعی از قیاس را که علت ورود حکم بر موضوع قابل استنباط است، قیاس «مستنبط‌العله» می‌نامیم.

نیز اگر موضوعی حکمی داشته باشد و بدانیم (نه صرف ظن و گمان) حکم آن به‌خاطر جهتی خاص بوده باشد و قوی‌تر از همان جهت خاص در موضوع دیگر یافت شود، می‌توان موضوع دوم را بر موضوع اول قیاس کرد و همان حکم موضوع اول را برای موضوع دوم ثابت نمود. مثلاً اگر گفته شود مطالعه زیر نور مهتاب چشم را ضعیف می‌کند، قطعاً مطالعه در تاریکی شدیدتر نیز همین حکم را دارد. این قسم از قیاس را اصطلاحاً «قیاس اولویت» می‌گویند.

به هر حال، وقتی فرمان سجده صادر شد و ابلیس امتناع کرد، خدا به او فرمود:

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ...»

آنگاه که فرمان سجدهات دادم، چه باعث شد سجده نکنی.

ابلیس در پاسخ گفت:

«... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱

من از او برترم، مرا از آتش آفریدی و او را از خاک.

قیاس ابلیس دارای دومقدمه و نتیجه‌ای بود، ابلیس گفت من از آتشم، آتش برتر است، پس من برترم. ابلیس با ظن و گمان خود، وجه شبه خویشتن و آدم را در اساس خلقت آن دو دید و گفت من از آتش و او از خاک آفریده شده است، و لذا به این نتیجه رسید که آتش برتر است. او نمی‌دانست که هرچند آدم از خاک آفریده شده اما اکرام و اعزاز او نه به خاطر خاک بودنش و بلکه به خاطر روح الهی نهفته در وی و امکان خلیفه‌الله شدن اوست. چیزی که خداوند به ابلیس عطاء نفرموده بود.

شکل قیاس ابلیس هم خالی از اشکال نیست، مقدمه اول این قیاس هرچند صحیح است ولی حکایت از کبر ابلیس می‌نماید.

امام صادق علیه‌السلام در این باره فرموده است: اگر ابلیس می‌دانست که خداوند چه در وجود آدم نهاده بر وی کبر نمی‌ورزید.

آن حضرت سپس می‌فرماید: خداوند ملائک را از نور آفرید و جان را از آتش خلق کرد و جن را که صنفی از جان هستند از باد آفرید و دسته‌ای از این‌ها را نیز از آب خلق کرد و آدم را از قسمت آشکار گل آفریده و در وجود او نور و آتش و باد و آب را جاری ساخته است لذا وی با نور می‌بیند و درک می‌کند، با نار می‌خورد و می‌نوشد، چرا که اگر در معده آتش نباشد غذا هضم نمی‌گردد و اگر باد معده نباشد آتش معده را از بین

^۱ - اعراف / ۱۲، این واقعه در سوره ص، آیات ۷۵ و ۷۶ نیز آمده است .

می برد و اگر آب در معده نباشد آتش معده شعله می کشد و درون آدمی را می سوزاند، خداوند این پنج صفت را در آدم خلق کرده و ابلیس بیش از یک ویژگی نداشت و با این وصف بر آدم فخر فروشی کرده است.^۱ مقدمه دوم که آتش را برتر از خاک دانسته است نیز صحیح به نظر نمی رسد، البته هر چند کره زمین گوی آتشین بوده است و بدین شکل در آمده ولی آن گوی، قابل سکنی برای آدم نبود، آنچه موجب شد زمین، زمین شود، سرد شدن آن و تبدیل شدن وی به کره خاکی بود، علاوه این که اکنون این زمین است که مواد قابل احتراق را چون چوب و نفت و... در دل خود پرورش می دهد و آتش می آفریند، نیز این که اعطا و بخشش سیره زمین است، بذر می رویاند، موجودات زنده از آن ایجاد می شوند و... در حالی که شعله آتش، هلاکت آفرین است و آنچه سال ها از زمین به دست می آید در آنی نابود می نماید. همچنین آتش ابزاری است برای تغییر و تکامل آنچه در زمین ایجاد می شود، با این وصف وقتی مقدمه قیاس باطل شد نتیجه قیاس نیز باطل می گردد.

۶ - تفرقه در امت اسلام

عامل اولیه نافرمانی امت از پیامبر و ایجاد اختلاف بین امت اسلامی و تقسیم آن به فرقه های گوناگون ابلیس بوده است.

سلیم بن قیس هلالی می گوید: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان فرمود: آیا می دانی اولین کسی که بر سر منبر رسول خدا با ابوبکر بیعت کرد که بود؟

سلمان گفت: نمی دانم ولی اولین مرتبه ای که ابوبکر به منبر رفت پیرمرد کهنسالی را دیدم که برعصا تکیه زده بود و آثار سجده از پیشانی وی آشکار بود، وی به سرعت و عجله بالا رفت و در حالی که گریه می کرد گفت: خدا را شکر که مرا از دنیا نبرد تا تو را

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۲.

در این مکان دیدم، دستت را باز کن تا بیعت کنم، ابوبکر دستش را باز کرد و او با وی بیعت نمود، سپس از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: می دانی کیست؟ سلمان گفت: نه ولی از گفتارش بدم آمد چون نشان می داد که از مرگ پیامبر خوشحال است.

حضرت فرمود: او ابلیس بود، سپس افزود بعد از واقعه غدیر و ناراحتی شیاطین از آن واقعه، آنان به ابلیس گفتند: ما دیگر بر این امت مسلط نخواهیم بود، چرا که بعد از پیامبر پیشوایی برای آنها معین شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی اول کسی که بر سر منبر با ابوبکر بیعت کند ابلیس است که به صورت پیرمردی کهنسال ظاهر می شود. سپس فرزندانش را جمع می کند و می گوید آنچه شما خیال کردید درست نبود زیرا با ایشان و امت چنان کردم که نسبت به پیامبرشان نافرمان شدند.^۱

تأسیس برخی خطاهای عملی

در روایات، تأسیس برخی گناهان عملی و خطاها به ابلیس نسبت داده شده است که جمله از آنها:

۱ - جزع و فزع در مصیبت

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: وقتی ابلیس به زمین رسید بر از دست دادن نعمت های بهشت تأسف خورد و گریست، امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

ابلیسُ اَوَّلُ مَنْ بَكَى فِي الْاَرْضِ.^۲

ابلیس اولین کسی بود که در زمین گریه کرد.

۲ - غنا و موسیقی

^۱ - روضه کافی، حدیث ۵۴۱ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۵۹ .

گفته شده است هنگامی که آدم وفات یافت ابلیس و قابیل خوشحال شدند و تصمیم گرفتند اسبابی برای شادی خود بسازند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین باره می فرماید:

كان ابليسُ أوَّلُ مَنْ نَاحَ و أوَّلُ مَنْ تَغَنَّى و أوَّلُ مَنْ حَدَى.^۱

ابلیس اولین نوحه گر، اولین ترانه خوان و اولین حدی خوان (آواز خاص برای شتران) بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ ضَرَبَ فِي بَيْتِهِ بَرْبُطًا أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْطَانًا يَقَالُ لَهُ الْقَفَنْدَرُ، فَلَا يَبْقَى عَضْوٌ مِنْ أَعْضَائِهِ إِلَّا قَعَدَ عَلَيْهِ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نُزِعَ مِنْهُ الْحَيَاءُ وَ لَمْ يُبَالِ مَا قَالَ وَ لَا مَا قِيلَ فِيهِ.^۲

هر که در خانه اش چهل روز صدای ساز و آواز بلند کند خداوند شیطانی را به نام «قفندر» بر او مسلط می نماید و هیچ عضوی از اعضای وی نیست مگر این که آن شیطان بر همان عضو نشسته است؛ و در این حالت بدین سبب شرم و حیا از او سلب شده و باکی نخواهد کرد از آنچه بگوید و بشنود.

۳ - مجسمه سازی

امام باقر علیه السلام می فرماید: اولین کسی که مجسمه ای به شکل انسان ساخت ابلیس بود.

انَّ ابليسَ اللعينَ هو أوَّلُ مَنْ صَوَّرَ صُورَةً عَلَى مِثَالِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لِيَفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَ يُضِلَّهُمْ عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى.^۳

ابلیس اولین کسی بود که مجسمه ای به شکل آدم ساخت تا انسان ها را به فتنه اندازد و از عبادت خداوند منحرفشان سازد.

۴ - لواط

اولین کسی که مرتکب این عمل قبیح شد شیطان بود که با خود چنین کرد.

^۱ - همان، ج ۶، ص ۳۳.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۲.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۵۰.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : **أَوَّلُ مَنْ يَلُوطُ بِنَفْسِهِ ابْلِيسُ**.^۱

از حضرت امیر علیه السلام سؤال شد که اولین کسی که عمل قبیح لواط را مرتکب شد که بود؟ حضرت فرمود: اولین آنان ابلیس بود که با خود چنین کرد سپس حضرت به بیان رسول خدا صلى الله عليه وآله استناد می‌ورزد که می‌فرماید: این عمل از ابلیس زمانی صادر شد که از بهشت اخراج گردید.^۲

۵ - مساحقه

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: وقتی عمل لواط بین مردان رایج شد، ابلیس به صورت زنی به سوی زنان رفت و به آنان گفت: آیا مردانتان با هم مشغول شده‌اند؟ زنان گفتند: بلی می‌بینیم چه می‌کنند، هرچه لوط نبی آنان را موعظه می‌کند بی‌فایده است. ابلیس آنگاه عمل مساحقه را به آنان آموخت.^۳

نالها و خُرُّهای ابلیس

نالها و فریاد حاکی از نگرانی است و ابلیس در چهار موقعیت بیش از هر زمان دیگر نگران شده است.

قال الصادق علیه السلام : **رَنَّ ابْلِيسُ أَرْبَعَ رَنَاتٍ: أَوَّلَهُنَّ يَوْمَ لُؤِنَ، وَ حِينَ أَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ، وَ حِينَ بُعِثَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ حِينَ أَنْزَلَتْ أُمُّ الْكِتَابِ**.^۴

۱ - ابلیس آنگاه که از رحمت خدا مأیوس شده و سرنوشتش را به عیان دید اولین فریاد را سر داد.

^۱ - همان، ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ ج ۶۰، ص ۲۴۶.

^۲ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸۱.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۸.

^۴ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۲ - وقتی از درگاه خداوند دور شد و به زمین هبوط کرد، دومین آه بلند را سرداد.
۳ - سومین ناله او زمانی صورت پذیرفت که در پی سلسله‌ای از انبیاء و پس از مدت زمانی مدید، آخرین پیامبر الهی برای هدایت انسان‌های تمام اعصار تا روز قیامت، برانگیخته شد.
۴ - و چهارمین ناله‌اش زمانی بود که اولین آیات قرآن کریم (سوره حمد) که معجزه خاتم‌النبیین است نازل گردید.

حضرت امیر علیه‌السلام در بیان وضعیت گذشته خویش و همراهی وی با پیامبر در غار حرا و نزول وحی، پیرامون آخرین فریاد ابلیس می‌فرماید:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيِ عَلَيَّ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.^۱

من هنگام نزول وحی به پیامبر علیه‌السلام صدای ناله شیطان را شنیدم، از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسیدم: این ناله چیست (ناله کیست)؟ حضرت فرمودند: این شیطان است که از پرستش خود مأیوس شده است.

ابلیس دوبار نیز صدا از بینی بیرون داده و فریاد خوشحالی به دماغ کشید.
بار اول زمانی بود که وسوسه‌اش در دل آدم مؤثر افتاد و او را وادار کرد که از درخت نهی شده بخورد، و دومین بار زمانی بود که تأثیر وسوسه‌اش را در آینده آدم دید و خداوند او را از بهشت اخراج و امر به هبوط به زمین کرد. این مطلب از روایت ذیل از امام صادق علیه‌السلام بدست می‌آید:

نَخِرَ (ابلیس) نَخْرَتَيْنِ، حِينَ أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَ حِينَ أَهْبَطَ مِنَ الْجَنَّةِ.^۲

همچنین زمانی که فرزندی از اولیاء خدا متولد شود، نعره می‌کشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ابلیس آن هنگام با صدای بلند داد می‌زند و شیاطین را اطراف خود جمع

^۱ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۴۵.

می‌نماید. شیاطین در درمان نعره ابلیس می‌گویند: بگذار او را به قتل رسانیم. ابلیس مانع می‌شود و می‌گوید: حیات ما به سبب بقاء اولیاء خداست. اگر دوستان خدا نباشند قیامت فرامی‌رسد و ما به جهنم می‌رویم.^۱

همچنین گفته شده است: ابلیس حتما در سه محل حاضر می‌شود که عبارتند از: هنگام انعقاد نطفه هنگام تولد فرزند هنگام احتضار.

زبان، خواب، مرکب، لباس و نوشیدنی ابلیس

زبان

اگر ابلیس حاجت به تکلم داشته باشد زبان وی زبان انسانی است که می‌خواهد او را وسوسه کند. بنابراین او به هر زبان و لهجه‌ای که بخواهد می‌تواند سخن بگوید، چرا که عوالم خارج از ماده محدودیت‌های عالم ماده را ندارند.

تکلم ابلیس در مواردی که تجسم یافته به زبان خاص انسانی که بر وی وارد شده گویای این مهم است. همچنین در مواردی که ابلیس و شیاطین ندای عمومی سر می‌دهند، هردسته‌ای در هرمنطقه‌ای به زبان آن مردم ندا می‌دهند و یا به زبانی ندا سر می‌دهند که خلائق زبان آنان را متوجه شوند. بنابر روایتی از امام صادق علیه‌السلام ملائک و شیاطین موکل در هر شهری، به زبان همان مردم سخن می‌رانند

ان فی کلِّ بلدٍ ملائکةٌ موکلونَ فینادی فی کلِّ بلدٍ مَلکٌ بلسانِهِمْ و کذالک لِابلیسَ شیاطینُ موکلونَ بکلِّ بَلدَةٍ ینادون فیهِمْ بلسانِهِمْ و لُغاتِهِمْ.^۲

در هر شهری فرشتگانی هستند موکل آن شهر که با لغت و زبان همان مردم سخن می‌گویند، همین‌طور ابلیس نیز شیاطینی موکل بر هر نقطه‌ای دارد که به زبان همان مردم سخن می‌گویند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۹.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۹۳.

خواب

حضرت امیر علیه السلام خواب را بر چهار دسته تقسیم کرده است.

النومُ على اربعة اصنافٍ، الأنبياءُ تنامُ على أفقيتها مُستلقيةً و أعينها لا تنامُ متوقِّعةً لوحى ربِّها عزوجلّ، و المومنونُ ينامون على يمينه مستقبل القبلة، و الملوکُ و ابناؤها على شمائلها لیسئمروا ما يأکلون، و ابليسُ و اخوانه و کلُّ مجنونٍ و ذو عاهةٍ ينامون على وجوههم مُنبطحين.^۱

انبیاء به پشت می خوابند و چشمهایشان برای وحی الهی باز است، مؤمنین جانب راست و رو به قبله می خوابند، سلاطین و فرزندانشان به جانب چپ می خوابند، تا طعام به آنان بسازد و ابلیس و برادرانش و نیز هر جن زده و بیماری رو به زمین و دمر می خوابند.

مرکب

یکی از مرکب‌های ابلیس تشکچه سرخی است که جنس آن از حریر و ابریشم باشد. امام باقر علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا به حضرت علی علیه السلام فرموده بود:

لا ترکبُ بمیئترهٍ حمراء فانها من مراكبِ ابليس.^۲

بر تشکچه سرخ سوار مشو که از مرکب‌های ابلیس است.

لباس

رنگ لباس ابلیس بنا بر همان روایت سابق قرمز^۳ است.

لا تلبسِ القرمزَ فانه من ارديةِ ابليس.^۴

قرمز نپوش که از عبای ابلیس است.

^۱ - همان، ج ۷۳، ص ۱۸۶.

^۲ - همان، ج ۶۷، ص ۲۸۹؛ ج ۸۰، ص ۲۴۱.

^۳ - قرمز، رنگی است که از عصاره نوعی کرم گرفته می شود و ظاهراً به سرخ تند اطلاق می شود، ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۲۴۲.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۲۴۱.

نوشیدنی

نوشیدنی ابلیس خمر است.

امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید:

الخمرُ هو شرابُ ابلیس.^۱

خمر نوشیدنی ابلیس است.

و او به همین وسیله برانسان‌ها چیره می‌گردد.

قال الصادق علیه السلام: **انَّ العبدَ لا یزالُ فی فُسْحَةٍ مِنْ رَبِّهِ ما لم یَشْرَبِ الخمرَ فاذا شَرِبَهَا حَرَقَ اللّٰهُ علیهِ سِرْبَالَهُ فکانَ وِلْدَهُ وَاخُوهُ و سَمْعُهُ و بَصَرُهُ و یدُهُ و رِجْلُهُ ابلیسَ یسوقُهُ الی کلِّ شَرٍّ و یَصْرِفُهُ عَنْ کُلِّ خَیْرٍ.**^۲
بنده همواره از ناحیه خداوند در وسعت و فراخی است تا وقتی که خمر ننوشد، و چون نوشد، خداوند پوشش عفتش را بدرد، و او در این حالت، فرزند و برادرش و چشم و گوشش و دست و پایش، ابلیس خواهد شد که او را به سوی هر شری سوق خواهد داد و از هر خیری باز خواهد داشت.
ایرج میرزا در مذمت شراب آورده است:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی

آراسته با شکل مهیبی سروبر را

گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنهار

باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را

یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار

یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را

یا خود زمی ناب بنوشی دو سه ساغر

تا آنکه ببوشم زهلاک تو نظر را

لرزید از این بیم جوان بر خود و جاداشت

کز مرگ فتد لرزه به تن ضیغم نر را

گفتا نکنم با پدر و خواهرم این کار

لیکن به می از خویش کنم دفع ضرر را

جامی دو سه می خورد، چو شد خیره زمستی

هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را

^۱ - مستدرک الوسایل، ج ۱۶، ص ۱۶۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۸۴.

ایکاش شود خشک بن تاک و خداوند

زین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

سرمه و لیسیدنی و انغیه ابلیس نیز به نقل از امام باقر علیه السلام عبارتند از:

انَّ لِابْلِيسَ كُحْلًا وَّ لَعَوْقًا وَّ سَعَوْطًا، فَكُحْلُهُ النَّعَاسُ وَّ لَعَوْقُهُ الْكِذْبُ وَّ سَعَوْطُهُ الْكِبْرُ.^۱

ابلیس را سرمه و لیسیدنی و انغیه است، سرمه‌اش چرت زدن و خواب، لیسیدنی‌اش دروغ و انغیه‌اش کبر می‌باشد.

القاب و اسماء ابلیس

در آیات و احادیث برای ابلیس اسما، اوصاف و لقب‌هایی ذکر شده است که برخی از آنها از این قبیلند:

۱- عزازیل

این واژه عبری است و به معنای «عزیزالله» می‌باشد، این اسم در پی عبادت‌های بسیار ابلیس به وی اعطاء شده است و فرشتگان وی را به این اسم می‌شناختند.

۲- رجیم

این وصف شش بار در قرآن کریم ذکر شده است، علت متصف شدن ابلیس به رجیم، رجم او توسط فرشتگان و یا به خاطر رجم او به وسیله ابراهیم علیه السلام در چندین موضع بوده است.

۳- مارد

مرید، این واژه از «مرد» به معنای سرزمین خالی از گیاه یا ریختن شاخ و برگ درخت می‌آید، نیز به جوانی که هنوز مویش ظاهر نشده «مرد» گویند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۲.

متصف شدن ابلیس به این وصف به این معناست که او از هر خیر و سعادت بی‌دور بوده و تمام خیرات و مبرات از وجه‌اش ریخته شده و شر و شرآفرین است، و در شرور و ایجاد آن از هر چیزی سبقت گرفته است.

۴- لعین

لعن یعنی طرد از رحمت خداوند، و البته ریشه بدبختی‌ها دورماندن از رحمت خداست. شیطان، چون ملعون از رحمت خدا شد از همه سعادت‌ها دور ماند.

۵- حارث

حارث به معنای کشاورز و یا شیر استعمال می‌شود. این واژه اسم عربی ابلیس است، عرب ابلیس را به کنیه ابوالحارث خطاب می‌کند.

همچنین ابلیس با اسم‌هایی چون خناس، رأس‌الکفر، شیخ نجدی و... نیز نامیده می‌شود و او را به کنیه‌هایی چون ابوخلاف، ابومرّه، ابولبینی، ابوقرّه، ابوکردوس، ابودوجانه، ابوالجان، ابوقترّه، ابوالعیزار، ابوالحسبان و ابودجانه می‌خوانند.^۱

فرزندان ابلیس

به‌وجود فرزندان و ذریه برای ابلیس در برخی آیات اشاره شده است.

«... أَفْتَنَّا ذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا.»^۲

آیا به‌جای من، ابلیس و فرزندان او را که دشمنان شما هستند دوست خود می‌گیرید چه بد عوضی است برای ستمگران.

در آیه ذیل به‌وجود همکارانی برای ابلیس اشاره شده است.

«... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...»^۳

^۱- ر. ک: مجمع‌البحرین و سایر کتب لغت .

^۲- کهف / آیه ۵۰ .

^۳- اعراف / ۲۷ .

ابلیس و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید.

واژه «قبیله» اعم از ذریه و یا همدستانی از جنس جن یا انس می‌باشد. در کتاب خصال از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است که:

الآباء ثلاثة، آدمٌ وُلدَ مَوْناً، و الجانُّ وُلدَ مَوْناً و کافراً و ابلیسٌ وُلدَ کافراً و لیس فیهم نِتاجٌ انما بیضٌ و یفرخٌ، و ولدهُ ذکورٌ لیس فیهم اناثٌ.^۱

پدران سه دسته‌اند، آدم که مؤمن از او ایجاد می‌شود، جن که مؤمن و کافر را ایجاد می‌کند، و ابلیس که کافر را ایجاد می‌کند و از او کسی ایجاد نمی‌گردد. همانا ابلیس تخم می‌گذارد و تخمش جوجه می‌شود و فرزند او فقط مذکر است.

البته این روایات و امثال آنها که دلالت بر موافقه ابلیس با خود یا تخم‌گذاری و یا زائیدن ده بچه در هرروز و... می‌نمایند، به واسطه ضعف سندشان قابل اعتماد نیستند چرا که در برخی روایات به مذکر و مؤنث بودن شیاطین اشاره شده است.

امام صادق علیه‌السلام به ابوبصیر می‌فرماید: شیطان با زنی از جنس «جان» به نام «لهیا» ازدواج نمود که در یک شکم دو فرزند به نام‌های «بلقیس» و «طونه» و در شکم دوم دوفرزند دیگر به نام‌های «فقطس» و «فقطسه» متولد شدند و نسل ابلیس از آنها زیاد شد.^۲

در روایات نام فرزندان شیطان و کارهای آنها ذکر شده است به برخی از این موارد توجه کنید:
زنبور یا زکنبور، مأمور بازارها است، وی اولین کسی است که داخل بازار می‌شود و آخرین کسی است که از آن خارج می‌گردد.

ببر یا بثر، مأمور در مصیبت‌ها است و دستور به زدن صورت و پاره کردن لباس در

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۹.

^۲ - تفسیر جامع، ج ۳، ص ۴۶۲.

فراق اموات می‌دهد.

الاعور، صاحب درگاه کاخ‌های سلاطین و درگاه‌های مختلف و مأمور خطاهای جنسی گوناگون می‌باشد.

مسطوط، صاحب اخبار و شایعات بی‌اساس که عامل گناهان دیگر هستند.

زوال، شریک در آمیزش نامشروع با زنان است.

قفندر، بر اعضای بدن انسانی که با موسیقی مأنوس شده است مسلط می‌شود.

داسم، مأمور ایجاد عداوت بین زن و شوهر در صورتی که بدون بسم‌الله غذا بخورند.

ابیض، مسئول ایجاد وسوسه بندگان و صالحین آنان در عبادتشان می‌باشد.

وُلّهان، مسئول ایجاد وسوسه در وضو و طهارت و نجاست به نجس شمردن همه اشیاء و طاهر نشدن آنهاست.

لاقیس، مسئول وسوسه در نماز، رکعات آن، قرائت و سایر آداب نماز می‌باشد.

رها، مانع بیدار شدن بندگان از خواب برای عبادت می‌شود.

خنزب، مأمور تشکیک در نماز به شیوه‌های مختلف است.

مُرّة، مسئول موسیقی و ترانه و غنا و ترویج آنها است.

الهفاف، مسئول وسوسه در صحراها و بادیه‌های مخوف و ایجاد ترس و اضطراب می‌باشد.

لقوس، مأمور تحریش و ایجاد اختلاف و دست به یقه شدن مردم و اقوام با همدیگر است.

تَمْرِیح، مأمور فریب خلاق در شبها و هنگام خواب آنهاست.

المتقاضی، مأمور وادار کردن مؤمنان به علنی کردن اعمال نیکشان می‌باشد.

هُزَع، مسئول ایجاد خوابهای پریشان و کابوسهای وحشتناک و مأمور عموم مردم در شبها است.

دلهاث، عامل مساحقه زنان و لغزش‌های جنسی آنان است.
الزُّهَاء، شیطان ویژه شب که بندگان را وادار به خوابیدن می‌کند.

سرحوب، شیطانی کور که ساکن دریاست.^۱

بنابر روایتی از فرزندان شیاطین احدی جز «هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس» مؤمن نیست وی که دارای جثه‌ای عظیم است به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌رسید و گفت: من به دست نوح علیه‌السلام توبه کرده‌ام. هام برخی کارهای شایسته خود را که برای انبیاء انجام داده است در حضور پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله برشمرد، از جمله آنها:

۱ - معاتبه حضرت نوح علیه‌السلام که چرا قومش را نفرین کرده است.

۲ - همراهی با ابراهیم علیه‌السلام و سرد و سالم نمودن آتش بر آن حضرت.

۳ - همراهی با موسی علیه‌السلام حین نجات وی و غرق فرعون در دریا.

۴ - همراهی با هود و صالح و معاتبه آنان که چرا قومشان را نفرین کرده‌اند و...

هام سپس عرضه داشت که: من همه کتب آسمانی را خوانده‌ام همه آنها بشارت به آمدن تو داده‌اند و پیامبران همگی به تو سلام رسانده‌اند. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در این روایت به حضرت علی علیه‌السلام فرمود او را دانش بیاموز و هام پاسخ داد که من جز از پیامبر و وصی او تبعیت نمی‌کنم، حضرت فرمود: او برادر من و وصی و وزیر و وارث من است. هام نیز به عظمت امام علیه‌السلام در کتب گذشته اعتراف نمود.^۲

ضرب‌المثل‌ها

عامه مردم از گذشته‌های دور، افعال و حرکات زشت و مخصوصاً حيله و مکر در

^۱ - ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۱۱ و ج ۱، ص ۳۷۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۸۳؛ ج ۲۷، ص ۱۴.

همه کارها را به شیطان و ابلیس نسبت داده‌اند و برای آن عبارتهایی کوتاه که مفید معنای مورد نظر است ساخته‌اند. به برخی از این ضرب‌المثل‌ها توجه کنید:

عجله کار شیطان است، در مورد کسی که همواره کارهای خود را با عجله و به‌دور از تأنی و تفکر انجام می‌دهد.

دست شیطان را از پشت بسته، در مورد کسی که گناه بسیار کرده یا گناه بزرگی مرتکب شده است.

فلانی مادر شیطان را شوهر می‌دهد، به شخص مکار و حیله‌گر که همواره حیله‌هایش مؤثر می‌افتد، اطلاق می‌شود.

فلانی شیطان را تو شیشه کرده، کنایه از غالب آمدن در امور و انجام کاری که دیگران از آن عاجز باشند.

گوش شیطان کر، هنگام بیان مدح و ستایش کسی گفته می‌شود و مراد این است که وسوسه‌گر و حسود نشنود و نفرین و طلسم ننماید.

از خر شیطان پیاده شو، به کسی خطاب می‌شود که قصد سوئی دارد، به او گفته می‌شود که از لجاجت دست بردارد.

شیطان منظر، به کسی که ظاهر خشن و ژولیده و مکار دارد، اطلاق می‌شود.

مکر زن ابلیس دید و برزمین بینی کشید، کنایه از این‌که مکر و حیله زنان بسیار است و کسی را توان چاره‌اندیشی در مقابل آنها نیست.

شیطان پیش او درس می‌خواند، به آدمی گویند که در حیله‌گری ماهر باشد.

شیطان با مخلصان برنیاید و سلطان با مفسدان، کنایه از نبرد همیشگی شیطان با صالحان و مقابله سلطان با فاسدان جامعه است.

شیطان زیر پوستش رفته است، به کسی گویند که محرک بدی‌ها و زشتی‌ها شود.

مثل ابلیس از لا حول گریخت، به کسی گویند که از چیزی بترسد و از آن فرار نماید.

شیطان شرمش می‌شود، در مورد گناهی استعمال می‌شود که با عفت منافات داشته باشد. شیطان خیال، کسی که مانند شیطان در هرکاری وسوسه می‌کند و در مقابل هر عملی هزار امّا و اگر می‌گذارد.

شیطان زیتون، کنایه از زن برهنه‌ای که اندامش را برای به طمع انداختن دیگران عیان می‌سازد. شیطان سار، شیطان شیم، شیطان صفت، به انسانی که به خاطر مکر و حيله‌اش و نهایت شومی وی، شبیه شیطان باشد، اطلاق می‌شود.

نفت الشیطان، کنایه از اشعار عاشقانه که به بیان عشق‌های خیالی می‌پردازند.

شیطانی کردن، کنایه از شلوغ نمودن و جست و خیز کردن و شیطنت اطفال.

شیطانی شدن، کنایه از دیدن منظره‌ای شهوت‌زا در خواب و سپس محتمل شدن.^۱

تجسم ابلیس

ابلیس فی حد نفسه از آتش خلق شده است و برای ما که صرفاً قادر به رؤیت اجسام هستیم، نامرئی می‌باشد. اما اگر به شکلی مادی ممثل شود، یعنی بدون این که ماهیتش دگرگون شود، خود را به شکلی مجسم سازد قابل رؤیت می‌شود.

مرحوم مفید رحمه‌الله در این باره می‌فرماید: محال نیست که خداوند جنّ و هر چه مثل اوست را به صورتی تغییر دهد که انسان بتواند او را ببیند زیرا جسم آنها چنان رقیق است که امکان تغییر شکل دارند.^۲ برای توضیح بیشتر این موضوع به نمونه‌هایی از تجسم ابلیس، توجه کنید:

^۱ - ر. ک: فرهنگ لغات فارسی و از جمله فرهنگ دهخدا.

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۸.

آیه شریفه ذیل پیرامون واقعه بدر نازل شده است.

«وَإِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^۱

هنگامی که شیطان اعمال خود را در نظرشان جلوه‌گر نمود و گفت: امروز، هیچ‌کس قادر نخواهد بود بر شما چیره شود و من پشتیبان شما هستم اما هنگامی که دوگروه با هم درگیر شدند، شیطان به عقب برگشت و گفت من از شما سخت بیزارم، آنچه می‌بینم شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم و مجازات خداوند بسیار شدید است.

در تفسیر این آیه شریفه گفته شده است: قریش قبل از حرکت به سوی بدر از طایفه «کنانه» به واسطه خصومت گذشته بیمناک بودند ابلیس به شکل «سراقه بن مالک» از بزرگان قبیله کنانه بر کفار قریش در غزوه بدر ظاهر شد و به آنان اطمینان داد که موافق و هماهنگ با آنان است و وعده داد که کسی بر آنها غالب نخواهد شد و حتی پرچمشان را بلند نمود. وی در میدان بدر شرکت داشت ولی وقتی نزول ملائک را دید عقب نشست و گفت: من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید و فرار نمود، سپاه هم چون او را با این وضعیت دیدند پا به هزیمت گذاشتند.

وقتی این مطلب به گوش سراقه رسید، قسم یاد کرد که خبری از این جریان ندارد و سوگند یاد کرد که از مکه حرکت نکرده است. هرچه از امور جنگ و نشانه‌های آن را به سراقه گفتند، آن را انکار کرد و بر انکارش تأکید ورزید، همین باعث شد که اطمینان یابند آنچه در میدان نبرد و قبل از آن دیده‌اند سراقه نبوده است بلکه ابلیس به شکل سراقه مجسم شده است.^۲

^۱ - انفال / ۴۸ .

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۸۲ .

علامه طباطبائی می‌گوید: هرچند این دسته از روایات متواتر و همراه قرائن قطعی نیستند، اما چنین احتمالی محال نمی‌باشد تا عقل آن را منع کند. علاوه این که این داستان از قصه‌هایی نیست که مخالف صحیح و صریحی داشته باشد. مضافاً به این که سیاق آیه، و کلمات به کار رفته حکایت از صحت این واقعه می‌نماید.^۱ البته کسانی که این تفسیر را برای آیه نمی‌پذیرند، نفوذ شیطان را تنها به‌وسوسه شیطانی در دل کفار تفسیر می‌کنند.

انس بن مالک نیز می‌گوید: روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با علی علیه‌السلام نشستند بود، پیرمردی بر پیامبر سلام نمود و رفت، حضرت به علی علیه‌السلام فرمود: این پیرمرد را می‌شناسی، علی علیه‌السلام گفت: خیر او را نمی‌شناسم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: این ابلیس بود، علی علیه‌السلام فرمود: اگر می‌دانستم ضربتی با شمشیر به او می‌نواختم و امتت را از دست او خلاص می‌کردم، ابلیس به‌سوی علی علیه‌السلام برگشت و گفت: به من ستم کردی ای ابوالحسن، مگر کلام خدا را نشنیده‌ای که فرموده است: ابلیس در اموال و اولادشان شریک شود، پس به خدا سوگند شریک هیچ‌کس در میان امت که تو را دوست داشته باشد نخواهم شد.^۲ در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

در دارالندوه‌ای که مشرکین اطراف کعبه تشکیل دادند تنها کسانی وارد می‌شدند که حداقل چهل سال از سن آنها گذشته بود، روزی چهل نفر از مشایخ قریش برای تصمیم‌گیری در مورد پیامبر اسلام در این مجلس حاضر شدند، ابلیس نیز به‌شکل پیرمردی می‌خواست وارد گردد. دربان حسبش را از او پرسید: وی گفت؛ من بزرگی از

^۱ - تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۰۰.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۵.

اهالی نجد هستیم، وقتی شنیدم که شما در مورد این کسی که ادعای نبوت می کند جمع شده‌اید، گفتم بیایم و رأی و نظر درستی را به شما ارائه دهم. دربان به وی اجازه دخول داد و او وارد مجلس شد و آنها را به قتل پیامبر به وسیله افرادی از تمام طوایف قریش به خاطر جلوگیری از انتقامجویی بنی هاشم، راهنمایی کرد.^۱ در مورد جنگ خیبر نیز آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را به سوی قلعه فرستاد، مرحب به مبارزه وی آمد و در رجز خود، خویش را معرفی کرد، حضرت نیز در رجز خود فرمود: من کسی هستم که مادرم مرا «حیدره» نامیده است.

اَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدِرَةً

وقتی مرحب نام او را شنید به یاد سفارش دایه خود که کاهن و پیشگو بود افتاد، وی به مرحب گفته بود با هر کس مبارزه نما که بر زمینش خواهی زد مگر کسی که نام او «حیدره» است، و به همین خاطر مرحب دست از جنگ کشید و عقب رفت، در این لحظه ابلیس به شکل عالمی از علماء یهود براو مجسم شد و او را ملامت کرد و گفت: زنها خطایشان از صوابشان بیشتر است، وانگهی حیدره در عالم بسیار است و معلوم نیست این همان باشد این وسوسه باعث شد مرحب برگردد و به وسیله حضرت کشته شود.^۲ نیز گفته شده است: بعد از واقعه غدیر نیز شخصی به صورت پیرمردی خوشرو نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: چه قدر کمند که سخن تو را در مورد فرزند عمویت علی بپذیرند.^۳ در شأن نزول آیه ۲۸ سوره روم آمده است:

^۱ - همان، ج ۱۹، ص ۴۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۹.

^۳ - همان، ج ۳۷، ص ۱۳۵.

قریش هنگام حج شعار وحدت همانند تلبیه ابراهیم علیه السلام سر می دادند و لبیک می گفتند. شیطان به شکل پیری مجسم شد و گفت: این تلبیه گذشتگان شما نیست، بلکه آنها چیز دیگری می گفتند. و تلبیه ای شرک آلود به آنان تعلیم نمود.

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ لَكَ.^۱

امام صادق علیه السلام از مجسم شدن شیطان به شکل فرزندش اسماعیل که در زمان حیات امام از دنیا رفته بود خبر می دهد، و می فرماید:

انَّ شَيْطَانًا قَدْ وَلَعَ بِابْنِي إِسْمَاعِيلَ يَتَصَوَّرُ فِي صُورَتِهِ لِيَفْتِنَ بِهِ النَّاسَ وَ أَنَّهُ لَا يَتَصَوَّرُ فِي صُورَةِ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيِّ نَبِيٍّ. فَمَنْ قَالَ لَكَ مِنَ النَّاسِ انَّ إِسْمَاعِيلَ ابْنِي حَيٌّ لَمْ يَمُتْ فَأَنَّ مَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ تَمَثَّلَ لَهُ فِي صُورَةِ إِسْمَاعِيلَ. مَا زِلْتُ أَبْتَهِلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي أَنْ يُحْيِيَهُ لِي وَ يَكُونَ الْقَيِّمُ مِنْ بَعْدِي، فَأَبِي رَبِّي ذَلِكَ وَ إِنَّ هَذَا شَيْءٌ لَيْسَ إِلَى الرَّجُلِ مَنَّا يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ أَنَّهُ ذَلِكَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْهَدُهُ إِلَى مَنْ يَشَاءُ فَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ابْنِي مُوسَى وَ أَبِي أَنْ يَكُونَ إِسْمَاعِيلَ وَ لَوْ جَهَدَ الشَّيْطَانُ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِابْنِي مُوسَى مَا قَدَرَهُ عَلَى ذَلِكَ أَبَدًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.^۲

شیطانی فرزندم اسماعیل را تحریک کرد. همان به شکل او متصور شده تا مردم را به فتنه اندازد. او به شکل پیامبر و وصی او متمثل نمی شود، پس اگر کسی از مردم گفت فرزندم اسماعیل زنده است، بدانید شیطان است که به صورت او مجسم شده است. من همواره به درگاه خداوند تضرع نمودم که اسماعیل را برای من نگهدارد و بعد از من وصی من باشد، ولی خداوند نپذیرفت. این چیزی نیست که برعهده کسی از ما باشد که هر جا دوست داشت آن را قرار دهد. این عهدی است از سوی خداوند متعال و او به هر کس که خواست می سپارد. و خداوند خواست که فرزندم موسی قیم من باشد و نپذیرفت که اسماعیل قیم من شود. لذا اگر شیطان

^۱ - همان، ج ۹۶، ص ۱۸۳.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۶۹.

بخواهد که به صورت فرزندم موسی درآید، هرگز نخواهد توانست.

جابر بن عبدالله می گوید:

حسب استقراء در اخبار و احادیث، ابلیس به چهارشکل ممثل شده است.

۱ - به صورت «سُرَاقَةُ بن مالک الکنانی المُدَلِجی» که در جنگ بدر قریش را ترغیب به جنگ می کرد.

۲ - به صورت «منبه بن الحجاج» در روز عقبه و خبر داد که پیامبر در عقبه است.

۳ - به صورت پیرمرد نجدی در مجلس قریش که آنان را به قتل پیامبر ترغیب کرد.

۴ - به صورت «مغیره بن شعبه» در روز ارتحال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن روز ابلیس به مردم گفت: یا ایها

النَّاسُ لَا تَجْعَلُوهَا كَسِرْوَانِيَّةٍ، وَلَا قَيْصِرَانِيَّةٍ، وَ سَعَوْهَا تَتَّسِعُ فَلَا تَرُدُّوهَا فِي بَنِي هَاشِمٍ فَيَنْتَظِرُ بِهَآ

الْحَبَالِي.^۱

مگذارید خلافت مثل حکومت کسراها و قیصرها منحصر در عده ای خاص شود و دایره را وسیع کنید و آن را به سوی بنی هاشم سوق ندهید تا منتظر فرزندان آنها در شکم مادرانشان باشید.

ابلیس برای حضرت یحیی علیه السلام و به درخواست حضرت، به صورت موجودی معکوس و دهشت زا مجسم شد.

پیکری چون خوک، صورتی چون میمون، شکاف چشمها و دهان و بینی به طرف بالا، فواصل دندانهایش

بسیار، بدون چانه و فک، دارای چهار دست، دو دست برشانه و دو دست برپهلوی، قوزک پایش در جلو و

انگشتانش در عقب، شکل تجسم یافته ابلیس برای حضرت یحیی علیه السلام بود.^۲

همان طور که از برخی اخبار مربوط به تجسم گذشت، شنیدن صدای ابلیس هم امکان پذیر است. اخبار

بسیار زیادی در این باره وارد شده است. در این مقوله به بیان فرمایش حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه

اكتفاء می شود.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰۵؛ ج ۶۰، ص ۲۳۳.

^۲ - تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۶۶.

حضرت امیر علیه السلام در خطبه قاصعه، وقتی به بیان نزول وحی بر پیامبر در غار حراء می پردازد می فرماید:
من صدای ناله شیطان را در آن هنگام شنیدم.

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَتَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حضرت امیر علیه السلام را تصدیق می فرماید و می افزاید:

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا إِنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ.^۲

آنچه را که من می شنوم تو هم می شنوی و هر چه من می بینم تو هم می بینی مگر این که تو پیغمبر نیستی بلکه و زیر منی و در مسیر خیر قرار داری.

مرگ ابلیس

دانستیم که ابلیس تا روز قیامت از خداوند حیات طلبید و خدا وعده فرمود که او را تا «وقت معلوم» فرصت دهد و تا آن زمان بقاء یابد.

«قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ».^۳

خدا فرمود: تو را مهلت خواهد بود تا وقت معین.

پیداست واژه «یوم»، «وقت» و «معلوم» به معنای روز و هنگام معین بوده و به زمانی خاص و مشخص نظر دارد.

و از آنجا که اراده ابلیس بر فریب انسان تعلق گرفته است و تا حیات داشته باشد تصمیم خود را عملی می سازد، طبعاً بعد از این زمان (پایان امکان فریب) حیاتی هم نخواهد داشت، و لذا همان وقت معلوم که پایان فرصت ابلیس برای اغوای انسان است

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ .

^۲ - ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ .

^۳ - حجر / ۳۷ - ۳۸ ؛ ص / ۸۰ - ۸۱ .

پایان عمر او نیز می‌باشد. اما آن چه وقتی است؟
تفاسیر مختلفی برای پرده‌برداری از این آیات و بیان حقیقت «وقت معلوم» می‌توان بیان کرد که
مشهورترین آنها دو تفسیر ذیل است:

۱- قیامت

آیه مزبور، پاسخ خداوند در جواب درخواست ابلیس است، ابلیس از خداوند درخواست نمود که تا روز قیامت
فرصت داشته باشد.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»^۱

خدایا مرا تا روز برانگیخته شدن مهلت ده.

و خدا هم تا همان روز او را فرصت داد، لذا مراد از وقت معلوم همان روز قیامت است، کما این که در آیه
ذیل، از قیامت تعبیر به وقت معلوم شده است.

«كَمْ جُمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»^۲

همگی در میعادگاه معلوم گرد آئید.

البته بنا بر این تفسیر باز جای این سؤال باقی می‌ماند که آیا ابلیس تا نفخه دوم اسرافیل یعنی برانگیخته
شدن انسان‌ها از قبور باقی خواهد بود و یا بقاء او تا روزی است که قیامت آغاز می‌شود و آن لحظه‌ای است
که اسرافیل در صور اول خود بدمد و تمامی انسانها حیات خود را از دست بدهند.

به بیانی از امام صادق علیه‌السلام در پاسخ این سؤال توجه کنید:

يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ نَفْحَةٌ وَاحِدَةٌ فَيَمُوتُ ابْلِيسُ مَا بَيْنَ النَّفْحَةِ الْأُولَى وَالثَّانِيَةَ.^۳

^۱ - حجر / ۳۶؛ ص / ۷۹.

^۲ - واقعه / ۵۰.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۲۸.

روز وقت معلوم روزی است که بار اول در صور دمیده شود و ابلیس بین نفخه اول و دوم می‌میرد.

۲- قیام حجت عجل الله تعالی فی فرجه

امام صادق علیه‌السلام برای آیه شریفه مورد بحث تفسیر دیگری نیز بیان نموده است و آن این است که: مراد از وقت معلوم، روز قیام امام عصر عجل الله تعالی فی فرجه الشریف است. توجه کنید:

الوقتُ المعلومُ یومُ قیامِ القائمِ [عجل الله تعالی فرجه] فاذا بعثه الله کان فی مسجد الکوفه و جاء ابلیسُ حتی یجثوا علی رکبته فیقول یا ویلاه من هذا الیومِ فیاخذُ بناصيته و یضربُ عنقه فذلک یومُ الوقتِ المعلومِ منتهی اجله.^۱

مراد از وقت معلوم، روز قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه است، بعد از این که خداوند او را برمی‌انگیزد در مسجد کوفه ابلیس بر او وارد می‌شود و روی دو زانوی خود می‌نشیند و فریاد سر می‌دهد که وای بر امروز. حضرت جلو سر او را گرفته و گردنش را می‌زند و این همان وقت معلومی است که پایان عمر وی و فرارسیدن اجل او می‌باشد.

علی ای حال ممکن است گفته شود خداوند می‌توانست تصریح فرماید که تا قیامت و یا هر زمان دیگر ابلیس مهلت دارد، و این که از واژه‌های استفاده نموده که تحمل معانی گوناگون را دارد، مفهوم این نکته است که وقت معلوم برای ما نامعلوم بوده و تنها خدای متعال بدان آگاهی دارد.

جایگاه ابلیس

به دنبال ابا ابلیس از سجده بر آدم، عزم و سوگند وی برای فریب آدمیزادگان، خداوند وی را از رحمت خود دور نمود و جایگاه او را در قیامت معین فرمود:

^۱ - همان، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

«قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا»^۱

خداوند فرمود: برو، کسانی از آدمیان که از تو تبعیت کنند جهنم کیفر آنهاست، کیفری است فراوان.

در آیات ذیل نیز به همین مطلب تأکید شده است.

«قَوْرَبِكَ لَنَحْشُرَنَّكَ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّكَ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا»^۲

به پروردگارت سوگند که همه آنها را با شیاطین محشور خواهیم کرد و در اطراف جهنم حاضرشان ساخته و به زانو درمی‌آوریم.

«فَكَبِكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ»^۳

گمراهان و معبودانشان و همه لشکریان ابلیس به رو در جهنم افکنده می‌شوند.

و از آنجا که خداوند به احدی ستم نمی‌کند این پیامد شوم را از آثار عمل لشکریان ابلیس می‌داند و وعده

به حق می‌شمارد.

«قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»^۴

خداوند فرمود: حق است و حق می‌گویم که جهنم را از تو و از پیروان تو پر می‌سازم.

امام صادق علیه‌السلام در مورد کسی که مرتکب کبیره‌ای شود و یا واجبی را ترک نماید می‌فرماید: وی به خدا

شرک ورزیده چرا که امر او را عصیان کرده و اطاعت شیطان نموده و لذا با شیطان در آخرین درجه جهنم

خواهد بود.

^۱ - اسراء / ۶۳ .

^۲ - مریم / ۶۸ .

^۳ - شعراء / ۹۴ - ۹۵ .

^۴ - ص / ۸۴ - ۸۵ .

اهداف ابلیس

آیات قرآن کریم، اهداف ابلیس را اغواء و فریب آدمی، تسلط بر او، ایجاد اسباب گمراهی، حیران و سرگشته نمودنش، تحریک و سوق او به سوی گناه و تصرف همه‌جانبه در وی بیان نموده است. اینک به توضیح اجمالی این عناوین با استفاده از آیات توجه کنید.

اغواء

اغوا از ماده غیّ و به معنای گمراهی است ولی با اضلال فرق دارد. ابو هلال عسکری در فروق اللغه می گوید: غیّ به معنای فساد در دین است بر خلاف اضلال که به معنای گمراهی در امور دنیوی و دینی می آید. مطابق آیات عدیده‌ای که برخی از آنها در مباحث گذشته مطرح شد، ابلیس بعد از رانده شدن از درگاه الهی، سوگند یاد نمود که آدمیزادگان را اغواء کند.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱
ابلیس گفت: پروردگارا چون اغوایم کردی زمین را در نظرشان می‌آرایم و همه آنها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلص تو را.

شیطان که خود از رحمت حقّ دور شد، سوگند یاد کرد تا انسان‌ها را نیز از آن دور سازد، او که ملعون و مطرود درگاه حقّ شده است، وارد هردلی که گردد آن دل را نیز مطرود می‌نماید، پس صرف ورودش به هردلی به معنای اغوای آن می‌باشد.

احتناک

دیگر از مقاصد ابلیس احتناک است.

«قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَىٰ لَيْنٍ أَخْرَجْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِنِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»^۲
ابلیس گفت: خواهی دید که اگر تا روز قیامت مرا مهلت دهی فرزندان کسی که او را بر من برتری دادی مهار کرده و ریشه‌کن می‌نمایم.

^۱ - حجر / ۳۹ - ۴۰.

^۲ - اسراء / ۶۲.

این واژه از «حنک» مشتق شده و آن به معنای زیرگلوست. احتناک به افسار انداختن بر گردن حیوان گویند تا آن را تحت فرمان درآورند، **احتناک الدابة** به همین معنا است. نیز احتناک به معنای تسلط ملخ بر مزارع آمده است و لذا وقتی ملخ زراعت را نابود کند می‌گویند: «**احتناک الجراد**».

در این صورت معنای احتناک در آیه شریفه که نقل سخن شیطان است این است که: برگردن انسان افسار و دهنه می‌زنم، ریسمان مکر و حيله برگردن او انداخته و بر او تسلط یافته و به سوی خود می‌کشم و جز اندکی همه را گمراه می‌کنم.

اضلال

اضلال به معنای انحراف و گمراهی از مسیر حق و تلف شدن و گم گشتن است. چیزی که ابلیس در مورد بنی آدم به آن می‌اندیشد.

قرآن کریم اراده شیطان در گمراه کردن آدمی را چنین بیان فرموده است:

«... وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۱

شیطان اراده کرده که آنان را به شدت گمراه نماید.

قرآن در بیان حال پیروان ابلیس در قیامت، که اعتراف به اضلال خود توسط شیطان می‌نمایند، می‌فرماید:

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»^۲

شیطان از حق گمراهم کرد بعد از این که به سویم آمد، شیطان همواره آدمی را خوار می‌سازد.

البته همان طور که از قبل دانستیم ابلیس قدرت گمراه کردن کسی را بدون خواست وی ندارد، او صرفاً آدمی را به سوی چنین گمراهی وسوسه و تحریک می‌کند.

^۱ - نساء / ۶۰ .

^۲ - فرقان / ۲۹ .

مراد از «الذکر» در این آیه شریفه به شهادت سیاق آیات، تمام آیات و نشانه‌های خداوند است. هر چیزی که موجب بیداری انسان از خواب غفلت شود، ذکر می‌باشد.

استهواء

یکی از اهداف ابلیس ایجاد حیرت است.

«قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ أُنْتِنَا...»^۱

بگو آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی و بازگشت به عقب کنیم بعد از آن که خداوند ما را هدایت کرد. همانند کسی که بر اثر وسوسه‌های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان مانده است در حالی که یارانی دارد که او را به هدایت دعوت می‌کنند که به سوی ما بیا.

اثر وسوسه شیطان مطابق این آیه، حیرانی و سرگردانی، «استهواء» است.

استهوا از ریشه هوی و به معنای وادار کردن به پیروی از هوس است. نتیجه این کار از سوی ابلیس حیرانی و سرگردانی می‌باشد. همانند کسی که در بیابان مقصدش را گم کرده باشد و حیران و سرگردان بماند و نداند که چه کند و این حیرت، به حدی رسد که هرچه دوستانش وی را صدا زنند و راه را به او بنمایانند او نتواند از فرط حیرت، راهنمایی آنان را بشنود و تکلیف خود را در دوراهی نجات و سقوط بیابد. شیطان اگر انسان را به این مقدار متحیر گرداند توان آن را می‌یابد که او را مورد هجوم وسوسه‌های دیگری قرار دهد و به گناهان و معاصی آلوده کند.

استفزاز و اجلاب

^۱ - انعام / ۷۱ .

«... وَ اسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ.....»^۱

خداوند به شیطان گفت... برو و با آوازت و جمله لشکریان سواره و پیادهات هرکس را از اولاد آدم که می‌توانی دچار لغزش نما. استفزاز به معنای قطع نمودن و جدا کردن و از جا کندن است. خشم گرفتن، برافروخته شدن و ترساندن از جمله معانی استعمال شده این واژه است. در اینجا نیز مراد از آن سبک شمردن و تحریک شدید آدمی و سوق دادن و هل دادن او به معصیت می‌باشد، اجلاب نیز به معنای فریاد زدن از روی قهر و همچنین صیحه کشیدن و راندن استعمال می‌شود.

اِزَّ

«الْمَ تَرَ اَنَا اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزَّهُمْ اَزًّا»^۲

آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا به شدت آنان را تحریک کنند.

از به معنای جوشش دیگ و غلغل آن و زیر و رو شدن محتوایش و یا تکان دادن شدید می‌باشد، مراد از آن در اینجا تصرفی همه‌جانبه از سوی شیطان بر بنی آدم است به طوری که بعد از این که شیطان آدمی را به شدت تحریک کرد، وی چون دانه‌های داخل دیگ بی‌اختیار جستن می‌کند و ثبات قدم از او سلب می‌شود و آنچه را که از قبل حاضر به انجام آن نبود، انجام می‌دهد.

نَزَغ

نَزَغ به معنای سیخ زدن به حیوان برای حرکت سریع اوست، و در اینجا به معنای

^۱ - اسراء ۶۴ .

^۲ - مریم / ۸۳ .

تحریک برای انجام گناه است و مراد از آن داخل شدن ابلیس در امری برای فاسد و تباه کردن آن می‌باشد. مثلاً دخول در جمع مؤمنین برای از بین بردن وحدت آنها و یا داخل شدن در گفتگوی والدین و اولاد یا زوجین برای برداشتن تفاهم میان آنها را می‌توان نزع نامید. حضرت یوسف بعد از رسیدن به مقام و منزلت در مصر و به خاک افتادن برادرانش در مقابل وی، در تبیین آنچه که بین او و برادرانش اتفاق افتاد می‌فرماید: آن نزع ابلیس بود.

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ وَمِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۱

هنگامی که برادران یوسف وارد شدند، او پدر و مادرش را بر تخت نشاند و همگی در برابر او به سجده افتادند، یوسف گفت: ای پدر این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده بودم. خداوند آن را حقیقت بخشید و به من لطف کرد که مرا از زندان بیرون آورد و بعد از آن که شیطان بین من و برادرانم آشوب کرد، شما را از بیابانها به اینجا آورد. همانا لطف پروردگارم بیکران است و خداوند دانای حکیم است.

در آیه ذیل خداوند متعال مواظبت برگفتار را متذکر می‌شود تا هرگز سخنی که موجب فتنه و فساد می‌گردد از زبان صادر نشود.

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُ الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا»^۲

به بندگانم بگو به نیکوترین وجه سخن گوئید زیرا شیطان میان آنان آشوب می‌کند. به راستی شیطان دشمن آشکار انسان است.

^۱ - یوسف / ۱۰۰ .

^۲ - اسراء / ۵۳ .

مسّ و اخباط

مس به معنای لمس کردن است. در اینجا به معنای نزدیک شدن ابلیس به کسی و تکان دادن اوست.^۱ نتیجه مسّ آشفته و متحیر شدن و دیوانه وارگشتن و سپس عدم حفظ تعادل می باشد. مسّ، روح آدمی را متأثر می سازد، تعادل وی را از بین برده و قدرت تفکر در امور را گرفته و حس تشخیص حقّ از باطل را سلب می کند و موجب جنون انسان می گردد. آیه ذیل به جنون برخی به وسیله مسّ ابلیس دلالت دارد و رباخواران را در قیامت به آنان تشبیه نموده است:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...»^۲

رباخواران برنمی خیزند مگر چون کسی که مس شیطان او را دیوانه کرده باشد.

این تأثیر به میزان شقاوت انسان در شکم مادر بستگی دارد، طبعاً هر قدر شقاوت انسان قوی تر باشد، امکان مسّ ابلیس بیشتر خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون زمان مسّ انسان به وسیله شیطان می فرماید:

كُلُّ ابْنِ آدَمَ يَطْعَنُ الشَّيْطَانَ فِي جَنْبَيْهِ بِأَصْبَعَيْهِ حِينَ يُولَدُ غَيْرُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَهَبَ يَطْعَنُ فَطَعَنَ فِي الْحِجَابِ.^۳

شیطان، هر یک از بنی آدم را هنگام ولادت با انگشتانش سّک می زند (تکان می دهد) مگر حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که شیطان خواست او را سّک زند ولی او در حجاب بود.

مسّ، آغاز وسوسه ابلیس و شروع تسلط اوست. خداوند به برکت دعای مادر مریم

^۱ - مسّ شیطان، در عرب کنایه از نوعی جنون است.

^۲ - بقره / ۲۷۵ .

^۳ - کنز العمال، ۳۲۳۴۳ .

که از خداوند خواست:

«... وَ إِنِّي أَعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱

مریم و فرزندش عیسی را از شر ابلیس حفظ کرد.

امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

ما مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلَّا وَ ابْلِيسُ مِنَ الْاِبَالِسَةِ بِحَضْرَتِهِ فَإِنْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا حَجَبَهُ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْطَانِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ شِيعَتِنَا أَثَبَتِ الشَّيْطَانُ أَصْبَعَهُ السَّبَابَةَ فِي دَبْرِهِ فَكَانَ مَأْبُونًا، فَإِنْ كَانَ امْرَأَةً أَثَبَتَ فِي فَرْجِهَا فَكَانَتْ فَاجِرَةً، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْكِي الصَّبِيُّ بَكَائًا شَدِيدًا إِذَا هُوَ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ امَّةٍ وَ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَمْخُؤُا مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.^۲

هیچ مولودی متولد نمی شود مگر این که شیطانی از شیاطین در بالین او حاضر می شود، آن مولود اگر در علم خدا از شیعیان ما باشد خداوند او را از آن شیطان در امان نگه می دارد، و اگر از شیعیان و پیروان ما نباشد، شیطان انگشت سبابه اش را بر دبر او اگر مرد است و بر قُبُل او اگر زن است قرار می دهد و آن فرزند شرّ و بدعمل خواهد شد، سپس او به واسطه خروجش از شکم مادر گریه سر می دهد، بعد از این با خداست که آنچه را خواسته محو کند و یا اثبات نماید. (البته دفتر محو و اثبات خداوند بسته نیست و چه بسا این فرزند به واسطه اراده قوی خود و عوامل دیگر صالح گردد و یا شیعه ای به واسطه اختیارات زشتش طالح شود).

عوامل به ظاهر کوچک دیگری نیز می توانند موجبات مسّ شیطان را فراهم کرده و در ایجاد جنون و آشفتگی مؤثر باشند که از جمله آنها به تعبیر امام باقر علیه السلام قضای حاجت بر سر قبر، ادرار ایستاده، ادرار بر آب، راه رفتن با یک لنگه کفش، نوشیدن آب به طور ایستاده، تنها در خانه بیتوته کردن، خوابیدن با دستان چرب و ... است.

کسی که امور فوق را انجام دهد و چیزی از شیطان به او برسد، او را ترک نمی کند

^۱ - آل عمران / ۳۶ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۲۱ .

مگر این که خدا بخواهد و نزدیک ترین حالات تأثیر شیطان بر انسان، واقع شدن آدمی در بعضی از همین حالات است.

مَنْ تَخَلَّى عَلَى قَبْرِ أَوْ بَالٍ قَائِماً أَوْ بَالٍ فِي مَاءٍ قَائِماً أَوْ مَشَى فِي حِذَاءٍ وَاحِدٍ أَوْ شَرِبَ قَائِماً أَوْ خَلَا فِي بَيْتٍ وَحِدَةٍ أَوْ بَاتَ عَلَى غَمْرٍ فَاصَابَهُ شَيْءٌ مِنَ الشَّيْطَانِ لَمْ يَدْعُهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاسْرِعْ مَا يَكُونُ الشَّيْطَانُ إِلَى الْإِنْسَانِ وَهُوَ عَلَى بَعْضِ هَذِهِ الْحَالَاتِ.^۱

ابزار ابلیس

فطرت آدمی براساس میل به مبدأ هستی بنا نهاده شده است و طبعاً اگر عوامل منفی درونی و بیرونی او را تحریک نمی کردند، این میل محقق می شد. عامل منفی بیرونی ابلیس است که با بهره گیری از ضعف درون ابزار خود را برای فریب بکار می گیرد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

إِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكَةً وَ مَصَائِدَهُ.^۲

شیطان را دامهایی است که به وسیله آنها به صید می پردازد، پس از این دامها بپرهیزید.

ناگفته پیداست که کار ابلیس چندان ساده به نظر نمی رسد، او می بایست برای فریب انسان، گناه را نیک جلوه دهد و آن را تزئین نماید و به بهترین شیوه آرایش کند تا در بنی آدم میلی به سوی آن ایجاد نماید، سپس دل آدمی را به سوی ابزار تزئین شده اش، وسوسه کند و بر آن پافشاری نماید پس وسوسه به سوی گناه بعد از تزئین گناه، دو ابزار مهم ابلیس برای رسیدنش به

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۳.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰.

هدف هستند.

وسوسه

قلب آدمی چون قلعه‌ای دارای دروازه‌های مختلف است، و یا چون آبی صاف و بی‌حرکت هر تصویری که در مقابلش قرار گیرد نمایش می‌دهد و در هر ظرفی ریخته شود شکل همان را به خود می‌گیرد. امکان تصرف مخفیانه خارجی در این قلب و قوای روحانی چون عقل، شهوت و غضب و سپس تثبیت یا تغییر اراده و حرکت اعضاء و جوارح به دنبال آن، امری امکان‌پذیر و غیرقابل انکار است. آنچه در ظرف احساس حواس پنج‌گانه ظاهریه و یا مستقیماً در برابر ذهن باطنی قرار گیرد، به‌طوری که بتواند مخفیانه وارد آن شود و آن را در هرچه که هست تقویت بخشد و یا دگرگون سازد، وسوسه یا الهام می‌باشد.

اگر این مؤثر بخواهد تأثیری منفی ایجاد کند، اصطلاحاً وسوسه و اگر آثار مثبت بیافریند، الهام نام می‌گیرد. مراد از آثار مثبت و منفی هرآن چیزی است که موافق یا مخالف طبیعت آدمی و هدف خداوند از خلقت وی می‌باشد.

بنابراین حرکت ابلیس و شیاطین در ایجاد توجه به هر کدام از معاصی و لغزش‌ها وسوسه محسوب می‌شود.

حضرت امیر علیه‌السلام شیوه عداوت و ایجاد وسوسه شیطان را چنین بیان می‌فرماید:

حَذَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ حَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا.^۱

شما را از دشمنی برحذر داشت که مخفیانه در سینه‌ها وارد می‌شود و آهسته در گوشه‌ها می‌دمد.

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

قرآن کریم توجه دادن آدم علیه السلام به نافرمانی خداوند و نزدیک شدن به درخت منهی عنه را وسوسه نامیده است.

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»^۱.

شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: ای آدم می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنت بی‌زوال راهنمایی کنم. پس نتیجه آنچه گفته شد این است که وسوسه صرفاً به امکان تأثیر در باطن اطلاق می‌شود و نفس تأثیر، وسوسه نام نمی‌گیرد بلکه گناه و حاصل وسوسه شمرده می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لَا يَتِمُّكَ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ فَالْوَسْوَسَةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَمَجَاوِرَةَ الطَّبَعِ وَآمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غَيٌّ وَضَلَالَةٌ وَكُفْرٌ^۲.

ممکن نیست شیطان وسوسه بنده کند مگر این‌که او از یاد خدا اعراض جسته و اوامرش را کوچک تصور کرده و برنواهی وی دلبسته شود و فراموش کند که خداوند به اسرار او آگاه است پس در واقع وسوسه از خارج تن صورت می‌گیرد و با اشاره شناخت عقل و خرد و همکاری طبع عملی می‌شود، لذا آنچه که در قلب نفوذ کرد فساد و گمراهی و کفر است.

با این وصف، وسوسه جز القاء نافرمانی چیزی نیست و از آن نمی‌توان به اجبار به معصیت تعبیر نمود، قرآن کریم همین بیان را در سوره حج آورده است.

«لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ...»^۳.

تا خداوند با القائات شیطانی کسانی را که دلهایشان مبتلا به بیماری و سنگدلی است بیازماید.

^۱ - طه / ۱۲۰.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۲۴.

^۳ - حج / ۵۳.

فرق وسوسه و الهام

افکاری که در قلب ایجاد می‌شوند اگر مذموم باشند وسوسه و اگر ممدوح باشند الهام نام می‌گیرند، نتیجه این افکار نیز اگر سرور روحانی باشد الهام است و اگر ضیق و تنگی خاطر را به دنبال داشته باشد وسوسه است.

به بیان دیگر، الهام به واسطه تطابق با خواست الهی، و در نتیجه همسازی با قرآن و سنت و نیز عقل، با فطرت انسان هماهنگ است و هنگامی که وارد قلب می‌شود چون میهمانی که صاحب‌خانه منتظر اوست حالت انبساط ایجاد می‌کند. ولی وسوسه برخلاف فطرت است و ورودش برقلب چون ورود میهمانی ناخوانده است که صاحب‌خانه از آن متنفر است و لذا وسوسه به میزان میل قلب به دوری از گناه، ایجاد سنگینی و ناراحتی می‌کند و با امیال منفی انسان هماهنگ است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرق وسوسه و الهام را تبیین فرموده است:

لِلْقَلْبِ لَمَتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ، اِبْعَادٌ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ
فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ، وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ اِبْعَادٌ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَتَعَوَّذْ
مِنَ الشَّيْطَانِ.^۱

قلب را دو محل برای ورود دو اندیشه است، راهی برای فرشته که وعده حق می‌دهد و تصدیق حق می‌کند، هر که آن را یافت، خدا را ستایش کند؛ و راهی برای ابلیس که وعده باطل می‌دهد و تکذیب حق می‌کند، هر که آن را یافت، از شیطان به خدا پناه برد.

البته تمیز وسوسه از الهام تنها زمانی امکان‌پذیر است که در قلب جائی برای الهام باقی مانده باشد و لذا اگر همه قلب به واسطه گناهان در پی وسوسه سیاه شده باشد، دیگر امکان تشخیص الهام از وسوسه وجود ندارد. چنین قلبی تنها با گناه و معصیت مسرور

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹.

می‌شود، و انجام کار نیک او را آزرده می‌سازد.

براین اساس تنها معیار تشخیص وسوسه و الهام تقوا است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...»^۱

ای مؤمنین اگر تقوای پیشه کنید، خداوند وسیله‌ای برای جدائی حق از باطل برایتان قرار می‌دهد.

تزئین

زشتی عصیان در مقابل منعم عیان است و حاجت به استدلال ندارد، و عقل و خرد آدمی به آن واقف است، حتی حیوانات که از اندک شعوری برخوردارند در مقابل منعم خود حرکتی و گناه عملی را به‌عنوان سپاسگزاری انجام می‌دهند. گناه نیز به خاطر زشتی و آثار مخرب جسمی و روحی آن گناه دانسته شده است.

با این وصف آیا هیچ عاقلی حاضر است منعم خویش را از خود ناخشنود کند و به پلیدی عصیان روی آورد؟ تنها راه میل آدمی به گناه این است که از معبود خود غافل شود و زشتی معصیت را نبیند و بلکه آن را نیک بنگرد.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۲

ابلیس گفت: پروردگارا چون گمراهم ساختی زمین را در نظرشان می‌آرایم و همه آنها را گمراه می‌سازم.

مخالفت ابلیس با همه انبیاء و شرایع آنها به‌وسیله تزئین اعمال زشت برای امت‌هایشان بوده است، آیات ذیل گویای همین مطلب است.

«...وَزَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳

^۱ - انفال / ۲۹ .

^۲ - حجر / ۳۹ .

^۳ - انعام / ۴۳ .

شیطان کردار آنان را در نظرشان آراست.

آیه ذیل به صراحت به نافرمانی اقوام گذشته نسبت به پیامبرانشان در پی تزئین اعمال زشتشان به وسیله ابلیس پرداخته است.

«تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰى اُمَّمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ اَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ»^۱

به خدا سوگند که ما رسولانی به سوی امت‌های پیش از تو فرستادیم اما شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داد. امروز شیطان یار آنهاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود.

در آیه ذیل نیز علت گمراهی قوم عاد و ثمود تزئین گناهانشان دانسته شده است.

قوم عاد به دنیا دل بسته بودند و مواظب پیامبرشان «هود» را گوش نمی‌دادند، قوم ثمود نیز امر پیامبرشان «صالح» را در مورد معجزه الهی «ناقه» زیر پا گذاشتند و هردو قوم هلاک گشتند.

«وَ عَادًا وَ ثَمُوْدًا وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسَاكِينِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيْلِ وَ كَانُوْا مُسْتَبْصِرِيْنَ»^۲

قوم عاد و ثمود نیز که منازل ویرانشان را به چشم می‌بینید هلاک کردیم، شیطان اعمال آنها را در مقابلشان بیاراست و با این‌که بصیرت داشتند آنها را از راه راست بازداشت.

ابلیس برای قوم سبأ آفتاب را چنان تزئین کرده بود که آنان آن را به جای خدای واحد می‌پرستیدند.

«وَ جَدَّتْهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُوْنَ لِلشَّمْسِ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيْلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُوْنَ»^۳

^۱ - نحل / ۶۳ .

^۲ - عنکبوت / ۳۸ .

^۳ - نمل / ۲۴ .

بلقیس و قومش را دیدم که به جای خداوند آفتاب را می پرستیدند و شیطان اعمال آنها را در نظرشان آراسته و از راه راست منحرفشان کرده و در راه هدایت نیستند.

در داستان اغوای آدم و حوا، بنابر تصریح قرآن کریم، ابلیس خوردن درخت نهی شده را چنان زینت بخشید که گوئی درخت ملک و یا درخت جاودانگی است.

«...قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ»^۱

ابلیس گفت: ای آدم می خواهمی تو را به درخت جاودانگی و سلطنت بی زوال راهنمایی کنم.

«...وَقَالَ مَا نَهَيْكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»^۲

ابلیس گفت: پروردگار بدان سبب شما را از آن درخت نهی کرد تا مبادا فرشته شوید و جاودان گردید.

در آیه ذیل که درباره جنگ بدر و هجوم مشرکین و سپس فرار آنها نازل شده است، نیز شیطان نقش خود را با همین حربه یعنی تزئین ایفاء کرده است.

«وَإِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَّكُمْ...»^۳

چون شیطان اعمال آنها را در برابرشان بیاراست و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من به شما پناه می دهم.

مراد از اعمال یا ساز و برگ نظامی است، یعنی ابلیس وسایل جنگی آنها را قوی جلوه داد و گفت کسی براین ابزار چیره نمی شود، و یا مراد لجاجت مشرکین در دشمنی

^۱ - طه / ۱۲۰ .

^۲ - اعراف / ۲۰ .

^۳ - انفال / ۴۸ .

و عنادشان با خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله است و البته در این صورت عبارت «**لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ**» تفسیر «قال» نیست بلکه دنباله اعمال زینت داده شده است.

آیه ذیل به صراحت بیان می‌دارد که شیاطین جنی و انسی سخنان بیهوده و فریبنده و دروغ را به هم می‌بافند و آن را می‌آرایند و با همان آرایش جلوه می‌دهند.

«**وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْأَنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...**»^۱

چنین دشمنانی از جن و انس در مقابل هر پیامبری قرار دادیم که سخنان فریبنده بی‌اساس به دیگران القاء می‌کردند. حضرت امیر علیه السلام به کمیل می‌فرماید: شیطان از خود وعده نمی‌دهد، بلکه از جانب خداوند وعده می‌دهد و به این صورت آدمی را به عصیان می‌کشاند.

یا کمیلُ انَّ ابلیسَ لا یعدُّ عن نفسه و انما یعدُّ عن ربِّه.^۲

پس او هرگز حرام را به نام حرام جلوه نمی‌دهد بلکه از حرام چون پیر زن بزک شده، چنان عروسی می‌سازد که همه بدان رغبت ورزند، همان‌طور که امروزه شراب را موجب تسکین اعصاب و موسیقی را عامل رفع افسردگی و ربا را به عنوان عضو لاینفک اقتصاد و... می‌خوانند.

ذکر این نکته لازم است که ابلیس در تزئین گناهان و لغزشها، چنان عمل می‌کند که دل بیننده را برباید، به طوری که او چنان به زینت‌ها مشغول شود که از درک حقیقت بازماند، علاوه این که زینت گناهان چنان استادانه صورت می‌گیرد که آدمی خود را همواره در صراط مستقیم می‌پندارد و راه خود را بهترین مسیر تصور می‌کند و گاه تا قیامت و عیان شدن اعمال، به گناه بودن و باطل بودن مرامش پی نمی‌برد.

^۱ - انعام / ۱۱۲ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱ .

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ»^۱

شیاطین آنها را از راه خدا باز می‌دارند و آنان گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند.

تناسب ابزار

ابزار ابلیس برای فریب هر کسی متناسب با خود وی است. ابلیس آدمی را می‌شناسد و با سنجش میزان سنّ، موقعیت اجتماعی، توان و قدرت مقابله و... زمینه مناسب را فراهم کرده و به همان وسوسه می‌نماید. مثلاً ممکن است کسی را وسوسه کند تا نمازش را نخواند.

قال الصادق علیه السلام: انّ للیل شیطانا یقال له الزّهاء فاذا استیقظ العبد و اراد القیام الی الصلّاة قال له: لیست ساعتک. ثمّ یستیقظ مرّةً أخرى فیقول: لم یأن لک. فما یزال کذلک یریلُهُ و یحبسُهُ حتّی یطلّع الفجرُ فاذا طلّع الفجرُ بالَ فی اُذنه ثمّ انصاع یمصع لذّنبه فخرًا و یصیح.^۲

شب را شیطان‌ی است که او را «الزهاء» گویند: چون بنده خدا می‌خواهد بپاخیزد و بلند شود تا نمازش را بخواند به وی می‌گوید: هنوز وقت نماز نشده است. او باردیگر به خواب می‌رود و سپس بیدار می‌گردد و باز ابلیس می‌گوید: وقت نماز فرا نرسیده است، و دائماً چنین می‌کند تا خورشید طلوع می‌کند آن وقت در گوش وی ادرار می‌ریزد و می‌گریزد و دم می‌چرخاند و فریاد می‌کشد. و چه بسا دیگری را وسوسه کند که نمازش را به سرعت بخواند.

بنده‌ای که هرگاه نمازش قضا می‌شود، افسرده و نگران می‌گردد و به درگاه خداوند لب به استغاثه می‌گشاید و توبه و انابه می‌کند و سیلاب اشک از چشمانش سرازیر می‌گردد که چرا نمازش قضا شده است، قضای نماز برای او مقام قربی ایجاد می‌کند و

^۱ - زخرف / ۳۷ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۷۰ .

این برخلاف چیزی است که ابلیس در پی آن است. لذا چه بسا او را وادار کند که بالفور نمازش را بآداء بخواند تا مبادا او را در چنان حالتی از حزن و اندوه برای فوت وقت نمازش ببیند. مولانا اضطراب چنین انسانی و بهای آه و افسوس او به خاطر قضای نماز را چنین به نظم درآورده است.

آن یکی می‌رفت در مسجد درون
مردم از مسجد همی آمد برون
گشت پرسیان که جماعت را چه بود
که زمسجد می برون آیند زود؟
آن یکی گفتش که پیغامبر نماز
با جماعت کرد و فارغ شد ز راز
تو کجا در می‌روی ای مرد خام؟
چونکه پیغمبر بداده‌ست السلام
گفت آه و دود از آن آه شد برون
آه او می‌داد از دل بوی خون
آن یکی گفت: بده آن آه را
وین نماز من ترا بادا عطا
گفت: دادم آه و پذیرفتم نماز
اوستد آن آه را با صد نیاز
شب به خواب اندر، بگفتش هاتفی
که: خریدی آب حیوان و شفی^۱

یا ممکن است شخصی صالح را وادار کند که بیشتر بخورد، تا سنگین شود و بخواب رود و از عبادت بازماند چرا که او در حال بیداری به خدا نزدیک‌تر می‌شود. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: روزی شیطان در حالی که زنجیرهایی به دست داشت نزد حضرت یحیی بن زکریا آمد حضرت پرسید: این رشته‌ها چیست؟ شیطان پاسخ داد: اینها انواع علایقی است که من در فرزندان آدم دیده‌ام، یحیی گفت: آیا برای من نیز رشته‌ای هست؟ شیطان گفت: آری، هنگامی که از خوردن سیر می‌شوی، سنگین می‌گرددی و نسبت به عبادت بی‌حال می‌شوی، حضرت چون این سخن را شنید گفت: به خدا سوگند

^۱ - مثنوی، دفتر دوم .

هرگز شکم را پر از غذا نمی‌کنم، ابلیس هم گفت: به خدا سوگند که دیگر کس را نصیحت نمی‌کنم.^۱ و چه بسا انسان گنهکاری را بر آن دارد که بیدار بماند و یا از داروهایی که بیداری بیشتری به دنبال دارند بهره برد. چرا که بهترین لحظات عمر چنین انسانی خواب اوست و او در بیداری عصیان می‌کند و ابلیس از گناه وی لذت می‌برد.

آری، روزی عیسی علیه‌السلام ابلیس را با پنج بار الاغ مشاهده نمود که به دنبالشان حرکت می‌کرد حضرت پرسید: اینها چیست؟ ابلیس پاسخ داد: مال التجاره است و دنبال مشتری می‌گردم. فرمود: بارشان چیست؟ ابلیس گفت: یکی از آنها ستم است و مشتری آن سلاطین هستند، دیگری کبر است و مشتری آن دهقانانند، سومی حسد است و مشتری آن عالمانند، چهارمی خیانت است و مشتری آن تجار و بازرگانانند، و پنجمی فریب و حيله است و مشتری آن زنانند.^۲

حضرت امیر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

ان الله عزوجل يعذب سته بالسّ، العرب بالعصبيّة و الدهاقنة بالكبر و الأراءء بالجور و الفقهاء بالحسد و التجار بالخيانة و اهل الرّستاق بالجهل.^۳

خداوند شش گروه را به خاطر شش گناه عذاب می‌کند، عرب را به گناه تعصب جاهلی، دهقانان را به گناه کبر، سلاطین را به گناه ظلم و ستم، عالمان و فقیهان را به گناه حسادت، بازرگانان را به گناه خیانت در امانت و روستائیان را به گناه جهل و نادانی.

سه حربه

ابلیس برای مؤثر واقع شدن وسوسه خود به سه حربه کاری متوسل می‌شود. وی بر

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

^۲ - همان، ج ۶۱، ص ۱۹۵.

^۳ - همان، ج ۲، ص ۱۰۸.

پذیرش وسوسه‌اش اصرار می‌ورزد و خود را خیرخواه جلوه داده و بر حقانیت خویش سوگند یاد می‌کند و اگر مقاومتی ببیند به ایجاد خوف و دلهره دروغین متوسل می‌شود و چنین وانمود می‌کند که توان انجام اموری در دنیا و آخرت را داراست.

اصرار

از جمله کارهای ابلیس اصرار بیش از حد او برای اغوای آدمی‌زادگان است، به طوری که از هردری که رانده شود از روزنه دیگری باز خواهد گشت و تا هدفش عملی نشود دست‌بردار نخواهد بود و این همان وعده‌ای است که او به خدای متعال داده بود.

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَّ فِيهِمْ مِمَّنْ أَخْبَىٰ لَهُمْ وَ عَنِ آيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۱

ابلیس گفت: خدایا اکنون که گمراهم کردی من نیز در راه مستقیم تو به کمین آنان می‌نشینم، آنگاه از پیش و پس و از راست و چپ بر آنان می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت.

در این که مراد از جلو و عقب و راست و چپ چیست، تفاسیر مختلفی مطرح شده است.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: معنای وسوسه از پیش‌رو، ساده‌انگاری امر آخرت و مراد از وسوسه از پشت سر، دستور دادن به جمع اموال و ثروت و بخل در مصرف آنها و باقی ماندنشان برای ورثه می‌باشد. نیز مراد از راست، فاسد نمودن دین به آرایش راه باطل و نیکو شمردن شبهات بوده و منظور از چپ، ایجاد انگیزه و عشق به لذات و القاء شهوت‌ها در قلب می‌باشد.^۲

نیز می‌توان گفت: مراد از «مِمَّنْ أَخْبَىٰ لَهُمْ» حوادثی است که آدمی به آنها رغبت دارد و آنها را خوش می‌شمارد و منظور از «مِمَّنْ أَخْبَىٰ لَهُمْ» حوادثی است که انسان متمایل

^۱ - اعراف / ۱۶ - ۱۷ .

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۱ .

به آنها نشده و ناخوشایند می‌شمارد. یا مراد از اولی، طول حیات آدمی و مراد از دومی، هرچیزی است که از ناحیه فرزندان برسد و یا مراد از اولی، اعمال انجام گرفته و مراد از دومی، آثار اعمال است. همچنین ممکن است مراد از یمین راه دین و مراد از شمال تزئین گناهان و معاصی باشد.

اقامه سوگند

ابلیس برای ترغیب و تشویق آدمی به گناه خود را نه موجودی مطرود از رحمت الهی و سوگند یاد کرده به عناد با آدم، بلکه خیرخواه او جلوه می‌دهد، و مشاوری امین می‌خواند و به صداقت سخن خود قسم یاد می‌کند، همان‌طور که برای آدم و حوا سوگند به صداقت خود یاد کرد.

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۱

جبرائیل امین به حضرت آدم عرض کرد: چه شد فریب ابلیس را خوردی؟ حضرت در پاسخ فرمود: او بر صداقتش سوگند یاد کرد و گمان نمی‌کردم کسی سوگند دروغ بیاورد.

در سوره اعراف وسوسه ابلیس در دل آدم علیه‌السلام به این صورت آمده است: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ...»^۲ پیداست که «ل» غالباً برای نفع و استفاده به کار می‌رود، بنابراین مفهوم آیه این می‌شود که شیطان وسوسه خود را به نفع آنان جلوه داد و خود را خیرخواهشان معرفی کرد.

تخویف

نمونه‌ای دیگر از کارهای ابلیس ایجاد خوف و هراس است.

^۱ - اعراف / ۲۱.

^۲ - اعراف / ۲۰.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱

آن تنها شیطان است که پیروان خود را می ترساند پس از آنها نترسید و اگر ایمان دارید از من بهراسید.

چنانچه گفتیم ایجاد ترس و وحشت در صحراها و بادیه‌ها یکی از عواملی بوده که برخی را به ستایش ابلیس فرا خوانده است تا به این سبب از مکر او ایمنی یابند.

اضطراب پایان یافتن حیات دنیوی، از دست رفتن اموال و... از حربه‌های قابل استفاده شیطان برای به گمراهی کشاندن آدمی است. ایجاد خوف به واسطه فقر اقتصادی در سوره بقره مطرح شده است.

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲

شیطان وعده تهیدستی به شما می دهد و به زشتی‌ها وامی دارد، ولی خداوند به آمرزش و فزونی نویدتان می دهد و هم او گشایش‌گری داناست.

آیا ابلیس اراده آدمی را سلب می کند؟

همان طور که گذشت، کار ابلیس و شیطان این است که آدمی را متوجه گناه کند و این میل را با تحریک نفس او در وی بیافریند، و یا انسان را از عواقب زشت گناه غافل نماید، و یا سرانجام گناه را نسبت به آنچه که حاصل نفس او می شود، کوچک شمارد و... .

پس او تنها زمینه‌های گناه را ایجاد می کند و آنها را زینت می دهد و میل آدمی را به سوی گناه برمی انگیزد. در پی این میل، اراده به نافرمانی خداوند شکل می گیرد و گناه صورت می پذیرد.

به این ترتیب آنچه ابلیس انجام می دهد، تحقق شرایط برای ایجاد میل و اراده است و

^۱ - آل عمران / ۱۷۵ .

^۲ - بقره / ۲۶۸ .

لذا گناه انسان تنها مستند به وی نیست، بلکه مستند به وی و اراده خود انسان هست. ابلیس در بیان تأثیر خود در اغوای انسان و عاصی شدن او در قیامت، به وی می‌گوید: من در قبال وعده‌های حق خداوند، وعده دروغین دادم، شما بودید که به‌راه من آمدید، پس مرا ملامت نکنید، بلکه به ملامت خود بپردازید:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ...»^۱

وقتی کار خاتمه پذیرد و روز قیامت فرارسد، شیطان به بنی‌آدم گوید: خداوند به شما وعده درست داد و من هم وعده دادم و تخلف کردم، مرا بر شما تسلطی نبود جز این‌که دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، پس مرا ملامت نکنید بلکه خودتان را سرزنش نمائید. اینک نه من فریادرس شمایم و نه شما فریادرس من.

در این محاجّه، ابلیس انسان را مقصر می‌داند نه خودش را و نه خداوند را. اگر اجباری در کار بود سزاوار نبود ابلیس سرزنش انسان را متوجه خود انسان نماید و خداوند سخنش را نقل فرماید.

پس او هرگز کسی را مجبور به معصیتی نمی‌نماید و اساساً چنین توانی به وی داده نشده است و بالاتر آن‌که اعطاء چنین توانی با حکمت الهی از خلقت انسان که همانا عبادت اختیاری اوست سازگار نیست.

خداوند در بیان عدم سلطنت ابلیس برای اجبار خلایق نافرمان می‌فرماید:

«وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ.»^۲

^۱ - ابراهیم / ۲۲ .

^۲ - سبأ / ۲۱ .

شیطان را برآنان تسلطی نبود، مگر این که مؤمن به آخرت و متردد در آن را بازشناسیم و پروردگار تو حافظ هر چیزی است. یعنی ابلیس کسی را مجبور نکرده تا او خود را معذور بداند، بلکه هر کس که تبعیت از وی نموده به اختیار خود، راه او را رفته است، پس مفاد استثناء در این آیه این است که ابلیس سلطنتی بر بشر ندارد و تنها او را وسوسه می کند.

در آیه ذیل شیطان صراحتاً به خداوند عرضه می دارد: خدایا من او را به عصیان و انداشتم خودش در گمراهی غوطه ور بود.

«قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَ لَكِنَّ كَان فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۱

و البته ولایت شیطان بر انسان ها در برخی آیات و مثلاً آیه ذیل:

«... وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا»^۲

کسی که شیطان را به جای خداوند به عنوان ولی برگزید قطعاً و به عیان زیانکار شده است.

به معنای سلطه اش بر برخی خلایق عاصی که به واسطه غفلت از راه حق منحرف شده اند و ولایت او را به جای ولایت خدا پذیرفته اند می باشد، چرا که او بر غیر آنها ولایتی ندارد.

تذکر این مطلب ضروری است که چه بسا ابلیس، زمینه های گناه را چنان در آدمی تقویت کند و در گناهش چنان او را مصرّ نماید که به واسطه اعتیاد به گناه حالت اختیار از وی سلب شود.

نظیر حالتی که معتادان به مواد مخدر دارند، اینان با این که به تبعات مضرّ اعتیادشان واقفند ولی توان ترک آن را در خود نمی بینند.

^۱ - ق / ۲۷ .

^۲ - نساء / ۱۱۹ .

خانمهایی که نسبت به پاکیزگی محیط منزل خود وسواس دارند و یا کسانی که دچار وسواس در برخی امور عبادی شده‌اند نیز از این قبیل هستند.

اینها همه افعال خود را قبیح می‌شمارند و شیطانی می‌دانند ولی توان ترک آن‌را ندارند و یا حداقل اراده قوی‌تری از آنچه ملکه آنها شده است در خود نمی‌بینند.

در این خصوص هم باید گفت هرچند ابلیس شرایط و زمینه‌ها را به‌صورتی بیافریند که از آدمی سلب اختیار شود، ولی او در پذیرش این زمینه‌ها مختار بوده است علاوه این که وی با تقویت اراده می‌تواند چنین نوعی از اجبار حاصل از افعال گذشته را بزدايد.

به داستانی در همین زمینه توجه کنید:

شخصی به دانیال نبی علیه‌السلام عرض کرد: امان از دست شیطان که مرا بسیار آزار می‌دهد. حضرت پرسید: چه کرده است؟ گفت: نمی‌گذارد درس شما را عملی کنم و عمل نیک انجام دهم.

دانیال پرسید: شیطان لشکر می‌کشد؟ گفت: نه وسوسه می‌کند، در هرکاری دخالت می‌کند. تا می‌خواهم متوجه شوم، فرییم داده است. دانیال فرمود: عجیب است، اسم شما چیست؟ گفت: «غلام». دانیال گفت: عجب غلام تو هستی؟

غلام که از تعجب پیامبر از شنیدن نامش متعجب شده بود، گفت: مگر چه شده است؟

دانیال فرمود: شیطان دیروز نزد من بود و از دست تو شکایت می‌کرد و می‌گفت: من از دست غلام عاجز شده‌ام، غلام دائما در کار من دخالت می‌کند و بعد به من ناسزا می‌گوید، خودش عبادت نمی‌کند، خودش صدقه نمی‌دهد، اینها را به گردن من می‌اندازد، از طرفی شراب مال من است می‌خورد و باز طلب‌کار است، بدزبانی مال من است، ولی او آن را از من ستانده و زبان به ناسزا می‌گشاید و لعن می‌فرستد. حضرت افزود: در صدد بودم تو را پیدا کنم و بگویم پایت را از کفش شیطان بیرون آر. غلام که خود به واقعیت آگاه بود و پندارش را جز توجیهی معیوب نمی‌دید، شرمسار گشت و

گفت: حق با شماست.^۱
سعدی در بوستان آورده است:

یکی مال مردم به تلبیس خورد
چو برخاست لعنت به ابلیس برد
چنین گفت ابلیس اندر دهی
که هرگز ندیدم چنین ابلهی
ترا با منست ای فلان آشتی
بجنگم چرا گردن افراشتی^۲

زمینه‌های وسوسه

ابلیس با طبیعت آدمی و خواسته‌های او آشناست، نقاط قوت و ضعف هرکس را می‌شناسد و از راهی وارد می‌شود و از زمینه‌ای استفاده می‌کند که امکان اغواء وجود داشته باشد و البته این راه‌ها به‌قدر اختلاف امیال و آرزوها و سلیقه‌های انسان متفاوتند. آیه شریفه ذیل به بیان شیوه‌های مختلف فریب ابلیس اشاره دارد.

^۱ - با تصرف و تخلص.

^۲ - بوستان سعدی، باب نهم.

«ثُمَّ لَا تَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ...»^۱

آنگاه از پیش و پس و از راست و چپ برینی آدم می‌تازم.

آیه ذیل نیز از تأنی و تعجیل ابلیس در فریب انسان‌ها خبر می‌دهد، او برخی را باید با تأنی اغواء نماید چرا که فریب یکباره او امکان‌پذیر نیست و برخی را بایستی سریعاً اغواء کند چرا که اگر سستی کند امکان دارد غفلتش از بین رود.

«وَاسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ...»^۲

هرکدام را توانستی با صدایت برانگیز و به یاری سواران و پیادگان برآنان بتاز.

تشخیص ابلیس در یافتن زمینه‌های مناسب اغواء به‌حدی است که گاه به لعن خود هم راضی می‌شود و چه‌بسا انسانی را وادار نماید که به او لعن کند. اما چون این لعن به امر ابلیس صورت گرفته، چنین کسی به دامی دیگر از دام‌های او مبتلا شده است.

گویند: کسی مشغول نگارش کتابی در وسوسه‌های شیطان بود و می‌خواست بدین سبب خلائق را از مکر او بیم دهد، بنده‌ای از بندگان خدا که به کار او واقف بود ابلیس را در عالم رؤیا دید و به وی گفت: فلانی چه خوب تو را رسوا می‌سازد، ابلیس تمسخری کرد و گفت: این کتاب را او به دستور من می‌نویسد! با تعجب پرسید چگونه؟ ابلیس گفت: من در دلش وسوسه کردم که تو شخص عالم و دانشمندی هستی، کتابی علیه من بنویس و علم خود را عیان نما تا مردم به فضل تو پی ببرند.^۳

بعضی را نیز از راه عبادت وسوسه می‌کند، چنانچه آورده‌اند:

سه برادر بودند، اولی مؤذن مسجد بود و به مناره مسجد می‌رفت و اذان می‌گفت، چون از دنیا رفت مردم به برادر دیگرش پیشنهاد کردند که اذان بگوید و او قبول نمود.

^۱ - اعراف / ۱۷ .

^۲ - اسراء / ۶۴ .

^۳ - استعاده شهید دستغیب، ص ۳۶ .

مدتها اذان می‌گفت تا اینکه اجل او را هم مهلت نداد. خلاق به برادر سومشان پیشنهاد کردند که او هم چون دوبرادرش اذان را به‌عهده بگیرد، اما او نپذیرفت! مردم برپیشنهاد خود اصرار ورزیدند و وعده مبالغ زیادی به او دادند بلکه او بپذیرد. ولی او بیشتر ابا می‌کرد. مردم از رد شدن درخواستشان تعجب می‌کردند چرا که امر اذان از مستحبات شرع شمرده می‌شود و مقام مؤذن مقامی عالی است چنانچه عدالت و صداقت و نیز علم به اوقات نماز هم در او شرط است. و لذا علت عدم‌پذیرش را از وی با الحاء و اصرار خواستند. وی گفت: در لحظات آخر عمر برادر بزرگم خواستم بربالینش سوره یس بخوانم، ولی او اعتراض کرد و برمن نهیب زد. همین حالت را در هنگام احتضار برادر دیگرم دیدم. از خدا خواستم که راز آن را برایم آشکار کند. شبی در خواب برادر بزرگترم را معذب دیدم به او گفتم: چرا بی‌ایمان از دنیا رفتی؟ گفت: چون به بالای مأذنه می‌رفتم به خانه‌های مردم می‌نگریستم و...

امام صادق علیه‌السلام در همین باره می‌فرماید: در بنی‌اسرائیل عابدی در صومعه خود سالها مشغول عبادت بود، ابلیس فرزندان خود را خواند و به آنها گفت: کدام‌یک از شما توان فریب این عابد را دارد هرکدام طرحی مطرح کردند، یکی وسوسه او به فحشاء را پیشنهاد نمود، دیگری شراب را به‌عنوان راه فریب بیان کرد و... یکی از فرزندان ابلیس گفت: من از راه عبادت بر او وارد می‌شوم، ابلیس همان را پسندید و مأموریت فریب عابد را به او داد. وی به شکل عابدی جوان بر در صومعه عابد کوفت و تقاضای جائی برای عبادت کرد و چنان وانمود کرد که از خانواده خویش رانده شده و به آنجا پناهنده شده است. جوان به اذن عابد وارد صومعه گردید و شروع به عبادت نمود. و همواره در مقابل معبودش قیام و قعود می‌نمود و هرگز استراحت نداشت. عابد با دیدن کثرت عبادتهای جوان و شوق او به راز و نیاز به‌حال او غبطه خورد و به فکر فرو رفت و بعد از لختی گفت: جوان تو را چه شده که چنین به‌عبادت اشتیاق می‌ورزی؟ شیطان جوان نما

چون عابد را گوش شنوا یافت، دامش را برای او گسترانید و گفت: مرتکب خطائی شده‌ام، هر وقت به یاد خطایم می‌افتم بر خود می‌لرزم و هر قدر عبادت می‌کنم آرامش نمی‌یابم. عابد که همواره از همراهی نکردن جسمش برای عبادت خداوند گله داشته، درمان خود را در این یافت که او هم خطائی کند تا شوق به عبادت بیابد و لذا از جوان درخواست کرد که او را به همان گناه راهنمایی کند. جوان جای خطا و وجه لازم را به او داد. چندی نگذشت که عابد با سیمای ملکوتی خود در خانه فاحشه‌ای را کوفت و فاحشه چون او را دید که ازاده وی را دارد در حیرت فرو رفت و گفت: تا مرا از موضوع باخبر نسازی رضایت نمی‌دهم و عابد داستان خود را با جوان بازگفت. فاحشه که از زاویه‌ای دیگر به این ماجرا گوش می‌داد، حقیقت را یافت و به عابد گفت: به بد و سوسه‌ای گرفتار شده‌ای، ای عابد، از کجا که بعد از گناه عمرت کفاف دهد و توفیق توبه یابی و... .

عابد انگشت به دندان گزید و به صومعه خود بازگشت و اثری از آن جوان ندید. البته آن زن با همین افکار خود را به پستوی خانه‌اش رساند و با چشمی گریان دست به سوی خدا بلند کرد و استغاثه و انابه نمود و توبه کرد.

چیزی از این واقعه نگذشته بود که از دنیا رفت، وحی به حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام رسید که بر جنازه‌اش حاضر شود که من توبه او را به خاطر بازداشتن بنده‌ای از گناه پذیرفتم. او بنده ما را نجات داد و ما او را نجات دادیم.^۱

آری، زمینه‌های فریب، همان نعمتهائی هستند که خداوند آنها را برای استفاده مطلوب انسان آفریده است ولی ابلیس از آنها بهره برداری سوء کرده و موجب اغوای انسان را ایجاد می‌کند. برخی از این زمینه‌ها عبارتند از:

^۱ - اقتباس از بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۷۷.

دنیا

دنیا دار امتحان و آزمایش انسان است و طبعاً سعادت و شقاوت او در کارنامه اعمالش در آن معین می‌گردد و آخرت نتیجه همان است.

بنابراین همان قدر که دنیا می‌تواند شقاوت آدمی را حتمی سازد و او را به سوی غضب خداوند سوق دهد نیز می‌تواند موجبی برای فراهم شدن سعادت او شود.

پس دنیا را نمی‌توان به طور کامل مذموم شمرد، چه او مخلوق خداست و خداوند را مخلوقی که شرّ محض باشد نیست، بلکه آنچه مذموم است نگرش محدود انسان به دنیاست، اگر انسان دنیا را ابزار و وسیله دست‌یابی به آخرت بداند و به همان شیوه با وی عمل کند دنیا ممدوح و پسندیده است. حضرت امیر علیه‌السلام به شخصی که از دنیا اعراض کرده بود، فرمودند:

يا عُدِيَّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ اَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ، أَتَرَى اللّٰهَ اَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ اَنْ تَأْخُذَهَا.^۱

ای دشمن جان خود، شیطان در تو رخنه کرده است و تو هدف تیر او قرار گرفته‌ای چرا به همسر و فرزندان رحم نمی‌کنی؟ آیا خیال کرده‌ای که خداوند پاکیزگی‌ها را بر تو حلال کرده ولی دوست ندارد آنها را برگیری؟

و نیز به شخصی که دنیا را مذمت می‌کرد، فرمودند:

اَيُّهَا الدَّامُّ لِلدُّنْيَا، الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِاَبَاطِيلِهَا، اَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟ اَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا ام هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟^۲

ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا مبتلا هستی و فریفته باطل‌های آن شده‌ای. تو خود مغرور به دنیا هستی و سپس آن را مذمت می‌کنی؟ تو از جرم دنیا شکایت داری یا

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

^۲ - همان، حکمت ۱۳۱.

دنیا باید از جرم تو شکوه کند؟

ولی اگر به دنیا به عنوان هدف نگریسته شود، جز تصویری سیاه و زشت از ظاهر آراسته‌اش به جای نمی‌گذارد. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

فَانِ الدُّنْيَا رِزْقٌ مَشْرُوبٌهَا، رَدِغٌ مَشْرَعٌهَا، يُونِقُ مَنْظَرُهَا، يُوبِقُ مَخْبَرُهَا، غُرُورٌ حَائِلٌ، وَ ضَوْءٌ آفِلٌ، وَ ظِلٌّ زَائِلٌ، وَ سِنَادٌ مَائِلٌ.^۱

آب دنیا تیره، سرچشمه آن گل‌آلود، منظره‌اش دل‌فریب، باطنش هلاک‌کننده و جان‌فرساست، دنیا فریبنده‌ای است بی‌دوام، پرتوی است پنهان شونده، سایه‌ای است گذرا، تکیه‌گاهی است در حال خم شدن.

طبعاً عشق و محبت به این دنیا ثمره‌ای جز گناه و معصیت به جا نمی‌گذارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حُبُّ الدُّنْيَا أَصْلُ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَأَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ.^۲

عشق به دنیا ریشه هر معصیت و آغاز هر گناه است.

همچنین حضرت علاقه به دنیا را سرچشمه همه گناهان معرفی نموده است.

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ.^۳

براین اساس مهم‌ترین و اصلی‌ترین زمینه اغوای انسان، دنیا است.

قال علي عليه السلام: إِحْذِرِ الدُّنْيَا فَاتَّهَى شِبْكَهُ الشَّيْطَانِ وَ مَفْسَدَةُ الْإِيمَانِ.^۴

از دنیا بپرهیز که آن دام شیطان است و ایمان را فاسد می‌گرداند.

ابلیس در دنیا مغازه‌های زنجیره‌ای خود را گشوده است و آدمیزادگان را با تبلیغات و بهره‌بری از سایر زمینه‌ها، به سوی خود می‌خواند.

^۱ - همان، خطبه ۸۳.

^۲ - محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۳۶۹.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۹.

^۴ - غرر الحکم.

ابن عباس می‌گوید: وقتی اولین سکه از طلا و نقره ضرب شد، ابلیس آنها را برداشت و بر چشمان خود مالید و به سینه چسبانید و گفت: شما نور چشم و میوه دل من هستید، همین که انسانها شما را دوست داشته باشند، باک ندارم که مشرک نشوند.^۱

او می‌داند که هرکس به درهم و دینار عشق بورزد، آنها او را بنده خود خواهند ساخت و همین مقدار که بنی‌آدم بنده غیر خداوند شوند برای او کافی است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ملعونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ.^۲

از رحمت خداوند مطرود است هرکس بنده دینار و درهم شود.

توجه به این نکته لازم است که ابلیس بردنیا مالکیت نسبی دارد و این مالکیت از آن لحظه که با خداوند به محاجه برخاست و از سجده بر اولین بشر ابا کرد آغاز گردید و تا وقت معین ادامه می‌یابد و لذا هرچه در دنیاست به نوعی ملک اوست.

روزی عیسی علیه‌السلام برای رفع خستگی، خستی را زیر سر خود گذاشت و به استراحت پرداخت. ابلیس از کنارش گذشت و به او گفت: عاقبت تو هم به دنیا میل و رغبت یافتی، حضرت خشت را برداشت و با خشم به سوی ابلیس انداخت.

دید عیسی ابلیس را روی سر

ایستاده و دایم می‌کند او را نظر

گفت: ابلیس اینجا ایستاده‌ای

گفت: نیم خستم زیر سر بنهاده‌ای

کم نیستند بندگان که سالها راه سیر و سلوک پیموده‌اند ولی در مقابل یک حربه ابلیس متوقف گشته و فریب خوردند.

قال الصادق علیه‌السلام : إِنَّ الشَّيْطَانَ يُدَبِّرُ ابْنَ آدَمَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا أَعْيَاهُ جَثَمٌ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَخَذَ بِرِقَابَتِهِ.^۳

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۳۷.

^۲ - همان، ج ۶۷، ص ۲۲۷.

^۳ - معجزة البيضاء، ج ۵، ص ۶۲.

شیطان فرزند آدم را در هر چیزی می چرخاند و هر گناهی را به او جلوه می دهد و همین که او را خسته کرد در کنار مال کمین کرده و همان جا گریبان او را می گیرد.

قارون از این گونه افراد است، شخصیتی که سال ها سختی عبادت را بر خود هموار کرده بود ولی عاقبت فریب حيله های شیطان را خورد.

در مورد عوامل ثروتمند شدن قارون داستان های مختلفی بیان شده است، برخی می گویند: کیمیائی داشت و به هر چیزی می کوفت زر سرخ می گشت، اما برخی معتقدند که او چهل سال به عبادت مشغول بود و در عبادت بر همه علماء بنی اسرائیل پیشی گرفته بود، ابلیس شیطانی را به سوی او گسیل داشت تا او را بفریبد، وی به شکل عابدی خود را جلوه داد و نزد او آمد و شروع به عبادت کرد، کثرت عبادت او به حدی بود که قارون خاضع وی گشت، روزی به قارون گفت: بهتر است در اجتماعات بنی اسرائیل شرکت داشته باشیم و از بیمارانشان عبادت کنیم و به این سبب او را از صومعه به شهر آورد. بنی اسرائیل در آن روز آنان را میهمان کردند. شیطان حيله دیگر نمود و گفت: درست نیست که زحمت خود را بر بنی اسرائیل تحمیل کنیم بهتر است یک روز (روز جمعه) را به کار بپردازیم و بقیه هفته عبادت کنیم، آن دو چنین کردند. پس از مدتی ابلیس گفت: این مقدار کم است یک روز عبادت و یک روز کار می کنیم و درآمد خود را بین فقراء تقسیم می کنیم، قارون پذیرفت و چنین کردند. ابلیس از قارون جدا شد و قارون به واسطه همین مقدار کار چنان ثروتمند شد که کلید گنج هایش را در چهل کیسه بزرگ قرار می دادند. ثروتش او را فریفت و شروع به فخر فروشی کرد و در مقابل دستور پیامبر مبنی بر پرداخت زکات به مردم گفت: موسی اینک می خواهد اموال شما را تصرف کند. او زنی را وادار کرد که به موسی تهمت بزند، روزی که موسی علیه السلام در مورد حدود زنا می گفت، قارون برخاست و گفت: اگر خود چنین کنی حد را جاری می نمائی؟ موسی علیه السلام

متعجب شد در این اثناء همان زن به دستور قارون بپا خاست و به دروغ شهادت بر گناه پیامبر داد ولی به زودی منفعل شد و توطئه قارون را افشاء ساخت.^۱ و البته چه اندکند کسانی که خداوند آنان را بر دنیا چیره نموده است ولی آنان همواره به کمتر از حق خود راضی هستند.

یکی از شاگردان شیخ انصاری رحمه الله علیه می گوید: در نجف شبی شیطان را به خواب دیدم که بندها و طناب‌هایی گوناگون به دست داشت، پرسیدم اینها چیست؟ گفت: گردن مردم می‌اندازم و به سوی خود می‌کشم، روز گذشته یکی را گردن استادت انداختم و از اتاق تا وسط کوچه کشاندم ولی افسوس که آن را پاره کرد. بعد از بیداری، حضور استاد رسیدم و خواب را تعریف کردم، گفت: شیطان راست گفته است. دیروز می‌خواست فریبم دهد ولی من گریختم.

دیروز پول نداشتیم و محتاج چیزی شدیم، گفتم یک ریال از بیت‌المال را به‌عنوان قرض برمی‌دارم و بعدا اداء می‌کنم. پول را برداشتم و تا وسط کوچه روان شدم، که ناگهان از اداء نشدن آن هراسیدم و باز گشتم.^۲

زن

زن چون مرد، مخلوقی از مخلوقات خداوند است، او نیز چون مرد دارای غرایز و احساس است، در دنیا مکلف به اموری شده، مورد خطاب خداوند قرار گرفته و صالحان آنان به بهشت و طالحانشان مأوای دیگر دارند و از این جهات هیچ تفاوتی با هم نداشته و ندارند، معیار شناسایی آنان همانند مردان فقط به تقوا است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۳

^۱ - ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

^۲ - سیمای فرزندگان، ج ۳، ص ۴۳۰.

^۳ - حجرات / ۱۳.

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبائل قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماس، خدا دانا و آگاه به امور است.

تنها فرق آن دو در طبیعت آنان است و البته این فرق هم به معنای ضعیف شمردن یکی در مقابل دیگری نیست، بلکه تنها به خاطر تکمیل خلقت است، چرا که این دو با هم مکمل یکدیگرند و بدون هم خلقت خداوند تکمیل نیست.^۱

همین فرق باعث شده است در وجود زن زیبایی‌هایی خلق شود و مملو از احساس و عاطفه گردد تا مورد رغبت مرد قرار گیرد و ضمن اطفاء غرایز جنسیشان نسل بشر را بقاء بخشیده و حضانت فرزندانشان را برعهده گیرند و سکون و آرامش را با تسخیر قلوب یکدیگر برای خود بیافرینند.

خداوند که خالق نظام هستی و عالم به آن است و او خود این غرایز را در وجود انسان خلق کرده است، مطابق حکمتش راه‌هایی را هم برای ارضاء آنها تشریح فرموده است و از شیوه‌هایی که مفسادی را به دنبال دارند نهی کرده است، اما ابلیس که همواره در پی اغوای انسان است سعی بلیغ خود را در تبیین راه‌های نامشروع دفع این غرایز به کار برده و آدمی را بدان سو وسوسه می‌نماید.

لطافت و حُسن و جمال زن از سوئی و مملو بودن او از عاطفه باعث شده است ابلیس از جنس زن سوء استفاده کند و راه‌های نامشروع وصال به او را تزئین نموده و مفسادی را به عنوان مقدمه و نتیجه وصلت بیافریند.

ابلیس در جواب حضرت یحیی علیه‌السلام که به او فرموده بود: چه چیز موجب درخشندگی چشم تو می‌شود؟ گفت: زنان، چون اینان ریسمان منند، و دام‌های من هستند، هرگاه صالحان بر من

^۱ - ر.ک: ازدواج و آداب زناشوئی در آئینه حدیث، اثر مؤلف .

نفرین می‌کنند و با دعایشان بر من یورش می‌آورند به زنان پناه می‌برم و به وسیله آنان قلبم مملو از سرور می‌شود چرا که من به وسیله آنان توان فریب مردان را می‌یابم و منحرفشان می‌سازم.^۱

در ادامه گفتگوی طولانی حضرت یحیی علیه السلام و ابلیس آمده است که:

انَّ أَرْجَى الْأَشْيَاءِ عِنْدِي وَ أَدْعَمَهُ لِظَهْرِي وَ أَقْرَهُ لِعَيْنِي النَّسَاءُ فَانْهَاهَا حَبَائِلِي وَ مَصَائِدِي وَ سَهْمِي، الَّذِي بِهِ لَا أُخْطِي، أَبِي هُنَّ، لَوْ لَمْ يَكُنْ هُنَّ، مَا أَطَقْتُ إِضْلَالَ أَدَمِي، قُرَّةُ عَيْنِي.^۲

آنچه بیش از همه به آن امیدوارم و بیش از همه پشتیبان منند و بیش از همه نور چشم من هستند، زنانند، آنان ریسمانهای فریب و کیدها و تیرهای منند، پدرم فدایشان باد اگر آنان نبودند توان فریب کمترین انسانی را نداشتیم، آنان نور چشم منند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل از ابلیس می‌فرماید: وی روزی شیاطینش را مخاطب ساخت و به آنها گفت:

عليكم باللحمِ و المسكرِ و النساءِ، فإني لا أجدُ جماعَ الشرِّ إلا فيها.^۳

بر شما باد توجه به گوشت و شراب و زنان که من اجتماع شری جز با حضور او ندیدم.

بر همین اساس معصومین علیه السلام همواره این خطر را گوشزد کرده و نقشه ابلیس را برملا ساخته‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

النساءُ حبالُ الشَّيْطَانِ، ما للشَّيْطَانِ سلاحٌ ابلغُ في الصَّالِحِينَ مِنَ النَّسَاءِ.^۴

زنان دام‌های شیطانند، شیطان را در مورد بندگان صالح خدا، اسلحه‌ای کاری‌تر از زنان نیست.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۵.

^۲ - همان، ص ۲۲۸.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۳.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۹.

نیز می‌فرماید:

اوثق سلاح ابليس النساء^۱.

محکم‌ترین اسلحه ابلیس زنان هستند.

همچنین فرموده است:

فاتقوا الدنيا و اتقوا النساء، فانَّ اَوَّلَ فتنَةٍ في بني اسرائيل كانت في النساء^۲.

از دنیا و نیز از زنان بپرهیزید که اولین فتنه در بنی‌اسرائیل را زنان آفریدند.

حضرت امیر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

ليس لابليس جُنْدٌ اشدُّ من النساءِ و الغضبِ^۳.

ابلیس را لشکری قوی‌تر از زنان و غضب نیست.

از همان حضرت است که:

ليس لابليس وَهَقٌ اَعْظَمُ مِنَ الغَضَبِ و النساءِ^۴.

ابلیس ریسمان و کمندی عظیم‌تر و محکم‌تر از غضب و زن ندارد.

نیز می‌فرماید:

الفتنُ ثلاثٌ: حُبُّ النساءِ و هو سيفُ الشَّيْطانِ، شُرْبُ الخمرِ و هو فِخُّ الشَّيْطانِ، و حُبُّ الدِّينارِ و

الدَّرْهِمِ و هو سهمُ الشَّيْطانِ^۵.

فتنه‌ها سه دسته‌اند، عشق به زنان که شمشیر شیطان است، نوشیدن شراب که دام شیطان است و

^۱ - نهج الفصاحه، ص ۹۷۰.

^۲ - صحیح مسلم، ج ۸، ص ۸۹.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۴۶.

^۴ - غرر الحکم؛ در مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳، به جای «وهق»، «رهق» آمده است، معنای این دو واژه اختلاف زیادی ندارد.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۷.

دوست داشتن طلا و نقره که تیر شیطان است.

حضرت آدم علیه‌السلام نیز بارها به‌وسیله حوا فریفته شد و از جمله:

ابلیس، فرزندش خناس را نزد حوا گذاشت تا هنگام بازگشتش از او مراقبت کند، آدم آمد و خناس را نزد همسرش دید، ناراحت شد و حوا او را برگرداند، بار دیگر ابلیس از عدم حضور آدم بهره جست و به حوا گفت چند لحظه‌ای خناس را نگهداری کند و چون استقامتی در حوا دید ضجه و ناله نمود. حوا رحم کرد و باز خناس را پذیرفت وقتی آدم آمد و از ماجرا باخبر شد افسرده گشت و حوا مجدداً او را برگرداند.

برای بار سوم این واقعه تکرار شد، آدم به حوا گفت: نمی‌دانم چه سری است که تو سخن مرا گوش نمی‌کنی و از دشمن خدا فرمان می‌بری؟^۱

قرآن کریم مکر و حيله ابلیس را ضعیف می‌خواند:

«... اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۲

همانا مکر و حيله شیطان ضعیف است.

ولی مکر زن که زلیخا نمادی از آن است را قوی می‌شمرد.

«... اِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمًا»^۳

مکر و حيله زنان بزرگ است.

«ابن ابی کبشه انمازی» می‌گوید:

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جمع اصحابش نشسته بودند که به یکباره از مجلس خارج شدند و به منزل رفتند. حضرت وقتی برگشتند چنان بود که غسل کرده باشند. به او عرض کردیم: چیزی شده است یا رسول‌الله؟ حضرت فرمود:

^۱ - اقتباس از تذکره‌الأولیاء، ج ۲، ص ۸۲.

^۲ - نساء / ۷۶.

^۳ - یوسف / ۲۸.

نعم، مَرَّتْ بِي فَلَانَةٌ فَوَقَّعَ فِي نَفْسِي شَهْوَةَ النِّسَاءِ، فَقَمْتُ إِلَى بَعْضِ أَهْلِي، فَكَذَلِكَ فَعَلُوا، فَأَنَّهُ مِنْ أَمْثَالِ أَعْمَالِكُمْ أَتْيَانِ الْحَلَالِ.^۱

بلی فلان زن بر من عبور کرد در دلم میل به زنان پیدا شد، لذا سراغ یکی از همسرانم رفتم. شما نیز هرگاه چنین شدید، همین کار را انجام دهید که از شریفترین اعمال انجام حلال است.

حضرت در همین باره نیز فرموده است:

إِنَّ الْمَرْئَةَ تُقْبَلُ فِي صُورَةِ الشَّيْطَانِ وَ تُدْبِرُ فِي صُورَةِ الشَّيْطَانِ، فَاذَا رَأَى أَحَدُكُمْ امْرَأَةً فَأَعْجَبْتَهُ فَلَیَاتُ أَهْلَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ یَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ.^۲

زن به صورت شیطان پیش می‌آید و پشت می‌کند. وقتی یکی از شما زنی را دید و اعجاب او را برانگیخت، نزد همسرش برود، این کار باعث می‌شود اثری که در نفسش گذاشته شده، رفع گردد.

یکی از زوایای این زمینه، با هم بودن مرد و زن نامحرم در مکان در بسته‌ای است که امکان رفت و آمد کسی وجود ندارد، به روایتی از حضرت امیر علیه‌السلام در این باره توجه کنید:

لَا یَخْلُو بامرئَةً رَجُلٌ، فَمَا مِنْ رَجُلٍ خَلَا بامرئَةٍ إِلَّا كَانَ الشَّيْطَانُ ثَالِثَهُمَا.^۳

مردی با زنی خلوت نکند چرا که هیچ مرد و زنی خلوت نمی‌کنند مگر این که شیطان سومی آنهاست.

هنگامی که حضرت نوح علیه‌السلام ساخت کشتی را به پایان رساند و از انواع حیوانات جفتی در آن جای داد، الاغ از سوار شدن امتناع می‌ورزید و به تأکیدهای پیامبر مبنی بر سوار شدنش اعتناء نمی‌کرد، در نهایت حضرت خشمگین شد و گفت: شیطان سوار شو، «ارکب یا شیطان».

^۱ - معجم الاوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۱۲.

^۲ - کنز العمال، ۱۳۰۵۶.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۵.

ابلیس در پی شنیدن این جمله، سوار شد. وقتی کشتی به حرکت افتاد پیامبر او را دید و فرمود: چه کسی به تو اجازه سوار شدن داده است؟ گفت: مگر خودت نگفتی «ارکب یا شیطان»، سپس افزود: به واسطه نفرینی که بر بندگان کردی و همه را در حال کفر و شرک هلاک کردی بر من حقی یافته‌ای چرا که خداوند همه را با این حالشان غرق نمود و کسی باقی نگذاشت تا زحمت فریب او را به خود دهم. اینک می‌خواهم جبران کنم، سپس افزود: ای نوح در سه جا به یاد من باش که من در این سه مکان از هرکسی به بنی‌آدم نزدیکترم، نخست: زمان خشم و غضب، دوم: هنگام قضاوت بین مردم، سوم: هنگام خلوت با زن نامحرم.^۱ مطابق روایت دیگری این سه اندرز عبارتند از: کبر، حرص و خلوت با نامحرم.^۲ حضرت موسی علیه‌السلام نیز ابلیس را گریان دید، آن دو با هم به صحبت نشستند، ابلیس وصایائی به حضرت عرض کرد و از جمله گفت:

لَا تَخْلُونَنَّ بامرئیه غیر محرم فانی لستُ اجعلُ بینکما رسولاً غیری.^۳

با زن نامحرم خلوت نکن که من شخصا متولی فریب آنها می‌شوم.

یکی دیگر از زوایای این دام ابلیس، نگریستن به نامحرم است. چشم عامل عمده‌ای در تأثیر وسوسه‌های ابلیس دارد.

قال علی علیه‌السلام : العیونُ مصائدُ الشیطان.^۴

چشم‌ها دام‌های شیطانند.

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

^۱ - مستدرک‌الوسایل، ج ۱۴، ص ۲۶۵.

^۲ - انوارالنعمانیه، ج ۱، ص ۲۳۸.

^۳ - مستدرک‌الوسایل، ج ۱۴، ص ۲۶۶.

^۴ - غررالحکم.

النَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ ابْلِيسَ مَسْمُومٌ.^۱

نگریستن تیری مسموم از تیرهای ابلیس است.

چشم است که می بیند و به دنبال آن دل می خواهد اگر او نبیند دل سودای چه در سر بپروراند؟ باباطاهر چه خوش سروده است:

زدست دیده و دل هر دو فریاد

که هر چه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد

زنم بردیده تا دل گردد آزاد

بدیهی است که، تأکید اسلام بر حفظ حجاب زن و بیان حدود آن و نیز دستور به پرهیز از هر آنچه که می تواند عامل تحریک دل و در نتیجه صدور گناه جنسی گردد، به خاطر گرفتار نشدن در این قسم از دام های ابلیس است.

پرده زنهار میفکن ز رخ چون قمرت

تا مبادا بزند دیده ناکس نظرت

این تأکیدها نشان از توجه اسلام به زن بسان گوهر گرانبها دارد نه محدودیت برای او.

در کلاس حفظ تقوا و شرف

دختران دُرّند و چادر چون صدف

البته زن تنها از زاویه مسائل جنسی، ابزار ابلیس برای ایجاد خطوات شیطانی و زمینه مناسب گناه و معصیت نیست. بلکه چنانچه از روایات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آغاز بحث به دست می آید، لبریز بودن او از احساسات موجب می شود عاملی برای اغوای مرد و سوق او به معاصی دیگر باشد. انوار النعمانیه آورده است:

در قحطسالی، واعظی بر منبر بود و مردم را نصیحت می کرد و می گفت: هر که بخواهد صدقه دهد، هفتاد شیطان به دستش می چسبند و نمی گذارند صدقه دهد.^۲

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۸.

^۲ - در این باره روایات فراوانی وارد شده است، به حدیث ذیل از امام صادق علیه السلام توجه کنید:

إذا همّ أحدکم بخیر او صلّه فان عن یمینه و شماله شیاطین فلیبادر لا یکفاه عن ذلک. وقتی بنده ای قصد عمل خیری می کند و یا بخواهد به ارحامش صلّه کند دو شیطان از جانب چپ و راست بر او وارد شده و مانع

عمل وی می شوند، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۴ .

در میان مستمعین وی، کسی به جمع دوستانش گفت: صدقه دادن که این حرفها را ندارد، من مقداری گندم دارم، الآن به خانه می‌روم گندمها را بار می‌کنم و بین فقراء تقسیم می‌نمایم و با همین نیت از جا جست.

چون به‌خانه آمد و زن از قصد او آگاه شد، شوهرش را از طولانی شدن قحطی و گرسنگی بچه‌ها هراساند و او را دست خالی به مسجد باز گرداند، رفقاییش پرسیدند چه شد؟ آیا انفاق کردی؟ گفت: نه، دوستانش گفتند: دیدی هفتاد شیطان مانع انفاق تو شدند، مرد پاسخ داد: شیاطین را ندیدم ولی مادرشان نگذاشت که نیت خیرم را به انجام رسانم.^۱

اگر این داستان را مزاحی بیش ندانید اما قابل انکار نیست که تاریخ نمونه‌هائی از مفاسدی که زنان به وسوسه ابلیس خلق کرده‌اند، ثبت کرده است که از جمله آنها:

قدار و مصدع با توطئه سه زن به‌نام‌های ملکا، قطام، قبال، ناقه حضرت صالح را پی کردند و موجب نزول عذاب هولناک بر قوم حضرت شدند.

سر یحیی پیغمبر علیه‌السلام به‌خاطر این که مانع ازدواج نا مشروع زمامدار فلسطین با زنی شد، توسط همان زن به‌عنوان مهریه معین شد و از بدن یحیی جدا گردید.

ابن ملجم مرادی با تحریک قطام که قتل حضرت علی علیه‌السلام را به‌عنوان مهر خویش طلب می‌کرد، مرتکب بزرگترین فاجعه شد.

حجاج بن یوسف ثقفی که در خونخواری شهره خاص و عام است از مادری متولد شد که در پی مردان دیگری غیر از همسرش بود.

^۱ - انوار النعمانیه، ج ۳، ص ۹۶.

معاویه به برخی از برگزیدگان خود پیشنهاد کرد در مقابل کشتن امام حسن مجتبی علیه السلام داماد وی شوند. جده دختر اشعث به امید همسری یزید حاضر به قتل امام حسن علیه السلام شد. هارون برای فریب امام کاظم علیه السلام زن طناز و عشوه‌گری را به زندان فرستاد تا به گمان خویش او را بفریبد. و...

ناگفته نماند آنچه که در بیان ابزار بودن زن برای ابلیس گذشت نظر به نوع زنان دارد و الا کم نیستند زنانی که آنی از عداوت‌های ابلیس غافل نبوده و نه تنها بازیچه‌ای برای ابلیس و ابزاری برای او نشده‌اند، بلکه هرگز وسوسه‌های او را به دل خود نیز راه نمی‌دهند، و نیز کم نیستند مردانی که هرگز محتاج به فریب ابلیس و شیاطین نبوده‌اند و خود آن کرده‌اند که روی ابلیس را سفید می‌نماید، کسانی که ابلیس و شیاطین از آنان بیزار بوده و آنها را موجب تباهی بیشتر خود می‌بینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

الإمرأة الصالحة خيرٌ من الف رجلٍ غير صالحٍ^۱

زن شایسته از هزار مرد ناشایست برتر و بهتر است.

نیز آن حضرت می‌فرماید:

قُرَّةُ عَيْنِي النِّسَاءُ^۲

زنان نور چشم من هستند.

زبان

زبان هر چند از اعضاء رئیسه بدن نیست ولی عضو مهمی از اعضاء آن به‌شمار

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۰.

می‌آید، این عضو علاوه بر چشیدن مزه‌های مختلف و انتقال غذا از دهان به مری و... عضو اساسی دستگاه تکلم است، به طوری که زبان در تلفظ همه حروف الفبا دخالت داشته و برخی از حروف فقط به وسیله آن به وجود می‌آیند. طبعاً اجتماعی بودن انسان و نیازهای متعدد او، فوائد گفتاری زبان را از سایر فوائدش متمایز می‌سازد.

ارتباط با خدا و تقویت آن با ذکر، نماز، تلاوت قرآن، استغفار و... ارتباط با هم‌نوع و کسب فضائل و اعطاء آنها و... از جمله فوائد گفتاری زبان است که می‌تواند آثار دنیوی عمیق و نیز نتایج اخروی بزرگی را به دنبال داشته باشد.

از سوی دیگر زبان عامل مهمی در ایجاد گناه است. انکار مبدأ و معاد، تکذیب آیات الهی، افتراء، فحش و ناسزا، دروغ و شاخه‌های مختلف آن، استهزاء و سخریه، فتنه‌انگیزی، نمایی، تهمت، قذف، غنا و... نمونه‌هایی از ده‌ها معصیتی است که از زبان صادر می‌شوند.

گناهان صادره از زبان آنقدر گسترده‌اند و آثار سوء آنان چنان زیاد است که سکوت در اخبار و احادیث مورد توجه قرار گرفته است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

راحة الانسان في حبس اللسان^۱

راحتی انسان در حبس کردن زبان است.

سادگی و سهولت استفاده از زبان، ناشناخته بودن برخی معاصی صادره از آن و... موجب شده است که این عضو بسیار مورد توجه ابلیس قرار گیرد و به عنوان زمینه‌ای کارآمد در جهت تحقق اهدافش به کار رود.^۲

بازار

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۸۶.

^۲ - در کتاب «اخلاق در قرآن و سنت» اثر مؤلف، گناهان و معاصی مربوط به زبان جمع آوری شده است.

یکی دیگر از زمینه‌های فریب انسان «بازار» است. بازار محل کسب و کار و آن یکی از عمده راه‌های معیشت اقتصادی و از بهترین آنهاست.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

التَّجَارَةُ تَزِيدُ فِي الْعَقْلِ.^۱

تجارت بر عقل می‌افزاید.

اما به هر حال بازار جای بازی با دنیا است و لذا کانون مناسبی برای فعالیت ابلیس بوده و زمینه مناسبی برای اغوای اوست، همین باعث شده است که «بازار» در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بدترین جایگاه زمین لقب گیرد. **انَّ شَرَّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَ هُوَ مِيقَانُ ابْلِيسَ يَغْدُوا بِرَأْيَتِهِ، وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهُ وَ يَبُثُّ ذُرِّيَّتَهُ فَبَيْنَ مُطَفِّفٍ فِي قَفِيزٍ، أَوْ طَائِشٍ فِي مِيزَانٍ، أَوْ سَارِقٍ فِي ذِرَاعٍ، أَوْ كَاذِبٍ فِي سِلْعَتِهِ، فَيَقُولُ عَلَيكُمْ بِرَجُلٍ مَاتَ أَبُوهُ وَ أَبُوكُمْ حَيٌّ، فَلَا يَزَالُ مَعَ أَوَّلِ مَنْ يَدْخُلُ وَ آخِرِ مَنْ يَرْجِعُ.^۲**

بدترین مکان‌های زمین بازارها هستند، بازار میدان ابلیس است، اول صبح با پرچم خود بدانجا می‌رود و کرسی خود را در آنجا قرار می‌دهد و فرزندان‌ش را در آنجا پراکنده می‌سازد، پس او بین کم‌فروشی در پیمان‌ها، یا تمایل‌دهنده‌ای در ترازو، یا سرقت‌کننده‌ای در اندازه و یا دروغگویی در کالا می‌باشد و می‌گوید: بر شما باد کسی که پدرش مرده و پدر شما زنده است. لذا دائما با اولین کسی است که وارد بازار می‌شود و نیز با آخرین کسی است که از بازار خارج می‌شود.

حضرت امیر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَانْهَاهَا مُحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ.^۳

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۱.

^۳ - نهج البلاغه، نامه ۶۹.

از نشستن در جاهای عمومی بازار بهره‌یز چرا که آنجا محل حضور شیطان و پیش‌آمد فتنه‌ها است.

نیز آن حضرت می‌فرماید:

مجالس الاسواقِ محاضرُ الشَّیطان.^۱

بازارها محل حضور شیطانند.

کثرت مراودات در بازار و گستره تجارت، در کنار امکان آسان لغزش و فرورفتن در معاصی اقتصادی، باعث شده است براهمیت این زمینه و وسعت دایره آن افزوده شود.

غضب

خشم و غضب ابزاری در خدمت روان انسان برای عکس‌العمل در مقابل تعدی بیگانه به حقوق فردی و اجتماعی انسان و سایر هم‌نوعان می‌باشد. اما تردیدی نیست که رها شدن این نعمت از کنترل آدمی، زمینه‌ای مهم برای انواع گناهان است.

حضرت امیر علیه‌السلام به «حارث همدانی»^۲ فرمودند:

وَ احْذِرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جَنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ ابْلِیسَ.^۳

از خشم بهره‌یز که از لشکریان بزرگ ابلیس است.

حضرت نیز به عبدالله بن عباس وقتی او را به منصب فرمانداری بصره منصوب کرد، فرمود:

وَ اِتَّاکَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَیْرَةٌ مِنَ الشَّیطانِ.^۴

^۱ - غررالحکم .

^۲ - حارث بن عبدالله همدانی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. وی فرمانداری بصره را عهده‌دار بود و در سال ۴۵ هجری به‌وسیله معاویه عزل گردید و «زیاد بن ابیه» به جای وی نصب شد. حارث به علم و عبادت مشهور بود و در سال ۶۵ هجری از دنیا رفت لغت‌نامه دهخدا .

^۳ - نهج‌البلاغه، نامه ۶۹ .

^۴ - همان، نامه ۷۶ .

از خشم بهره‌یز که آن سبک مغزی و الهام شیطانی است.

امام صادق علیه‌السلام غضب را کلید همه شرور و معاصی می‌داند.

الغضب مفتاح كل شر^۱.

ابلیس به وسیله غضب و با استفاده از این ابزار آدمی را به گناهان و معاصی دیگر سوق می‌دهد. درمان غضب تنها کظم غیظ و فرو بردن خشم است و در غیر این صورت غضب چون آتشی در خرمن، همه چیز را و از جمله شخص خشمگین را خواهد سوزاند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

الغضب نارٌ موقدةٌ من كظمه أطفأها و من أطلقه كان أول محترقٍ بها.^۲

غضب آتشی افروخته است کسی که آن را فرو برد خاموشش ساخته و آن که آن را رها نماید نخست خود به آن خواهد سوخت.

امام باقر علیه‌السلام ضمن بیان علائم غضب و نقش شیطان در ایجاد و تداوم آن، پیرامون درمان غضب می‌فرماید:

ان هذا الغضب جمرة من الشيطان توقد في قلب ابن آدم و ان احدكم اذا غضب احمرت عيناه و انتفخت اوداجه و دخل الشيطان فيه، فاذا خاف احدكم ذلك من نفسه فليلزم الارض فان رجز الشيطان ليذهب عنه عند ذلك.^۳

همانا این غضب شعله‌ای از شیطان است که در قلب آدمیزاد برمی‌فروزد. هرکدام از شما چون خشمگین شود، چشمانش سرخ

می‌شود و رگهایش باد می‌کند و شیطان در آنها وارد می‌گردد، پس هرکدام از شما از چنین حالتی برخورد ترسید، به زمین

بچسبید و بنشینید، چرا که در این حالت پلیدی

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۶۳.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۵.

شیطان از او دور می‌شود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیان حالات پیامبری بزرگوار از پیامبران الهی به نام «ذوالکفل» و پرهیز او از خشم و غضب می‌فرماید:

ذوالکفل که نام او در قرآن کریم نیز آمده است^۱، از اصحاب پیامبر خداوند «الیسع» بود. وقتی عمر پیامبر به سر رسید، به یارانش گفت: هر کس سه چیز را برای من متعهد شود او را وصی و جانشین خود قرار می‌دهم، روزها روزه باشد، شب‌ها به بیداری سپری کند و هرگز خشم نگیرد، ذوالکفل هر سه را تعهد داد و جانشین پیامبر گشت.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و خداوند ذوالکفل را به نبوت برانگیخت و او همواره به تعهدات خویش عمل می‌کرد و تنها بعد از فراغت از کار روزانه اندکی می‌خوابید و باز عصر بیدار می‌شد. ابلیس فرزندان خود را خواند تا کسی را مأمور فریب او کند بلکه او را به خشم آورد، یکی از فرزندان او که نامش «ابیض» بود مأمور اغوای پیامبر شد. روزی که ذوالکفل تازه به استراحت رفته بود، فریاد برآورد که: کسی بر من ستم کرده، داد مرا بستان. پیامبر از خواب برخاست و انگشتر خود را به او داد تا با آن نشانه ظالم را با خودش نزد او آورد.

ابیض رفت و روز بعد نیز مانع خواب پیامبر شد و نالان بازگشت و گفت: ظالم به انگشتر توجهی نکرده است، ذوالکفل نامه‌ای ممهور به او داد تا ظالم را با خودش بیاورد، ابیض رفت و روز سوم نیز همان وقت که ذوالکفل می‌خواست به خواب رود باز آمد و با ناله و فریاد گفت: ظالم به نامه و مهر هم توجه نکرده است. ذوالکفل برخاست و همراه ابیض به سوی ظالم در زیر گرمایی که گویند گوشت را بریان می‌کرد به راه افتاد، ابیض که نقشه خود را باطل دید، دست خود را از دست پیامبر

^۱ - انبیاء / ۸۵ .

کشید و پا به فرار گذاشت.^۱

در مورد درمان غضب و علاج فوری آن نیز، سلیمان بن صُرْد می‌گوید: نزد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم دو نفر به نزاع برخاستند و به یکدیگر ناسزا می‌گفتند، یکی از آنها چهره‌اش سرخ و رگهایش باد کرده بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

أَنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ. لَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ.^۲

من به کلمه‌ای آگاهم که اگر کسی آن را بر زبان آورد، پیش‌آمدی که بر او وارد شده از بین خواهد رفت، و آن *اعوذ بالله من الشیطان الرجیم* است.

البته ناگفته نماند که غضب همیشه مذموم است مگر این که برای اقامه حقی یا ابطال باطلی صورت گیرد که در آن صورت از غضب مذموم استثناء شده و بلکه قابل ستایش است.

امام علی علیه‌السلام در سیره پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

كَانَ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَا يَغْضَبُ لِلدُّنْيَا، فَإِذَا أَعْضَبَهُ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَ لَمْ يَقُمْ لِعُضْبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يُنْتَصَرَ لَهُ.^۳

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای دنیا به خشم نمی‌آمد، ولی اگر حق او را خشمگین می‌ساخت، احدی وی را نمی‌شناخت و چیزی خشم او را از بین نمی‌برد مگر این که از باطل انتقام می‌گرفت.

گفته‌اند: بزرگی نزد «جنید» آمد، وی ابلیس را دید که می‌گریزد و جنید را دید که خشم گرفته است و کسی را می‌رنجانید، گفت: یا شیخ من شنیده‌ام که ابلیس آنجا قوی‌تر است که بنی‌آدم خشمگین شود ولی تو خشم گرفته‌ای و شیطان گریخته است. شیخ گفت:

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۹۵.

^۲ - فقه السنّة، ج ۱، ص ۶۰۹.

^۳ - محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۳۰۳، ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

ما بی‌علت در خشم نمی‌شویم بلکه به حق ناراحت می‌گردیم، پس لاجرم شیطان هیچ‌گاه به‌اندازه زمانی که خشم گیریم، از ما نگریزد.^۱

برخی مصادیق فریب

همه گناهان، مصادق فریب ابلیس و شیاطین تحت امر او هستند ولی برخی از آنها بیشتر به چشم می‌آیند و چه بسا ابلیس نقش خود را در آنها کمرنگ‌تر جلوه دهد. بعضی از این گناهان عبارتند از:

وسواس

یکی از بیماری‌های مهلک روانی وسواس است که علاوه بر تأثیر منفی آن بر جسم، امراض روانی چون ضعف اعصاب، جنون، پریشانی، افسردگی و... را می‌آفریند.

تمسخر و استهزاء خلایق از آثار دیگر این بیماری است و نیز نباید از اثر بدآموزی آن و احیاناً ترویج این رذیله غافل بود.

از بین رفتن محبت بین والدین مبتلا به این بیماری و فرزندانشان و یا بین زن و شوهر اگر یکی از آن دو مبتلا باشند تاحدی که موجب جدایی شود، و نیز ایجاد کدورت بین شخص مبتلا و دوستان او از دیگر نتایج نامطلوب این بیماری است.

همچنین ورود این بیماری به محیط زناشویی موجب از بین بردن حقوق اعضاء خانواده و اجبار به انجام کارهای غیرلازم، رنجش از ورود میهمان، دلهره از رفتن به میهمانی و... شده و زندگی زوجین را تبدیل به جهنمی شعله‌ور می‌سازد.

اسراف در اموال نیز از پیامدهای دیگر وسواس است که موجب هدر دادن منافع اقتصادی می‌شود، اسراف در عمر و بیهوده گذشتن بهترین سرمایه انسان و زیباترین

^۱ - اقتباس از تذکره‌الاولیاء، ج ۲، ص ۱۳.

ساعات زندگی، بر شدت این آثار می‌افزاید. ابلیس و شیاطین اگر نتوانند انسان را از راه لایبالی‌گری و تفریط در اجرای قوانین الهی و اجتماعی اغواء نمایند راه چاره را در این می‌بینند که آدمی را نسبت به این‌گونه امور به افراط بکشانند از این رو این بیماری را می‌توانیم افراط در تقیّد بنامیم. بنابراین دایره وسواس محدود به موضوعی خاص نیست و تمام حرکات و سکنتات زندگی را می‌تواند شامل شود و به همین جهت می‌تواند به هر کسی در هر کار و عقیده‌ای سرایت کند، عناوین ذیل از جمله موارد وسواس شمرده می‌شوند:

۱ - وسوسه در اعتقادات

اعتقاد ریشه و عمل شاخه‌ها و فروع آن است، و لذا تلاش ابلیس برای ایجاد تردید در اعتقادات آدمی نسبت به وسوسه او برای کشاندن مخاطبش به گناه و معصیت عملی بسیار قوی‌تر است. ایجاد توهم در عظمت خداوند و کنه ذات او، تشکیک در فهم اوصاف باری تعالی، شیوه خلقت هستی، درک نا صحیح قضا و قدر، جبر و تفویض و سرنوشت انسان از عمده خیالاتی هستند که ممکن است گاه و بیگاه به ذهن انسان وارد شوند.

محمد بن حمران از امام صادق علیه‌السلام حکم این نوع وسوسه را سؤال کرد، حضرت در پاسخش فرمود:

لا شیء فیها، تقول لا الله الا الله.^۱

چیزی نیست، بگو لا اله الا الله.

بدیهی است به‌واسطه محدودیت قدرت ادراک انسان، کاوش در اوصاف خداوند

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۲۴.

برای یافتن کنه ذات او، جز حیرت بیشتر، نتیجه‌ای دیگر نخواهد داشت، به همین علت و به جای جستجو در اوصاف الهی، توجه به آیات آفاق و انفس و درک عظمت مخلوقات برای پی بردن به عظمت خداوند پیشنهاد شده است.

حضرت امیر علیه‌السلام به کسی که از صفات خداوند سؤال نموده، فرمودند:

فَانظُرْ اِيَّهَا السَّائِلُ، فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتْتَمَّ بِهِ، وَ اسْتَضِيءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ، وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِثْمَهُ الْهَدْيِ اَثْرُهُ، فَكَيْلُ عِلْمَهُ اِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ، فَانَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللهِ عَلَيْكَ.^۱

ای سؤال‌کننده که از صفات خداوند سؤال نمودی، درست بنگر به آنچه که قرآن از صفات او بیان می‌کند، به همان اقتدا کن و از نور هدایتش بهره‌گیر، شیطان تو را به مشقت بیش از آنچه در کتاب خدا بر تو واجب است و در سنت پیامبر و ائمه هدی علیه‌السلام آمده است، نیفکند، پس هرچه از صفات او را نمی‌دانی به او واگذار، چه این که این حق خداوند بر توست.

۲- وسوسه در عبادات

وسوسه در مقدمات عبادات و از جمله طهارت و نجاست و... و همچنین وسوسه در نفس عبادات چون نیت اعمال، وضوء و غسل، نماز و جزئیات آن، وقت انجام عبادت چون وقت بجا آوردن نماز یا اداء زکات و مخصوصاً زکات فطره و... از مصادیق وسوسه در عبادات محسوب می‌شوند.

۳- وسوسه در امور اجتماعی

حس بدبینی، تشکیک در سلامت روح و جسم افراد، وسوسه در نظافت و امور بهداشتی، انتخاب همسر، غیرت بیجا زوجین نسبت به هم، خرید کالا، انتخاب شغل و... از اشکال دیگر وسوسه شمرده می‌شوند.

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

راه علاج

در مباحث آتی راه‌های مختلف رهایی از کید ابلیس مطرح شده است، در اینجا به خاطر اثرات منفی و بسیار وسواس، شیوه‌های علاج مختص به این بیماری را بیان می‌کنیم. علاج وسواس به خاطر پیچیدگی بیماری‌های روانی و تنوع آن مشکل است و به‌اندازه تنوع آن و میزان ریشه‌اش در وجود انسان می‌تواند راه‌های مختلفی داشته باشد. با توجه به اخبار و احادیث مربوطه، راه‌های ذیل به‌عنوان راه علاج این بیماری پیشنهاد می‌شود.

۱- افزایش سطح معلومات

یکی از عوامل وسوسه جهل نسبت به مسائل اعتقادی و عملی است، از آنجا که هر شبهه اعتقادی پاسخ خاص خود را دارد و نیز هر برنامه علمی حدود آن مشخص است، لازم است معلومات اعتقادی و جوانب دانستنی‌های علمی و سایر تکالیف، افزایش یابد تا آنچه که محدودیتی نسبت به آن وجود ندارد نامشروع قلمداد نشود.

به‌عنوان مثال، یکی از عوامل وسوسه در طهارت و نجاست جهل به احکام آندو است. جهل به اینکه هرآبی که از مخرج ادرار خارج می‌شود نجس نیست، موجب وسواس می‌شود، باید دانست آبی که بعد از بول و بعد از استبراء از آن، از مخرج ادرار خارج می‌شود، و «ودی» نام دارد و آبی که بعد از منی و استبراء از آن خارج می‌گردد و آن را «ودی» گویند و آبی که هنگام ملاعبه با همسر و در پی استبراء خارج می‌شود و «مدی» نامند، نجس نبوده و احتیاج به تطهیر ندارند و وضو و غسل را باطل نمی‌کنند.

در مورد میزان آب لازم برای تطهیر مخرج بول به روایت ذیل توجه کنید.
شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چقدر آب برای تطهیر از بول لازم است؟ حضرت

فرمودند:

مِثْلِي مَا عَلَى الْحَشَفَةِ مِنَ الْبَلَلِ.^۱

دو برابر رطوبتی که بر محل خروج بول وجود دارد.

نیز «زراره بن اعین» از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام شیوه غسل جنابت را از آن حضرت جویا شد، حضرت فرمود:

أَفْضُ عَلَى رَأْسِكَ ثَلَاثَ أَكْفٍ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ يَسَارِكَ أَمَّا يَكْفِيكَ مِثْلُ الدَّهْنِ.^۲

سه مشت آب بر سرت بریز و طرف راست و چپ نیز همین طور و به مقدار مالیدن روغن، آب بریدنت باشد کافی است.

بدیهی است که امام باقر علیه السلام این نکته را نه به عنوان رفع وسوسه، بلکه به عنوان یک فتوای شرعی و دستورالعمل بیان کرده است و آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فراگرفته است، پیامبری که وسوسه امت را در عبادات پیش بینی کرده بود. دقت کنید:

الْوَضوءُ، مَدٌّ وَ الْغَسْلُ صَاعٌ وَ سِيَّاتِي اقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ ذَلِكَ فَاولئك علي خلاف سننتي و الثابت

علي سننتي معي في حظيرة القدس.^۳

وضو به یک «چارک» آب است و غسل به «سه کیلو» صورت می گیرد، به زودی بعد از من اقوامی خواهند آمد که آن را اندک می شمارند، آنان برخلاف سنت من عمل می کنند و آنکه مطابق سنت من عمل کند در بهشت با من خواهد بود.

۲- توجه به ساده بودن دین اسلام

هیچ عمل غیر قابل انجामी در اسلام نیست و هرگز خداوند امت آخرین دینش را تکلیف مالایطاق و بیش از حد توان نداده است.

^۱ - الاستبصار، ج ۱، ص ۴۹.

^۲ - التهذيب، ج ۱، ص ۱۳۷.

^۳ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۴.

نیز می‌فرماید: «... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...»^۱

خداوند کسی را جز به مقدار توانائی او تکلیف نمی‌کند.

«... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...»^۲

خداوند آسانی را برای شما می‌خواهد نه دشواری را.

«... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ...»^۳

خداوند نمی‌خواهد مشقتی را بر شما ایجاد کند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌فرماید:

و لَكِن بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ.^۴

خداوند مرا به آئین پاک، سهل و آسان برانگیخت.

۳ - تساهل و تسامح

اسلام در قوانین حقوقی و معاملات به استثناء آنچه که بین زوجین می‌گذرد^۵ احکام قطعی دارد به طوری که اداء حقوق مردم لازم بوده و همواره گناहانی که «حق الناس» نامیده می‌شوند از معاصی دیگری که صرفاً «حق الله» هستند قوانین محکم‌تری دارند.

در عبادات دین اسلام به طاقت انسان نظر دوخته و تکلیفی ماوراء طاقت ندارد، علاوه این که بیش از عبادات لازم و واجب و مقدمات آنها چیزی نخواست و کسی را که تمام وقت خود را به عبادت بگذراند و از تحصیل امور دیگر بازماند نمی‌ستاید.

ولی احکام دین در ابواب طهارت و نجاست همواره با تساهل و تسامح همراه است

^۱ - بقره / ۲۸۶ .

^۲ - بقره / ۱۸۵ .

^۳ - مائده / ۶ .

^۴ - بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۶۳ .

^۵ - ر.ک: ازدواج و آداب زناشوئی در آئینه حدیث، اثر مؤلف .

و لذا همه چیز جز برخی استثنائات پاک می‌باشند و استثنائات محدود نیز فقط در صورتی حکم نجاست دارند که علم به نجس بودن آنها وجود داشته باشد و هرآنچه که علم به نجاست آن محقق نشده، یا انسان از راه دیگر یقین به نجاست آن پیدا نکرده، یا صاحبش به نجاست آن خبر نداده، به فرض اینکه نجس باشند اما حکم طهارت دارند.

قال الصادق علیه السلام: كلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذِرَ وَ مَا لِمَ تَعْلَمَ فليسَ عليك^۱.
هرچیزی پاک و طاهر است مگر این که علم به نجاست آن داشته باشی پس اگر علم به نجاست آن داری نجس و الا چیزی بر تو نیست.

حضرت امیر علیه السلام نیز می‌فرماید:

ما أبالي أبول أصابني أم ماء إذا لم أعلم^۲.

باکی ندارم که بول به من اصابت کرده یا آب، اگر ندانم.

به واسطه بقاء زندگی اجتماعی و حفظ سلامت آن، اسلام هرگز اجازه تفحص در امور دیگران را نداده، بلکه دستور می‌دهد کار آنها حمل بر صحت شود، و لذا به عنوان مثال تفحص پیرامون عدالت امام جماعت مشروع نبوده و صرف پرهیز علنی وی از گناه کبیره و عدم اصرار بر گناه صغیره، برای احراز عدالت کافی است. علقمه از اصحاب امام صادق علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا مرا خبر ده از کسی که شهادتش قبول است و آنان که قبول نیست.

حضرت در پاسخ وی فرمود:

يا علقمة كلُّ مَنْ كَانَ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ جازت شهادتُهُ.

ای علقمه هرکس که بر فطرت اسلام بوده باشد شهادتش نافذ است.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۵۴.

^۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۲.

علقمه پرسید: «آیا شهادت کسی که مرتکب گناه شود، مورد پذیرش می‌باشد؟ حضرت فرمود: یا علقمه لو لم تُقْبَلْ شَهَادَةُ الْمُقْتَرِّفِينَ لِلذَّنُوبِ لَمَا قَبِلْتُ الْآ شَهَادَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ هُمُ الْمَعْصُومُونَ دُونَ سَائِرِ الْخَلْقِ، فَمَنْ لَمْ تَرَهُ بَعَيْنَكَ يَرْتَكِبُ ذَنْبًا أَوْ لَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ بِذَلِكَ شَاهِدَانِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَةِ وَالسُّتْرِ وَ شَهَادَتُهُ مَقْبُولَةٌ وَإِنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ مَذْنَبًا وَمِنْ اغْتَابَةٍ بِمَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ عَنِ وَايَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، دَاخِلٌ فِي وَايَةِ الشَّيْطَانِ.^۱

ای علقمه اگر شهادت آنان پذیرفته نشود تنها می‌بایست شهادت انبیاء و اوصیاء آنها (درود خدا بر آنان باد) پذیرفته شود. چرا که آنان معصومند نه سایر مخلوقین. پس هرکسی را با چشمانت ندیدی گناه کند و یا دوشاهد گناه او را برای تو شهادت ندادند از اهل عدالت و عفاف شمرده می‌شود و شهادتش مورد قبول واقع می‌گردد، هرچند در پیشگاه نفس خودش گنهکار باشد، غیبت وی نیز حرام است و هرکس او را به عیوبی که دارد غیبت کند از ولایت خدا خارج و داخل ولایت شیطان شده است.

۴- پرهیز از غفلت

غافل نبودن انسان از این نکته که دشمنی سوگند خورده داشته و توجه به حیل‌های این دشمن، تأثیری مهم در رفع بلا و وسوسه دارد، در این زمینه قبلاً نیز نکاتی مطرح شده است. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا لَكُمْ فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا.^۲

اگر می‌دانید شیطان دشمن شماست پس چرا غفلت می‌ورزید؟

۵- وسواس و وسوسه شیطان است

مبتلای به این بیماری باید بداند ابلیس، چون نتوانسته از راه ترک اوامر و نواهی خداوند او را وسوسه کند از راه دین، علم و وسوسه را برافراشته است.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۴۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۹۰.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد وسوسه در وضو می‌فرماید:

إِنَّ لِلْوُضوءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ «وَلَهَانٌ»، يُوسِسُ الْعَبِيدَ إِذَا لَمْ يُسَمِّ اللَّهَ فِي وَضوئِهِ.^۱

وضو را شیطانی است که آن را «ولهان» می‌گویند، او بندگانی را که در وضوی خود نام خدا را نمی‌برند به تردید می‌اندازد.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد وسوسه در نماز می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اشْتَغَلَ بِالصَّلَاةِ جَاءَهُ الشَّيْطَانُ وَقَالَ لَهُ أَذْكَرُ كَذَا إِذْكَرُ كَذَا، حَتَّى يُضِلَّ الرَّجُلَ أَنْ يَدْرِيَ كَمْ صَلَّى.^۲

بنده چون به نماز مشغول می‌شود شیطان می‌آید و به وی می‌گوید: این را بگو این را بگو، تا این‌که انسان نفهمد چند رکعت نماز گزارده است.

نیز امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْفُخُ فِي دُبْرِ الْإِنْسَانِ حَتَّى يُخَيَّلَ إِلَيْهِ أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ مِنْهُ الرِّيحُ فَلَا يَنْقُضُ الْوُضوءَ إِلَّا رِيحٌ تَسْمَعُهَا أَوْ تَجِدُ رِيحَهَا.^۳

شیطان در دبر انسان فوت می‌کند تا این‌که او را به این خیال وادارد که از او بادی رها شده، پس وضو باطل نمی‌شود مگر به خروج بادی که صدایش شنیده شود و یا بویش به مشام رسد.

«عبدالله بن سنان» از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌گوید:

یکی از مسلمانان در وضو وسواس داشت هر بار وضو می‌گرفت آن را نادرست می‌انگاشت و دوباره تکرار می‌کرد، نزد امام علیه‌السلام از او یادی کردم و گفتم: با این‌که شخص خردمندی است ولی در وضو وسواس دارد، امام علیه‌السلام فرمود:

أَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يَطِيعُ الشَّيْطَانَ.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۲۳.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۹.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۵ و ج ۳، ص ۳۶.

چگونه اهل خرد است در حالی که مطیع شیطان است؟

متعجبانه گفتم: از شیطان پیروی می‌کند! حضرت فرمود:

سَلِّهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ، فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.^۱

از او بپرس که عامل وسوسه‌اش چیست؟ خواهد گفت: شیطان است.

۶- بی‌اعتنایی به افکار شیطانی

طبعاً تکرار عمل وسواس به این جهت است که او خیال می‌کند عملش قبول نشده و یا صحیح انجام نگرفته است، لذا یکی از راه‌های مؤثر درمان وسوسه بی‌اعتنایی به وسوسه‌ای است که بر آدمی عارض می‌شود، وسواسی باید بداند امام باقر و امام صادق علیهما السلام به وی دستور می‌دهند که توجهی به افکار وسوسه‌انگیز نکند و عملش را همان جور که صورت گرفته پایان دهد و طبعاً خداوند به همان عمل او که با بی‌اعتنایی از شیطان صورت پذیرفته راضی است.

قال الباقر عليه السلام: إذا كثّر عليك السهوّ فامضِ على صلاتك.^۲

وقتی سهو تو زیاد شد نمازت را به همان شکل به پایان ببر.

زراره نیز از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که:

أَمَّا يَرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا غَضِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُمْ.^۳

شیطان می‌خواهد اطاعت شود، اگر او نافرمانی گردد به سوی احدی از شما باز نمی‌گردد.

۷- توجه به عدم تأثیر تکلیفی وسوسه

چیزی که وسواسی را بیشتر نگران می‌کند این است که به وی گفته شود اعمال تو باطل است و ارزشی ندارد. چنین چیزی نه تنها شیوه درمان بیماری نیست بلکه بیماری را

^۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲.

^۲- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۳۰.

^۳- همان، ص ۳۲۹.

بسی عمیق تر و مهلک تر می کند، اگر وسواسی در پی شنیدن این حرف مجنون شود سزاوار ملامت نیست. شیوه معصومین علیهم السلام این بود که وسواسی را آرامش خیال بخشند و روحیه او را تقویت کنند، آنان به وسواسی می گفتند: این حالت تو اثر منفی ایجاد نمی کند و خداوند تو را به خاطر این حالت معاقبه نخواهد کرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : تجاوزَ الله لأمتی عما حدثت به أنفسها ما لم ينطق به أو تعمل^۱.

خداوند از امت من چیزهایی که بردلهايشان خطور کرده مادامی که بر زبان نیاورند و کاری نکنند، بخشیده است.

حدیث مشهور «رفع» که تکلیف نه چیز را از امت برمی دارد، آثار وسوسه را نیز برداشته است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : رُفِعَ عن أمتی تسعة أشياء... و التَّفَكُّرُ في الوسوسةِ في الخلقِ...^۲.

۸ - توجه به قبح عمل

وسواس حالتی غیرعادی است، نمایش این حالت موجب تمسخر می شود.

شخص وسواسی که خود از وسواس دیگران تعجب می کند و آن را قبیح می شمارد، باید از تمسخر دیگران عبرت گیرد و اجازه ندهد با اعمالی که هرگز خداوند از وی نخواسته، دیگران و از جمله انسان های بی قید نسبت به امور دینی، وی را مسخره نمایند. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

إِسْتَقْبِحُ مَنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ.^۳

^۱ - تنبيه الخواطر، ص ۳۶۰؛ این روایت به این صورت نیز نقل شده است: ان الله تجاوزَ عما حدثت به أنفسنا.

مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۵.

^۳ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

آنچه برای دیگران قبیح می‌شمارد برای خود نیز قبیح شمار.

۹ - تخفیف عمل

اگر وسواسی می‌داند که با طولانی شدن عملش، وسواس به سراغ او خواهد آمد می‌تواند عملش را کوتاه کند و مثلاً در انجام عبادت به واجبات قناعت نماید تا این که این حالت از او دور گردد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

يَنْبَغِي تَخْفِيفُ الصَّلَاةِ مِنْ أَجْلِ السَّهْوِ.^۱

سزاوار است تخفیف نماز به خاطر سهو.

۱۰ - ذکر و یاد خدا

یاد خدا قلب را مطمئن می‌سازد و آرامش روان ایجاد می‌کند.

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲

بدانید که دلها تنها به یاد خدا آرامش می‌یابند.

در روایات معصومین علیه‌السلام برخی اذکار برای رفع این بیماری ذکر شده است که از جمله آنها ذکر لا اله الا الله یا بیان اذکار ذیل است:

أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَخْضُرُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.^۳

پناه می‌برم به خدای شنوای دانا از شیطان مطرود، و پناه می‌برم به خداوند از این که آنها نزد من حاضر شوند که همانا خداوند شنوا و داناست.

تلاوت قرآن و از جمله سوره «یس» و سه آیه اول سوره انعام و دو سوره معوذتین و استعاذه به درگاه خداوند نیز برای رفع وسوسه سفارش شده است.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۵.

^۲ - رعد / ۲۸.

^۳ - کنز العمال، ۱۲۶۶.

«وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱

اگر شیطان وسوسه‌ات کرد به خدا پناه ببر که او شنوای داناست.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: کسی به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و از وسوسه در نماز شکایت کرد، حضرت فرمود: وقتی وارد نماز شدی با انگشت سیابه (اشاره) دست راست به ران چپ خود بزن و بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۲

به نام خدا و به کمک او، بر او توکل می‌کنم، به خدای شنوای آگاه از شر شیطان رانده شده پناه می‌برم.

سپس فرمود: تو به این وسیله شیطان را از خود دفع می‌نمایی.

همان امام همام داستان شخص دیگری را بیان می‌کند که به حضور حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و از وسوسه‌اش شکایت کرد و عرض کرد که مردی عیالوار و حاجتمند است، گویا شدت وسواس او را چنان

معطل کرده بود که توان کسب و کار نداشت، حضرت فرمود: این کلمات را تکرار کن:

تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وِلدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا.

به زنده‌ای که پایداری ندارد توکل می‌کنم و سپاس خاص خدایی است که فرزندی بر نیگيخته و شریکی در تمام هستی ندارد و هرگز نیازی نداشته تا یآوری داشته باشد، پس او را بسیار بزرگ شمار.

امام علی‌السلام می‌فرماید: چیزی نگذشت که همان مرد به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برگشت و گفت: وسوسه سینه‌ام برطرف شده و قرض‌هایم را داده‌ام و روزیم توسعه یافته است.^۳

^۱ - اعراف / ۲۰۰.

^۲ - دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۰.

^۳ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۴.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردیم: کسی روزه می گیرد و نماز می خواند و شیطان وسوسه اش می نماید که تو ریاکار هستی، حضرت فرمودند:

فَلْيَقُلْ أَحَدَكُمْ عِنْدَ ذَلِكَ: أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ شَيْئاً وَ أَنَا أَعْلَمُ، وَ اسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ.^۱

هر کدام از شما در چنین حالتی بگویند: خدایا پناه می برم از این که آگاهانه به تو شرک ورزم و از آنچه بدان ناآگاهم استغفار می جویم.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

مَنْ كَثُرَ عَلَيْهِ السَّهُوُ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَقُلْ إِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمَخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۲

هر که زیاد دچار اشتباه در نماز می شود، هرگاه به قضای حاجت می رود بگوید: با نام خدا و به استعانت از وی پناه می برم به خداوند از هر پلیدی نجس و موجب تباهی و شیطان مطرود.

۱۱ - سه روز روزه

روزه نیز در رفع این بیماری تأثیر بسزائی دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَذْهَبَ كَثِيرٌ مِنْ وَحْرِ صَدْرِهِ فَلْيَصُمْ شَهْرَ الصَّبْرِ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ.^۳

کسی که دوست دارد بسیاری از وسوسه های دلش برطرف شود ماه رمضان و سه روز از هر ماه را روزه بگیرد.

حضرت امیر علیه السلام نیز فرموده است:

صَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَرْبَعًا بَيْنَ خَمِيسَيْنِ وَ صَوْمٌ شَعْبَانَ يَذْهَبُ بوسواسِ الصَّدْرِ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۰۳.

^۲ - مصباح کفعمی، ص ۱۹۹.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۰۸.

و بَلَابِلِ الْقَلْبِ^۱

روزه سه روز از ماه یعنی چهار شنبه وسط و دو پنج‌شنبه اطراف آن و نیز ماه شعبان و سوسه‌های سینه و دل را می‌زداید.

۱۲ - پند و موعظه

پند و اندرز می‌تواند شخص و سواس را از مسیر ناصحیح خود برگرداند مشروط بر این‌که شرایط عمومی موعظه رعایت شده باشد.

البته توجه به این نکته لازم است که کسی که موعظه و سواس را برعهده می‌گیرد علاوه بر شرایط عامه و عظم، بایستی شرایط خاص دیگری نیز داشته باشد که از جمله آنها:

۱ - واعظ بایستی تمام جوانب و زوایای مورد وسوسه را متوجه باشد چرا که شخص و سواسی قاعدتا بی‌خبر از احکام دین نیست، بلکه او به واسطه باخبر بودن و البته نقص در اطلاعاتش به چنین مشکلی گرفتار شده است و لذا او پند و اندرز کسی را که بی‌خبر از جزئیات مسأله است نمی‌پذیرد.

۲ - واعظ می‌بایست نسبت به احکام دین لاابال نباشد. آن‌که اساساً بی‌توجه به طهارت و نجاست است سخنش هرگز در دل مبتلا به آن اثر ندارد.

۳ - واعظ باید از این نکته غافل نباشد که وسوسه نوعی بیماری است که به واسطه عادی شدن آن در روح و روان و سواسی نفوذ کرده و برطرف کردن آن به سادگی امکان ندارد بلکه حوصله و صبر و البته مواظبت لازم دارد. بنابراین پرخاش و تندی، ارباب و تهدید، هرچند ظاهراً مرض روحی را التیام بخشند اما هرگز نمی‌توانند آن را ریشه‌کن نمایند، بلکه بر عمق مرض می‌افزایند.

بنابر برخی اخبار و احادیث، چیزهای دیگری مثل تسبیح حضرت زهراء علیها السلام، یاد

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۷۲.

اهل بیت، توسل به اولیاء خدا، نذورات، خوردن انار، سیب، خرما، مالیدن روغن زیتون، خضاب و مسواک نیز در رفع وسوسه مؤثر هستند.

القاء شبهات

دین اسلام که مکمل همه ادیان پیش از خود و کامل‌ترین و آخرین آنهاست، برپایه عقل و مبانی عقلانی استوار بوده و اساسا تعبد و تقلید را در اصول خود نمی‌پذیرد و همواره خلاق را به تعقل و تدبّر در همه امور می‌خواند. و برای پاسخگویی به هر شبهه‌ای و هر پرسشی مهیا بوده و حداقل مواد اولیه آن را آماده نموده است. لذا اسلام هرگز از ایراد شبهه و سؤال و بحث و جدل صحیح نمی‌هراسد و خود خلاق را به همان سو دعوت می‌کند. اما ایراد شبهه در فضاهای غیرعلمی، و به شیوه مجادله ناپسند و غیرعقلانی، و برای اذهانی دور از مبانی دینی، و با ایجاد مکانیسم‌هایی در پذیرش شبهه و دوری از شنیدن پاسخ آن نامعقول است، چنین عملی کاری شیطانی و اساسا عمل اولیه ابلیس است، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌هی‌فرماید:

يَأْتِي شَيْطَانٌ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ مَنْ خَلَقَ كَذَا وَ كَذَا؟ حَتَّى يَقُولُ مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَاذَا بَلَغَ ذَلِكَ فَلَيْسَتْ عِذُّ بِاللَّهِ وَلَيْسَتْ عِذُّهُ.^۱

شیطان سراغ یکی از شما می‌آید و می‌گوید: چه کسی فلان چیز را خلق کرد؟ چه کسی آن را خلق کرد؟ و این سئوال را ادامه می‌دهد تا این‌که می‌پرسد چه کسی خدا را آفرید؟ وقتی به اینجا رسید باید به خدا پناه برد و او را از خود دور کند. بدیهی است که پیگیری این سئوالات به تسلسل می‌انجامد و تسلسل سلسله علل باطل است و لذا لامحاله باید به جایی ختم شود که همان علت‌العلل و خدای متعال می‌باشد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: روزی ابلیس نزد عیسی علیه‌السلام آمد و گفت: آیا خدای تو قادر

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۲۴.

است زمین را در تخم مرغی بدون این که هیئت تخم تغییر کند، داخل نماید؟ حضرت در پاسخش فرمود: خدای متعال به عجز و ناتوانی توصیف نمی‌شود و آنچه تو می‌گویی امکان عقلی ندارد و البته به خاطر نشدن چیزی که امکانش نیست، کسی متصف به عجز نمی‌شود.^۱

طبعا اگر ابلیس نتواند وجود خالق هستی بخش را که فطرت آدمی قبل از هر چیزی به هستی او گواهی می‌دهد مورد وسوسه قرار دهد، با ساختن خدایان ساختگی، میل فطری انسان را منحرف می‌سازد و به بت‌پرستی که در واقع انحراف از خداپرستی است می‌کشاند، به داستان قوم «رس» که قرآن کریم به هلاکت آنان اشاره کرده است^۲ توجه کنید: شخصی از حضرت امیر علیه‌السلام داستان این قوم را جویا شد. حضرت فرمود: آنان قومی در کنار نهری بزرگ به نام رس بودند و دوازده شهر داشتند به نام‌های آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریورد (شهریور). اسفندار، از بزرگ‌ترین شهرها و مرکز حکومت حاکمشان از نوادگان فرعون زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام به نام «ترکوذ» بود. درخت صنوبر بزرگی به نام «شاه درخت» در اسفندار به وسیله «یافت بن نوح» کاشته شده بود، و بزرگ و تنومند گشته بود، از این درخت درختان کوچکی در هر شهری وجود داشت، در ماهی خاص اهالی هر کدام از شهرها در روزی معین گرد درخت خود جمع می‌شدند و قربانی می‌کردند و به سجده می‌افتادند و بردرخت حریر می‌پوشانیدند و... .

شیطان درخت را تکان می‌داد و با صدائی ضعیف به مردم وعده‌هایی می‌داد و همراه مربوط به شهری خاص بود، تا این که در ماه دوازدهم در شهر اسفندار همه جمع می‌شدند و در کنار درخت اصلی قربانی زیادی می‌کردند و به سجده می‌افتادند. شیطان

^۱ - همان، ج ۶۰، ص ۲۵۲.

^۲ - فرقان / ۳۸؛ ق / ۱۲.

درخت را تکان می‌داد و با صدای بلند آنها را امیدوار به زندگی توأم با وجد و سرور می‌کرد. آنان به رقص و پایکوبی و شراب‌خواری و... می‌پرداختند، تا این‌که خداوند از میان آنها پیامبری مبعوث کرد. وی هرچه کوشید تا آنها را متوجه این نکته کند که درخت هیچگونه نفع و ضرری ندارد، فایده نبخشید، پیامبرشان از خدا خواست تا درختانشان را خشک کند، شاید آنها به ضعف و ناتوانی درختان پی ببرند، یک روز که مردم به درختان نظر دوختند، همه را خشکیده دیدند، آنان هراسان شدند، برخی گفتند: این مرد که ادعای پیغمبری دارد خدایان ما را سحر کرده تا خدای او را بپرستیم. برخی گفتند: خدایان ما از ما ناراحت هستند که چرا مانع دعوت به سوی غیر ایشان نمی‌شویم و مانع دعوت این مرد نمی‌گردیم. آنها گودالی زیر درخت کردند و پیامبر را زنده به گور نمودند، وعده الهی نازل شد و باد تند و سرخی وزیدن گرفت به طوری که آنها به هم می‌خوردند، زمین زیر پایشان افروخته شد و از ابر سیاهی بر سرشان آتش می‌بارید و بدن‌هایشان چون مس گداخته گردید و بدین صورت هلاک شدند.^۱

و اگر ابلیس نتواند اصول اعتقادی را که بر مبنای عقل استوارند مورد تشکیک قرار دهد، از ایجاد تردید و دودلی نسبت به مبانی دیگر دینی و مذهبی باز نمی‌ماند و لذا گاهی جانب تفریط پیش گرفته و در حرمت حرامی و یا وجوب واجبی تشکیک می‌کند.

احمد بزنتی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: جانم به فدایت چندین سال است از خدا چیزی می‌خواهم و مستجاب نمی‌شود و از عدم استجابت دعایم تردید در دلم افتاده است. حضرت در پاسخ او فرمودند:

يا احمدُ اَيَّاكَ وَ الشَّيْطَانَ اَنْ يَكُونَ عَلَيْكَ سَبِيلاً حَتَّى يَغْرُضَكَ.^۲

ای احمد، بپرهیز از اینکه شیطان در تو راهی برای نفوذ باز کند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۴۸.

^۲ - همان، ج ۹۰، ص ۳۶۷.

مولوی در تمثیلی چنین آورده است:
شخصی همواره ذکر خدا می‌گفت و دلی مملو از یاد او داشت، روزی ابلیس بروی ظاهر شد و گفت: این همه
الله گفتی آیا تاکنون جوابی شنیده‌ای؟ پاسخ داد: خیر. شیطان گفت: چرا کسی را می‌خوانی که جوابت
نمی‌دهد و لبیک نمی‌گوید تو با این سوز و ناله‌ات هر کس دیگر را بخوانی جوابت را می‌دهد. ذاکر خدا،
مناجاتش را بی‌اثر پنداشت و خاموش شد. در عالم رؤیا کسی به او گفت: چرا مناجاتت را ترک گفتی؟ ذاکر
گفت: ذکری که جوابش را ندهند چه فایده‌ای دارد؟ هاتف گفت: من مأمورم که از سوی خدا به تو بگویم:
همان ذکر تو جواب ماست.

نی که آن الله تو لبیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

و گاهی جانب افراط رفته و آدمی را در عبادتی بیش از حد نیاز معطل می‌سازد و او را دچار وسواس
می‌کند.

و به هر حال وقتی ابلیس با هر ابزاری کسی را متردد و دودل کرد، زیر پاهای خود او را له می‌کند.

قال علی علیه السلام : مَنْ تَرَكَدَّ فِي الرَّيْبِ وَطَيَّبَتْهُ سَنَايِكُ الشَّيَاطِينِ.^۱

هر کس متردد و دو دل شود زیر سم شیطان‌ها له خواهد شد.

در بنی اسرائیل عابدی می‌زیست، مردم به او گفتند: در فلان وادی درختی است که قومی او را می‌پرستند.
عابد تبری برداشت و به سوی آن درخت رفت تا آن را از بیخ بکند. ابلیس به صورت پیرمردی بر او ظاهر
گردید و گفت: از این درخت چه می‌خواهی؟ عابد گفت: داستانی دارد و قصد خود را اعلام کرد. ابلیس
گفت: اگر خدا می‌خواست خودش رسولی می‌فرستاد تا مردم را هدایت کند و درخت را ریشه‌کن نماید. عابد
که

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۳۱ .

متوجه این وسوسه شد، با آن مرد درآویخت و چیزی نگذشت که او را بر زمین زد. ابلیس گفت: مرا رها کن تا تو را از چیزی باخبر کنم و به چیزی راهنمایی نمایم که مفید به حال دنیا و آخرت تو باشد. عابد این پیشنهاد را که شنید از او دست برداشت تا سخنش را بشنود. ابلیس گفت: روزی دو دینار به تو می‌دهم، بخشی را صدقه بده و توشه آخرت خود کن و قسمی را برای خود مصرف نما و تو هم در مقابل دست از درخت بردار.

عابد با خود گفت: به این شیوه صبر کنم تا فرمان الهی در مورد درخت برسد بهتر است و لذا پیشنهاد ابلیس را پذیرفت و قرار شد هرروز صبح عابد دودینار زیر بالش خود ببیند و با همین قرار به‌سوی عبادتکده خود رفت.

عابد صبح همان روز، دست زیر بالین خود برد و دودینار یافت، خشنود شد و آن را صرف فقراء نمود و مدت کوتاهی به این حال گذشت، روزی دست زیر بالین برد و چیزی نیافت. عهد را شکسته شده انگاشت و تیر را به قصد درخت برداشت، چون رسید همان پیرمرد را پای درخت دید، ابلیس پرسید: برای چه آمده‌ای؟ عابد قصدش را بیان کرد، ابلیس گفت: تو را حقی نیست، با هم به نزاع برخاستند و ابلیس عابد را بر زمین زد. عابد تعجب کرد، گفت: قوت من کجا رفت، چرا این بار چنین شد؟ ابلیس گفت: هرکاری که محض رضای خدا باشد کسی را یارای مقابله با آن نیست و نتیجه آن کاری که با جهتی دنیوی همراه باشد چنین خواهد شد که می‌بینی!

سحر

سحر در لغت عبارت است از هر چیز دقیق، لطیف و پیچیده، این واژه جایی به کار می‌رود که چیزی اسباب و علل آن مخفی و پیچیده باشد. سحر اصطلاحاً عبارت است از تأثیر عوامل مخفی که به‌خاطر خدعه و نیرنگ و یا به‌جهت خاص دیگر مخفی شده و فقط معلول‌ها و مسبب‌ها آشکار شوند. در ابتدای ورود به این بحث به آیه شریفه ذیل توجه کنید:

«وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَا مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَا مَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَا مَارُوتَ وَا مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَا زَوْجِهِ وَا مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَا يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَا لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱

یهود از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی می‌کردند، و سلیمان هرگز کافر نشد، ولیکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند و نیز یهود از آنچه بردو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد پیروی کردند و به هیچ‌کس یاد نمی‌دادند مگر این‌که قبلاً به او می‌گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید. ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را آموختند که بتواند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکند. البته هیچ‌گاه بدون فرمان خداوند نمی‌توانند به کسی ضرر برسانند. آنها قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که برای آنها زیان داشت و نفعی نداشت و مسلماً می‌دانستند هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند».

انجام افعال و اعمال خارق‌العاده چیزی نیست که قابل انکار باشد و هرکس در طول زندگی بارها چنین افعالی را یا به چشم خود دیده است و یا از دیگران که به سخنشان اطمینان یافته شنیده است. ایجاد محبت یا عداوت بین افراد، حل کردن معضلات، معضل نمودن امور، بستن اعمال انسان‌ها و عقیده‌های آنان، باز کردن آنها، بیمار نمودن افراد سالم، بهبودی امراض، حرکت دادن اشیاء از راه دور، چشم زخم و... هرگز قابل انکار نیستند، قرآن کریم هم این مهم را تأیید نموده است.

^۱ - بقره / ۱۰۲.

با دقت در آیه‌ای که گذشت دریافتیم که:

قرآن کریم سخن یهودیان را که می‌گفتند: سلیمان علیه‌السلام ساحر بوده و کارهای عجیبش از سحر او ناشی شده است و او مقداری از سحرش را به دوملک «هاروت و ماروت» تعلیم داده است و لذا آنان کافری بیش نیستند، رد می‌کند و می‌فرماید: چنین نسبتی از ناحیه شیاطین است و سخن یهودیان تبعیت از شیاطین می‌باشد، بلکه سلیمان سلطنتش را با سحر به‌دست نیاورده است و هرگز او کفر را پیشه نساخته بود.

به نظر قرآن هاروت و ماروت نیز دو مأمور الهی هستند که بعد از رواج سحر در بابل و زیان مردم از دست ساحران و جادوگران، خداوند آن دو را به‌شکل انسان فرستاد تا شیوه ابطال سحر را به مردم بیاموزند ولی از آنجا که آموزش شیوه ابطال، مستلزم یادگیری سحر بود، برخی همان بخش از کلام فرشتگان را می‌شنیدند و به سحر و جادو می‌پرداختند.

همان‌طور که از تفسیر آیه شریفه متوجه شدید، اساس سحر و تأثیرات آن قابل انکار نیست. برخی روایات مسحور شدن پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به‌وسیله شخصی یهودی به‌نام «لبید بن الاعصم» را مطرح کرده‌اند، بنابراین اخبار، وی و یا زنی یهودی حضرت را سحر نمود و قدرت سحر او به‌حدی بود که حضرت خیال می‌کرد عملی را انجام داده و یا چیزی فرموده در حالی که آن عمل را انجام نداده و آن سخن را نفرموده بود.^۱

بنابراین روایت خداوند پیامبرش را از سحر آگاه ساخت و از وجود آلات سحر در چاهی با خبر نمود و دو سوره معوذتین را به‌همین سبب نازل فرمود، حضرت دستور داد ریسمانی که یازده گره داشت از دل چاه بیرون کشیدند و با قرائت هرآیه گره‌ای باز می‌گشت و پیامبر کاملاً بهبودی یافت.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۲۹۸.

برخی می‌گویند این روایت خبر واحد است و چنین نوعی از اخبار در ابواب اعتقادی قابل اتکا نیستند، از سوی دیگر سحر در عقل اثر می‌کند و ساحر، حواس و مشاعر مسحور را در اختیار می‌گیرد و در مسیر اراده خود قرار می‌دهد و این با عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌سازگار نیست.

البته ممکن است گفته شود سحر باعث نمی‌شود مسحور در همه امور در اختیار ساحر قرار گیرد. چه بسا ساحر موجب شود، مسحور از انجام برخی امور بازماند. از سوی دیگر آنچه که در این حدیث که منقول از عایشه است آمده است که پیامبر کاری نکرده بود و خیال می‌کرد انجام داده، ممکن است تنها در امور خانواده بوده باشد و خللی در مقام نبوت حضرت ایجاد نکند و مرتبط با عصمت او نباشد.

اینک قبل از بیان اقسام مختلف سحر به روایت ذیل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌توجه کنید:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی فرموده است:

انَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا^۱

برخی بیانها سحر می‌باشند.

مراد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این است که گاهی صاحب سخن، مطلبی مشکل را به شیوه‌ای مطرح می‌کند که برای همگان قابل فهم باشد.

البته این اشکال ممکن است به ذهن خطور کند که صاحب چنین سخنی، مطلب مخفی را آشکار می‌کند و ساحر عامل آشکار را مخفی می‌کند لذا این دو در مقابل هم هستند و با این وصف چگونه آن را سحر خوانده است، در پاسخ این شبهه می‌توان گفت: تأثیر هردو (سحر مصطلح و بیان مورد نظر) مثل هم است، یعنی همان‌طور که سحر ساحر مؤثر می‌افتد، بیان این‌چنینی هم همان تأثیر را ایجاد می‌کند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۲۷۸.

نیز می‌توان گفت: سخنور گاهی حقی را باطل و باطلی را حق جلوه می‌دهد و به شیوه‌ای کلمات و جملات را در کنار هم می‌چیند که مخاطب آن را می‌پذیرد و همان را صحیح می‌پندارد و این عمل او چون سحر ساحر است، طبعاً اگر مراد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مدح بیان بوده است، معنای اول و اگر حضرت می‌خواسته سخنی را مذمت کند، معنای دوم مورد نظر بوده است.

اقسام سحر

توان ورود در مسائل جزئی سحر از ما بر نمی‌آید ولی با توجه به روایات وارد شده در این زمینه، هشت شیوه مختلف سحر قابل استنباط است که در این قسمت از بحث به آنها اشاره می‌شود:

۱ - اجرام آسمانی مدبر عالم هستی هستند و دارای قوایی برای تأثیر در عالم سفلی می‌باشند، برخی به همین جهت چنان گمان می‌کردند که خیرات و شرور از کواکب صادر می‌شود و عامل سعد و نحس همان‌ها هستند، لذا آنها را ستایش می‌کردند و می‌پرستیدند و از آنها برای تغییرات در عالم هستی کمک می‌طلبیدند.

خداوند حضرت ابراهیم علیه‌السلام را برای ابطال نظریات اینان مبعوث فرمود.

۲ - نفس انسانی اگر تقویت یابد براسرار غائب هستی مطلع می‌شود و قادر برانجام حوادث غریب در نظام هستی می‌گردد و این به‌واسطه تأثیر بسیار نفس انسانی است.

مثلاً انسانی که بر زمین حرکت می‌کند، عرضی محدود را می‌نوردد، اما اگر همین عرض در فاصله‌ای مرتفع از زمین قرار گیرد، قادر نیست بر آن حرکت کند چون تخیل سقوط، قدرت می‌گیرد. و یا گفته شده خون دماغ به اشیاء قرمز و سرخ ننگرد و مصروع به شیء پرنور و پرحرکت چشم ندوزد، اینها هم به‌خاطر اطاعت نفس انسانی از اوهام و خیالات است، حتی آنچه در باب دعا گفته شده که وقتی دعا کردی چنان تصور کن که حاجت تو دم درگاه است، به‌واسطه تأثیر زیاد تصور قوی است. این تصورات به‌حدی

است که گاه با وارد کردن شوک بر مفلوج، بیماری او را محدود می‌کنند و یا از بین می‌برند. به بیان دیگر اگر این تصورات ضعیف بوده باشند برای این که کاری انجام دهند به جسم آدمی محتاجند ولی اگر قوی‌تر شوند خود می‌توانند منشاء آثار گردند و آدمی اگر جمیع قوای خود را متمرکز در یک ناحیه کند، قطعاً همان قوا بدون بهره‌بری از آلات و اسباب می‌توانند در عالم هستی تصرف کنند.

۳ - نوع دیگری از سحر تسخیر جنیان است. به واسطه مناسبتی که بین روح انسانی و ارواح زمینی (جنیان) وجود دارد انسان می‌تواند با آنان مرتبط شده و از قدرت و توان آنان برای انجام مقاصد خود بهره برد. سخن از تسخیر جنیان توسط حضرت سلیمان علیه‌السلام بارها در قرآن کریم ذکر شده است، به آیات ذیل که به حضور لشکریان جنی نزد حضرت سلیمان پرداخته توجه کنید:

«وَ حَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۱

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، آنان آنقدر زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند. آیه ذیل نیز به اعلام جنیان در حاضر نمودن تخت «بلقیس» ملکه سبأ نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام اشاره می‌کند:

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ»^۲

سلیمان گفت: ای بزرگان کدام یک توانایی دارید، تخت بلقیس را قبل از این که خودشان نزد من آیند برای من بیاورید؟ عفریتی از جنس جن گفت: من آن را پیش از این که از مجلسست برخیزی حاضر

^۱ - نمل / ۱۷ .

^۲ - نمل / ۳۸ - ۳۹ .

می‌کنم و من نسبت به آن توانا و امین هستم.

۴ - شعبده نیز نوعی دیگر از سحر است، می‌دانیم چشم، گاه دچار خطا می‌شود، مثلاً کشتی‌سوار وقتی به آب می‌نگرد خیال می‌کند کشتی ایستاده و آب حرکت می‌کند و ماشین سواری که بر اتومبیل متوقف نشسته وقتی در کنار اتومبیل دیگر قرار می‌گیرد اگر آن وسیله به راه بیفتد خیال می‌کند مرکب او به راه افتاده است.

چشم، قطره باران را به صورت یک خط مستقیم می‌نگرد، و آتش‌گردان را به صورت یک دایره می‌بیند و نور چراغ را یکسره مشاهده می‌کند در حالی که ۵۰ بار در دقیقه روشن و خاموش می‌شود.

از سوی دیگر قدرت باصره تنها در صورتی می‌تواند دیدنی‌ها را تمییز دهد که هرکدام از دیدنی‌ها را زمانی معین در مقابل خود داشته باشد. و لذا انسانی که در لحظه‌ای کوتاه چند عکس و تصویر را دیده باشد قادر به تمییز آنها از هم نیست.

ثالثاً: گاه که احساس انسان متوجه چیزی شود از چیزهای دیگر غافل می‌گردد. مثلاً کسی که می‌خواهد خاشاک چشم را در آینه ببیند اگر لکه‌ای در صورت دارد آن را متوجه نمی‌شود. و یا کسی که وارد مجلس پراپته می‌شود چه بسا از جزئیات آن مجلس غافل باشد و نیز کسی که به فکری مشغول است اشیاء اطراف را نمی‌بیند و هکذا... .

برخی ممکن است از خطای دید استفاده کنند و کارهایی را در همان فاصله‌ای که چشم قادر به تمییز و یا رؤیت نیست انجام دهند. این عمل که بایستی توأم با سرعتی بسیار در حد عدم تمییز چشم باشد، اصطلاحاً شعبده گفته می‌شود و شاخه‌ای از سحر است. شعبده‌باز با انجام اعمال سریع و پی در پی بیننده‌اش را به درستی نتیجه‌ای که از حرکاتش نشان می‌دهد وامی‌دارد.

۵ - ترکیب آلات و ادوات هندسی و بهره‌بری از آنها برای اعمال بزرگ نیز نوعی از سحر است، همانند حرکت دادن اشیاء بزرگ و سنگین به وسیله اهرمی بسیار کوچک و

یا ایجاد صداها و موسیقی‌هایی که پرندگان در مقابل آن عکس‌العمل نشان می‌دهند. مانند ایجاد صدای کبک برای گردآوری آنان و یا ایجاد صدای پرنده‌ای به نام «براصل» که پرنده‌ای عطوف است و با شنیدن صدای خاصی ترحم می‌کند و در پی شنیدن آن صدا، چنین تصور می‌کند که جوجه‌ای از جنس خود وی است و احتیاج به کمک دارد، لذا برای او زیتون می‌برد تا بخورد.

۶ - استفاده از خواص شیمیایی داروها برای ایجاد همان خاصیت‌ها که عوام از آن بی‌اطلاع هستند نیز نوعی سحر است، همانند برخی فلزات که در اثر حرارت، حرکت می‌کنند.

۷ - ایجاد ابهت غیرواقعی برای خود و تضعیف احساس مخاطب نوعی دیگر از سحر است، گاه ساحر خود را متصل به منبعی پر قدرت می‌خواند، جنیان را مستخدمین خود معرفی می‌کند و... و به این صورت در دل مخاطب خوف و اضطرابی ایجاد می‌کند و می‌تواند او را به اعمالی که در حال عادی آنها را انجام نمی‌دهد وادار کند.

۸ - یکی دیگر از اقسام سحر نمایی است.

سخن‌چین با پوشیدن لباسی از نصیحت و خیرخواهی، در روح مخاطب نفوذ می‌کند و با القاء عباراتی مؤثر، او را به افعال و حرکات و سخنان خاصی وامی‌دارد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

از بزرگترین انواع سحر نمایی است، نام دوستان را از هم جدا می‌کند و دشمن هم می‌گرداند، باعث خون‌ریزی می‌شود، خانه‌ها را خراب می‌نماید و پوشیده را آشکار می‌سازد.^۱

بعد از بیان اقسام هشت‌گانه سحر لازم است متذکر شویم که:

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۱.

قسم اول که کواکب را مدبر امور عالم قلمداد می‌کرد حرام است.
قسم دوم که تمرکز قوا بعد از تصفیه شدن را موجب ایجاد اموری می‌دانست نیز مشروع نیست.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئاً مِنَ السَّحْرِ قَلِيلاً أَوْ كَثِيراً فَقَدْ كَفَرَ وَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ يُقْتَلَ إِلَّا أَنْ
يَتُوبَ.^۱

کسی که سحر بیاموزد چه کم باشد چه زیاد، کافر شده و رابطه او با خداوند قطع می‌شود و حد او قتل است مگر این که توبه کند.
بقیه اقسام سحر چون اساساً سحر نمی‌باشند کفر نیستند، ولی به واسطه اغواء و فریب مردم و نیز قصد
مفاسد دیگر حرام می‌باشند.

نکته دیگر این که دانستن سحر نه به قصد اعمال و فقط به خاطر یادگیری آن حرام نیست چرا که به هر حال
سحر فنی خاص است و علم به فنون تحریم نشده است، علاوه این که علم به سحر جهت یافتن راهی برای
بطلان آن واجب می‌باشد. کما این که از آیه ۱۰۲ سوره بقره همین معنا قابل استفاده بود.
علامه طباطبائی ذیل تفسیر این آیه از سوره بقره، به علمی که از عجایب بحث می‌کنند پرداخته و بخشی
از آنها را بیان کرده است.

معروف‌ترین علمی که از غرائب سخن به میان می‌آورند عبارتند از:

- ۱- سیمیا: هماهنگی قوای ارادی با قوای مادی برای تصرف در آنها و از جمله تصرف در خیال مردم.
- ۲- لیمیا: تأثیر اراده با ارواح قوی چون ارواح موکل ستارگان یا جتیان و وادار نمودن

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

آنها به برخی امور.

- ۳ - هیمیا: ترکیب قوای عالم بالا و اشکال آسمانی مربوط به حادثه‌ای خاص با عناصر عالم پائین و شکل مادی همان حادثه برای ایجاد چیزی که در اصطلاح آن را طلسم می‌گویند.
- ۴ - ریمیا: استخدام قوای مادی برای ایجاد اموری خارق‌العاده که آن را اصطلاحاً شعبده می‌نامند.
- ۵ - کیمیا: تبدیل عنصری به عنصر دیگر.
- ۶ - اعداد و اوقاف: قرار دادن اعداد و حروف مناسب در جدول‌هایی با ایجاد ارتباط بین آنها و تعیین مقاصد انسان برای رسیدن به اهداف مورد نظر.
- ۷ - خافیه: شکستن حروف و اسماء مورد نظر و یافتن ملائک و شیاطین موکل بر آن یا دعای خاص آن.
- ۸ - هیپنوتیزم: خواب مغناطیسی و غیر آن که موجب تصرف در اراده و خیال مخاطب می‌شود.
- ۹ - احضار روح: حاضر ساختن ارواح به اشکال مختلف و کسب معلومات از آنها.^۱

شعر

شعر یا زائیده تخیل است و یا بیان وقایع، طبعاً واقعیتی که به وسیله شعر مطرح شود به خاطر موسیقی جاذب آن در نفس آدمی بیشتر نفوذ می‌کند و ماندنی‌تر است. از سوی دیگر شعری که بیان واقعیت نماید و یا ایجاد واقعیتی را بطلبد چه این که قصه‌ای را مطرح می‌سازد و یا پند و اندرز دهد و هرچیز دیگر، به قدر اهمیت محتوایش دارای ارزش

^۱ - ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۳۸.

می‌شود.

ناگفته نماند برخی از اشعار شعراء بعد از مبعث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمانه ما چه در قالب اشعار عربی یا فارسی، ملهم از عقاید و تکالیف دینی می‌باشند و هر کدام به شیوه‌ای عاملی برای ترویج دین به‌شمار می‌آیند، و البته بسیاری از حکیمان باتوجه به تأثیر شعر در روح انسان و تحریک وی به‌سوی مقصدی خاص، از این زبان بهره برده‌اند و ضمن بیان کردن حقایق، میل به‌سوی مدینه فاضله را در آدمی زنده ساخته‌اند.

گله و شکایت آنان از هوای نفس،

مگر شیری پلنگی ای دل ای دل

بمو دایم بجنگی ای دل ای دل

اگر دستم فتی خونت بریزم

بوینم تا چه رنگی ای دل ای دل

و متوجه نمودن آدمی به اهمیت عمر،

دلا غافل ز سبجانی چه حاصل

مطیع نفس شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملانک

تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل

و افزایش کاسه صبر و حلم در مقابل مشکلات،

عاشق آن بی که دایم در بلا بی

ایوب آسا به کرمان مبتلا بی

حسن آسا بنوشه کاسه زهر

حسین آسا شهید کربلا بی

از این گروه اشعار است.

اما اگر شعر صرفاً زائیده خیال باشد، حداقل از آن جهت که عمر را بیهوده صرف کرده و ایجاد غفلت می‌نماید مذموم است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام خروج به تبوک به موعظه خلائق پرداخت و در بیان برخی لغزش‌ها، شعر را از ابلیس دانست.

الشَّعْرُ مِنْ ابْلِيسَ.^١

^١ - بحار الأنوار، ج ٢١، ص ٢١١؛ ج ٧٤، ص ١٣٥.

در سوره شعراء نیز آمده است:

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ»^۱

شعرا پیشوای گمراهانند، آیا ندیدی آنان در وادی حیرانند و چیزهایی که می‌گویند به آنها عمل نمی‌کنند.

البته مراد این آیات به واسطه استثناء بعد از آن «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»^۲ همه شعراء نیست، علاوه این که این آیات پاسخ کسانی بود که با شنیدن فواصل قرآن، پیامبر را شاعر می‌خواندند. مطابق این آیات گمراهان پیروان شاعران نامیده شده‌اند، طبعاً چون پیامبر شاعر نیست بلکه او در پی حق است پیروان آنان تبعیت‌کنندگان از حق شمرده می‌شوند.

غاوون در این آیات اسم فاعل «غاوی» است و غاوی مخالف «رشید» و «غی» مخالف «رشد» است، غاوی به کسی گویند که راه باطل بپوید. شعرائی که دائماً با تصویرات موهوم سر و کار دارند و غیر حق را به صورت حق جلوه می‌دهند، ناقص را کامل و کامل را هجو می‌کنند، غاوی هستند و کسی جز غاویان از آنان پیروی نمی‌کند.

آرزوهای دور و دراز

فطرت آدمی میل به سوی مبدأ خود دارد، و هرچند در گناه و معصیت و نافرمانی از ارباب خود غوطه‌ور شود باز هم هرگاه غبار معصیتش لحظه‌ای فرونشیند، دوست دارد برگردد و توبه کند ولی ابلیس میل او را به بازگشت کند می‌گرداند و وی را با آرزوهای دور و دراز سرگرم می‌سازد و آخرت را از یاد او می‌برد. قرآن کریم در مورد این قسم از آرزو می‌فرماید:

^۱ - شعراء / ۲۲۴ - ۲۲۶ .

^۲ - شعراء / ۲۲۷ .

«يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^۱

شیطان به انسان‌ها وعده می‌دهد و به آرزوها سرگرمشان می‌سازد و وعده‌اش برای آنها جز فریب و نیرنگ نخواهد بود.

همین مفهوم در آیه ۶۴ سوره اسراء نیز آمده است.

البته ابلیس از ناحیه خود وعده نمی‌دهد بلکه از خداوند مایه می‌گذارد تا زمینه اغواء را تقویت بخشد، چرا که وعده او را کسی خریدار نیست.

حضرت امیر علیه‌السلام به کمیل بن زیاد رحمه‌الله می‌فرماید:

انَّ ابليسَ لا يَعِدُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّمَا يَعِدُّ عَنْ رَبِّهِ لِيَحْمِلَهُمْ عَلٰى مَعْصِيَتِهِ فَيُورِطَهُمْ.^۲

ابلیس از خود وعده نمی‌دهد بلکه از خداوند وعده می‌دهد تا خلائق را به معصیت بکشاند و آنان را گرفتار کند و در ورطه هلاکت افکند.

حضرت امیر علیه‌السلام ضمن بیان مواعظی می‌فرماید:

الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُرِيْنُ لَهٗ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَ يُمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا اِذَا هَجَمَتْ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ اَغْفَلَ مَا يَكُوْنُ عَنْهَا.^۳

شیطان همیشه همراه انسان است، گناه و معصیت را پیش چشمش زینت می‌دهد و وی را در آرزوی توبه نگه می‌دارد تا هر دم آن را به بعد واگذار کند و ناگهان مرگ در حال غفلت کاملش بر وی عیان شود.

حضرت امیر علیه‌السلام بعد از پایان جنگ با خوارج از کنار کشته‌هایشان عبور کرد و فرمود:

بُؤْسًا لَكُمْ، لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ.

^۱ - نساء / ۱۲۰.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۶۴.

بدا به حالتان، بی‌تردید آن‌که شما را فریب داد به شما زیان رسانید.

عرض کردند: ای امیرمؤمنان چه کسی آنها را فریب داد؟ حضرت فرمودند:

الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَّخَتْ لَهُمْ فِي الْمَعَاصِي وَوَعَدَتْهُمْ
الْإِظْهَارَ، فَافْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.^۱

شیطان گمراه‌کننده و نفس امرکننده به زشتی، اینان را به آرزوهای خام بفریفت، راه‌گناه را برایشان گشود و به آنها نوید پیروزی داد، سپس با شتاب در جهنمشان افکند.

و چون قیامت فرا رسد و خلایق فریب خورده به ابلیس شکوه کنند، او می‌گوید:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ
مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُّوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ
بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۲

چون قیامت فرا رسد، شیطان می‌گوید: خداوند به شما وعده راست داد و من هم به شما وعده‌ای دادم و تخلف کردم، من بر شما سلطه‌ای نداشتم جز این‌که دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را ملامت نمائید من فریادرس شما نیستم و شما نیز فریادرس من نیستید، من از این‌که شما مرا شریک خدا ساختید بیزارم و برای ستمکاران عذابی سخت مهیاست.

حضرت امیر علیه‌السلام آرزوها را در کنار تبعیت از هوای نفس، ترسناک‌ترین چیزها برای امت دانسته است.

إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ، إِتْبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا إِتْبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ
الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.^۳

^۱ - همان، حکمت ۳۲۳.

^۲ - ابراهیم / ۲۲.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

ای مردم ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما خائف هستم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی، اما پیروی از هوای نفس انسان را از راه حق باز می‌دارد و اما آرزوهای طولانی آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد.

آن حضرت نیز در حدیث ذیل، آرزو را سلطنت شیاطین بر انسان‌های غافل معرفی نموده است:

الاملُ سلطانُ الشَّیاطینِ علی قلوبِ الغافلین^۱.

اختلاف

یکی دیگر از مهم‌ترین گناهان اجتماعی، ایجاد اختلاف و دودستگی است، چه این‌که در سایه وحدت و هماهنگی و همدلی امکان گناه کمتر می‌گردد و ابواب مختلف معصیت بسته می‌شود. ولی با باز شدن پای تفرقه و اختلاف، شیوه‌های مختلف معصیت از دروغ و تهمت و غیبت گرفته تا مکر و کید و غضب و حتی جرح و قتل رواج می‌یابد. هلهله و شادی شیاطین بر در خانه‌ای که زن و شوهر مشغول بگوومگو هستند، بی‌وجه نیست و کم نیستند زندگی‌های از هم پاشیده و بچه‌های در کوچه و خیابان رها شده‌ای که زائیده یک اختلاف جزئی زن و شوهری بوده‌اند. کدورت اعضاء خانواده، خویشان و دوستان که غالباً از مسأله‌ای کوچک شروع می‌شود، گاه منجر به زخم‌های عمیقی می‌گردد که هرگز قابل التیام نیست.

اختلاف آئین‌ها و ملت‌ها و ادیان و مذاهب، بر محور خاک و آب، و یا دین و مذهب جای جای سراسر عالم را مملو ساخته و هر از چندگاهی جنگ‌های خونین را به راه می‌اندازد و انسان‌های بی‌شماری را در ورطه هلاکت قرار می‌دهد.

دین اسلام نیز از همان لحظه‌ای که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مدینه شد گرفتار پدیده نفاق

^۱ - غرر الحکم .

گشت. از همان آغاز گروهی چون اهل کتاب به تکذیب دین پرداختند و گروهی از مسلمانان نیز نطفه نفاق شدند و بعدها سخت‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام وارد ساختند و سیاه‌ترین صحنه‌های تاریخ را آفریدند.

آیه ذیل در ادامه داستان قوم «سبأ» آمده است:

«وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ أَنبِيُّهُمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱

ابلیس درباره آنها درست فکر کرده بود و جز گروهی اندک از مؤمنان همه از او پیروی کردند.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید:

بعد از واقعه غدیر شیطاین مغموم بودند و بر سر خود خاک می‌ریختند و با همین حال نزد ابلیس رفتند. ابلیس به آنان گفت: چه شده است؟ آنان گفتند: این مرد (پیامبر) امروز گره‌ای زد که تا روز قیامت هیچ چیزی آن را باز نمی‌کند. ابلیس به آنان گفت: آنانی که اطراف آن مردند به من وعده‌ای داده‌اند و هرگز وعده خود را نمی‌شکنند، در پی این واقعه آیه فوق نازل شد.^۲

«ابوسعید سمان» نقل کرده است: روزی ابلیس به صورت پیری خوش چهره بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد و گفت:

يا مُحَمَّدُ مَا أَقَلَّ مَنْ يُبَايِعُكَ عَلِيٌّ مَا تَقُولُ فِي ابْنِ عَمِّكَ عَلِيٍّ.^۳

ای محمد! [صلی‌الله‌علیه‌وآله] چه کمند مطابق گفته شما با فرزند عمویت علی بیعت کنند.

مصنف کتاب «النشر والطمی» از بزرگان اهل سنت می‌نویسد: عده‌ای جمع شدند و گفتند پیامبر می‌خواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد، چهار نفر از اینان برخاسته وارد مکه و داخل بیت‌الحرام گشتند و پیمان‌نامه‌ای بین خود نوشتند که اگر پیامبر از دنیا

^۱ - سبأ / ۲۰ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۱۹ .

^۳ - همان، ص ۱۳۵ .

رفت یا کشته شد، امر خلافت به اهل بیت او نرسد، آیه ذیل بعد از این واقعه نازل شده است.^۱
«أَمْ أَرْمَوْا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ
يَكْتُبُونَ»^۲

کافران تصمیم قاطعی گرفتند و ما هم تصمیم برکیفر و انتقامشان گرفتیم، آیا می‌پندارند ما نجوا و سرشان را نمی‌شنویم، بلی هماندم رسولان ما آن را می‌نویسند.

ایجاد آئینهای انحرافی در راستای تحقق این هدف ابلیس است.

ابلیس برای رسیدن سریع به مقصدش و اغوای بیشتر آدمیزادگان با یاری اعوان و انصار خود اجتماعاتی را به وجود می‌آورد تا بلکه با تشکیل حزب شیطان، زمینه‌های انحراف بنی‌آدم را قوی‌تر نماید.

قرآن کریم از کسانی که دشمنان خداوند را به دوستی برمی‌گزینند، به حزب شیطان تعبیر نموده است.

«... أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۳

آنان حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارانند.

حضرت امیر علیه‌السلام جمع ناکثین و پیمان‌شکنان در بصره را حزب شیطان معرفی می‌فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجَلَهُ»^۴

بدانید، شیطان حزب خویش را گردآورده و سوارگان و پیادگان گروه خود را جلب کرده است.

^۱ - فصول المختاره شیخ مفید، ص ۵۸ .

^۲ - زخرف / ۷۹ - ۸۰ .

^۳ - مجادله / ۱۹ .

^۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰ .

همچنین آن حضرت نقشه کسانی که به‌وی تهمت دست داشتن در قتل عثمان می‌زدند را برملا می‌کند و می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ لِيَعُودَ الْجَوْرَ إِلَىٰ أَوْطَانِهِ وَيَرْجِعَ الْبَاطِلَ إِلَىٰ نِصَابِهِ.^۱
بدانید شیطان گروه خود را بسیج کرده و سپاه خود را گرد آورده تا بار دیگر ستم را برگرداند و باطل را به جایگاه اصلی‌اش بازگرداند.

حضرت امیر علیه‌السلام در مورد خوارج که منشأ ایجاد آئینی انحرافی شدند می‌فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفَلَّهُمْ وَهُوَ غَدَا مُتَّبِرِيٍّ مِنْهُمْ.^۲

امروز شیطان آنان را از ما جدا کرده و فردا از آنان برائت می‌جوید.

در خطبه ۱۹۴ که حضرت امیر علیه‌السلام به توصیف منافقین پرداخته است در مورد آنان می‌فرماید:

فَهُمْ لَمَّةُ الشَّيْطَانِ وَحَمَّةُ النَّيْرَانِ، أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۳

آنان دسته شیطان و شراره آتش هستند. اینان حزب شیطانند و بدانید که حزب شیطان در زیانند.

جهل

جهل منشأ بسیاری از معاصی و عامل به دور ماندن از وظایف است و لذا زمینه‌ای کارآمد برای گمراهی انسان می‌باشد و در مقابل آن علم سرچشمه خوبی‌ها و سعادت آدمی است. به همین جهت است که اسلام اهمیت بسیاری به علم و دانش می‌دهد و ارج و ارزش

^۱ - همان، خطبه ۲۲.

^۲ - همان، خطبه ۱۸۱.

^۳ - همان، خطبه ۱۹۴.

انسان را بر پایه علم او می‌سنجد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرمایند:

أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا.^۱

با ارزش‌ترین انسان‌ها عالم‌ترین آنان و کم‌ارزشترین‌شان کسانی هستند که از دانش کمتری برخوردارند.

نیز اسلام جهل را که ابزاری برای سوق دادن انسان به نافرمانی است مذمت می‌نماید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَيُعْبَدُ بِالْعِلْمِ وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ.^۲

خداوند به علم اطاعت می‌شود و به علم عبادت می‌گردد و خیر دنیا و آخرت با علم بوده و شر دنیا و آخرت با جهل همراه است. البته ناگفته نماند که اگر علم توأم با عمل نباشد حجابی بیش نیست و بلکه آثار منفی آن از جهل بسی بیشتر است.

غفلت

غفلت نسبت به عداوت ابلیس و غفلت از انجام واجبات و ترک محرمات، زمینه ورود به گناه است و آدمی را به ترک واجب و انجام حرام سوق می‌دهد.

اگر انسان دشمنی ابلیس را به‌خاطر داشته باشد در مقام دفاع از خود برآمده و به سهولت تن به معصیت نمی‌دهد.

قال الصادق عليه السلام: ان كان الشَّيْطَانُ عَدُوًّا لَكُمْ فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا؟^۳

^۱ - بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۳.

^۲ - همان، ص ۲۰۴.

^۳ - بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۷.

اگر می‌دانید شیطان دشمن شماست پس چرا غفلت می‌ورزید؟

امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

ان اَبليسَ عليه لعائنُ الله يَبُثُّ جنودَ الليلِ مِنْ حيثُ تَغيبُ الشمسِ و تَطْلَعُ، فَاكثِرُوا ذِكْرَ الله عزوجلَّ في هاتينِ السَّاعَتَيْنِ و تُعَوِّذُوا باللهِ مِنْ شرِّ ابليسَ و جنودهِ و عَوِّذُوا صغاركم في هاتينِ السَّاعَتَيْنِ فانهما ساعتا غفلة^۱.

گاه غروب آفتاب و نیز قبل از طلوع آن، شیطان لشکر شبانه و روزانه‌اش را به سوی مردم گسیل می‌دارد پس در این دو لحظه خدای متعال را به یاد آورید و از آفات ابلیس و لشکرانش به او پناه برید و اطفالتان را در این زمان دعا کنید که این دو لحظه لحظات غفلت است.

تأخیر نماز صبح تا طلوع آفتاب نیز از جمله موارد غفلت است.

قال الصادق علیه‌السلام: ان ابليسَ اتَّخَذَ عرشا بينَ السماءِ و الارضِ فاذا طَلَعَتِ الشمسُ و سَجَدَ في ذلك الوقتِ اناسٌ، قال ابليسُ: ان بني آدم يُصَلُّون لي^۲.

ابلیس بین آسمان و زمین عرش ساخته است، وقتی خورشید طلوع می‌کند و در آن هنگام برخی مردم در حال سجده نماز باشند، ابلیس می‌گوید: آدمیزادگان برای من سجده می‌کنند.

محقرات

از جمله معصیت‌هایی که چه بسا زمینه را برای انجام معاصی بزرگ‌تر ایجاد کند، گناهایی است که اصطلاحاً «محقرات» یا صغائر نامیده می‌شوند.

معاصی صغیره، معاصی و گناهایی هستند که آغازی برای گناهان بزرگ‌تر می‌باشند و در قرآن کریم وعده آتش بر آنها داده شده است این بخش از گناهان از جمله کیده‌های ابلیس می‌باشند.

امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید:

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۱۵۱.

انَّ صِغَارَ الذَّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَائِدِ ابْلِيسَ يُحَقَّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ.^۱

گناهان صغیره و محقرات از کیده‌های ابلیس است او این گناهان را کوچک می‌خواند و در مقابل چشمان شما آنها را خرد جلوه می‌دهد.

در همین باره امام باقر علیه‌السلام خوردن گِل را از کیده‌های شیطان معرفی نموده است.

انَّ مِنْ عَمَلِ الْوَسْوَسَةِ وَ اكْثَرِ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ أَكْلَ الطَّيْنِ.^۲

چرا که خوردن خاک موجب بیماری و ضعف جسم می‌شود و همین نقطه‌ای است برای آغاز وسوسه‌های دیگر و ابلیس به همین مقدار لغزش در ابتدای امر راضی است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

انَّ ابْلِيسَ رَضِيَ مِنْكُمْ بِالْمُحَقَّرَاتِ.^۳

ابلیس از شما به گناهان کوچک راضی است.

ناگفته نماند که گناهان را تنها در مقایسه با هم می‌توان به گناهان کوچک و بزرگ تقسیم کرد و آ‌ هرگناهی چون نافرمانی خداوند و فرمانبری شیطان است بزرگ می‌باشد و کوچک و محقر دانستن آن، خود خطوه‌ای دیگر از خطوات شیطان است.

امام سجاد علیه‌السلام از کوچک شمردن گناه چنین به خداوند پناه می‌برد:

اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ ...اِسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ وَ اِسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ.^۴

خدایا من به تو پناه می‌برم از کوچک شمردن گناه و بزرگ شمردن عبادت.

امام صادق علیه‌السلام به نقل از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

روزی حضرت موسی علیه‌السلام نشسته بود، شیطان که کلاهی دراز و رنگارنگ بر سر

^۱ - همان، ج ۱، ص ۱۴۵.

^۲ - همان، ج ۵۷، ص ۱۵۳، خوردن محدود خاک کربلا به قصد شفا مشروع می‌باشد.

^۳ - همان، ج ۷۰، ص ۳۶۲.

^۴ - صحیفه سجادیه، دعای هشتم.

نهاده بود نزد او آمد. موسی پرسید: کیستی؟ گفت: شیطانم. پرسید: چه می خواهی؟ گفت: به خاطر احترامت نزد خداوند آمده‌ام تو را احترام و سلام کنم. حضرت پرسید: این کلاه چیست؟ گفت: دل آدمیزاده را با این کلاه می‌ربایم. حضرت گفت: با چه گناهی از انسان براو چیره می‌شوی؟ ابلیس پاسخ داد: با رضایت او از خودش و زیاد دانستن اعمال نیک و کوچک شمردن گناهش.^۱

شیوه فریب

اراده الهی و وعده ابلیس در مقابل هم قرار دارند، اراده خداوند براین تعلق گرفته است که آدمی راه مستقیم را بیابد و بدان سو هدایت یابد و ثابت‌قدم گردد ولی شیطان انحراف انسان از راه راست را دنبال می‌کند. «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲ شیطان وعده تهیدستی به شما می‌دهد و شما را به زشتی وادار می‌کند و خداوند به آمرزش و فزونی وعده می‌دهد که خداوند گشایش‌گری داناست.

بنابراین آنکه مطیع اوامر شیطان شود، بی‌تردید نواهی الهی را کنار گذاشته و آن‌که نواهی شیطان را اجرا کند، به اوامر خداوند وقعی ننهاده است.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ يُطِيعِ الشَّيْطَانَ يَعْصِ اللَّهَ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ يُعَذِّبُهُ اللَّهُ.^۳
آن‌که اطاعت شیطان کند، خدا را نافرمانی نموده و هرکه او را نافرمانی کند، خداوند عذابش می‌نماید.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۹.

^۲ - بقره / ۲۶۸.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۴۸.

این معنا از هشدار ابراهیم علیه السلام به آذر نیز که به شغل بت‌سازی اشتغال داشت و بت پرست نیز بود، قابل استفاده است.

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا»^۱

ای پدر، شیطان را ستایش نکن، زیرا که شیطان خداوند را نافرمانی کرد، ای پدر من از آن بیمناکم که عذابی از جانب خداوند به تو رسد و در نتیجه از دوستان شیطان باشی.

اما آیا ابلیس می‌تواند انسان را به یکباره به سوی نافرمانی خدا سوق دهد؟

این امر بسی دشوار است و به‌سادگی برای ابلیس امکان‌پذیر نیست. او قبل از این‌که بتواند معصیتی را بیافریند، باید زمینه‌های آن را ایجاد کند و آرام آرام و قدم به قدم آدمی را به سوی خود جذب نماید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ...»^۲

ای مؤمنین از قدم‌های شیطان پیروی نکنید.

حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

ان الشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ وَ يُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً وَيُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ، فَاصْدِفُوا عَنْ نَزْعَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ، وَ اقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاها إِلَيْهِمْ وَ اعْقَلُواها عَلَى أَنْفُسِكُمْ.^۳

شیطان راه‌های خود را بر شما آسان جلوه می‌دهد و می‌خواهد دین شما را گره‌گره از هم بگسلد و اجتماعتان را به تفرقه تبدیل نماید و با کمک تفرقه، فتنه را برقرار سازد. بنابراین از وسوسه‌ها و افسون‌های او روی برگردانید و کسی که به شما پند و اندرز را هدیه کرد بپذیرید و آن را حفظ نمائید.

^۱ - مریم / ۴۴ و ۴۵ .

^۲ - نور / ۲۱ .

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱ .

وقتی شیطان ظرفیت گناه را ایجاد کرد و بنده خدا را به سوی خطوه‌های خود کشید، سوق او به سوی معصیت آسان می‌گردد، در ادامه آیه قبل آمده است:

«...وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»^۱

کسی که از خطوه‌های شیطان پیروی کند، شیطان او را به سوی گناه و امور ناپسند وامی‌دارد.

پس در واقع خطوات شیطانی صرف گناهان و معاصی نیستند، بلکه مقدمات آنها و نیز اموری هستند که شرایط تحقق گناه را می‌آفرینند، و به عبارت دیگر خطوات شیطانی گناهانی کوچک‌ترند که آدمی را برای خطاهای بزرگ و در نهایت، شرک و دوگانه‌پرستی یا کفر آماده می‌سازند.

علامه طباطبائی، خطوات شیطانی را چنین تفسیر می‌کند:

مراد از خطوات تبعیت ابلیس در اباطیل نیست. بلکه مراد از آن تبعیت او در اموری است که وی به‌عنوان دین جلوه می‌دهد. او باطل را به شکل حقّ زینت می‌بخشد و غیر دین را به نام دین می‌خواند تا انسان ناآگاه را به سوی آن بکشاند.^۲

البته گناه بودن هر چیزی به خاطر فاصله‌ای است که آن چیز بین عبد و معبود ایجاد می‌کند و طبعاً همه گناهان و مقدمات آنها به یک میزان ایجاد جدائی نمی‌نمایند.

بدیهی است هرگناهی که ارتباط بین بنده و خالق هستی را بیشتر قطع کند و آدمی را از رحمت خدا بیشتر دور نماید گناه بزرگتری است نسبت به گناهانی که در مراحل پائین‌تر قرار می‌گیرند و لذا همه گناهان و زمینه‌های آنها به خاطر تأثیرشان در از بین بردن ارتباط خدا و بنده، خطوه شمرده می‌شوند و هرخطوه دامی برای فرو رفتن در خطوات قوی‌تر می‌باشد که نهایت آن به شرک و کفر منجر می‌شود. قرآن کریم اموری را خطوه شیطانی نام نهاده است که عبارتند از:

^۱ - نور / ۲۱ .

^۲ - تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۱ .

۱ - بدعت

بهره نجستن از محلات، عملی نامشروع نیست و غالباً گناه شمرده نمی‌شود، ولی کسی که به قصد مبارزه از حلال خدا پرهیز کند، به خطا رفته است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۱

در سوره انعام همین نکته با بیان دیگری مطرح شده است.

«... كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۲

از آنچه خداوند به شما روزی داده است بخورید و پیرو گام‌های شیطان نشوید که او دشمن آشکار شماست.

براین اساس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی می‌شنید که دسته‌ای حلال‌ها را بر خود حرام ساخته‌اند ناراحت می‌گشت و به شدت در مقابل آنها می‌ایستاد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: آیه شریفه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...»^۳

در مورد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده است.

حضرت امیر علیه‌السلام سوگند یاد کرده بودند که شبها را اصلاً نخوابند، بلال قسم یاد کرده بود که هیچ روزی افطار نکنند، عثمان بن مظعون نیز قسم خورده بود که هرگز با همسرش همبستر نشود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چون مطلع از سوگند آنان شد، به سوی مسجد شتافت و ندای نماز داد، سپس به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: چه شده است که مردم

^۱ - بقره / ۱۶۸ .

^۲ - انعام / ۱۴۲ .

^۳ - مائده / ۸۷ .

حلال‌های خدا را بر خود حرام کرده‌اند، شما بدانید که من شب می‌خوابم، همبستر می‌شوم، روز افطار می‌کنم، و هر که از سنت من اعراض کند از من نیست. آن سه برخاستند و گفتند: ای رسول خدا، ما بر انجام مقصودمان سوگند یاد کرده‌ایم آنگاه آیه شریفه فوق نازل گشت.^۱

۲ - عداوت

از برنده‌ترین سلاح‌های ابلیس برای ایجاد گناه، عداوت و خصومت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۲

ای مؤمنین همگی در صلح درآئید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

در آیه ذیل خدای متعال به صراحت توصیه ابلیس را به نوشیدن خمر و بازی قمار بدان جهت که موجب عداوت و بغض می‌شود سرزنش کرده است.

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»^۳

شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه بیافریند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد آیا از این قبیل گناهان پرهیز می‌کنید؟

کینه و عداوت در محیط‌های اجتماعی کوچک نیز از این مبحث استثناء نیست، بنابراین ایجاد کدورت در محیط خانواده بین والدین و اولاد یا زوجین با هم نیز از خطوات شیطانی است.

مرحوم جزایری در «انوارالنعمانیه» آورده است:

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

^۲ - بقره / ۲۰۸.

^۳ - مائده / ۹۱.

زمانی که زن و شوهر بگو مگو دارند و با هم به مشاجره می‌پردازند و بر سر هم فریاد می‌کشند، شیاطین اطراف منزل آنها اجتماع می‌کنند و هلله سر می‌دهند.

در روایات نیز اموری خطوه شیطانی نامیده شده است که از جمله آنها:

سوگند به طلاق دادن همسر و هرسوگندی که به امری که رجحان و مزیت شرعی ندارد متعلق شود. و نیز نذر نمودن انجام معصیت و هرنذری که بر عملی غیر معقول و غیر مشروع متعلق می‌گردد. و یا هرسوگندی که به غیر اسم خدا و اسماء خاص او صورت پذیرد.

قال الصادق و الباقر علیهما السلام : انّ من خطوات الشیطان الخلف بالطلاق و التذوّر فی المعاصی و کُلّ یمینٍ بغیر الله.^۱

«محمد بن مسلم» می‌گوید: زنی به خواهر خود و یا کسی دیگر از نزدیکانش گفت: با من بنشین و غذا بخور، ولی وی نپذیرفت، آن زن سوگند یاد کرد که پیاده به حج رود و همه ممالیکش آزاد گردند و هرگز با او زیر یک سقف قرار نگیرد، و با هم هیچگاه هم‌سفره نشوند اگر با او ننشیند و غذا نخورد، دیگری نیز چنین سوگندی بر زبان آورد.

«عمر بن حنظله» این واقعه را در حضور امام باقر علیه‌السلام بیان نمود، حضرت فرمود: به او بگو، با او غذا بخورد و زیر یک سقف زندگی کند و لازم نیست پیاده حج کند و ممالیکش را آزاد نماید، بلکه تقوای الهی پیشه کند و این قبیل کارها را تکرار ننماید که اینها از جمله خطوات شیطان است.^۲

محمد بن مسلم که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه‌السلام است، می‌گوید: از حضرت در مورد زنی جویا شدم که گفته بود اگر با خواهرم حرف بزئم همه اموالم را هدیه می‌دهم و تمام ممالیکم را آزاد می‌کنم، حضرت فرمودند:

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۵۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۲۳.

تَكَلَّمَهَا و ليس هذا بشيءٍ إنما هذا و اشباهُهُ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.^۱

با او سخن گوید، این چیزی نیست، این امور و مثل اینها از خطوات شیطانی است.

امام صادق علیه السلام در مورد کسی که قسم خورده بود فرزندش را ذبح کند فرمود:

ذَلِكِ مِنْ خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.^۲

این از جمله خطوات شیطان است.

آن حضرت در بیانی کلی می فرماید:

إِذَا حَلَفَ الرَّجُلُ عَلَى شَيْءٍ و الَّذِي حَلَفَ عَلَيْهِ إِثْبَانُهُ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِهِ فليأتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ و لا كفارةً

عليه و إنما ذلک من خطواتِ الشَّيْطَانِ.^۳

وقتی کسی بر چیزی سوگند یاد کرد که ترکش کند و بجا آوردن آنچه که بر او سوگند یاد کرده بهتر از ترکش بود، آن عمل را انجام دهد و کفارهای ندارد.

البته بهتر است آدمی چیزی را به نذر و عهد و قسم برخود واجب ننماید چرا که شیاطینی مأمورند تا باعث شوند به عهدها و سوگندهای صحیح وفا نشود.

ابلیس به حضرت موسی علیه السلام سفارش کرد که:

إِيَّاكَ أَنْ تُعَاهِدَ اللَّهَ عَهْدًا فَإِنَّهُ مَا عَاهَدَ اللَّهُ أَحَدًا إِلَّا كُنْتُ صَاحِبَهُ دُونَ أَصْحَابِي حَتَّى أَحُولَ بَيْنَهُ و

بَيْنَ الْوَفَاءِ بِهِ.^۴

از عهد بستن با خدا بپرهیز، چرا که عهدی با خدا بسته نمی شود مگر این که خودم شخصا بین او و بین وفاء به عهد حائل و مانع می شوم.

آنچه را که انسان در خواب برخود واجب می کند و هر عهد و نذر و سوگندی که در

^۱ - همان .

^۲ - همان .

^۳ - همان، ص ۲۳۶ .

^۴ - همان، ص ۲۱۹ .

آن حال اقامه نماید، به هر چیزی که تعلق گیرد، خطوه شیطانی است. شخصی به حضور حضرت امیر علیه السلام رسید و عرض کرد: در خواب دیدم که زخم را سه بار طلاق داده‌ام، حضرت به وی فرمود:

انّ ذلك من الشيطان لم تحرم عليك امراتك انما الطلاق في اليقظة و ليس الطلاق في المنام.^۱

این از وسوسه‌های شیطان است، همسرت بر تو حرام نیست، طلاق در بیداری صورت می‌گیرد نه در خواب. و نهایت این که هر آنچه برخلاف شریعت اسلام و دستورات قرآن باشد قدم‌های ابلیس برای فریب آدمی است، البته برخی از این قدم‌ها، گام‌های ابتدائی بوده برخی نیز گام‌های بلند هستند. ابن عباس از مفسرین برجسته قرآن می‌گوید:

ما خالف القرآن من خطوات الشيطان.^۲

هر چه برخلاف قرآن باشد، خطوه شیطانی است.

گستره مانور ابلیس

گستره عملیاتی ابلیس بسیار وسیع است و انسانی نیست که از وسوسه او در امان باشد، او چون خون در رگهای آدمی جاری می‌شود و جز به دوری انسان از خدا نمی‌اندیشد که اگر او نبود، آدمی را با عالم کشف و شهود فاصله‌ای نبود.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۹.

^۲ - تفسیر الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۷.

قال رسول الله ﷺ: لولا أنّ الشياطينَ يحومونَ على قلوبِ بني آدمَ لَنظَرُوا إلى ملكوتِ السمواتِ.^١

اگر شیاطین بر قلوبِ بنی آدم نمی‌گشتند آنان به ملکوت آسمانها چشم می‌دوختند.

شرکت ابلیس در اموال انسان از جمله خواسته‌های او از خداوند بود و خداوند به مقتضای عدالتش و برطبق حکمتش در خلق خلاق و به پاس عبادات او، آن را به وی عطا نمود.

«قال اذهب... و شارِ كَهم في الاموالِ و الاولادِ»^٢

خداوند فرمود: برو... و در اموال و فرزندانشان شریک شو.

مراد از شرکت شیطان در اموال این است که آدمی را وامی‌دارد تا از راه نامشروع چون غصب و چپاول و غارت یا ربا و غش و خیانت و مثل آنها اموال را جمع نماید، و یا اموال خود را در راه نامشروع چون اسراف، قمار و انجام هر معصیت دیگر به صرف رساند.

همچنین مراد از شرکت شیطان در اولاد این است که انسان‌ها را به فحشاء می‌خواند تا از راه گناه فرزندان به هم رسانند. و یا انسان را وامی‌دارد تا از راه حرام تغذیه کند و نطفه را از مأكولات و مشروبات حرام ایجاد کند و یا زوجین را وسوسه می‌کند تا شرایط و ملزومات همخوابی را رعایت نکنند.

قال الصادق عليه السلام: مَنْ لَمْ يُبَالِ ما قال و ما قيل فيه فهو شِرْكُ الشَّيْطَانِ، و مَنْ لَمْ يُبَالِ أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ مُسِيئًا فهو شِرْكُ الشَّيْطَانِ، و مَنْ اغْتَابَ أَخاهُ المَوْئِنُ مِنْ غَيْرِ تَرَةٍ بَيْنَهُما فهو شِرْكُ الشَّيْطَانِ، و مَنْ شَعَفَ بِمَحَبَّةِ الحَرَامِ و شَهْوَةِ الزَّنا فهو شِرْكُ الشَّيْطَانِ.^٣

^١ - بحار الأنوار، ج ٥٦، ص ١٦٣.

^٢ - اسراء / ٦٤.

^٣ - بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٣٥٦.

هرکس باکی ندارد از آنچه که بگوید و یا در مورد وی گویند حاصل شرکت شیطان است و هرکسی که باک ندارد که خلایق او را در حال گناه ببینند حاصل شرکت شیطان است، و کسی که برادر دینی خود را غیبت کند بدون این که بین آنها ظلمی باشد حاصل شرکت شیطان است، و کسی که قلب خود را به عشق حرام و تقاضای فساد پر کند حاصل شرکت شیطان است.

ابلیس و انبیاء

گستره عملیاتی ابلیس انبیاء را نیز شامل شده است و هر کدام از پیامبران جز پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله براساس قصه‌هایی که از زندگی آنان نقل شده است، به شکلی مورد وسوسه ابلیس قرار گرفته‌اند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱

پیش از تو رسول و پیامبری را نفرستادیم مگر این که وقتی کتاب ما را قرائت کرد [یا وقتی آرزویی کرد] شیطان در قرائت وی [او یا آرزوی او] مداخله نمود، خداوند چیزی را که شیطان القاء کرده باطل می‌کند و سپس آیات خویش را استوار می‌سازد که او دانا و حکیم است.

«تمنی» به معنای تقدیر و فرض است. به نطفه انسان «منی» می‌گویند، چون وجود ظاهری انسان از همان شکل می‌گیرد. مرگ را نیز به خاطر رسیدن اجل مقدر و مفروض برانسان «منیة» نامند. آرزو را نیز «تمنی» گویند، چون آدمی آن را در ذهن خود فرض می‌نماید و ساخته و پرداخته می‌کند. بنابراین تمنی یعنی اندازه‌گیری چیزی در ذهن. بدیهی است که اگر این اندازه‌گیری با فکر و اندیشه همراه باشد صدق و اگر با تخمین و

^۱ - حج / ۵۲.

گمان همراه باشد دروغ است.

با توجه به معنایی که برای تمنی بیان کردیم، آیه شریفه هردو معنا یعنی آرزو و نیز تلاوت و قرائت را تحمل می‌کند، هرچند ارتباط معنای دوم با بقیه کلمات آیه سازگارتر می‌باشد. بنابراین معنای دوم که در گروه آمده است، شیطان هنگام قرائت آیات از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شبهاتی گمراه‌کننده بردل‌های مردم روانه می‌ساخت.

اینک به داستان‌هایی از اغواء انبیاء توسط ابلیس و یا سعی و تلاش او برای فریب آنان توجه کنید.

آدم علیه‌السلام

داستان اغوای آدم و تحریک او برای خوردن از آنچه خداوند نهی کرده بود قبلاً متذکر شدیم. چیزی که قدرت و قوت و سوسه‌های ابلیس را نشان می‌دهد این است که خداوند آدم و حوا را از وجود چنین دشمنی برحذر داشته بود و آمادگی مقابله با او را در آنها ایجاد کرده بود.

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»^۱

گفتیم ای آدم یقین داشته باش که ابلیس با تو و همسرت دشمن است مبادا شما را از بهشت بیرون افکند که به رنج افتی. علاوه این که خداوند نیز از قبل به آدم وعده آسایش و راحتی در بهشت را داده بود، خداوند متعال به آدم

علیه‌السلام فرمود:

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لا تَعْرَى * وَ أَنَّكَ لا تَظْمَوُا فِيهَا وَ لا تَضْحَى»^۲

و تو در آن بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی و نه تشنه می‌گردی و نه گرمای آفتاب،

^۱ - طه / ۱۱۷ .

^۲ - طه / ۱۱۸ - ۱۱۹ .

آزارت می‌دهد.

ولی ابلیس توانست او را با وعده‌ای سنگین وسوسه کند.

«... قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى»^۱

ای آدم می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنت بی‌زوال راهنمایی کنم.

ابراهیم علیه‌السلام

ابراهیم علیه‌السلام بعد از رؤیای صادقه عزم نمود که فرزندش را به قربانگاه ببرد. وقتی عازم منا شد شیطان به صورت پیری بر سرراه او آمد و پرسید: از این فرزند چه می‌خواهی؟ حضرت فرمود: می‌خواهم او را قربانی کنم. شیطان پرسید: می‌خواهی کسی را از بین ببری که چشم به هم زدنی خدا را نافرمانی نکرده است؟ ابراهیم علیه‌السلام فرمود: این فرمان خداست. پیر گفت: بلکه این دستور را شیطان به تو القاء کرده است.

ابراهیم گفت: وای بر تو باد، همان کس که مرا این مقام عطا کرده دستورم داده است. و باز ابلیس گفت: به خدا سوگند جز شیطان کسی تو را فرمان نداده است.

ابراهیم که در کار خود مصمم بود به خدا سوگند یاد کرد که دیگر با او حرف نزنند و به راه خویش رفت، اما شیطان باز هم از راه دیگری وارد شد و گفت: ای ابراهیم تو پیشوای مردمی اگر چنین کنی مردم همه فرزندان خود را ذبح می‌کنند. ولی ابراهیم علیه‌السلام به او توجه ننمود.

شیطان چون از ابراهیم مأیوس گشت به اسماعیل نزدیک شد و گفت: می‌دانی پدرت تو را برای چه می‌برد؟ گفت: می‌خواهم قدری همیزم تهیه کنیم. شیطان گفت: به خدا می‌خواهد تو را بکشد. پرسید: چرا؟ شیطان گفت: خیال کرده پروردگارش به‌وی فرمان داده است. اسماعیل

^۱ - طه / ۱۲۰.

گفت: هرچه خدایش دستور دهد باید انجام دهد و من هم با جان و دل مطیع او هستم. شیطان از اسماعیل هم مأیوس شد، و به ناچار نزد هاجر در مکه آمد و گفت: می‌دانی ابراهیم فرزندت را کجا برده است؟ هاجر گفت: اسماعیل را برد تا در میان دره هیزم جمع کنند. شیطان گفت: نه، بلکه او را برده تا قربانی کند. هاجر گفت: نه هرگز، چون بسیار به او علاقه دارد. شیطان گفت: آخر خیال کرده خداوند وی را به این کار دستور داده است. هاجر فرمود: اگر پروردگارش به او فرمان داده همه ما تسلیم او هستیم. شیطان با ناراحتی دور شد و وسوسه‌اش تأثیری نگذاشت. امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: علت رمی جمرات در منا این است که شیطان در چند جا به نظر حضرت ابراهیم علیه‌السلام آمد و آن حضرت او را با سنگ از خود دور ساخت.^۱

مجازات ابراهیم علیه‌السلام

بعد از آنچه که بین ابراهیم علیه‌السلام و نمرود گذشت آنان در کیفیت عذاب ابراهیم بازماندند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ابلیس آنها را راهنمایی کرد و منجنيق را به آنان پیشنهاد نمود و شیوه ساخت آن را به آنان یاد داد.

انّ ابلیسَ دلّ علی عمل المنجنيق لابراهیم.^۲

موسی علیه‌السلام و قبطی

موسی علیه‌السلام در مصر به یاری یکی از دوستان خود که با کسی از قبطیان درگیر شده بود شتافت و با کوبیدن یک مشت بر سینه‌اش کار او را تمام ساخت. پیامبر خدا بعد از کشته شدن قبطی، عمل خود را شیطانی دانست و اعتراف به ستم خود نمود و از درگاه خداوند طلب آمرزش کرد. با این که معتقدیم انبیاء معصومند و گناهی مرتکب نمی‌شوند اما تأثیر وسوسه ابلیس

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۹؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۹، ص ۳۲۶.

^۲ - همان، ج ۱۲، ص ۳۸.

قابل انکار نیست.

در داستان فوق نیز چه بسا شخص قبطی مستحق قتل بوده و عمل پیامبر از آنجا که موجب می‌شد حکومت از ورودش به شهر آگاه شود ترک اولائی بیش نبوده است و لذا شیطان او را وسوسه کرد که مرتکب ترک اولی شود و جان خود را که مخفیانه وارد مصر شده بود به خطر اندازد. موسی علیه السلام نیز در پی این واقعه، از خداوند خواست اثر عملش را ببخشد و جانش در خطر نیفتد که دعایش مستجاب گردید و حزقیل خبر توطئه قتل او را به وی رساند و او راهی مدین شد.^۱

موسی و خضر علیهما السلام

در سوره کهف به داستان موسی علیه السلام و دانشمندی اشاره شده است که در روایات خضر نامیده می‌شود. موسی به همراه مردی رشید از بنی اسرائیل که به گفته برخی «یوشع بن نون» بوده است برای پیدا کردن شخصی عالم و دانشمند راهی سفری طولانی شدند. در این مسافرت و نیز دیدار موسی و عالم ماجراهای مختلفی رخ داده است که بخشی از این ماجرا به وسوسه ابلیس در ایجاد فراموشی موسی دلالت دارد، دقت کنید:

در قسمتی از مسافرت موسی علیه السلام با جوانمرد اسرائیلی (یوشع)، این دو برای غذای آغاز روزشان با خود ماهی به همراه داشتند ولی آن را فراموش نموده بودند، حضرت یوشع، عامل فراموشی غذای مورد نیازشان را شیطان معرفی کرده است.

«... فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَدْكُرَهُ...»^۲
من ماهی را فراموش کردم و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد.

عیسی علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزی حضرت عیسی علیه السلام بر بالای بلندی ایستاده بود.

^۱ - ر. ک: تفاسیر مختلف ذیل آیه ۱۵ سوره قصص.

^۲ - کهف / ۶۳.

ابلیس بر او عیان شد و گفت: تو که می‌گویی خداوند برهرکاری تواناست، از این بلندی خودت را پائین بینداز تا خداوند تو را نگه دارد.

حضرت فرمود: سزاوار نیست بنده‌ای بخواهد خدا را آزمایش کند، بلکه اوست که بندگان را می‌آزماید. آن معجزات را خداوند به من اجازه داده و این را اجازه نفرموده است.^۱

ایوب علیه‌السلام

بنابر آنچه که از داستان ایوب علیه‌السلام درمی‌یابیم، شیطان موجب امتحان شدید الهی بر حضرت شد، به طوری که تمام اموال و اولاد را از دست داد و خود نیز به امراض مختلف مبتلا شد. ابلیس مردم را نیز وسوسه کرد که از او دوری بگزینند و نزدیکش نشوند. همسرش را نیز وسوسه نمود که گوشت حیوانی که بدون نام خدا ذبح شده است به او بخوراند تا بهبودیش بازگردد.

حضرت ایوب علیه‌السلام اموال و فرزندان بسیاری داشت، او پیوسته شکر و سپاس نعمت‌های الهی را به جا می‌آورد عبادت او بدان حد بود که فرشتگان نام او را به نیکی می‌بردند و او را به خاطر می‌آوردند. ابلیس حسد برد و به خداوند عرض کرد سپاس و شکر ایوب به خاطر نعمت‌هایی است که به وی عطا کرده‌ای و اگر این نعمت‌ها از او سلب شود و مرا بر اموالش مسلط سازی، تو را سپاس نخواهد گفت. خداوند ابلیس را بر اموال او مسلط ساخت.

و او همه اموال ایوب را از مزرعه و گوسفندان و... نابود کرد. فرزندانش نیز از دنیا رفتند. اما او همچنان خدا را سپاس می‌گفت.

ابلیس به خداوند عرض کرد: مرا بر جسم او مسلط ساز تا ببینی که چگونه دست از

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۲.

شکر تو برمی‌دارد. خداوند وی را بر همه اعضای ایوب جز زبان، عقل و چشمان او مسلط ساخت، همه بدن او زخم گردید، به طوری که به واسطه طولانی شدن مرض از شهر بیرون رانده شد، تنها همسرش برای تهیه غذا به شهر می‌رفت و طعامی برای شوهرش آماده می‌ساخت، تا این که همسرش را هم به شهر راه ندادند. ابلیس که از صبر و شکیبایی ایوب به تنگ آمده بود همه شیاطین را فراخواند و دست به دامن آنها شد تا چاره‌ای بیندیشند. آنان راه فریب آدم را پیشنهاد کردند و گفتند: به وسیله همسرش او را وسوسه کن، ابلیس روزی به صورت انسانی درآمد و نزد همسر ایوب رفت و حال شوهرش را جویا شد، شیطان که بوی ناراحتی از همسر ایوب شنید به وسوسه‌اش پرداخت و گذشته شادش را به یاد او آورد و زن را بی‌تاب کرد سپس بزغاله‌ای را حاضر نمود و گفت: اگر ایوب این بزغاله را به دست خود ذبح کند و نام خدا را نبرد بهبود خواهد یافت. زن بزغاله را برداشت و جریان را به همسرش بازگفت، ایوب متوجه وسوسه شیطان شد و از زنش پرسید آن همه مال و اولاد را که به ما داد؟ زن گفت: خدا. پرسید: چند سال متنعم بودیم؟ جواب داد: هشتاد سال. پرسید: چند سال است امتحان می‌شویم؟ هفت [و یا هیجده] سال. سپس فرمود: شرط انصاف این است که همان مقدار که شاد بوده‌ای بلا بینی. پس از آن ایوب سوگند یاد کرد که اگر رخت صحت به تن کرد همسرش را صد تازیانه به خاطر وسوسه شدنش بچشاند^۱؛ سپس سر بر خاک نهاد و عرضه کرد:

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲

با همین دعا، حال ایوب دگرگون شد، وحی نازل شد که پای خود را بر زمین بزن،

^۱ - مطابق برخی روایات ابلیس به ایوب گفت: یک بار در برابر من سجده کن تا همه نعمت‌ها را به تو بازگردانم .

^۲ - انبیاء / ۸۳ .

چشمه‌ای ظاهر می‌شود، بخور و خود را شستشو بده و حضرت چنین کرد و بهبود یافت.^۱

قتل ذکریا علیه‌السلام

گفته شده است: علت قتل ذکریا این بود که: بعد از متولد شدن حضرت عیسی علیه‌السلام ابلیس به مجلسی از مجالس بنی‌اسرائیل وارد شد و گفت: ذکریا به مریم علیه‌السلام نزدیک شده است و کسی جز او وی را آبستن نکرده است. بنی‌اسرائیل با شنیدن این سخن در پی او شدند تا او را به قتل برسانند.^۲

بلعم باعورا

سوره اعراف نیز اشاره به دانشمندی بزرگوار و مستجاب‌الدعوه می‌نماید که با وسوسه شیطان به خدمت فراعنه درآمد. او «بلعم باعورا» نام دارد و در زمانه حضرت موسی علیه‌السلام می‌زیست و مبلغی شایسته برای شریعت او محسوب می‌شد. طاعات و عبادات بلعم به درگاه خدای واحد چنان مقام و منزلتی در پیشگاه رب‌العالمین به او عطا کرد که هرخواسته‌اش به اجابت می‌رسید. فرعون وی را وادار نمود که از خداوند عجز موسی و یارانش را بخواهد. بلعم وسوسه جاه و مقام شد و با این که مرتبه‌ای بالا داشت به اسفل‌السافلین سقوط کرد به طوری که قرآن کریم او را به سگ تشبیه نموده است.

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۳

سرگذشت کسی که آیات خود را به او دادیم ولی از آن جدا شد و شیطان به او دست یافت و از

^۱ - ر.ک: تاریخ انبیاء، ج ۲، ص ۱.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۸۹.

^۳ - اعراف / ۱۷۵.

ستمگران گشت را برای آنها بخوان.

داستان یوسف علیه‌السلام

داستان یوسف و زلیخا از وقایع تکان‌دهنده‌ای است که سراسر حکایت از قدرت ابلیس در اغواء و فریب انسان می‌نماید، به بخشی از این قصه توجه کنید:

یوسف علیه‌السلام بعد از جدا شدن از پدر و برادرانش، به صورت برده‌ای غریب و بی‌حسب و نسب ولی با وقار و متانت وارد خانه عزیز مصر شد، متانتی که باعث شد عزیز مصر به همسرش بگوید:

«وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِأَمْرَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...»^۱

کسی از مصریان که وی را خریده بود به زن خود گفت: منزلت او را گرامی بدار شاید ما را سودی رساند یا او را به فرزندگی برگزینیم.

او در غربت، خود را از همه گذشته خویش جدا می‌دید ولی هرگز از یکتاپرستی و توجه‌اش به‌سوی معبود واقعی و ولایت الهی جدا نگشته و سراسر دلش از عشق به معبود مالمال شده بود، هرچند وی به رسم بردگان توان بیان معتقدات خود را نداشت. ولی آن دم که خود را در آستانه طرد شدن از رحمت حق دید به همو پناه برد و نام او را برزبان جاری ساخت.

«... قَالَ مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۲

پناه به خدا که او مریبی من است، منزلتم را نیکو قرار داده و ستمگران رستگار نمی‌شوند.

از همان آغاز که یوسف وارد خانه جدید شد، همسر عزیز به درخواست شویش او را اکرام و احترام می‌کرد، مدت‌ها گذشت و یوسف بزرگ و بزرگ‌تر شد و همسر عزیز بیشتر

^۱ - یوسف / ۲۱ .

^۲ - یوسف / ۲۳ .

شیفته وقار و متانت او از سوئی و جمال و زیبایی‌اش از سوی دیگر می‌گشت، به طوری که اندک اندک قلب زلیخا مملو از محبت یوسف شد.

محبت زایدالوصف به خاطر بزرگمنشی یوسف دیری نپائید که آتش شهوت زلیخا را به جوشش درآورد و آن محبت قلبی را تبدیل به عشقی سرکش نمود. دیگر در قلب کوچک زلیخا جز یوسف و جمال او دیده نمی‌شد و روح او سودائی غیر یوسف نداشت.

تاجائی که سخنی غیر سخن او را نمی‌شنید و به جمالی غیر جمال او نظر نداشت و همواره خود را با او همراه می‌کرد.

آری، محبت زیاد او به این برده با افزایش سن وی به عشقی که سراسر وجودش را گرفته بود تبدیل گشت، مدتها زلیخا در این عشق سوخت تا این که یوسفش را در حد بلوغ و توان آمیزش جنسی یافت.

اینک دیگر زلیخا سرمست از این عشق جز به وصال یوسف نمی‌اندیشید، و عطش جگر سوخته او جز با کامیابی از یوسف خنک نمی‌گشت. عشق او به یوسف به حدی رسیده بود که توان ملاحظه هیچ چیزی را از جمله بانوئی مصر، همسر عزیز کشور، اظهار عشق به برده زرخرد، احتمال ضعیف نپذیرفتن یوسف و رسوائی‌های بعد از آن و... را نداشت.

محبت زلیخا به یوسف در قرآن کریم به نقل از زنان مصر با این واژه مطرح شده است.

«... قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

یعنی محبت یوسف تا پرده دل زلیخا راه یافته و تمام قلب وی را احاطه کرده بود.

^۱ - یوسف / ۳۰.

عشق مردان به زنان مطابق طبیعت مردان است ولی اگر زنی به مردی عشق بورزد علاوه بر اقتضای طبیعت او، حکایت از مالا مال شدن تمام وجودش از این عشق می‌نماید.

چه رسد به این که زنی از درباریان و حتی عزیزه مصر به جوانی از بردگان و غلامان خود چنین عشقی را علنی و آشکار نماید، که این خود به تنهایی کافی است که لبریز شدن عشق زلیخا را عیان سازد.

زلیخا هرگز خود را جدا از رسیدن به وصال معشوقش نمی‌دید. چرا که او عزیزه مصر است، کسی نیست که چیزی بخواهد و برایش مهیا نکنند، ملتی آرزوی دیدارش را دارند چه رسد که به وصالش برسند. یوسف هم از آن کس دیگر نیست، ملک طلق خود وی است او یوسف را خریده و در مقابل او زر پرداخته است.

نیز بنابه نقلی عزیز مصر مبتلا به بیماری «عنین» بوده و قادر به آمیزش جنسی نبوده است و نیز زلیخا فرزندی نداشته و لذت داشتن فرزندی از خودش همواره او را به خود مشغول می‌نموده است.

از سوی دیگر، زلیخا نیز زنی کثیف و بدچهره نبود، که در این صورت به دربار راه نمی‌یافت و مقام عزیزه مصر را به خود اختصاص نمی‌داد. یوسف هم جوانی در بحبوحه غرایز بود، جوانی مملو از غرایز جنسی، زیباتر از هر کس، غوطه‌ور در ناز و نعمت دربار و مورد اکرام عزیز مصر.

از طرف دیگر کاخ شاهی نیز غالباً جائی است برای عیش و عشرت، و آنچه در خانه هیچ کس نیست آنجا مهیاست و هر چه دیگران آرزویش را هم نمی‌کنند آنجا به وفور پیداست.

علاوه اینکه زندگی اشرافی زلیخا وفور انواع غذاها و میوه‌ها و لباسها و زیورها بدون این که وقتی برای تهیه آنها صرف شود و یا فکر تهیه آنها ذهنش را مشغول کند، موجبی

بود که او همواره به زیبایی خود و دیگران بیندیشد و هوسها را در خود پیروراند. جدا از همه اینها، کسی هم از این وصال باخبر نمی‌شد چرا که یوسف همواره در خانه زلیخا و دائما با او بود، در آن محیط بسته که هرگز رعیت را بدانجا راهی نبود و اربابان نیز همه زیر دست او بودند و بدون اذن قبلی اطراف کاخش را هم نمی‌دیدند، کسی از این وصال مطلع نمی‌شد.

خلاصه همه اسباب کامیابی یوسف مهیا بود و هیچ مانعی او را تهدید نمی‌کرد. زلیخا هرروز با اسباب آرایشی که هیچ‌کس نداشت خود را می‌آراست، تیرهای صیدش را با صورت متبسم و بزک کرده‌اش و اندام جلایافته‌اش و صداهای پرناز و غمزه‌آلودش، یکی پس از دیگری به‌سوی قلب یوسف پرتاب می‌کرد تا بلکه او را به تقاضا متمایل سازد.

هرشب به آرزوی این وصال به رختخواب می‌رفت و ساعت‌ها این آرزو وی را از خواب باز می‌داشت. هر وقت چشمش به عزیز خفته در بسترش می‌افتاد و یا صدای نفس او را می‌شنید، فکر یوسف بیشتر بی‌طاقتش می‌کرد. خواب او را با غوطه خوردن در همین افکار، می‌ربود ولی در خواب هم از یوسف جدا نمی‌شد و چون صبحدم هراسان از بستر جدا می‌گشت پیکر عزیز در کنارش کذب رؤیاهایش را آشکار می‌کرد.

شبها و روزها به همین منوال سپری شد و زلیخا یوسفش را همواره در سکوت می‌دید و جوابی از این همه درخواست‌های عملی خود نمی‌شنید، اما این آه و افسوس زیاد دوام نداشت، آن عشق سرکش دیگر به صبر علاج نمی‌شد، بلکه درنگ آن را شعله‌ورتر می‌ساخت. او با عزمی قوی‌تر ابتدا به خود می‌پرداخت و سپس همه پرداخته‌هایش را هدیه یوسف می‌کرد.

روزی بهترین لباسهایش را پوشید، به زیباترین شیوه خود را آراست، اطلاقی که خاص خود وی بود از هر جهت مهیا نمود و درهای هفت‌گانه را پشت سر هم بست، پرده

پنجره‌ها را آویخت و با یوسف تنها تر از همیشه شد.

ابتدا سخن از عشق زایدالوصف خود با او به میان آورد، از جمال یوسف و بوی عطرآگین، چشمان، موها و... سخن‌ها گفت. ناز و کرشمه‌هایش را بیشتر کرد، نگاه‌هایش را تندتر نمود حرکاتش را جذاب‌تر ساخت تمام فنون دلربائی را به کار بست و سراسر از خود بی‌خود شد.

اگر تاکنون عشق به یوسف قلبش را پرسیخته بود، الآن تمام وجودش را مالمال از یوسف کرد و شیدائی خودش را نسبت به یوسف با تمام اعضاء و جوارحش به‌نمایش درآورد، چشمانش را به چشم یوسف دوخت و بی‌صبرانه همه وجودش را در کوتاه‌ترین کلمه خلاصه نمود و آمادگی خود را برای هم‌خوابی و کام‌جستن بیان کرد و دیوانه‌وار گفت: بشتاب که من در اختیار تو هستم «هَيْتَ لَكَ».

خدا داند این کلمه چه قدر عشق و شیدائی را در خود نهفته دارد.

یوسف که تا آن دم سکوت بردگان را سیره خود ساخته بود، و از محبت و عشق خود به خدای جهانیان و بی‌اعتنائیش به همه دنیا که زلیخا و عزیز و کشور مصر همه جزئی از آن بودند، حرفی به میان نیاورده بود و هرگز تا آن زمان یک «نه» به زلیخا نگفته بود، گفت: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ.

و به این صورت به زلیخا فهماند منزلتی که او در پیشگاه خداوند دارد از این‌ها بسیار برتر و بالاتر است و هرگز به عمل ظالمان که خواسته زلیخا را نیز شامل می‌شود تمایل ندارد.

من ناچارم آنچه که در آن اتاق گذشت به کشاکش بین خدای خالق هستی و ابلیس مطرود از رحمت او توصیف کنم. کشاکشی سخت که یکی عبد خود را در راه خود می‌خواست و دیگری در پی آفرینش شقاوتی دیگر بود. و هردو مانده بودند که او خود چه اختیار می‌کند و کدامین را برمی‌گزیند.

آری، یوسف از دام شیطان و بلکه دامهای او جست و از معصیت ابا کرد. اما زلیخا که هنوز هم سرمست از عشق به یوسف بود و این حيله‌اش را هم ناکارآمد یافت، چاره‌ای جز این ندید که تا او را به اکراه وادار به هم‌خوابی نماید، لذا چون شعله‌ای از آتش گداخته شد و برآشفت، جستی زد و به‌پا خواست و تصمیم گرفت که یا یوسف را همبستر خود نماید و یا او را تنبیه نماید. یوسف که هر عکس‌العملی را موجب تهمت و افتراء به‌وی از جانب زلیخا و یا مردم می‌دانست، فرار را برقرار ترجیح داد و به‌سوی درهای بسته شده دوید. زلیخا نیز در پی او شد تا شاید خود را به او رساند اما یوسف زودتر در آخر را باز نمود و زلیخا توانسته بود تنها چنگش را به پیراهن یوسف برساند و آن را پاره کند. در همین اثنا شوهر زلیخا فرارسید، زلیخا می‌دانست این صحنه برای شوهرش سؤال‌انگیز است. صورتی بزک کرده و غرق در انواع آرایش‌ها، بدنی عریان، پرده‌های آویخته و اتافی آماده از هر حیث، توأم با رنگی پریده که حکایت از عشقی شکست‌خورده دارد، خود گویای همه‌چیز بود. ولی مکر زنان که کسی را تاب شنیدن آنها نیست، او را واداشت که خود را با وجود این همه قرائن بی‌گناه جلوه دهد و لذا گفت:

«...قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱

زلیخا گفت: سزای کسی که به همسر تو قصد بد کند جز این نیست که زندانی شود و یا عذابی دردناک بیند.

یوسف قصد زوال آبروی زنی که این همه خدمت به وی کرده بود نداشت و لکه‌دار شدن آبروی عزیز را هم نمی‌پسندید و لذا اگر در مقابل تهمت زلیخا قرار نمی‌گرفت

^۱ - یوسف / ۲۵ .

سکوت را ترجیح می‌داد ولی چون اینک زلیخا با بیان شکوه‌اش پرده‌ها را دریده است او نیز از حق خود دفاع کرد و گفت:

«قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي...»^۱

یوسف گفت: او از من کام می‌خواست.

عزیز مصر از وضع موجود و قرائن و شواهد همه‌چیز را فهمیده بود و وقار و متانت یوسف هم به حقیقت آنچه عزیز فهمیده بود یاری می‌رساند. خدای متعال کسی را از نزدیکان زن که گویا خواهرزاده یا عموزاده وی بود و مطابق برخی روایات کودکی از نزدیکان زلیخا بوده است به یاری یوسف رسانید و او با دیدن قرائن گفت:

«...و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۲

یکی از کسان زن که حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زلیخا راست می‌گوید و یوسف دروغ‌گوست ولی اگر پیراهن از عقب پاره شده است زلیخا دروغ‌گوست و یوسف راست می‌گوید.

و چون به پیراهن نظر افکندند دیدند از عقب پاره شده است. عزیز صداقت پندار خود و سخن یوسف را دریافت و به زلیخا گفت: این نیرنگ شما زنان است که به راستی نیرنگ شما بزرگ است:

«فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِّنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ»^۳

عزیز که بیش از هر چیزی، به آبروی خود در میان درباریان و مردم کشورش می‌اندیشید، بدون تأثر از جنایت همسرش که حکایت از عدم غیرت او می‌نمود و یا

^۱ - یوسف / ۲۶ .

^۲ - یوسف / ۲۶ - ۲۷ .

^۳ - یوسف / ۲۸ .

حاکمی از تسلط زلیخا بروی داشت، چاره در این دید که ماجرا را خاتمه دهد و لذا از یوسف خواست که از این واقعه بگذرد و آن را برای احدی نقل نکند، و به زلیخا نیز گفت: از گناهت استغفار کن که خطاکار تو هستی.

«يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ»^۱

اما به هر حال مانع شدن از انتشار چنین واقعه‌ای در کاخ سلطنتی با حضور شخص دیگری که شاهد قضیه بوده و ادعاهای یوسف و زلیخا را با بیان چگونگی پاره شدن پیراهن در جایگاه اصلی آنها نشانده است، به سادگی ممکن نبود.

این واقعه به بیرون کاخ درز کرد و در شهر منتشر شد و نقل مجالس زنانی که پی در پی به دنبال خبرگیری از ماجراهای جدید هستند شد. آنان در مجالس زنانه زلیخا را به باد سرزنش می‌گرفتند و عشق او را به برده‌ای از بردگان، لکه‌ای ننگین بردامنش می‌خواندند.

در هر مجلسی از مجالس اشراف شهر سخن از عشق مذموم زلیخا به غلام کنعانی بود، اینان که یوسف را نمی‌شناختند طبعاً شیدا شدن زلیخا را بسیار وقیحانه می‌شمردند.

عده‌ای نیز که از قبل وصف دل‌آرای یوسف را شنیده بودند، از موقعیت به‌وجود آمده بهره بردند و چنان به گفتگوهای زنانه دامن زدند تا احساسات زلیخا را برانگیزند، بلکه او در مقام دفاع از دل‌باختگی خود، جمال یوسف را به آنان بنمایاند و چنین نیز شد.

زلیخا برای این زنان پیغام فرستاد که در ساعتی معین در مجلسی گردهم آیند. قصد او از تدارک این مجلس این بود که خودش را از گفته‌های مردم معذور سازد و ناچاریش را از عشق سرشارش بیان کند. و البته او مطمئن بود هیچ جمالی دل‌معشوقش را به‌دست نمی‌آورد و یوسفی که به او در آن محیط و با آن شرایط رغبت نکرده بود به هیچ‌کدام از

^۱ - یوسف / ۲۹ .

این‌ها توجه نمی‌کند.

زمان موعود سررسید، زنان درباریان بیشتر از آنچه تاکنون برای رفتن به مجالس می‌کردند خود را آراستند و خود را با دلنشین‌ترین آرایش‌ها بزرگ کردند، پر جلوه‌ترین لباسها را پوشیدند و برای نشستن لحظه‌ای چشم یوسف بر جمالشان، خود را آماده جذاب‌ترین نگاه به وی کردند. آنان فارغ از غم گرسنگان و برهنگی برهنگان با بهره‌بری از همه وسایل کامجویی، خود را چون مه پاره ساختند و با همان هیبت یکی پس از دیگری وارد مجلس شدند و در جای مخصوص خود نزد عزیزه نشستند. پذیرایی صورت گرفت و در مقابل هرکس میوه گذاشته شد و آنان مشغول پوست کندن میوه و تناول آن شدند.

زلیخا در این هنگام نزد یوسف آمد و به او دستور داد به همان مجلس وارد شود. یوسف وارد مجلس زنان شد و زنان دربار به یکباره جمالی دیدند که تاکنون وصفش را هم نشنیده بودند. آنان بهت‌زده، حیران و مبهوت قامت دل‌آرای یوسف شدند و آنچه که سالها گذشت تا زلیخا را در چهار دیوار کاخ و به‌دور از دیده‌ها شیدا کند به یکباره تابید و همه را واله و حیران خود ساخت و با این‌که می‌بایست هرکدام نزد دیگری متانت خود را حفظ کند و نسبت به هم شرم و حیا نشان دهند، به‌جای بریدن میوه، دست‌های خود را بریدند و غرق تماشای یوسف گشتند و بی‌پرده و بی‌حیا گفتند:

«...وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ»^۱

سبحان‌الله این بشر نیست بلکه فرشته‌ای است بزرگوار.

شاید می‌خواستند با زلیخا هم‌ناله شوند و به درد دل با او پردازند و از سرزنش‌های گذشته خود اظهار تأسف نمایند، و عذر جویند که ما خیال می‌کردیم تو حیران بشری

^۱ - یوسف / ۳۱.

شده‌ای، این که بشر نیست. یا می‌خواستند بگویند چگونه ممکن است جوانی بالغ، زنی مه روی چون زلیخا را در پس اتاقهای در بسته که شیدایش شده و خود را آماده کرده است بیابد و به وصال او تن ندهد این انسان نیست بلکه فرشته است.

زلیخا به زنان درباری غرقه در خون دستهایشان، روی کرد و گفت:

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ...»^۱

این همان کسی است که به خاطر او مرا سرزنش کردید.

سپس او که یگانه گوهر زنان یعنی عفت را در سایه زندگی کاخ‌نشینی به‌دور از معنویت از دست داده بود، برآنچه که زنان در موردش می‌گفتند مهر تأیید گذاشت و و عشق سرکش خود را که تاکنون می‌خواست در پس پرده‌ها مخفی کند به زنان اعلام کرد و چنین به کرده‌اش اعتراف نمود:

«...وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ...»^۲

من برای کامجویی او را خواندم ولی او خودداری کرد.

وی پا را از این هم فراتر گذاشت و دوام شعله فروزان عشق خویش را هم عیان ساخت و گفت: اگر او خواست مرا عملی نسازد و به وصال من تن ندهد و با من همبستر نشود باید زندانی شود و تن به خواری و ذلت دهد.

«...وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ»^۳

این تهدیدی سخت از جانب زلیخا بود و نشان می‌داد که او به هیچ صورت حتی به‌قیمت رسوائی و عیان شدن وصال نزد شوهر و نزدیکانش و نیز باخبر بودن زنان دربار، از یوسف دست‌بردار نیست.

^۱ - یوسف / ۳۲ .

^۲ - یوسف / ۳۲ .

^۳ - یوسف / ۳۲ .

یوسف که آنی از پروردگارش غافل نشده و به غیر او توجه نکرده بود، با دیدن این واقعه به خدا پناه برد و گفت: خدایا زندان از آلوده شدنم به گناه بهتر است.

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۱

یوسف گفت: پروردگارا زندان از آنچه که این زنان از من توقع دارند برایم محبوبتر است و اگر مکر و نیرنگ آنان را از من دور نگردانی شیفته آنان می‌شوم و از جاهلان می‌گردم.

بیرون رفتن خبر جلسه زنان دربار بر شور جلسات زنان مصری افزود و آنها که تاکنون دم از سرزنش زلیخا می‌زدند، اینک در انتظار ورود به قصر و دیدن جمال یوسف بودند. ایجاد چنین مشکلاتی برای دربار و نیز درخواست زلیخا از همسرش، عزیز را وادار کرد که به‌جای اجرای عدالت و طرد همسر خیانت‌پیشه، یوسف پاکدامن را به زندان افکند تا بلکه هم زلیخا راضی گردد و هم آبروی برباد رفته خود را به‌دست آورد. یوسف علیه‌السلام اینک از کاخ حکومتی و آن همه ناز و نعمت خارج گشت و به زندان روانه شد و بی‌تردید اگر ایمان و اعتقاد او به مبدء نبود تحمل سختی‌های زندان بعد از آن همه نعمت در قصر برای او امکان‌پذیر نبود، بلی او زندانی شدنش را اجابت دعای خودش از سوی خدا می‌دانست.

«فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲

پروردگارش دعایش را اجابت کرد و مکرشان را از او بازداشت زیرا خداوند شنوای داناست.

سالها یوسف در زندان بود تا این که شبی شاه خوابی هولناک دید، او خوابش را برای معبران بیان کرد و گفت: هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر را می‌خورند، هفت

^۱ - یوسف / ۳۳ .

^۲ - یوسف / ۳۴ .

خوشه سبز و هفت خوشه خشک نیز به خوابم آمد.

معبّران از تعبیر این خواب ناکام ماندند، ساقی پادشاه که مدتی هم زندانی یوسف بود و از ناراحتی شاه نگران بود به یادش آمد که سالهای گذشته وی و رفیقش شبی در زندان خوابی دیده بودند یکی خواب دیده بود آب انگور می‌گیرد و دیگری خواب دیده بود که پرندگان... آنها خوابشان را به یوسف گفتند و او خوابشان را چنین تعبیر کرده بود که یکی ساقی شاه و دیگری کشته خواهد شد. یوسف به او سفارش کرده بود که آنگاه که ساقی می‌شود از وی هم نزد شاه نامی ببرد، اما ساقی، یوسف را فراموش کرده بود.

خواب شاه موجب جهشی در ذهن ساقی شد و او را به یاد دوست گذشته‌اش یوسف انداخت و شاه را به وجود معبری ارزشمند در زندانش خبر داد.

وی نزد یوسف به زندان آمد و خواب را برای یوسف بیان کرد یوسف هم بی‌توجه به بی‌وفائی دوست ساقی خود در این مدت طولانی، گفت: هفت سال فراخ در پیش‌رو دارید و در پی آن هفت سال قحطی پیش خواهد آمد. سپس توصیه کرد باید بسیار زراعت کنید مقداری را مصرف و مابقی را نگهدارید که در هفت سال قحطی از آن بهره برید.

ساقی به نزد شاه آمد و تعبیر خوابش را بیان کرد، شاه که تعبیر خواب را با تدبیری زیبا برای حفظ مردم از قحطسالی شنیده بود، متأثر از زندانی شدن چنین حکیمی در زندان شد و دستور داد یوسف را به کاخ آورند.

ساقی به دستور پادشاه به زندان برگشت و فرمان را به یوسف ابلاغ کرد، اما یوسف که نمی‌خواست بعد از خروج از زندان، کسی به‌عنوان فردی آلوده به او نگاه کند، در پاسخش فرمود: نزد سرپرست خود بازگرد و به وی بگو ماجرای زانی که دستان خود را بریدند چه بود، مسلماً پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است.

«... قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَنُلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ»

عَلِيمٌ.^۱

یوسف علیه‌السلام باز هم به احترام سخن عزیز که به او گفته بود این راز را نگه دار، از زلیخا سخنی به‌میان نیاورد. ساقی پیغام یوسف را به شاه رسانید، شاه دستور تفحص در علت زندانی شدن یوسف را صادر کرد و به‌دنبال آن امر کرد که زنان قصر و از جمله زلیخا حاضر گردند.

قاضی مخصوص پادشاه و یا خود وی، ماجرای زندانی شدن یوسف را از زنها پرسید، آنها گفتند: ما بودیم که او را به‌سوی خود خواندیم ولی او ابا کرد و از عفت خود خارج نگردید.

«...قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»^۲

گفتند: پناه بر خدا ما هیچ ایرادی در کار او نیافتیم، زلیخا نیز گفت: اکنون حق آشکار شد من بودم که او را به‌سوی خود به‌کامجویی خواندم و او راست می‌گوید.

سپس زلیخا برای به‌دست آوردن دل شوهرش گفت:

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ * وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۳

این سخن را بدان جهت گفتم که هم‌سرم عزیز بدانند من در غیاب او عملی انجام نداده‌ام که خدا نیرنگ خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند من خودم را مبرا نمی‌کنم که نفس پیوسته به بدیها فرمان می‌دهد مگر آنچه را پروردگارم رحم کند که پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

البته گفته می‌شود این دو آیه سخن یوسف می‌باشد نه زلیخا و شاید حق نیز همین

^۱ - یوسف / ۵۰ .

^۲ - یوسف / ۵۱ .

^۳ - یوسف / ۵۲ - ۵۳ .

باشد زیرا: اولاً دل چرکین عزیز با این اعتراف هرگز ترمیم نمی‌شد. ثانياً: اگر این همه نقشه‌چینی برای وصال با غیر خیانت محسوب نشود کمتر از خیانت هم نیست. ثالثاً سخن از ربوبیت خداوند با آنچه که در بت پرستی زلیخا بیان شده است، سازگار نیست و البته هر سه اشکال قابل توجیه می‌باشد، مخصوصاً اینکه نیامدن لفظ «قال» در ابتدای دو آیه تفسیر اول را قوی می‌سازد.

این اعترافات، اشتیاق پادشاه را به یوسف بیشتر کرد و به همین خاطر تصمیم گرفت او را به‌عنوان مشاور خود برگزیند، لذا پیغام دیگری برایش فرستاد و او را نزد خود خواند و در کنار خویش نشانید و به پیشنهاد یوسف، منصب خزانه‌داری مصر را برای عملی ساختن تدبیر او در کنترل امور چهارده ساله مملکت مطابق تعبیر خوابش به او سپرد.

نکته مهم

بنابر آنچه در قرآن کریم آمده است بعد از اینکه زلیخا قصد یوسف کرد، یوسف نیز اگر برهان الهی را نمی‌دید، قصد زلیخا می‌نمود.

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۱

زلیخا قصد یوسف کرد و اگر یوسف برهان الهی را ندیده بود قصد زلیخا می‌کرد، این چنین بدی و فحشاء را از او دور کردیم زیرا او از بندگان مخلص ماست.

مراد از برهان الهی چیست؟ یوسف چه دید که باعث شد مرتکب عصیان نشود؟

به امام باقر علیه‌السلام عرض کردند که برهان الهی چه بود؟ حضرت فرمود مردم چه می‌گویند؟ راوی عرضه می‌دارد مردم می‌گویند: یوسف پدرش یعقوب را در گوشه اطاق دید که انگشت به دهان گرفته و می‌گوید: در آسمان جز پیامبران هستی می‌خواهی در

^۱ - یوسف / ۲۴ .

زمین جز گنهکاران شوی؟

حضرت فرمود: نه چنین نیست که آنان می گویند «لا لیس كما یقولون».

راوی می پرسد پس یوسف در آن لحظات چه دید؟ حضرت فرمود:

لَمَّا هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا قَامَتْ إِلَى صَنَمٍ مَعَهَا فِي الْبَيْتِ، فَأَلْقَتْ عَلَيْهِ تُوْبًا فَقَالَ لَهَا يَوْسُفُ: مَا صَنَعْتَ،
قَالَتْ طَرَحْتُ عَلَيْهِ تُوْبًا، أَسْتَحْيِي أَنْ يَرَانَا، فَقَالَ يَوْسُفُ: فَانْتَ تَسْتَحِينِ مِنْ صَنَمِكِ، وَ هُوَ لَا يَسْمَعُ
وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا أَسْتَحْيِي أَنَا مِنْ رَبِّي.^۱

وقتی زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد او را، زلیخا برخاست و به سوی بتی که با او در خانه بود رفت و بر آن پارچه ای افکند، یوسف گفت: چه می کنی؟ زلیخا گفت: پارچه ای براو افکندم چرا که حیا می کنم، ما را ببیند. یوسف گفت: تواز بت خودت که نه می شنود و نه می بیند حیا می کنی و من از پروردگارم حیا نکنم.

از اباصلت رحمه الله نیز نقل شده است که:

مأمون برخی از اهل علم از مذاهب مختلف را جمع کرد، در میان این عده «علی بن محمد بن جهم» بود و خطاب به امام رضا علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا شما به عقّت انبیاء قائلید؟ فرمود: بلی. عرض کرد: پس چه می فرمائید در «و لقد هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا؟».

فقال عليه السلام: فَإِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يَوْسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرَتْهُ لِعِظَمِ مَا تَدَاخَلَهُ، فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ، وَ السُّوءَ الْقَتْلُ وَ الْفَحْشَاءُ الزُّنَا.^۲

زلیخا قصد گناه کرد و یوسف قصد کرد که اگر مجبور شود او را به قتل رساند زیرا از پیشنهاد زلیخا ناراحت شده بود، خداوند هم گرفتاری کشتن زلیخا را از او گرفت و هم فحشا را و لذا خداوند می فرماید: تا بدی و فحشا را از او دور گردانیم، بدی قتل است و فحشا زنا.

^۱ - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۶۶.

^۲ - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۶۸.

علاوه بر این دو روایت، برهان الهی در آیه شریفه مورد بحث نزد مفسرین شیعه که قائل به عصمت انبیاء هستند چنین تفسیر شده است:

۱ - حجت الهی در تحریم زنا و علم به عاقبت کار زانی و عقاب او.

۲ - طهارت قلب انبیاء از گناه و معصیت.

۳ - دیدن این آیه برسقف اتاق «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَةَ إِنَّهَا كَانَتْ فَاحِشَةً...»^۱

در کتب روایی و تفسیری اهل سنت، نیز روایاتی در بیان برهان الهی که موجب پاکدامنی یوسف گشت، دیده می‌شود به‌نمونه‌هایی از این روایات توجه کنید:

طبری از ابن عباس نقل می‌کند که «ابن ملیکه» از وی پرسید: هم و قصد یوسف به کجا رسید؟ ابن عباس گفت:

استلقت له و جلس بین رجليها.^۲

زلیخا به پشت خوابید و یوسف بین پاهایش نشست.

در روایت دیگری هم او از ابن عباس، همین سؤال را مطرح کرد و ابن عباس گفت:

استلقت علی قفاها و قعد بین رجليها لینزع ثیابه.^۳

زلیخا به پشت خوابید و یوسف بین پاهایش نشست تا لباسش را درآورد.

از مجاهد نیز نقل شده است که:

جلس منها مجلس الرجل من امرئته.^۴

همان‌طور که مرد با زن خود هنگام همخوابی می‌نشیند، نشست.

نیز از او نقل شده است که:

^۱ - (نزدیک زنا نشوید که عملی بسیار زشت و شیوه‌ای ناپسند است). اسراء / ۳۲ .

^۲ - تفسیر جامع‌البیان، ج ۷، ص ۲۴۰ .

^۳ - همان، ص ۲۴۱ .

^۴ - همان، ص ۲۴۱ .

حلّ السّراويل حتّى التّبان و استلقت له.^۱

یوسف شلوار و حتی شورت خود را کند و زلیخا برای او به پشت خوابید.

باز طبری از ابن عباس نقل کرده است که:

جلس منها مجلس الخاتن و حلّ الهمیان.^۲

یوسف چون شوهر زن نشست و بند شلوار خود را گشود.

نیز ابن ملیکه از ابن عباس آورده است:

استلقت له و جلس بین رجليها و حلّ ثیابه او ثیابها.^۳

زلیخا برای یوسف به پشت خوابید و یوسف بین دوپای زلیخا نشست و لباس خود و یا لباس او را از تن خارج کرد.

طبری از سعید بن جبیر نیز نقل کرده است که:

اطلق تکة سراويله.^۴

یوسف بند شلوار خود را باز کرد.

ابن ملیکه نیز گفته است:

بلغنی ان یوسف لما جلس بین رجلي المرئة فهو یحلّ همیانه، نودی: یا یوسف بن یعقوب لا تزن،

فان الطیر اذا زنی تنائر ریشه، فاعرض: ثم نودی فاعرض، فتمثل له یعقوب عاضاً علی اصبعه فقام.^۵

به من رسیده است وقتی یوسف بین دوپای زلیخا نشست و بند شلوارش را باز کرد، ندائی رسید: یا یوسف بن یعقوب زنا نکن که

اگر پرنده زنا کند بالش می ریزد. یوسف توجهی به ندا نکرد، بار دیگر ندا

^۱ - همان .

^۲ - همان، ص ۲۴۰ .

^۳ - همان .

^۴ - تفسیر جامع البیان، ج ۷، ص ۲۴۵ .

^۵ - همان، ج ۷، ص ۲۴۱ .

تکرار شد و باز یوسف توجهی نکرد تا این که یعقوب برای یوسف ممثل شد در حالی که انگشت به دندان گرفته بود، آنگاه یوسف برخاست.

درالمنثور و طبری نیز از سعید بن جبیر آورده‌اند:

مَثَلُ لَهُ يَعْقُوبُ عَاضًا عَلَىٰ اصْبَعِهِ فَضْرَبَ صَدْرَهُ فَخَرَجَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ اَنَاْمَلِهِ.^۱

یعقوب برای یوسف ممثل شد و در حالی که انگشت به دندان می‌گزیده، ضربه‌ای به پشت یوسف زد و شهوت از میان انگشتانش خارج شد.

حسن نیز می‌گوید:

رَأَى تَمَثَالَ يَعْقُوبَ عَاضًا عَلَىٰ اصْبَعِهِ يَقُولُ: يَوْسُفُ، يَوْسُفُ.^۲

یوسف تمثال یعقوب را در حالی که انگشت به دندان گزیده بود دید که می‌گفت: یوسف! یوسف!

قتاده نیز می‌گوید:

رَأَى صُورَةَ يَعْقُوبَ فَقَالَ: يَا يَوْسُفُ تَعْمَلُ عَمَلَ الْفَجَّارِ وَ اَنْتَ مَكْتُوبٌ فِي الْاَنْبِيَاءِ فَاسْتَحْيَا مِنْهُ.^۳

یوسف صورت یعقوب را دید که به وی می‌گوید: ای یوسف عمل فاجران را انجام می‌دهی، در حالی که از جمله انبیاء نوشته شده‌ای و لذا یوسف از او حیا کرد.

در کتب شیعی مانندی از این روایات نقل شده است، توجه کنید:

از امام باقر علیه‌السلام به نقل از حضرت امیر علیه‌السلام در تفسیر آیه نقل شده است که:

طَمِعَتْ فِيهِ وَ طَمِعَ فِيهَا وَ كَانَ طَمَعَهُ فِيهَا اِنَّهُ هَمَّ اَنْ يَحِلَّ التَّكَّةَ.^۴

^۱ - همان، ۲۴۵.

^۲ - همان.

^۳ - همان، ص ۲۴۷.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

زلیخا به یوسف طمع کرد و یوسف هم طمع ورزید، طمع یوسف این بود که می‌خواست بند شلوار خود را باز کند.

این روایات تا چه میزان قابل اعتناء هستند؟

تردید نیست که نقش حدیث به‌عنوان مفسر قرآن و مبین آن و بیان دیدگاه اسلام در تمام زوایای اعتقادی و عملی آن، نقشی بسیار مهم است به‌طوری که بدون آن تصویری روشن از زوایای دین آشکار نمی‌گردد.

ولی متأسفانه حدیث از همان آغاز صدور، به آفت عظیمی دچار گشت، آفتی که دامنه حدیث را آلوده ساخت و در تمامی مبادی دینی نفوذ کرد و بدعت‌هایی از تحریم واجب و تحلیل حرام در فقه گرفته تا مرزهای اعتقادی و زیربنائی ایجاد نمود.

علامه امینی رحمه‌الله نویسنده کتاب «الغدیر» نام چهل و سه نفر از راویان که ۴۰۸۶۸۴ روایت را جعل کرده‌اند به ثبت رسانده است، جعل این مقدار روایت از این تعداد معدود، گسترش این آفت را عیان می‌سازد. به نقل علامه امینی، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری از محدثان برجسته اهل سنت و صاحب کتاب «صحیح بخاری» از بین ۶۰۰/۰۰۰ حدیث تنها ۲۷۶۱ حدیث را برگزیده است.

ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری که محدثی دیگر از محدثان بزرگ اهل سنت و صاحب کتاب «صحیح مسلم» می‌باشد از ۳۰۰/۰۰۰ حدیثی که به دستش رسیده تنها ۴۰۰۰ حدیث را برگزیده و بقیه را مجعول و ساختگی می‌داند.

شخصی به‌نام «ابوهریره» با این که تنها ۲۱ ماه مصاحب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است ۵۳۷۴ روایت را از او نقل نموده است.

کثرت روایات منقوله از او به‌حدی بود که خلیفه دوم «عمر بن خطاب» او را به‌همین

علت دوبار تازیانه زد و در نهایت وی را تهدید به تبعید نمود.
حضرت امیر علیه السلام نیز در مورد او فرموده است، وی بیش از هر دروغگوئی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بست.

بخاری در صحیح خود که به نظرش از جمع روایات مختلف صحاح آن را برگزیده است ۴۴۶ حدیث از ابوهریره نقل نموده است.^۱

جعل حدیث کار تحقیق را بردانشمندان اسلامی بسیار سخت نموده است. برای این اساس علمی مانند «درایه» و «رجال» و «اصول فقه» به وجود آمد، تا اندیشمندان ضمن طبقه‌بندی احادیث به صحیح و ضعیف، سلسله راویان روایت را دقیقاً مورد بررسی تاریخی قرار دهند، تا اگر در سلسله‌ای یک نفر انسان دروغگو، اهل غلو و افراط، بی‌مبالا نسبت به دین، متزلزل در عقاید، فراموشکار و عدم تحفظ قوی و... وجود دارد حدیثش پذیرفته نشود و یا اگر حدیثی با اصول مسلم برگرفته از آیات و نیز روایات متواتر و قوی تعارض دارد پذیرفته نگردد. و در صورت تعارض احادیث مستند با هم، ضوابط رجحان یکی بردیگری معلوم شده تا در مقام عمل به حدیثی که راجح شمرده می‌شود عمل شود.

باتوجه به این مقدمه، اصل مسلم نزد شیعه عصمت انبیاء است و این قوه آنان را از هرگناه و معصیتی باز می‌دارد، خصوصاً از یوسف که خداوند به صراحت درباره‌اش می‌فرماید او از بندگان مخلص ما بود.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۲

و داستان او را احسن‌القصص نامید.

«فَخُنُّ نَفْسٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...»^۳

^۱ - ر.ک: الغدير، ج ۵، ص ۲۹۱.

^۲ - يوسف / ۲۴.

^۳ - يوسف / ۳.

چگونه ممکن است او تمام مقدمات گناه را فراهم کند و لباسهایش را درآورد و به حال همخوابی قرار گیرد، تا این که پیغمبری بروی ممثل شود و در حالی که سرانگشت به دندان گرفته، او را تهدید کند یا سقف شکافته شود و آیه‌ای فرود آید، یا جبرائیل امین بر او نازل شود و او با این همه آیات واهمه‌ای نداشته باشد و هراسی به دلش نیفتد تا چندبار این‌ها محقق شود آن وقت به پشتش زند تا شهوتش خارج شود و دیگر توان عمل جنسی نداشته باشد، آنگاه از آن موضع بلند شود. آیا چنین کسی قابل مدح است و آیا قصه‌اش را «حسن القصص» می‌نامند!

قال الرضا عليه السلام : المعصوم لا يهتمُّ بذنبٍ ولا يأتيه، و لقد حَدَّثَنِي ابي عن ابيه الصادق عليه السلام أَنَّهُ قال: هَمَّتْ بَانَ تَفْعَلْ وَ هَمَّ بَانَ لَا يَفْعَلْ.^۱

معصوم قصد گناه نمی‌کند و آن را انجام نمی‌دهد، پدرم به نقل از پدرش حضرت صادق علیه‌السلام به من فرمود: که زلیخا تصمیم گناه گرفت و یوسف تصمیم ترک آن.

به هر حال آنچه از این آیه شریفه^۲ به دست می‌آید این است که: یوسف همانند همه انبیاء دوچهره انسانی و الهی دارد. طبیعت او همانند هر انسان دیگری امکان لغزش و گناه دارد. اما از آن جهت که نبی خداست چه بسا مورد تأیید الهی قرار گیرد و دچار انحراف نشود.

بنابراین آیه مورد بحث نه تنها عصمت حضرت را نفی نمی‌کند، بلکه دلالت بر توجه خداوند در لحظات بحرانی به انبیاء خود می‌نماید.

همزاد انسان

^۱ - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۶۹.

^۲ - یوسف / ۲۴.

وجود شیطانی برای انسان که مأمور خاص اغوای او بوده باشد در روایات به صراحت مطرح شده است و آیات قرآن نیز بدان اشاره دارد. به آیاتی در این باره توجه کنید.

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * حَتَّىٰ إِذَا جَاءْنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»^۱

کسی که از خداوند برگردد براو شیطانی می‌گماریم تا همواره قرینش باشد تا آنگاه که او با قرینش به حضور ما آید آدمی خطاب به شیطانش گوید ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد همراهی هستی.

در سوره نساء از این شیطان به بدترین همدم‌ها تعبیر شده است.

«...وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانَ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا»^۲

در قیامت که آدمیزادگان برای دیدن نتیجه اعمال خود در محشر حاضر می‌شوند هنگام محاسبه، شیطانی که همواره با آدمی بوده است و اغواء و فریب وی را به عهده داشته می‌گوید:

«قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ وَ لَكِنَّ كَان فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۳

همدمش گوید: ای پروردگار ما، من او را به عصیان مجبور نکردم، خودش مستعد گمراهی و ضلالت بود.

هست شیطان با تو همراه ای پسر

من ترا کردم از این معنی خبر

اخبار و احادیث نیز به صراحت از وجود این قرین دائمی که تا لحظه مرگ از آدمی جدا نمی‌شود، سخن به میان آورده‌اند.

^۱- زخرف / ۳۶- ۳۸ .

^۲- نساء / ۳۸ .

^۳- ق / ۲۷ .

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الشيطانَ لَيَجْرِي مِن ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ و قال ما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إلّا و له الشيطانُ.^١

شیطان همانند خون در وجود بنی آدم جاری می شود، حضرت نیز فرمود: هیچ کدام شما نیست مگر این که شیطانی دارد.

آن حضرت نیز در مورد ناله شیطان که هنگام ازدواج جوان سر می دهد، می فرماید:

ما مِنْ شَابٍّ تزوّجَ فی حَدائِهِ سِنَّهُ إلّا عَجَّ شيطانُهُ يا وبله عَصَمَ مِنِّي ثُلثِي دِينَهُ، فليَتَّقِ اللهَ العبدُ في الثُّلثِ الباقِي.^٢

جوانی نیست که در آغاز سن بلوغش ازدواج کند مگر این که شیطانی که مأمور فریب دادن وی است فریاد برآورد که وای بر او، دوثلث دینش را از من حفظ نمود، پس این بنده برای حفظ ثلث باقی تقوای الهی پیشه کند.

معلوم است ضمیر «شیطان» به جوان عود می کند که اشاره به شیطان خاص او دارد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

و لو أنّ مؤنّاً علی قُلَّةِ جَبَلٍ لَبَعَثَ اللهُ عزّوجلّ إليه شيطاناً يُوِيه.^٣

هرچند مؤمنی در قله کوهی زندگی کند، خدای متعال شیطانی به سویش روان می دارد تا او را آزار دهد.

آن حضرت نیز می فرماید: وقتی دستور اخراج ابلیس از بهشت رسید، به خداوند عرض کرد: تو عادلی و به احدی ستم روا نمی داری، پس ثواب اعمال گذشته ام چه شد؟ خداوند فرمود: از امور دنیا هر آنچه را خواهی بخواه.

ابلیس چندچیز از خداوند درخواست کرد و آنها عبارتند از: باقی ماندن و حیات

^١ - بحار الأنوار، ج ٦٠، ص ٣٢٩.

^٢ - مستدرک الوسایل، ج ١٤، ص ١٤٩.

^٣ - بحار الأنوار، ج ٦٥، ص ٢١٨.

داشتن تا روز قیامت، سلطه بر بنی آدم، جریان یافتن در بنی آدم همانند جریان خون در رگهای او، به قدر هر فرزندی که از بنی آدم متولد شود، دو فرزند از وی به دنیا آید: توان این که انسان ها را ببیند و کسی او را مشاهده نکند، قدرت این که به هر صورت که اراده کرد مجسم شود، و خداوند خواسته هایش را به او عطا فرمود.^۱

امام سجاد علیه السلام شیطان موکل بر انسان با ایمان را بیش از یک و دو شیطان می داند و می فرماید:

اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ خَلِيَ عَلَى جِوَارِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ عِدَّةَ رِبْعَةٍ وَ مُضَرَ كَانُوا مُشْتَغَلِينَ بِهِ.^۲

وقتی مؤمنی می میرد، به تعداد قبیله های ربیعه و مضر، از شیاطینی که مأمور او بوده اند او را رها می سازند.

البته بنابر روایات، وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اوصیاء او و شیعیان خالص آنها همزاد شیطانی خود را تحت کنترل خود دارند. حضرت در مورد کسی که وی را در خواب دیده بود می فرماید: هر که مرا به خواب ببیند خود مرا دیده است زیرا شیاطین به صورت من و صورت احدی از اوصیایم و نه به صورت احدی از شیعیان آنها در نمی آیند.^۳

ناگفته نماند آنچه گفته شد به این معنا نیست که خداوند برای اینان همزادی خلق نکرده باشد. بلکه همزاد از شیاطین برای همه خلق شده ولی برخی، شیاطین قرین خود را از بین برده اند.

قال الصادق علیه السلام : ما بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا وَ فِي وَ قْتِهِ شَيْطَانَانِ يُوْهُبَانِهِ وَ يَفْتِنَانِهِ وَ يُضِلَّانِ

^۱ - همان، ج ۶۰، ص ۲۷۵.

^۲ - همان، ج ۶۵، ص ۲۲۲.

^۳ - امالی صدوق، مجلس ۱۵، ج ۱۰.

النَّاسَ بَعْدَهُ، فَمَا الْخَمْسَةُ أُولَئِكَ مِنَ الرُّسُلِ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله و
أَمَّا صَاحِبَا نُوحٍ فِ «فَيْطِيْفُوس» وَ «خَرَام» وَ أَمَّا صَاحِبَا إِبْرَاهِيمَ فِ «مَكِيل» وَ «رَذَام» وَ أَمَّا صَاحِبَا مُوسَى
فِ «السَّامِرِي» وَ «مِرْعَقِيْبَا» وَ أَمَّا صَاحِبَا عِيسَى فِ «مَوْلَس» وَ «مَرِيْسَا» وَ أَمَّا صَاحِبَا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فِ «حَبْتَر» وَ
«زَرِيْق»^١.

خداوند پیامبری برگزیده مگر این که دو شیطان مأمور شده اند تا آزارش دهند و او را به فتنه اندازند و امتش را بعد از وی به
گمراهی کشانند، پیامبران اولوالعزم نیز از این نکته مستثنی نیستند...

حضرت سپس نام شیاطین موکل این انبیاء بزرگ الهی را بر شمرده است.

عایشه همسر پیامبر در مورد شی که حضرت از اتاق خارج شده بود، می گوید:

فَفَعَّرْتُ عَلَيْهِ فَجَاءَ فَرَأَى مَا أَصْنَعُ، فَقَالَ: مَالِكٍ يَا عَائِشَةُ أَغْرَتِ؟ فَقُلْتُ وَ مَالِي لَا يَغَارُ مِثْلِي عَلِي
مِثْلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَقْدَ جَائِكِ الشَّيْطَانُ؟ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ مَعِيَ شَيْطَانٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ:
وَ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَ مَعَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ لَكِنَّ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ آعَانَنِي عَلَيْهِ حَتَّى اسْلَمَ أَيْ
إِنْقَادَ وَ صَارَ لَا يَأْمُرُ إِلَّا بِالْخَيْرِ^٢.

غیرت زنانه مرا گرفت که میداد پیامبر نزد دیگر همسرانش رفته باشد، وقتی حضرت برگشت، فرمود: چه شده است تو را ای
عایشه؟ آیا غیرت ورزیدی؟ گفتم: تعجبی ندارد که مثل من به مثل تو غیرت ورزد، حضرت فرمود: آیا شیطانان تو را گرفته
است؟ گفتم: آیا من شیطان دارم؟ فرمود: بلی بلکه با هر انسانی شیطان است. گفتم: با شما هم ای رسول خدا؟ فرمود: بلی با من
هم ولی پروردگار عزوجل یاریم داد تا او را تسلیم خود کنم، و مطیع خود گردانم، او اینک جز به خیر دستوری به من نمی دهد.
ناگفته نماند که صرف وجود همزادی از شیطان برای انسان به معنای لزوم وسوسه وی نیست، بلکه تنها
به معنای امکان وسوسه از سوی اوست.

یک نکته

^١ - بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٢١٢ .

^٢ - صحیح مسلم، ج ٨، ص ١٣٩ .

تا اینجا به وجود چهار عده از شیاطین آشنا شده‌ایم که عبارتند از: ابلیس، شیاطین خاصی که موکل مخصوص هرانسانی می‌باشند (بنابر آنچه که در همین بحث گذشت)، شیاطین مخصوصی که هر کدام در وسوسه نوعی از گناهان دخیل هستند، (بنابر آنچه که در مبحث «فرزندان ابلیس» گذشت) و شیاطین عامی که به‌طور عموم بر مردم سیطره می‌یابند. روایات ذیل به این گروه از شیاطین اشاره دارند.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

انَّ لِابْلِيسَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ «هُزَعٌ» يَمَلَأُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ يَأْتِي النَّاسَ فِي الْمَنَامِ.^۱
ابلیس را شیطانی است که او را «هزاع» خوانند. وی بین مشرق و مغرب را هر شب هنگامی که خلایق در خوابند پر می‌سازد.

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

انَّ لِابْلِيسَ عَوْنًا يُقَالُ لَهُ «تَمْرِيحٌ» إِذَا جَاءَ اللَّيْلُ مَلَأَ بَيْنَ الْخَافِقَيْنِ.^۲
ابلیس را مددکاری است به نام «تمریح»، آنگاه که شب فرارسد بین مشرق و مغرب را پر می‌کند.

فرشته‌ای در مقابل هر شیطان

گفتیم هرانسانی را شیطانی است که او را وسوسه کرده و به گمراهی می‌کشاند، اما از آنجا که حکمت الهی بر آن متعلق شده است که حالت اختیار هرگز از آدمی سلب نشود، در مقابل هر شیطانی، فرشته‌ای را نیز مأمور او ساخته است تا راه هدایت را برای او عیان نماید و او را بدان سو راهنما باشد. وجود قرینی از فرشتگان در مقابل قرین شیطانی در آیات ذیل مطرح شده است.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۵۹.

^۲ - کافی، ج ۸، ص ۲۳۲.

«وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ»^۱

«قرین ملکی انسان به خداوند می‌گوید: این اعمالی است که نزد من محفوظ بود - این عمل توست نزد من که آماده‌اش کرده‌ام».

ناگفته نماند که برخی قرین را در این آیه به همان قرین شیطانی که در بحث قبل مطرح شد تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: مراد از این قرین هم همان قرین شیطانی است، وی به خدا عرضه می‌دارد که: خدایا این همان انسان است که من متصدی گمراهی او بوده‌ام، اینک برای رفتن به دوزخ حاضر شده است.^۲ البته در این صورت هم وجود قرین ملکی از آیات و روایات دیگر قابل استفاده است. عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: گاهی اوقات بدون هیچ علتی غمگین می‌شویم و یا بدون این که هیچ دلیلی داشته باشد خوشحال می‌گردیم، علت این ناراحتی و سرور چیست؟ حضرت ضمن استشهاد به آیه شریفه ۲۶۸ سوره بقره فرمودند:

أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَكٌ وَ شَيْطَانٌ، فَاذَا كَانَ قَرَحَهُ كَانَ دَنُو الْمَلِكِ مِنْهُ، وَ إِذَا كَانَ حُزْنُهُ كَانَ دَنُو الشَّيْطَانِ مِنْهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۳

هیچ کس نیست مگر این که فرشته و شیطانی با او همراه است، هر وقت فرشته به او نزدیک می‌شود خوشحال می‌گردد و چون شیطان او را وسوسه می‌کند ناراحت می‌گردد.

در روایت ذیل به وجود دو ملک در مقابل دو شیطان برای هرانسانی تصریح شده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فان كل واحد منكم معه ملك عن يمينه يكتب حسناته و ملك عن

^۱ - ق / ۲۳ .

^۲ - تفسیر فخر رازی، ج ۲۸، ص ۱۶۶ .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۰۵ .

يَسَارِهِ يَكْتُبُ سَيِّئَاتِهِ وَمَعَهُ شَيْطَانَانِ مِنْ عِنْدِ ابْلِيسَ يُغْوِيَانِهِ.^۱

هرکدام از شما دو فرشته در جانب راست و چپ دارد و نیز دوشیطان مأمور از سوی ابلیس با وی همراه است تا او را گمراه کنند. وجود دو گوش برای قلب، که یک گوش راه ورود الهام‌های رحمانی توسط فرشته است و گوش دیگر محل ورود و سوسه شیطان، نیز بارها در روایات ذکر شده است.

امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

انَّ لِلْقَلْبِ اُذُنَيْنِ فَاِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْاِيْمَانِ: لَا تَفْعَلْ، وَ قَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ: اِفْعَلْ، وَ اِذَا كَانَ عَلٰى بَطْنِهَا نَزَعَ مِنْهُ رُوحُ الْاِيْمَانِ.^۲

قلب دارای دو گوش است، وقتی بنده اراده انجام معصیتی می‌کند، روح ایمانی به او می‌گوید انجام مده و شیطان می‌گوید به انجام برسان و چون او مرتکب عصیان گردد، روح ایمان از او خارج می‌شود.

در روایات به نزول و هبوط دستجات مختلف ملائک و شیاطین در زمان‌های خاص بر انسان اشاره شده است، دسته شیاطین می‌خواهند بندگان الهی را اغواء نمایند و فریب دهند و دسته فرشتگان نیز می‌خواهند انسان‌ها را از دست شیاطین نجات دهند.

به روایت ذیل از پیامبر خدا توجه کنید:

أَوْ لَا أَحَدٌ تُكْمُ بِهِزِيمَةٌ تَفْعُ فِي ابْلِيسَ وَ أَعْوَانِهِ وَ جُنُودِهِ أَشَدَّ مِمَّا وَقَعَتْ فِي أَعْدَائِكُمْ؟ قَالُوا بَلٰى يَا

رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: و الذي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ ابْلِيسَ إِذَا كَانَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ شَعْبَانَ بَثَّ جُنُودَهُ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ أَفَاقِهَا، يَقُولُ لَهُمْ: اجْتَهِدُوا فِي اجْتِدَابِ بَعْضِ عِبَادِ اللَّهِ الْيَوْمَ فِي هَذَا الْيَوْمِ. وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبُثُّ مَلَائِكَتَهُ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ أَفَاقِهَا يَقُولُ لَهُمْ: سَدُّوا عِبَادِي وَ أَرشِدُوهُمْ وَ كُلُّهُمْ يَسْعُدُ بِكُمْ إِلَّا مَنْ أَبِي وَ تَمَرَّدَ وَ طَغَى فَاتَهُ بِصِيرٍ فِي حِزْبِ ابْلِيسَ وَ جُنُودِهِ.^۳

^۱ - همان، ج ۶۰، ص ۲۷۱؛ ج ۹۱، ص ۱۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۴۴.

^۳ - همان، ج ۹۴، ص ۶۰.

آیا با شما از فراری که برای ابلیس و یاران و لشکریانش پیش می‌آید و بدتر از هزیمت دشمنان شماست، سخن نگوییم؟ اصحاب عرض کردند: بفرمائید، حضرت فرمودند: به خدایی که مرا به حق به نبوت برانگیخت، چون روز اول شعبان فرارسد، ابلیس لشکریانش را به اطراف عالم می‌فرستد و به آنها می‌گوید: در جذب برخی بندگان خدا به سوی خود در این روز بکوشید. و خداوند نیز ملائکه‌اش را به اطراف ارسال می‌کند و به آنها می‌فرماید: راه رخنه شیطان بر بندگانم را ببندید و آنان را ارشاد نمائید و همه آنها به وسیله شما سعادتمند می‌شوند مگر کسی که سرپیچی کند و طغیان ورزد که او از حزب ابلیس و لشکریان او شود.

بی تردید اگر به وسیله فرشته قرین انسان، رحمت الهی بر آدمی نازل نشود و ابلیس و شیاطین یگانه میدان دار مبارزه با آدمی گردند او همه خلائق را فریب خواهد داد و گمراه خواهد ساخت، خداوند می‌فرماید:

«... وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ الْآقِلِيًّا»^۱

اگر فضل و رحمت خداوند نبود، جز عده‌ای اندک از شیطان پیروی می‌کردند.

البته روی هم رفته تعداد ملائک بیش از شیاطین است و گاه در یک واقعه، تعداد بیشماری از آنها نازل می‌شوند.

«ابومحمد واقدی» و «زراره بن خلج (صالح)» می‌گویند: قبل از خروج امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق از ضعف مردم کوفه و عدم استقامتشان در حضور حضرت سخن می‌گفتیم، حضرت با دستانش به آسمان اشاره کرد. درهای آسمان گشوده شد و از فرشتگان به قدری که قابل شمارش نبودند، نازل گشتند.

سپس حضرت فرمود: اگر حصول اشیاء و زمان اجل نبود، به وسیله این فرشتگان با دشمنان جهاد می‌کردم ولی می‌دانم آنجا قتلگاه من و اصحابم می‌باشد و جز فرزندم

^۱ - نساء / ۸۳ .

«علی» زنده نخواهد ماند.^۱

مشورت شیاطین با هم

آیه شریفه ذیل حکایت از این دارد که شیاطین برای اغفال خلائق، شیوه‌های فریب و اغواء را با هم رد و بدل می‌کنند و طبعاً هر کدام که به شیوه‌ای مؤثرتر دست یافت آن را به دیگران می‌آموزد.

«و كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...»^۲

این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جنّ قرار دادیم، آنان سخنان فریبنده و بی‌اساس را به‌طور سری به هم منتقل می‌کردند.

ابن عباس در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

فتلقى شیاطین الانس و شیاطین الجن فی کلّ حین فیقول بعضهم لبعض اضللت صاحبی بكذا فاضل صاحبک بمثلها، فکذلک یوحی بعضهم الی بعض.^۳

شیاطین جنّ و انس در هر زمانی همدیگر را ملاقات کرده و برخی به بعضی دیگر می‌گویند: من صاحب خود را چنین فریب دادم، تو هم به این شیوه، صاحب خود را فریب ده و این چنین برخی از شیاطین سخنان سری را به هم منتقل می‌کنند. این مطلب در آیه ذیل نیز آمده است.

«...وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...»^۴

^۱ - لهوف، ص ۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

^۲ - انعام / ۱۱۲.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۴۹.

^۴ - انعام / ۱۲۱.

شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القاء می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند.

البته ممکن است مراد این آیه و حتی آیه اول این باشد که هرگاه شیاطین انسی در مقابل دلایل واضح و حجت‌های مؤمنین در مانده شدند، شیاطین جنی آنان را تنها نمی‌گذاشتند و شبهات مختلف را به اذهان آنان القاء می‌کردند تا آنان به وسیله شبهات جدید در مقابل حق بایستند. و عده‌ای را با همان دسیسه فریب دهند.

تطابق این تفسیر به آیه دوم بیشتر است چرا که این آیه در پی این کلمات آمده است.

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ...»^۱

از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید، این کار گناه است.

شیاطین به ذهن برخی القاء کرده بودند چه فرقی است بین حیوان مرده و حیوان ذبح شده؟ چگونه آنچه را که انسان با دست خود بکشد حلال می‌شود و آنچه را که خداوند بکشد حرام می‌گردد؟ خداوند از این گفتگوهای مخفیانه شیاطین جنی و انسی خبر داد و فرمود: هدف القائات سری شیاطین با هم مجادله با شما است.

شیطان و افسانه غرانیق

یکی از افسانه‌های قرآنی داستان غرانیق است، مطابق این افسانه ابلیس در قلب پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تصرف کرده و وی را به بیان مطالبی شرک‌آلود وادار نموده است.

این داستان را طبری از «محمد بن کعب» و «محمد بن قیس» و دیگران چنین نقل کرده است: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان جمعی از مشرکان مکه در صحن کعبه یا مجمعی از مجامع آنها نشستند بود و شدیداً آرزو می‌کرد که آیاتی نازل شود و میان وی و قومش اصلاحی

^۱ - انعام / ۱۲۱ .

صورت پذیرد. ناگهان سوره نجم نازل شد، حضرت شروع به تلاوت آن کرد تا به آیه شریفه ذیل رسید:

«أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ»^۱

آیات و عَزَّى را و مناة، آن سومین را، دیده‌اید؟

شیطان به دنبال کلام وحی، جملات ذیل را براو القاء کرد.

تلك غرانیقُ العلی - و ان شفاعتَهُنَّ لَتَرْجِی (لَتَرْجِی)^۲.

خدایان مشرکین پرندگان پرگشوده‌ای هستند که از آنها امید شفاعت می‌رود.

پیامبر آن را وحی پنداشت و در میان قریش خواند و در پایان سجده نمود و مسلمین سجده کردند این خبر

در همه جا منتشر شد و حتی به مهاجرین حبشه رسید به طوری که آنان مهیای بازگشت شدند.

گفته شده شیطان سفیدی به صورت جبرئیل ممثل شد و آن دو جمله را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله القاء کرد و

نیز گفته می‌شود پیامبر در کنار مقام ابراهیم به خواب رفته بود و سپس به ناگاه آن دو جمله برزباننش

جاری شد. و همچنین گفته می‌شود پیامبر صلی الله علیه و آله خودش آن دو جمله را اضافه کرده است. کما این که

گفته می‌شود شیطان او را برگفتنش مجبور ساخته است و

چون شب فرارسید جبرئیل نازل شد و گفت: سوره را بخوان. پیامبر هنگام قرائتش به آن دو جمله رسید،

جبرئیل گفت: این دو جمله را از کجا آورده‌ای؟

پیامبر سخت ناراحت گردید و از خوف خدا هراسان گشت. و گفته شده پیامبر به جبرئیل فرمود: کسی به

شکل تو آمد و برزبانم این کلمات را جاری کرد، جبرئیل گفت: پناه به خدا که من چنین بر تو خوانده باشم.

سپس آیاتی از سوره اسراء نازل شد.

^۱ - نجم / ۱۹ - ۲۰ .

^۲ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۸۷.

«وَأَنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا * وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرُكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضَعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضَعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»^۱

نزدیک بود تو را فریب داده و از آنچه به تو وحی کردیم غافل شوی و چیز دیگری را بر ما ببندی تا مشرکان تو را دوست خود گیرند. و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌گردانیم نزدیک بود که به مشرکین اندک تمایلی پیدا کنی و در آن صورت به تو جزاء عملت را می‌چشانیدیم و عذاب تو را در حیات دنیا و آخرت مضاعف می‌گردانیدیم و آنگاه از خشم ما برخوردار نمی‌یافتی.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همواره از این حادثه غمگین بود تا این که آیه ذیل برای اعطاء تسلیت نازل گردید.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۲

ما پیش از تو رسول و پیامبری نفرستادیم مگر این که وقتی مشغول قرائت آیات شد گرفتار القائنات شیطان گردید، اما خداوند القائنات شیطان را محو ساخت و آیات خود را استحکام بخشید خداوند دانا به حقایق امور و حکیم در نظام عالم است.

این بود آنچه که طبری آورده است.^۳

این افسانه کاملاً ساختگی است و محققین آن را نپذیرفته‌اند. و البته دلایل واضحی را می‌توان برجعلی بودن آن اقامه نمود که از جمله آنها:

^۱ - اسراء / ۷۳ - ۷۵ ، آیه اول امکان وسوسه شدن پیامبر را مطرح می‌کند نه اینکه حتما وسوسه شده‌اند. آیه دوم نیز به بیان جنبه روحانی پیامبر و عصمت او می‌پردازد که خداوند در بحرانی‌ترین لحظات رسول خدا را از یاد نمی‌برد و به او یاری می‌رساند.

^۲ - حج / ۵۲ ، در آیات قبل از این آیه، سخن از تلاش مشرکین برای محو آئین الهی به میان آمده است، و در این آیه شریفه خداوند اعلام می‌دارد که توطئه‌های دشمنان دین، تازگی ندارد و این حیل‌ها از جمله برنامه‌های شیاطین برای ایجاد القائنات در انبیاء به‌شمار می‌رود .

^۳ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۵ .

- ۱ - ابلیس به تصریح قرآن کریم توان تصرف در بندگان مخلص را ندارد.
- ۲ - آیات عدیده‌ای از قرآن کریم نیز به وحی بودن تمام آیات قرآن اشاره کرده‌اند از جمله آنها:
- «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ * وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ»^۱
- شیاطین هرگز این قرآن را نیاورده‌اند و این کار سزاوار آنها نیست و چنین کاری مقدور آنها نیست.
- «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»^۲
- و این کلام شیطان مطرود نیست.
- ۳ - در آیه ذیل، قرآن کریم می‌فرماید: اساساً امکان نزول شیاطین بر انبیاء وجود ندارد چرا که بین شیاطین و انبیاء مناسبتی نیست، آنها بر کسانی وارد می‌شوند که حداقل تناسبی با خود داشته باشند.
- «هَلْ أَتَبَّكُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»^۳
- آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ بر دروغگویان گنهکار.
- ۴ - مبارزه پیامبر با بت پرستی قابل سازش نبود، به شهادت تاریخ مشرکین قریش بارها می‌خواستند سازش کنند اما پیامبر هرگز کوچک‌ترین انعطافی نشان نداد.
- ۵ - این افسانه با سایر آیات سوره نجم هم سازگار نیست.
- «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ * وَ مَا عَوَى * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»^۴
- سوگند به آن ستاره چون فرود آید، همنشین شما هیچ‌گاه گمراه نبوده است و هرگز به‌هوای نفس

^۱ - شعراء / ۲۱۰ - ۲۱۱ .

^۲ - تکویر / ۲۵ .

^۳ - شعراء / ۲۲۱ - ۲۲۲ .

^۴ - نجم / ۱ - ۵ .

سخن نمی‌گوید، کلام او نیست مگر آنچه به وی وحی می‌شود، نیرومندی عظیم او را تعلیم داده است.
۶ - آیاتی که بعد از آیه شریفه: «وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةِ الْآخِرَى» آمده است هم در مذمت بتها نازل شده است، توجه کنید:

«إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى»^۱

ای مشرکین این بتها فقط نامهایی بی محتوا هستند که شما و نیاکانتان به آنها داده‌اید و خداوند دلیلی بر معبود بودن آنها نفرستاده است و مشرکان فقط از پندارهای خود و هوای نفس خویش پیروی می‌کنند، در حالی که هدایت آنها از سوی پروردگارشان با ارسال پیامبر آمده است.

حال چگونه ممکن است که پیامبر غرانیق را بر زبان آورده باشد، سپس باز به مذمت آنها زبان بگشاید، و اساساً بیان غرانیق و سپس مذمت بتها اثری نمی‌بخشد و مشرکین را هرگز خشنود نمی‌سازد.

۷ - تمنی در آیه شریفه ۵۲ سوره حج دو معنی دارد. این واژه هم به معنای آرزوی قلبی به کار رفته و هم به معنای قرائت، و بنابر هردو معنا، آیه شریفه می‌فرماید: ما قبل از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه هروقت آرزویی کرد یا آیات الهی را تلاوت نمود، شیطان در آرزوی او دخالت می‌کرد و شبهه‌های گمراه‌کننده در دل مردم می‌انداخت. لذا آیه شریفه به معنای تسلی دادن خاطر پیامبر به واسطه عمل مردود او نمی‌باشد.

در تفسیر مجمع‌البیان به نقل از ابن‌عباس و دیگران آمده است:

پیامبر چون به آیات شریفه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى» رسید شیطان این دو عبارت را «تِلْكَ غَرَانِيقٌ...» در تلاوتش القاء کرد.^۲

^۱ - نجم / ۲۳ .

^۲ - تفسیر مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۶۲.

این خبر با توجه به این که پیامبر متوجه القاء شیطان شده است، مشکلی ندارد و شاید همین باعث ساخته شدن افسانه طبری شده باشد، چرا که مشرکین همواره این سرود را سر می‌دادند:

اللّات و العزى و المناء الثالثة الاخرى، فانهنّ الغرائق العلى و انّ شفاعتهنّ لترجى.

بعید نیست وقتی پیامبر خدا آیات سوره نجم را قرائت می‌کرده و به آیه ۲۰ رسیده، شیطان این شعر را بیان کرده باشد، به طوری که برخی تصور کرده‌اند پیامبر فرموده و یا چه‌بسا در پاسخ ندای پیامبر این اشعار را ذکر کرده باشند و این واقعه بعداً زمینه‌ای شده است تا به آن بال و پر دهند و در نهایت این افسانه را جعل نمایند.

شیطان آخرالزمان

یکی از نشانه‌های ظهور امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف و از فتنه‌های بزرگ آخرالزمان خروج شخصی به نام «دجال»^۱ است که بعد از ظهور حضرت، خروج می‌کند. خروج دجال در کتب تشیع و اهل سنت وارد شده است و اکثر مذاهب اهل سنت به آن اعتقاد قطعی دارند.

دجال از مادری یهودی متولد می‌شود و بعد از سه سال قحطی بی در پی و شدید و مرگ بسیاری از مردم به واسطه گرسنگی، برالاغی سوار و با انواع اطعمه‌ها و اشربه‌ها و اسباب عیش خواهد آمد.

وی با هیبتی غیرعادی صدا بلند می‌کند که: به سوی من بیائید. منم که بشر را خلق کردم و اعضاء آنها را متناسب آفریدم و روزی را مقدر نمودم.

^۱ - واژه دجال از «دجل» به معنای کذب و پوشاننده حقیقت مشتق شده و دجال به معنای بسیار دروغ‌گوست. اشتقاقات دیگری نیز برای این واژه گفته شده است.

او چنان امور را بر مردم مشتبه خواهد ساخت که مردم آتش را آب گوارا و آب گوارا را آتش می‌خوانند . زنده شدن کشتگان، ظاهر شدن گنجهای زمین از جمله اسبابی است که دجال به کمک آنها مردم را به سوی خود می‌خواند و طبعاً گروه کثیری از او تبعیت می‌کنند.

فاسدان و منافقان گرد او جمع می‌شوند و نوازندگان و مطربان در مقابل دیدگان مردم به راه می‌افتند و به پایکوبی مشغول می‌شوند. دجال معاصی و گناهان و از جمله زنا، لواط، شراب، گوشت خوک و... را حلال می‌کند و انجام این قسم از گناهان به‌طور علنی در کوچه و خیابانها عادی می‌شود.

دجال به دریاها و شهرها جز مکه و مدینه^۱ خواهد رفت و در هر منطقه‌ای که قدم می‌گذارد، گو اینکه زلزله شده است و خیل عظیمی از مردم آن دیار را به آئین خود می‌کشاند.

خروج دجال در کتب تورات و انجیل نیز تأیید شده است. مطابق آئین مسیحیت او در مقابل حضرت مسیح علیه‌السلام خواهد ایستاد.

ابلیس و شیاطین خود را به‌صورت او جلوه خواهند داد و چنان به مردم می‌نمایانند که دجال توان زنده کردن و میراندن مردم را داراست.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: چهار فتنه برامت من روی خواهد آورد، در یکی از آنها خونریزی مباح می‌شود، در دومینشان جان و مال مردم حلال می‌شود در سومین فتنه جان، مال و ناموس مسلمانان دستخوش هرج و مرج می‌شود و چهارمین فتنه، دجال خواهد بود.^۲

مطابق روایات دیگری، هفتاد و دو دجال قبل از قیامت خواهند آمد و برخی از آنها

^۱ - مطابق برخی اخبار، بیت‌المقدس و کوه طور نیز استثناء شده است .

^۲ - کنز العمال، ۳۱۰۴۹ .

جز یک پیرو نخواهند داشت.

دُونَ السَّاعَةِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ دَجَالًا مِنْهُمْ مَنْ لَا يَتَّبِعُهُ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ.^۱

شیطان عامل بیماری

در برخی روایات شیطان به عنوان عامل بیماری و منشاء کثافت‌ها و خیانت‌ها معرفی شده است. به برخی از این اخبار و احادیث توجه کنید:

قال رسول الله ﷺ: لَا تَوُؤُوا مِنْدِيلَ الْعَمْرِ فِي الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَرِيضُ الشَّيْطَانِ.^۲

دستمال چرب و آلوده در خانه جای ندهید که خوابگاه شیطان است.

قال رسول الله ﷺ: إِذِ اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيْتُ عَلَى خَيْشُومِهِ.^۳

هرکدام از شما از خواب بیدار می‌شود، وضو بگیرد و سه مرتبه آب به بینی بزند که شیطان شب را در بینی او بیتوته می‌کند.

قال علي عليه السلام: اغسلوا صبيانكم من العَمْرِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَشْمُ الْعَمْرَ فَيَفْرَغُ الصَّبِيَّ فِي رُقَادِهِ.^۴

کودکان را از چربی بشوئید چرا که شیطان چربی را بو کرده و کودکان را بی‌تاب می‌کند.

قال علي عليه السلام: لَا تُؤَوُّوا التُّرَابَ خَلْفَ الْبَابِ فَإِنَّهُ مَأْوَى الشَّيَاطِينِ.^۵

خاکروبه را پشت در نگذارید چرا که منزلگاه شیطان می‌شود.

قال الصادق عليه السلام: لَا تُبَيِّتُوا الْقَمَامَةَ فِي بُيُوتِكُمْ وَأَخْرِجُوهَا نَهَاراً فَإِنَّهَا مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ.^۶

^۱ - همان، ۳۱۰۵۰.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۷۸.

^۳ - سنن نسائی، ج ۱، ص ۶۷.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۶۱.

^۵ - همان، ج ۳، ص ۵۷۱.

^۶ - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۶۰.

زیاله را شب در منزل نگذارید و روزانه آن را بیرون برید که جایگاه شیطان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : **بيتُ الشَّيْطَانِ مِنْ بيوتِكُمْ بيتُ العنكبوت.**^۱

خانه شیطان در خانه‌های شما خانه عنکبوت است.

قال باقر عليه السلام : **أَمَا قَصُّوا الْأَطْفَارَ لَأَنهَا مَقِيلُ الشَّيْطَانِ.**^۲

ناخنها را کوتاه می‌کنند چون خوابگاه شیطان هستند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : **وَ إِذَا رَفَعْتُمْ الْمَائِدَةَ فَأَكْسِبُوا مَا تَحْتَهَا فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ يَلْتَقِطُونَ مَا تَحْتَهَا.**^۳

وقتی سفره را برمی‌چینید زیر آن را بروید زیرا شیاطین آنچه زیر آن است جمع می‌کنند.

قال الصادق عليه السلام : **لَا تَدْعُوا أَيْنِيَّتَكُمْ بِغَيْرِ غِطَاءٍ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا لَمَّ تَغَطَّى الْأَيَّئَةَ بَزَقَ فِيهَا وَ أَخَذَ مِمَّا فِيهَا**

ماشاء.^۴

ظرفهایتان را بدون سرپوش نگذارید چرا که شیطان در ظرف بی سرپوش آب دهان افکنده و هر چه بخواد از آن برمی‌دارد.

قال الصادق عليه السلام : **أَطْوُوا ثِيَابَكُمْ بِاللَّيْلِ فَإِنَّهَا إِذَا كَانَتْ مَنْشُورَةً لَبَسَهَا الشَّيْطَانُ.**^۵

لباسهایتان را شب‌ها تا کنید که اگر باز باشند شیطان آنها را می‌پوشد.

قال علي عليه السلام : **لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْإِنَاءِ وَ لَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَفْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَ الثُّلْمَةِ.**^۶

از محل ترک ظرف و دسته آن آب نخورید که شیطان بردسته و ترک ظرف نشسته است.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۷۴.

^۲ - همان، ج ۱، ص ۴۳۳.

^۳ - کنز العمال، ۴۱۶۳۸.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۷۶.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۹.

^۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۰۳.

قال الصادق عليه السلام: لا تشرب من أذن الكوز و لا من كسر ان كان فيه، فإنه مشرب الشياطين.^۱

از محل دسته و جای شکسته کوزه اگر کوزه شکستگی دارد آب نخورید، که محل نوشیدن شیطان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا يطولن أحدكم شاربته و لا عانتته و لا شعر إبطه فان الشيطان يتخذها مخبأ يستتر

بها.^۲

هیچ کدام شما موی سبیل، زهار، زیر بغل را بلند نگه ندارد چرا که شیطان آن را مخفی گاه ساخته و در آنجا پنهان می شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا تثائب أحدكم فليكظم ما استطاع فان الشيطان يدخل في فيه.^۳

هرکس از شما خمیازه می کشد دهانش را زیاد باز نکند زیرا شیطان وارد دهان او می شود.

شیطان در این روایات و امثال آن، به معنای عامل بیماری‌زا معرفی شده است و نجاست‌ها و خبائث‌ها، چرک و کثافت‌ها، حرکتی که موجب جابجا شدن عضلات می شوند، شیطان نامیده شده است. برای بیان سبب این نامگذاری می توان به وجوهی اشاره کرد:

۱ - همان طور که گفتیم شیطان به معنای مطلق شرور و آفات است، آنچه تاکنون از این واژه استفاده می شد، شروری بود که روح و روان انسان را تحت تأثیر قرار می داد و آن را از فطرت الهی خود خارج می ساخت ولی از آنجا که جسم و روح هر دو در تعیین شخصیت انسانی مؤثرند و همان طور که بیماری روح و روان موجب افول شخصیت وی

^۱ - همان .

^۲ - همان، ج ۱، ص ۴۴۰ .

^۳ - مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱ .

می‌شود، امراض جسمانی نیز بی‌تأثیر نخواهند بود.

دقت بسیار اسلام در بیان مسائل بهداشتی برای نگهداشتن شایسته جسم به همین جهت است. علی‌هذا شیطان که روان انسان را دستخوش وسوسه خود قرار می‌دهد، جسم آدمی نیز از هجمه او در امان نخواهد ماند. و دستورات ائمه علیهم‌السلام در این باره برای مصونیت جسم از عداوت فرزندان ابلیس می‌باشد.

۲ - نکته دیگری که در توضیح این روایات می‌توان مطرح کرد این است که: این‌گونه اخبار و احادیث و نظیر آنها، بیانگر تسویلات مختلف ابلیس است، او که توان این را یافته است که همانند خون در رگهای آدمی جاری شود، برای القاء هرگناهی به شکلی خاص و مناسب همان ظاهر می‌شود، گاه به‌صورت حیوانی عظیم‌الجثه برای ترساندن خلایق و اطفال و ایجاد جنون در آنان و گاه با زینت دادن معاصی و لغزش‌ها و گاه ایجاد امراض و بیماری‌های جسمانی و... .

۳ - علم و دانش معصومین علیهم‌السلام به‌واسطه ارتباط با عالم غیب، فوق علوم و دانش بشر در همه اعصار بوده است، آنان چون حیات ظاهریشان محدود به زمانه‌ای خاص بوده و با گروهی از انسان‌ها سیر و سلوک داشتند، طبعاً نمی‌توانستند دانش خود را علنی سازند، آنان مأمور بودند راه‌های هدایت مردم را بکشایند و بنابر فرمایش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند: **نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلٰی قَدْرِ عَقُولِهِمْ**^۱، می‌بایست مطابق عقل و خرد مردم و برابر ظرفیت آنان سخن گویند، سخن فراتر از طاقت و ظرفیت آنها موجب گمراهی می‌گشت. از سوی دیگر برخی از این دانش‌ها، حوائج و نیازهای اولیه بشر بود یا موجب علو معارف دینی و غنای آن می‌گشت و عظمت دین اسلام را عیان می‌ساخت.

با این وصف معصومین علیهم‌السلام نمی‌توانستند نیازمندی‌های بشر را مطرح نکنند و انسان

^۱ - انا معاشر الانبیاء أمرنا أن نكلّم الناس علی قدر عقولهم، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۵ .

مسلمان را از خطرات جسمانی آگاه ننمایند.

لذا آنان ناچار بودند این گونه معلومات را در قالب تمثیل و کنایات بیان کرده و به شکلی مطرح نمایند که قابل فهم برای بشر آن روز باشد و چون شیطان دشمن دیرینه بشر شناخته می‌شد، به طوری که در همه ادیان دشمنی و عناد او با انسان مطرح شده است و خلاق تابع هر مذهب و هرامتی به دشمنی وی واقف بودند، همین باعث گردیده که معصومین علیهم‌السلام میکروبه‌ها و باکتری‌های بیماری‌زا و عوامل ناراحتی مزاج را به عنوان شیطان معرفی نمایند تا ضمن بیان حوائج مورد نیاز انسانها، آنان را از ضررها و آفات باخبر ساخته باشند و برافتخارات علمی دین اسلام که اکمل ادیان الهی است بیفزایند.

آخرین حرکات ابلیس

ابلیس که به فریب دادن انسان سوگند یاد کرده، هرگز راضی نمی‌شود که او با ایمان به خدا از دنیا رود، لذا در تمام عمر و تا آخرین لحظات از وسوسه او باز نمی‌ماند.

بزرگی می‌گفت: در سنین پیری روزی خود را با شیطان در بلندی کوهی دیدم. دست بر محاسنم گذاشتم و بدو گفتم: به پیری و کهولت رسیده‌ام اگر ممکن است از من بگذر. شیطان گفت: این طرف را بنگر. نگریستم، دره‌ای بسیار عمیق دیدم که از شدت خوف عقل انسان را مبهوت می‌ساخت. سپس افزود: در دل من رحم و مروت قرار نگرفته اگر چنگال من بر تو گیر کند و دستم به تو رسد، جای تو ته این دره خواهد بود.^۱

انسانی که در طول حیات خود، ایمان خویش را محفوظ نگه داشته و با استغفار و انابه، خطاها و لغزشهای خود را شستشو داده و شیاطین را همواره از خود ناامید کرده باشد، وقتی به مرگش نزدیک می‌شود، در معرض وسوسه‌های قوی‌تری از ابلیس و

^۱ - رساله لب‌الالباب، ۷۶.

اغوای او قرار می‌گیرد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَخْضِرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ ابْلِيسُ مِنْ شَيَاطِينِهِ مَنْ يَأْمُرُهُ بِالْكَفْرِ وَ يُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مَوْناً لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ.^۱

احدی نیست که مرگش فرا رسد مگر این‌که ابلیس شیطان‌ی را موکل او می‌گرداند تا او را به کفر فرمان دهد و وی را در دینش مشکوک سازد تا با این وضع از دنیا برود و البته آن‌که ایمان ثابت دارد، شیطان را بر او تصرفی نیست.

شیاطین در آن لحظات حساس تیرهای باقی‌مانده را در چله کمان می‌نهند و آخرین ضربه‌های خود را به کار می‌گیرند. اموال، فرزندان، جاه و مقام و جدا شدنش از آنها را به خاطرش می‌آورند تا بلکه ایمان او را از بین ببرند.

چون آدمی به حال احتضار می‌افتد، ابلیس به بالینش می‌شتابد و به وی می‌گوید: دیدی عاقبت خدا با تو چه کرد؟ و چگونه تو را به سختی جان کندن انداخت؟ دیدی نتیجه این‌همه تلاش و کوشش تو چگونه می‌خواهد از کفت برود؟ اگر اینک از اعتقاد به توحید دست برداری از شدت جان کندن نجات می‌یابی. و چون آدمی را به کفر کشاند، برائت خود را از او اعلام می‌دارد:

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۲

بلی طبعاً آن‌که ایمان عاریه‌ای دارد، ایمانی که جز بر زبانش تأثیر نداشته و در روح و روانش نفوذ نکرده است، اغواء می‌شود و آخرین وعده شیطان را می‌پذیرد و از ایمانش دست برمی‌دارد. اما آن‌که ایمان، ذاتی وی گشته است آخرین حرکات ابلیس چون دیگر وسوسه‌هایش در او بی‌تأثیر می‌شود.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۹۵.

^۲ - حشر / ۱۶.

در تفسیر آیه شریفه:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...»^۱

خداوند مؤمنان را با گفتار ثابت در زندگی دنیا و آخرت پایدار نگه می‌دارد.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

«ان الشَّيْطَانَ كَيَّابِي الرَّجُلَ مِنْ أَوْلِيَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ، يَأْتِيهِ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ يَسَارِهِ لِيَصُدَّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ، فَيَأْتِي اللَّهَ لَهُ ذَالِكُ وَ كَذَالِكَ قَالَ اللَّهُ: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...»^۲

هنگام مرگ انسانی از اولیاء و دوستان ما، شیطان از جانب راست و چپ بر او وارد می‌شود تا او را از آنچه که دارد برگرداند و خداوند در آن لحظات مانع او می‌شود و این کلام خداوند است که می‌فرماید: يُثَبِّتُ
و البته علماء و دانشمندان دینی که مدتی ایمان خود را حفظ نموده‌اند، در آن لحظات حساس بیشتر در معرض اغوای ابلیس قرار می‌گیرند.

گویند: دانشمندی را تلقین می‌گفتند و او را به تکرار شهادتین می‌خواندند، ولی وی در پاسخ ملقن می‌گفت: این اول کلام است و همه این‌ها احتیاج به دلیل دارد و اثبات می‌خواهد... .

لحظاتی گذشت و به هوش آمده از وی پرسیدند چرا چنین جوابی دادی!

اشاره به صندوقچه‌ای کرد و آن را طلبید و کاغذی را بیرون آورد و پاره نمود و گفت: مبلغی به کسی داده بودم و سند آن را در این صندوقچه گذاشته بودم، هر وقت صدای ملقن بلند می‌شد، مرد محاسن سفیدی را در کنار صندوقچه می‌دیدم که به من می‌گفت: اگر بگوئی، سند پولت را پاره می‌کنم، اکنون خودم سند را پاره کردم که دلم متوجه آن نباشد.

^۱ - ابراهیم / ۲۷ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۸۸ .

در آن لحظات حساس، قرائت دعای عدیله برای ایمنی از ابلیس و شیاطین سفارش شده‌است. تلقین اول که بر بالین محتضر خوانده می‌شود نیز برای طرد شیاطین مؤثر است. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتُوا.^۱

وقتی در بالین امواتان حاضر می‌شوید، شهادتین را به آنان تلقین کنید تا وقتی که از دنیا می‌روند.

دعای ذیل نیز از جمله ادعیه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ... أَنْ يَتَخَبَّطَنِي الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ.^۲

خدایا به تو پناه می‌برم از این‌که هنگام مرگم، شیطان مرا آشفته کند.

محدوده ممنوعه بر ابلیس

ابلیس توان راهیابی در نظام هستی، غیب الهی، نزول وحی بر انبیاء، و هر آنچه که از حیطة بشر خارج است، ندارد.

آیات ذیل به صراحت به ممنوعیت ابلیس در این موارد پرداخته است.

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»^۳

ابلیس و ذریه او را در آفرینش آسمانها و زمین و نیز آفرینش خودشان، گواه نگرفتم و من هیچگاه گمراه‌کنندگان را یاور قرار نمی‌دهم.

وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ.^۴

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۶۶۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۶۲.

^۳ - کهف / ۵۱.

^۴ - حجر / ۱۷ و ۱۸.

آسمان را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم، مگر آنکه استراق سمع کند که شهاب مبین او را تعقیب کند. علاوه بر آنچه گفته شد، محدوده‌های دیگر که ابلیس توان راهیابی به آن را ندارد، دل‌های بندگان خالص شده خداست؛ حقیقتی که ابلیس خود بدان اعتراف کرده است.

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ»^۱

شیطان گفت: پروردگارا به خاطر این که اغوایم کردی من زمین را برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو را.

مثل همین اعتراف، در آیه ۸۳ سوره ص نیز آمده است.

خداوند نیز به آن تصریح فرموده است.

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۲

این راهی است که به سوی من منتهی می‌شود، تو را بر بندگان من تسلطی نیست مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند.

باید متوجه بود که مخلص غالباً در جایی به کار می‌رود که انسان در مسیر اخلاص قرار گیرد و بخواهد راه مستقیم را ببیند، همان طور که این لغت در آیات ذیل به این معنا به کار رفته است.

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...»^۳

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند.

^۱ - حجر / ۳۹ - ۴۰ .

^۲ - حجر / ۴۱ و ۴۲ .

^۳ - عنکبوت / ۶۵ .

وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...^۱

به آنان فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^۲

خدا را پاکدلانه و بی‌ریا فراخوانید هر چند کافران را خوش نیاید.

ولی مخلص مرحله‌ای بسیار عالی‌تر است. این صفت، وصف کسانی است که مراحل سیر و سلوک را طی کرده‌اند و به‌حدی رسیده‌اند که امکان خروجشان از صراط مستقیم نیست، خداوند لباس عصمت بر قامتشان پوشانده و ابلیس را از آنها مأیوس نموده است.

انبیاء الهی علیهم السلام و اهل بیت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و هر آن کس که بخواهد راه آنان را دنبال گیرد و مسیر آنان را بیوید از این دسته‌اند.

در اخبار و احادیث از محدود شدن فعالیت ابلیس در ماه مبارک رمضان سخن به‌میان آمده است. اقتضای رحمت بیکران خداوند در این ماه و مخصوصاً شب قدر، این است که شیطان از هر فعالیتی که مانع رسیدن این رحمت به بندگان شود ممنوع گردد.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه شعبانیه می‌فرماید: خداوند دستان ابلیس و شیاطین را در ماه مبارک رمضان بسته است.

الشَّيَاطِينُ مَغْلُوبَةٌ فَسَلُّوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَهَا عَلَيْكُمْ^۳

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

أَنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ فِي رَمَضَانَ وَ تُصَفَّدُ الشَّيَاطِينُ^۴

در ماه رمضان، درهای آسمان گشوده شده و شیاطین در غلّ و زنجیرند.

^۱ - بینه / ۵ .

^۲ - مؤمن / ۱۴ .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶ .

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۷۳ .

عوامل رهایی از گزند ابلیس

بنابر آنچه که در بحث «محدوده ممنوعه برابلیس» گذشت وی که به هدف از خلقت انسان پی برده بود، می‌دانست برخی از بنی آدم خلیفه خدا بر زمین خواهند شد و لذا آنگاه که سوگند به اغوای همه آدمیزادگان یاد کرد، عده‌ای را استثناء نمود و گفت:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۱

خداوند نیز برطبق حکمتش، تسلط شیطان بر بندگان محض خود را نفی نمود و او را به این مهم متوجه ساخت که وی هرگز توان اغوای «مخلصین» را ندارد.

براین اساس تنها عامل رهایی از وسوسه ابلیس بنده خدا شدن است و بس، البته این مطلب هیچ حاجتی به تفصیل و تطویل مملّ ندارد چرا که بندگی خدا معنایی مبهم نبوده

^۱ - ص / ۸۲ - ۸۳ .

و محتاج به بیان نیست.

با این وصف عواملی که به‌عنوان راه‌های رهایی از کید و مکر ابلیس در این بخش از مبحث خواهیم آورد، صرفاً اسبابی برای ایجاد بندگی هستند و الاً هیچ‌کدام به خودی خود توان رها کردن آدمی از حيله ابلیس را ندارند.

مَثَل این اسباب مثل کسی است که گفت: اگر نام آدم را بر سر درگاه خانه‌ات نصب کنی، ابلیس وارد آن منزل نخواهد شد. مخاطب ظریف در پاسخش گفت: ابلیس از خود آدم نهراسید و او را وسوسه کرد چگونه از نام او بهراسد!

آری، استعاده و بسمله و تمام اذکار و اوراد و استغفار و ادعیه و... اگر بندگی خدا نیافرینند نه‌تنها موجب رهایی انسان از مکر ابلیس نخواهند شد بلکه خود موجب ایفاء نقشی می‌شوند که ابلیس به او داده است، تا وی سرگرم به اعمال صوری و الفاظی عادی شود و از حيله‌های ابلیس غافل گردد.

عارفی می‌گفت: شبی ابلیس را در خواب دیدم، عصایم را برداشتم تا به او بزَنَم، وقتی مرا بدین حال دید، گفت: ای شیخ من از عصای شما هراسی ندارم، از نور دل شما می‌ترسم.^۱

اینک باتوجه به این مقدمه به اموری که موجب طرد ابلیس و شیاطین می‌شوند، توجه کنید:

استعاده

اولین قدم برای رهایی از وسوسه ابلیس، پناه بردن به خداوند است.

«وَقُلْ رَبِّ اغْوُذْ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ»^۲

بگو: پروردگارا من از وسوسه‌های شیاطین به‌تو پناه می‌برم، و از این‌که نزد من حاضر شوند به‌تو پناه

^۱ - تذکره‌الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵.

^۲ - مؤمنون / ۹۷ - ۹۸.

می‌برم.

آیه ذیل استعاده را قبل از تلاوت قرآن لازم می‌داند.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱

هنگام تلاوت قرآن، از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

هنگامی که وسوسه ابلیس آشکار می‌شود، استعاده اهمیت مضاعفی می‌یابد.

«وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲

و اگر شیطان وسوسه‌ات کرد به خدا پناه بر که او شنوای داناست.

«عثمان بن ابی‌العاص» به پیامبر خدا عرضه داشت: یا رسول‌الله! شیطان بین نماز و قرائتم حائل می‌شود.

حضرت فرمودند:

ذَلِكَ شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ خَيْزَبٌ [خَنْزَبُ] فَإِذَا أَحْسَسْتَهُ بِهِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْهُ وَ اتَّقِ عَنْ يَسَارِكِ ثَلَاثًا.^۳

این شیطان را خیزب یا خنزاب گویند، وقتی او را احساس کردی به خدا پناه بر و به جانب چپ خود، سه بار آب دهان بینداز.

در بین وصایای حضرت امیر علیه‌السلام به کمیل آمده است:

یا کمیل! إِذَا وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِكَ، فَقُلْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَأَعُوذُ بِمُحَمَّدٍ

الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا قَدَّرَ وَ قَضَى وَأَعُوذُ بِاللَّهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَ سَلِّمْ تُكْفَى مَوْنَهُ

ابلیس و الشیاطین معه و لو أَنَّهُمْ كُلُّهُمْ أَبَالِسَةً مِثْلَهُ.^۴

ای کمیل، هرگاه شیطان در سینہات وسوسه نمود، بگو: اَعُوذُ ... پناه می‌برم به خداوند قادر از شر

^۱ - نحل / ۹۸ .

^۲ - فصلت / ۳۶ .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۳۶ .

^۴ - همان، ج ۷۴، ص ۲۷۱ .

شیطان گمراه، و پناه می‌برم به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که مورد رضایت خداوند است از شر هرچه مقدر شده و قضاء یافته است، و پناه می‌برم به خدای مردم از شر همه جنیان و انسیان، در این صورت از ابلیس و شیاطین با او هرچند مثل خود او باشند رهائی خواهی یافت.

ابوداود از محدثین اهل سنت نقل کرده است که: پیامبر هر وقت داخل مسجدی می‌شد، می‌فرمود:

اعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۱

پناه می‌برم به خدای بزرگ و ذات بزرگوار او و سلطنت دائم وی از شر شیطان مطرود شده.

حضرت در مورد اثر این استعاذه می‌فرمود:

إِذَا دَخَلَ الْعَبْدُ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، قَالَ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ كَسَرَ ظَهْرِي.^۲

وقتی بنده وارد مسجد می‌شود، و می‌گوید: به خدا از شر شیطان پناه می‌برم، شیطان می‌گوید: او کمرم را شکست.

خواب ناخوشایند چه بسا وسوسه ابلیس باشد تا به این وسیله ایجاد اضطراب نماید و لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلَا يُحَدِّثْ بِهِ إِلَّا مَنْ يُحِبُّ، وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَا

يُحَدِّثْ بِهِ وَ لِيَتَّقِلْ عَنْ يَسَارِهِ وَ لِيَتَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَى فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ.^۳

رؤیای صالحه از خداوند است، پس اگر کسی خوابی خوشایند دید، جز نزد کسانی که دوست دارد

^۱ - سنن ابوداود، ص ۴۶۶.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶.

^۳ - همان، ج ۵۸، ص ۱۷۴، ظاهراً و به شهادت روایت صفحه ۱۹۲، «لینقل» صحیح است و آنچه در نسخه بحار آمده است «لینقل» درست نیست.

مطرح ننماید، و اگر خوابی ناخوشایند دید، آن را ذکر نکنند، بلکه سه بار به جانب چپ خود آب دهان اندازد و به خدا از شر شیطان مطرود شده و از شر آنچه که دیده پناه برد، که در این صورت آنچه که دیده ضرری به وی نمی‌رساند. استعاذه هنگام وضو، نماز، خوردن و آشامیدن، پوشیدن لباس، سوار شدن بر مرکب، حرکت بر روی پل، شنیدن صدای کلاغ و الاغ، وارد شدن به بازار، پایان ساخت منزل، ورود به بیت‌الخلاء، همخوابی با همسر، هنگام خواب و هر صبحدم و شامگاه توصیه شده است.

استغفار

استغفار و انابه بعد از لغزش و معصیت موجب می‌شود گناه آمرزیده گردد و رشته‌های ابلیس برای نزدیک‌تر کردن آدمی به کفر پنبه شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استغفارکنندگان را از جمله کسانی می‌داند که از کید ابلیس مصون هستند.

ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ ابْلِيسَ وَ جَنُودِهِ، الذَّاكِرُونَ اللّٰهَ وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهَ وَ الْمَسْتَغْفِرُونَ
بِالْاِسْحَارِ.^۱

سه دسته از شرور ابلیس و سربازان آن معصومند، ذکرکنندگان خدا، گریه‌کنندگان از خوف خدا و استغفارکنندگان در سحرها.

امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

الاستغفارُ يَقْطَعُ وَتَيْنَهُ.^۲

استغفار بند دل شیطان را پاره می‌کند.

خوف از خداوند

آیا چیزی به قدر اشک و آه در دل شب ابلیس را ناامیدتر می‌کند.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۱.

علاوه بر روایتی که از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله تحت عنوان استغفار نقل شد، به روایت ذیل از امام باقر علیه السلام توجه کنید.

تَحَرَّزْ مِنْ ابْلِيسَ بِالْخَوْفِ الصَّادِقِ.^۱

از ابلیس به وسیله خوف و ترسی صادقانه بپرهیز.

تلاوت قرآن

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ چیزی به قدر تلاوت قرآن از روی آن موجب ناراحتی شیطان نمی شود.

ليس شيء أشدَّ على الشَّيْطَانِ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي الْمَصْحَفِ نَظْرًا وَ الْمُصْحَفُ فِي الْبَيْتِ يَطْرُدُ الشَّيْطَانَ.^۲

چیزی سخت تر بر شیطان از قرائت قرآن از رو نیست، و البته قرآن موجود در منزل شیطان را طرد می نماید.

روایت ذیل به اهمیت قرائت سوره بقره برای طرد شیطان اشاره دارد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ مَقَابِرَ، إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْفِرُ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ.^۳

خانه هایتان را چون قبرها ساکت قرار ندهید، همانا شیطان از خانه ای که سوره بقره در آن تلاوت شود نفرت می یابد.

امام باقر و صادق علیهما السلام در دو روایت ذیل، قرائت آیه الكرسی را مطرح نموده اند.

قال الباقر علیه السلام : إِنَّ الْعَفَارِيْتَ مِنْ أَوْلَادِ الْإِبَالِسَةِ تَتَخَلَّلُ وَ تَدْخُلُ بَيْنَ مَحَامِلِ الْمُؤْمِنِينَ فَتَنْفِرُ عَلَيْهِمْ إِبْلَهُمْ

فَتَعَاهَدُوا ذَلِكَ بِأَيِّهِ الْكُرْسِيِّ.^۴

^۱ - همان، ج ۷۵، ص ۱۶۲.

^۲ - همان، ج ۸۹، ص ۱۹۶.

^۳ - صحیح مسلم، ج ۶، ص ۶۸.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۴۹.

عفریت‌ها از اولاد ابلیس، وارد مجالس مؤمنین می‌شوند و بین هودج شتران آنها داخل می‌گردند و موجب فرار شترانشان می‌شوند. با آیه‌الکرسی موجب حفظشان شوید.

قال الصادق علیه‌السلام: **مَنْ قَرَأَ عِنْدَ مَنْامِهِ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ الْآيَةَ الَّتِي فِي آلِ عِمْرَانَ، شَهِدَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَ آيَةَ السَّخْرَةِ وَ آيَةَ السَّجْدَةِ، وَكَلَّ بِهِ شَيْطَانَانِ يَحْفَظَانِهِ مِنْ مَرَدَةِ الشَّيَاطِينِ شَانِئًا أَوْ أَبَوًا وَ مَعَهُمَا مِنَ اللَّهِ ثَلَاثُونَ مَلَكًا يَحْمَدُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ يُهَلِّلُونَهُ وَ يُكَبِّرُونَهُ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ إِلَى أَنْ يَنْتَبِهَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مِنْ نَوْمِهِ وَ ثَوَابُ ذَلِكَ كُلُّهُ لَهُ.^۱**

هرکه هنگام خوابش سه بار آیه‌الکرسی، و نیز آیه ۱۸ آل عمران و آیه سخره^۲ و آیه سجده^۳ بخواند، دو مأمور مسئول حفظ او از گزند شیاطین متمرّد می‌شوند، چه بخواد یا نخواهد، و با آن دو مأمور، هفتاد ملک از ناحیه خدا نازل شده که حمد خدا و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار می‌کنند تا این‌که همان بنده از خواب برخیزد و ثواب این همه از او می‌باشد.

«ابن زمیل» از ابن عباس در مورد داروی رفع شکهایی که به قلب خطور می‌کند جویا شد و ابن عباس در پاسخ وی تلاوت آیه ذیل را مطرح نمود.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۴

اوست آغاز و انجام، آشکار و نهان، و او بر هر چیز داناست.

^۱ - همان، ج ۸۴، ص ۱۷۹.

^۲ - مراد از آیه سخره، آیات ۵۴ تا ۵۶ سوره اعراف **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ... مِنَ الْمُحْسِنِينَ** می‌باشد. البته برخی تنها آیات ۵۴ و ۵۵ این سوره را آیه سخره می‌شمارند ثواب‌الاعمال، ص ۱۰۶؛ التهذیب، ج ۲، ص ۷۳؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۴، ص ۱۴۸.

^۳ - ظاهراً مراد از آیه سجده، دو آیه آخر سوره فصلت: **«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا... مُجِيطًا»** باشد، برخی این دو آیه را آیات سخره نامیده‌اند و عده‌ای آیه ۱۶ سوره سجده: **«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ... يَنْفِقُونَ»** را آیه سجده شمرده‌اند ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۸۰.

^۴ - حدید / ۳.

سوره‌های یس، کافرون و ناس نیز سفارش شده‌اند در حدیثی مفصل که آن را امام کاظم از امام صادق علیهما السلام و آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده، آمده است که حضرت امیر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دعایی به من تعلیم دادند که از هر دارویی بی‌نیاز شوم. یاران آن حضرت عرض کردند: آن چه دارویی است؟

حضرت فرمود: ۳۷ تهلیل قرآنی^۱ از ۲۴ سوره قرآن، از سوره بقره تا مزمل است و هیچ صاحب اندوهی نخواند مگر این که خداوند اندوهش را برطرف گرداند، و هیچ قرض‌داری نخواند مگر این که خداوند قرضش را ادا فرماید، و هیچ غائبی نخواند مگر این که خداوند او را از غربت نجات دهد، و هیچ صاحب حاجتی نخواند، مگر این که خداوند حاجتش را برآورده سازد، و هیچ خائفی نخواند مگر این که خداوند او را ایمنی بخشد. هر که صبحدم آن را تلاوت کند قلبش از گسستگی و نفاق ایمنی یابد و هفتاد نوع از انواع بلا که کمترین آنها جذام و جنون و برص است از او رفع گردد. و خداوند او را سیراب زنده بدارد و سیراب بمیراند و سیراب وارد بهشت نماید، و آن کس که آن را بخواند و در سفر باشد، جز خیر در سفرش نخواهد دید، و هر کس هر شب زمانی که به بستر می‌رود آن را تلاوت کند، خداوند هفتاد ملک را مأمور او می‌سازد تا این که او را تا صبحدم از شر شیطان و لشکرش مصونش کنند و هم او در آن روز حفظ می‌شود و روزیش می‌رسد تا این که شب به‌سرآید، و هر کس آن را با آب باران بنویسد و بنوشد، بر بدنش بدی و ناراحتی نخواهد رسید، و چشم‌های جنیان و دمیدن آنان و سحرشان و کیدشان در وی اثر نمی‌کند، و او دائماً از هر بلائی محفوظ بوده و هر نوع بلیّه دنیوی از او

^۱ - تعداد این آیات با احتساب قسمت‌های مورد نظر از برخی آیات و مطابق رسم الخطهای کنونی ۴۳ آیه است.

دور می‌باشد، و نیز بیشتر از آنچه که امکان دارد، روزی به او رسیده و از هر شیطان سرکش و جبار و عنادجو ایمن بوده و از دنیا نخواهد رفت مگر این که خدای متعال جایگاهش را در بهشت به او بنمایاند.

این تهلیل‌ها عبارتند از:

- ۱ - از سوره بقره دو آیه، ۱۶۳ «والهکم...»، ۲۵۵ «اللّه لا...».
- ۲ - از سوره آل عمران پنج آیه، ۱ «الم»، ۲ «اللّه...»، ۳ «نزل...»، ۶ «هوآلذی...»، ۱۸ و ۱۹ «شهداللّه... انّ الدّین... الاسلام»، ۶۲ «انّ هذا...»^۱.
- ۳ - از سوره نساء یک آیه، ۸۷ «اللّه لا اله...».
- ۴ - از سوره مائده یک آیه، ۷۳ «لقد کفر الذّین...».
- ۵ - از سوره انعام دو آیه، ۱۰۲ «ذلکم اللّه...»، ۱۰۶ «اتّبع ما...».
- ۶ - از سوره اعراف یک آیه، ۱۵۸ «قل یا ایّها النّاس...».
- ۷ - از سوره براءت دو آیه، ۳۱ «اتّخذوا احبارهم...»، ۱۲۹ «فان تولّوا...».
- ۸ - از سوره یونس یک آیه، ۹۰ «وجاوزنا...».
- ۹ - از سوره هود یک آیه، ۱۴ «فان لم یستجیبوا...».
- ۱۰ - از سوره رعد یک آیه، ۳۰ «کذلک...»^۲.
- ۱۱ - از سوره نحل یک آیه، ۲ «ینزل الملائکة...».
- ۱۲ - از سوره طه سه آیه، ۷ و ۸ «وان تجهر... اللّه لا اله...»، ۱۳ و ۱۴ «وانا اخترتک... اننی...»، ۹۸ «آتما الهکم...»^۳.

^۱ - ظاهراً آیات ۱ و ۲ مجموعاً یک آیه و آیات ۱۸ و ۱۹ مجموعاً یک آیه محسوب شده‌اند، چرا که جزئی از آیه ۱۹ تا «الاسلام» مورد نظر است.

^۲ - در متن حدیث از «وهم یکفرون» آغاز شده و به پایان همین آیه ختم شده است.

^۳ - ظاهراً آیات ۷ و ۸ یک آیه محسوب شده و از جزئی از آیه ۷ «یعلم السّرّ» شروع شده است و آیات ۱۳ و ۱۴ با این که تماماً مورد نظر روایت بوده، یک آیه محسوب شده است.

- ۱۳ - از سوره انبیاء دو آیه، ۲۵ «وما ارسلنا...»، ۸۷ «وذاالتون...».
- ۱۴ - از سوره مؤمنون یک آیه، ۱۱۶ «فتعالی الله...».
- ۱۵ - از سوره نمل یک آیه، ۲۵ و ۲۶ «ويعلم... الله لا اله...»^۱.
- ۱۶ - از سوره قصص دو آیه، ۷۰ «وهو الله...»، ۸۸ «ولا تدع...».
- ۱۷ - از سوره فاطر یک آیه، ۳ «یا ایها الناس...».
- ۱۸ - از سوره صافات یک آیه، ۳۵ «أنهم كانوا...».
- ۱۹ - از سوره ص یک آیه، ۶۵ «قل انما...».
- ۲۰ - از سوره غافر دو آیه، ۶۲ «ذلکم الله...»، ۶۴ و ۶۵ «ذلکم الله ربکم... هو الحی...».
- ۲۱ - از سوره دخان یک آیه، ۸ «لا اله الا...».
- ۲۲ - از سوره حشر دو آیه، ۲۲ «هو الله الذی...»، ۲۳ «هو الله الذی...».
- ۲۳ - از سوره تغابن یک آیه، ۱۳ «الله لا اله الا...».
- ۲۴ - از سوره مزمل یک آیه، ۹ «ربّ المشرق والمغرب...»^۲.

ذکر

وسوسه ابلیس، در دل آشوب ایجاد می کند و ذکر خدا این آشوب را التیام می بخشد.

«... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳.

چرا که ذاکر، همنشین خداوند است و خدا خود فرموده است:

^۱ - ظاهراً آیات ۲۵ و ۲۶، یک آیه محسوب شده و از جزئی از آیه ۲۵ «يعلم ما تخفون» تا آخر آیه بعد مورد نظر است.

^۲ - ظاهراً آیات ۶۴ و ۶۵، یک آیه محسوب شده و از جزئی از آیه ۶۴ «ذالکم الله ربکم» تا آخر آیه بعد مورد نظر است.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۸۷.

^۴ - رعد / ۲۸.

أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي.^۱

و جلیس خداوند مصون و محفوظ از وسوسه‌های ابلیس می‌باشد.

قال علی علیه‌السلام : ذَكَرُ اللّٰهِ دِعَامَةُ الْاِيْمَانِ وَ عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ.^۲

یاد خدا موجب محکم شدن ایمان و مصونیت از شیطان می‌گردد.

همان حضرت نیز می‌فرماید:

ذِكْرُ اللّٰهِ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ.^۳

یاد خدا باعث طرد شیطان است.

خداوند در توصیف اهل تقوا می‌فرماید: آنان هرگاه دچار وسوسه شیطان شدند، خدا را یاد می‌کنند و بدان

سبب بصیرت می‌یابند.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۴

پرهیزگاران چون گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خداوند را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند.

ذکر خدا در همه حال موجب طرد شیطان می‌شود و از آن جمله:

هنگام خروج از منزل

امام رضا علیه‌السلام در همین باره می‌فرماید:

إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَقُلْ: بِسْمِ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ

تَضْرِبُ وُجُوهُ الشَّيَاطِينِ وَ تَقُولُ قَدْ سَمِيَ اللّٰهُ وَ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ تَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

إِلَّا بِاللّٰهِ.^۵

^۱ - بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۲۹.

^۲ - غرر الحکم .

^۳ - همان .

^۴ - اعراف / ۲۰۱.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۹؛ مثل این روایت در اصول کافی، ج ۴، ص ۳۱۷ به نقل از امام سجّاد علیه‌السلام و در عدّة الداعی، ص ۲۱۸ به نقل از امام باقر علیه‌السلام آمده است .

هرگاه از منزلت خارج شدی، بگو بسم الله... به نام خدا، به خدا ایمان آوردم و به خدا توکل کردم و هیچ قوه و قدرتی نیست مگر خدا، در این صورت ملاتک به صورتهای شیاطین می‌زنند و می‌گویند خداوند را نام برده و به خدا ایمان آورده و به خدا توکل نموده و گفته است هیچ قدرت و نیروئی جز خداوند وجود ندارد.

هنگام نزدیکی با همسر

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: هنگام نزدیک شدن به همسرت بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ أَللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنِي.^۱

بنام خدا و به یاری او، خدایا شیطان را از من دور نما و او را از آنچه مرا روزی فرموده‌ای دور کن.

هنگام فراموش نمودن چیزی

اِذَا اُنْسَاكَ الشَّيْطَانُ شَيْئًا فَضَعْ يَدَكَ عَلٰى جِبْهَتِكَ وَ قُلْ: اَللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ يَا مُذَكِّرَ الْخَيْرِ وَ فَاعِلَهُ
وَ الْاَمْرِ بِهٖ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تُذَكِّرَنِيْ مَا اُنْسَانِيهِ الشَّيْطَانُ.^۲

هرگاه شیطان چیزی را از خاطر تو زدود، دستت را بر پیشانی‌ت بگذار و بگو: اللهم... خدایا، ای بیدآورنده خیر و فاعل آن و امرکننده به آن، از تو می‌خواهم بر محمد و آل او درود فرستی و آنچه را شیطان از خاطر من برده بازگردانی.

هر صبح و شام

حضرت امیر علیه السلام تفسیر مقالید که در دو آیه ۶۳ زمر و ۱۲ شوری «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» آمده است را از رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدند، حضرت فرمودند:

يَا عَلِي لَقَدْ سَأَلْتَ عَظِيمًا، الْمَقَالِيدُ هُوَ أَنْ تَقُولَ عَشْرًا إِذَا اصْبَحْتَ وَ عَشْرًا إِذَا امْسَيْتَ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ
وَ الْبَاطِنُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۹۶.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۹۱؛ ج ۹۲، ص ۳۳۹.

الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مَنْ قَالَهَا عَشْرًا إِذَا أَصْبَحَ وَ عَشْرًا إِذَا أَمْسَى أَعْطَاهُ اللَّهُ خِصَالًا سِتًّا،
 أَوْلَهُنَّ يَحْرُسُهُ مِنْ ابْلِيسَ وَ جُنُودِهِ فَلَا يَكُونُ لَهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ، وَ الثَّانِيَةُ يُعْطَى قِنْطَارًا فِي الْجَنَّةِ
 أَنْقَلُ فِي مِيزَانِهِ مِنْ جَبَلٍ أَحَدٍ، وَ الثَّلَاثَةُ يَرْفَعُ اللَّهُ لَهُ دَرَجَةً لَا يِنَالُهَا إِلَّا الْإِبْرَارُ، وَ الرَّابِعَةُ يُزَوِّجُهُ اللَّهُ
 مِنْ الْحُورِ الْعِينِ، وَ الْخَامِسَةُ يَشْهَدُهُ اثْنَى عَشَرَ مَلِكًا يَكْتُبُونَهَا فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ يَشْهَدُونَ لَهَا بِهَا يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ، وَ السَّادِسَةُ كَانَ كَمَنْ قَرَأَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفِرْقَانَ وَ كَمَنْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ فَقَبِلَ اللَّهُ
 حَجَّهُ وَ عُمْرَتَهُ، وَ إِنْ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ أَوْ شَهْرِهِ طُبِعَ بِطَابَعِ الشُّهَدَاءِ فِهَذَا تَفْسِيرُ الْمَقَالِيدِ.^١

ای علی از چیز بزرگی سؤال نمودید، مقالید این است که ده بار صبحدم و ده بار شامگاه بگوئی: لا اله الا الله... و هر که صبحدم
 ده بار و شامگاه ده بار آن را بگوید، خداوند شش خصلت به وی عطا می کند.

- ١ - خداوند او را از دست ابلیس و لشکریانش حفظ می کند و آنها بر وی سلطنت ندارند.
- ٢ - قنطاری^٢ را در بهشت به او عطا می کند که در میزان اعمالش از کوه احد سنگین تر است.
- ٣ - خدا درجات او را چنان بالا برد که جزا برابر به آن حد نرسند.
- ٤ - خداوند حورالعین را به تزویج او در آورد.
- ٥ - دوازده ملک گواه او باشند و ذکر او را در صحیفه گشوده نوشته و بر همان در قیامت شهادت دهند.
- ٦ - همانند کسی است که تورات و انجیل و زبور و قرآن را ختم کرده باشد و نیز مانند کسی است که حج و عمره کرده و
 خداوند آن دو را از وی پذیرفته باشد.

^١ - همان، ج ٨٣، ص ٢٨١.

^٢ - قنطار، معیاری در سنجش است که در میزان دقیق آن اختلاف نظر وجود دارد، برخی میزان آن را حدود ٧٠٠٠٠
 دینار یا ١٠٠٠ مثقال طلا یا نقره گفته اند و بعضی یک پوست گاو طلا و یا مال زیاد نامشخص و... عنوان کرده اند. ر. ک:
 کتابهای لغت.

و اگر او همان روز یا همان شب یا همان ماه از دنیا رود، مهمور به مهر شهداء خواهد شد، این تفسیر مقالید است.»

دعا

دعا جدا از این که چه بسا مستجاب شود و حاجت داعی برآورده گردد، باعث قرب به خداوند و دوری از شیطان می گردد، همان چیزی که ابلیس از آن هراسان است.

قال علی علیه السلام: أَكْثَرُ الدَّعَاءِ تَسْلِيمٌ مِنْ سَوْرَةِ الشَّيْطَانِ^۱

بسیار دعا کن تا از حدت و بیداری شیطان سالم بمانی.

قرائت دعای ۱۷ صحیفه سجادیه نیز مناسب است.

این دعا حاوی بیان شیوه استعاذه به خداوند از گزند شیطان و کید و مکرهای اوست. متن این دعا بدین شرح است:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَايِدِهِ، وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَايِدِهِ. وَ أَنْ يُطْمِعَ نَفْسَهُ فِي إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ، وَ أَمْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ، أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ إِلَيْنَا.

اللَّهُمَّ احْسَأْهُ عَنَّا بِعِبَادَتِكَ، وَ اكْبِتْهُ بِدُؤْبِنَا فِي مَحَبَّتِكَ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتِكُهُ، وَ رَدْمًا مُصْمِتًا لَا يَفْقُتُهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اشْعَلْهُ عَنَّا بِبَعْضِ أَعْدَائِكَ، وَ اعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ، وَ اكْفِنَا خُتْرَهُ، وَ وَلْنَا ظَهْرَهُ، وَ اقْطَعْ عَنَّا إِثْرَهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَمْتِعْنَا مِنَ الْهُدَى بِمِثْلِ ضَلَالَتِهِ، وَ زَوِّدْنَا مِنَ التَّقْوَى ضِدَّ غَوَايَتِهِ، وَ اسْلُكْ بِنَا مِنَ التَّقَى خِلَافَ سَبِيلِهِ مِنَ الرَّدَى.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِي قُلُوبِنَا مَدْخَلَ وَ لَا تُوَطِّنْ لَهُ فِيمَا لَدَيْنَا مَنْزِلًا.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۸.

اللَّهُمَّ وَ مَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرَّفْنَا، وَ إِذَا عَرَّفْتَنَا فَفَنَاهُ، وَ بَصَّرْنَا مَا نُكَادُهُ بِهِ، وَ الْهِمْنَا مَا نُعِدُّهُ لَهُ، وَ أَيَقِظُنَا عَنْ سِنَةِ الْغَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ، وَ أَحْسِنِ بِتَوْفِيْقِكَ عَوْنَنَا عَلَيْهِ.

اللَّهُمَّ وَ أَشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنْكَارَ عَمَلِهِ، وَ الطُّفَّ لَنَا فِي نَقْضِ حَيْلِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَوَّلْ سُلْطَانَهُ عَنَّا، وَ أَقْطِعْ رَجَاءَهُ مِنَّا، وَ اذْرَأْهُ عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ آبَاءَنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ أَوْلَادَنَا وَ أَهْلِيْنَا وَ ذَوِي أَرْحَامِنَا وَ قَرَابَاتِنَا وَ جِيرَانِنَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِي حِرْزِ حَارِزٍ، وَ حِصْنِ حَافِظٍ، وَ كَهْفِ مَانِعٍ، وَ أَلْبِسْهُمْ مِنْهُ جُنَاً وَاقِيَةً، وَ اعْطِهِمْ عَلَيْهِ أَسْلِحَةً مَاضِيَةً.

اللَّهُمَّ وَ اغممُ بِذَلِكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ أَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ عَادَاهُ لَكَ بِحَقِيْقَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ اسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّبَّائِيَّةِ.

اللَّهُمَّ احْتَلْ مَا عَقَدَ، وَ افْتُقْ مَا رَتَّقَ، وَ افسخْ مَا دَبَّرَ، وَ تَبْطِطْ إِذَا عَزَمَ، وَ انْقُضْ مَا أُبْرِمَ.

اللَّهُمَّ وَ اهْزِمْ جُنْدَهُ، وَ أَبْطِلْ كَيْدَهُ وَ اهدِمْ كَهْفَهُ، وَ اغمِمْ أَنْفَهُ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي نَظْمِ أَعْدَائِهِ، وَ اغْزِلْنَا عَنْ عِدَدَادِ أَوْلِيَائِهِ، لَّا نَطِيعُ لَهُ إِذَا اسْتَوَانَا، وَ لَّا نَسْتَجِيبُ لَهُ إِذَا دَعَانَا، نَأْمُرُ بِمُنَاوَاتِهِ، مَنْ أَطَاعَ أَمْرَنَا، وَ نَعِطُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنْ اتَّبَعَ رَجْرَنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ اَعِدْنَا وَ أَهْلِيْنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اسْتَعَدْنَا مِنْهُ، وَ أَجْرْنَا مِمَّا اسْتَجْرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ وَ اسْمَعْ لَنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ، وَ اعْطِنَا مَا اَعْفَلْنَا، وَ احْفَظْ لَنَا مَا نَسِينَا، وَ صَيِّرْنَا بِذَلِكَ فِي دَرَجَاتِ الصَّالِحِينَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ^۱.

۱- بار خدایا ما به تو پناه می‌بریم از وسوسه‌های شیطان رانده شده از رحمتت و از حيله و چاره‌جویی و مکرهای گوناگون او، و از اطمینان به آرزوها و وعده و فریب و دامهای او و از اینکه در گمراه نمودن ما از اطاعتت و خوار ساختن ما به معصیتت طمع کند، یا نزد ما نیکو باشد چیزی که او برای ما نیکو می‌نماید، یا بر ما سنگین آید چیزی که او در نظر ما زشت گرداند.

بار خدایا او را از ما به سبب عبادت و بندگی دور کن، و با تلاشمان در دوستیت ذلیل و خوار فرما، و میان ما و او پرده‌ای قرار ده که آن را پاره نکنند و سدی استوار قرار ده که آن را نشکافند.

بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و او را به جای ما به بعضی از دشمنانت مشغول ساز، و با نیک نگهداریت ما را از او نگهدار، و مکر او را از ما دور نما و وسوسه‌هایش که جای پای اوست، در دل ما برجای مگذار، بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و ما را از رستگاری، در برابر گمراهی شیطان بهره‌مند گردان و ما را از تقوی و پرهیزکاری برخلاف راه گمراهی او توشه ده، و ما را به راه پرهیزگاری برخلاف مسیر تباهی او سیر ده.

بار خدایا برای او در دل‌های ما جایی قرار مده، و در آنچه نزد ما است جایگاهی برای وی آماده مساز.

بار خدایا باطل و نادرستی را که برای ما می‌آراید به ما بشناسان، و چون آن را به ما شناساندی ما را از آن دور کن، و ما را به آنچه که او را بفریبیم بینا فرما، و اسباب دور ساختن او را به دل ما بینداز و از خواب غفلت که مایه اعتماد و میل به اوست بیدارمان گردان، و به توفیق خود ما را بر علیه او یاری فرما.

بار خدایا انکار کردار او را در دل‌های ما آبیاری کن، و در شکستن حيله و توطئه‌های او ما را توفیق ده.

بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و تسلط او را از ما بگردان، و امید او را از ما قطع کن و طمع او را از ما بازدار.

بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و پدران و مادران و فرزندان و خاندان و خویشان و نزدیکان و همسایگان ما را زن و مردشان را از گزند او در جایگاه استوار و قلعه امن و پناهگاه غیرقابل دسترس قرار ده و بر آنان از شر او ذره‌های حفظ کننده بیوشان و اسلحه‌های برنده عطا فرما

خدایا هر که ربوبیت تو را پذیرفته و وحدانیت تو را مخلصانه قائل است و به حقیقت بندگی تو با وی دشمنی می‌ورزد و با علم و دانشت از تو برای پیروزی بروی یاری می‌طلبد، مشمول دعای من گردان.

خدایا هر چه شیطان گره زند باز کن، و آنچه می‌بندد بگشا، و آنچه بیندیشد به هم زن آنچه را که عزم بر آن شود مانع شو و هر آنچه را محکم کرده بشکن.

خدایا لشکرش را شکست ده، و مکرش را باطل گردان و پناهگاهش را ویران ساز و بینی‌اش را به خاک بمال.

خدایا، ما را در زمره دشمنان او قرار ده، و از جمله دوستانش جدایمان ساز، تا هرگاه خواهد فریبمان دهد اطاعتش نکنیم و چون ما را خواند اجابتش ننمائیم، و تا هر که حرف ما را می‌پذیرد به دشمن شیطان امرش کنیم و از متابعت شیطان بازش داریم.

خدایا بر محمد که آخرین پیامبران و بهترین فرستادگان است و برخاندان پاک و پیراسته او درود فرست، و ما و کسان ما و برادران ما و همه مردان و زنان با ایمان را از آنچه که ما از او به تو پناه برده‌ایم پناه ده، و از آنچه که ما از ترس او رهائی طلبیده‌ایم آزادمان ساز، و آنچه که درخواست کرده‌ایم از ما بشنو، و آنچه را که از آن غافل بوده‌ایم عطا بمان کن. و هر چه که فراموش کرده‌ایم برایمان حفظ کن. و با روا شدن این خواستها ما را در رتبه صالحان و جایگاه مؤمنان قرار ده. اجابت فرما ای پروردگار جهانیها.

بهترین اوقات دعا در شبانه‌روز، سحرها و نیز بین اذان و اقامه و بعد از هر نماز و گاه غروب آفتاب و مخصوصاً وقتی که نصف قرص آن غروب کرده باشد، می‌باشد. در ایام هفته، شب و روز جمعه و در ایام ماه، ایام البیض و در ایام سال، شبهایی که احتمال قدر آنها می‌رود و نیز شب پانزدهم شعبان و شبهای عید و روز عرفه از اهمیت خاصی برخوردارند. به اخباری از اهمیت روز عرفه توجه کنید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما رُئِيَ الشَّيْطَانُ فِي يَوْمٍ هُوَ اصْغَرُ وَ لَا اَذْخَرُ وَ لَا احْقَرُ وَ لَا اغِيْظُ مِنْهُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ.^۱ شیطان هیچ روزی خوارتر، رانده‌تر، حقیرتر و خشمناک‌تر از روز عرفه نیست. نیز فرموده است:

انَّ مِنَ الذَّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكْفَرُهَا اِلَّا الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ.^۲

کفاره برخی گناهان هیچ چیز جز وقوف در عرفه نیست.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ اِلَّا اَنْ يَشْهَدَ عَرَفَةَ.^۳

کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود، تا ماه مبارک آینده بخشوده نمی‌شود مگر این که در روز عرفه (در عرفات) حاضر گردد.

یاد اهل بیت علیهم السلام

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۳.

^۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۴.

^۳ - اصول کافی، ج ۴، ص ۶۶ و ۱۹۲.

اهل بیت علیهم السلام به حکم حدیث ثقلین، شریک قرآن محسوب می‌شوند و یاد آنها و ذکر فضائلشان و بیان دستوراتشان موجب طرد ابلیس و شیاطین می‌گردد.

حضرت امیر علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

فَادْكُرُوا يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مُحَمَّدًا وَ آلِهِ عِنْدَ نَوَائِبِكُمْ وَ شِدَائِدِكُمْ لِيَنْصُرَ اللَّهُ بِه مَلَائِكَتَكُمْ عَلَى الشَّيَاطِينِ الَّذِينَ يَقْصِدُونَكُمْ.^۱

ای امت محمد، محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او را به یاد آورید تا خداوند به وسیله فرشتگان مأمورتان، شما را بر شیاطینی که قصد تعدی به شما را دارند، پیروز گرداند.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي يَا مُحَمَّدٌ يَا عَلِيُّ، ذَابَّ كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ.^۲

همانا شیطان وقتی صدای منادی را می‌شنود که می‌گوید یا محمد صلی الله علیه و آله یا علی، چون سرب که ذوب شود، ذوب می‌گردد.

موعظه

قرآن کریم، سخنان اولیاء خدا، تجارب انسان، دنیا، مرگ و همه چیز موعظه‌اند و یکی از موعظ عمر انسان است.

تا قبل از چهل سالگی، شهوات و غرایز، زمینه‌های وسوسه ابلیس را بیشتر تدارک می‌بینند، اما انسان چهل ساله که مستی جوانی را بدرود گفته و در مرحله کاملی از عقل و خرد قرار گرفته و تجربه‌های گذشته را به همراه دارد، اگر از عمر خود پند نگیرد، و خود برای خود موعظه نباشد، فلاح و رستگاری او بسی سخت‌تر می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ، قَبَّلَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ: هَذَا

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۲ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۱ .

وجه لا يُفْلِحُ^۱

وقتی آدمی به چهل سالگی برسد و خیر او بر شرش برتری نداشته باشد شیطان بین دو چشمش را می‌بوسد و می‌گوید: این صورتی است که رستگار نمی‌شود.

امام باقر علیه‌السلام در همین باره می‌فرماید:

إِذَا أَتَتْ عَلَى الْعَبْدِ أَرْبَعُونَ سَنَةً، قِيلَ لَهُ خُذْ حِذْرَكَ فَإِنَّكَ غَيْرُ مَعْدُورٍ.^۲

وقتی بنده به چهل سالگی رسید، به وی گفته می‌شود: پرهیزکاری پیشه کن که تو معذور نیستی.

امام صادق علیه‌السلام سرنوشت چنین انسانی را بدین‌گونه بیان می‌دارد:

مَنْ جَاوَزَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ.^۳

کسی که از چهل سال گذشت و خیر او بر شرش برتری نیافت، آماده آتش شود.

آن حضرت در مورد شصت ساله‌ها می‌فرماید:

إِذَا بَلَغَتْ سِتِّينَ سَنَةً فَأَحْسَبْ نَفْسَكَ فِي الْمَوْتَى.^۴

چون به شصت سالگی رسیدی، خود را در زمره اموات بدان.

طبعا هرچه عمر انسان زیادتر می‌شود، تلاش شیطان برای اغوای وی و یا باقی‌ماندن در مسیر ضلالت بیشتر می‌گردد تا بلکه او بی‌ایمان از دنیا منتقل شود.

حضرت امیر علیه‌السلام در پی بی‌اثر بودن مواعظش در نامه‌های متعدد به معاویه، نامه دیگری به او نوشت و علت غفلت معاویه از درک حقیقت، تأثیر شیطان در تثبیت او در مسیر باطل دانست و ابلیس را عامل نپذیرفتن نصیحتش خواند.

وَاغْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ، وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ.^۵

^۱ - مشکوٰۃ الأنوار، ص ۱۶۹ .

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۸۹ .

^۳ - مشکوٰۃ الأنوار، ص ۱۶۹ .

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۰ .

^۵ - همان، ج ۳۳، ص ۱۲۱ .

بدان که شیطان تو را بازداشته است از این که به کار نیک بازگردی و تو را مانع شده است که به اندر زها گوش سپاری.

طول سجده

سجده عالی ترین علامت کرنش و خضوع انسان در برابر خداست و طبعاً برای ابلیس که یادآور عصیان وی می باشد ناخوشایند می باشد. حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

انَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ نَادَىٰ اِبْلِيسَ يَا وَيْلَهُ اطَّاعَ وَ عَصَيْتُ وَ سَجَدَ وَ اَبَيْتُ؛ وَ اقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللّٰهِ اِذَا سَجَدَ.^۱

بنده خدا وقتی به سجده افتد، ابلیس صدا بلند کند که وای بر او، خدا را اطاعت کرد و مرا نافرمانی نمود و در برابر خدا به خاک افتاد و مرا سرپیچی کرد. و نزدیک ترین حالات بنده به خدا زمانی است که در سجده باشد. ابوبصیر و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت به نقل از حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

اَطْبِلُوا السُّجُودَ، فَمَا مِنْ عَمَلٍ اَشَدَّ عَلٰى اِبْلِيسَ مِنْ اَنْ يَّرٰى ابْنَ اٰدَمَ سَاجِدًا لِاِنَّهُ اَمْرٌ بِالسُّجُودِ فَعَصٰى وَ هٰذَا اَمْرٌ بِالسُّجُودِ فَاطَّاعَ وَ نَجَا.^۲

سجده را طول دهید، عملی سخت تر بر شیطان نیست که او آدمی را در حال سجده ببیند، چرا که او امر به سجده شد و عصیان کرد و این بنده امر به سجده شد و اطاعت کرد و نجات یافت.

طول دادن رکوع نیز در روایت ذیل به نقل از امام صادق علیه السلام سفارش شده است:

عَلَيْكُمْ بِطُولِ السُّجُودِ وَ الرُّكُوعِ فَاِنْ اَحَدَكُمْ اِذَا اطَّالَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ يَهْتِفُ اِبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ وَ قَالَ يَا وَيْلَتَاهُ اطَّاعُوا وَ عَصَيْتُ وَ سَجَدُوا وَ اَبَيْتُ.^۳

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۳۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۶۱.

^۳ - همان، ص ۱۳۵.

برشما باد طول سجود و رکوع، چرا که وقتی یکی از شما رکوع و سجودش را طول دهد شیطان از پشت سرش فریاد می‌زند و می‌گوید: وای براو، او طاعت کرد و من عصیان، او سجده کرد و من سرپیچی.

تفکر

تفکر در آفاق و انفس، موجب هدایت به مصالح و درک حقایق می‌گردد و آدمی را به سوی کمال مطلوب و دوری از موانع سر راه و از جمله وسوسه‌های ابلیس وامی‌دارد. این معنی از روایت ذیل قابل استفاده است.

قال علی علیه‌السلام : الاعتبارُ یفیدُکَ الرِّشَادَ.^۱

سکوت

زبان عامل بسیاری از گناهان و به‌همین علت ابزاری مناسب برای شیطان است و سکوت سلب این ابزار از شیطان می‌باشد.

رسول خدا به بادیه‌نشینی که درخواست فراگیری عملی کرد که او را به بهشت رهنمون شود، فرمودند: گرسنه را سیر کن و تشنه را سیراب نما و امر به معروف و نهی از منکر بکن و اگر نمی‌توانی پس:

كُفَّ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّكَ بِذَلِكَ تَغْلِبُ الشَّيْطَانَ.^۲

زیانت را جز در راه خیر نگه دار که توبه این وسیله بر شیطان چیره می‌شوی.

روزی حضرت امیر علیه‌السلام کسی را دید که «قنبر» را دشنام می‌داد، و قنبر هم خواست که جوابش گوید، حضرت صدا بر او بلند کرد که:

مَهْلًا يَا قَنْبِرُ دَعُ شَاتِمَكَ مَهَانًا تُرَضَى الرَّحْمَنَ وَ تُسَخِّطُ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبُ عَدُوَّكَ فَوَالَّذِي

^۱ - غررالحکم .

^۲ - تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۱۰۵ .

فَلَقَّ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَرْضَى الْمَوْنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْجِلْمِ وَ لَا أَسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ وَ لَا عَوْقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السُّكُوتِ عَنْهُ.^۱

ای قنبر آرام باش، دشنام گویت را رها کن تا خدا را راضی و شیطان را به خشم آوری. به کسی که دانه را در عمق زمین شکافت و بشر را آفرید، مؤمن به چیزی همانند حلم و بردباری، خداوند را راضی نموده است و به چیزی همانند سکوت، شیطان را در خشم نکرده است و انسان جاهل را به مثل سکوت در مقابل گفته‌ها و ایرادهایش عقاب نموده است.

مجالست با خوبان

همان طور که نشست و برخاست با اهل عصیان، ایمان را به دست فراموشی می‌سپارد و شیطان را به حضور می‌خواند.

قال علی علیه السلام: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ وَ مَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ.^۲

مجالست با نیکان نیز موجب حضور فرشتگان و انزال رحمت‌های الهی به اهل مجلس می‌باشد.

به این روایت از امام صادق علیه‌السلام که اثر مجالست با هردو را بیان کرده است توجه کنید:

مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمَوْنِ فِصَاعِدَا الْآخِضَرِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلُهُمْ فَإِنْ دَعَوْا بِخَيْرٍ أَمَّنُوا وَ إِنْ اسْتَعَادُوا مِنْ شَرٍّ دَعَا اللَّهُ لِيَصْرِفَهُ عَنْهُمْ وَ إِنْ سَأَلُوا حَاجَةً تَشَفَّعُوا إِلَى اللَّهِ وَ سَأَلُوهُ قِضَاهَا.

و مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَاهِدِينَ الْآخِضَرَهُمْ عَشْرَةَ أَضْعَافِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ فَإِنْ تَكَلَّمُوا تَكَلَّمَ الشَّيَاطِينُ بِنَحْوِ كَلَامِهِمْ وَ إِذَا ضَجَّكَوْا ضَجَّكَوْا مَعَهُمْ وَ إِذَا نَالُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ نَالُوا مَعَهُمْ.

فَمَنْ ابْتَلَى مِنَ الْمَوْنِ نِينَ بِهِمْ فَإِذَا خَاضُوا فِي ذَلِكَ فَلْيَقُمْ وَ لَا يَكُنْ شَرِكُ شَيْطَانٍ وَ لَا جَلِيسَهُ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۲۴.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

فَإِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ شَيْءٌ وَّلَعْنَتَهُ لَا يَرُدُّهَا شَيْءٌ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُنْكِرْ بِقَلْبِهِ وَّلْيُقِمُّ وَّلَوْ حَلْبُ شَاةٍ أَوْ فُوقَ نَاقَةٍ.^۱

هیچ‌گاه سه نفر و بیشتر از مؤمنین اجتماع نکرده‌اند مگر این‌که از ملائک به‌اندازه آنان حاضر شوند، پس چون آن عده دعای خیر نمایند، ملائک آمین گویند؛ و اگر از شری به خدا پناه برند، ملائک از خدا می‌خواهند که آن شر را از آنان دفع کند، و اگر حاجتی را از خدا طلب بنمایند، ملائک شفیع بین آنان و خدا می‌شوند و از او برآورده شدن آن حاجت را درخواست می‌کنند. و هیچ‌گاه سه نفر از منکرین جمع نمی‌شوند مگر این‌که ده‌برابرشان از شیاطین در جمعشان حاضر می‌گردند و چون آن عده سخنی برزبان رانند، شیاطین همان سخن را می‌گویند؛ و چون بخندند، شیاطین با آنها می‌خندند؛ و چون از دست اولیاء خدا ناله سر دهند و شکوه کنند، شیاطین نیز همان ناله را سردهند.

پس اگر مؤمنی مجبور به شرکت در مجلس آنان شد، هرگاه آنان به این اباطیل وارد شدند، مؤمن بایستی از مجلس خارج شود و شریک و همنیشن شیطان نگردد چرا که غضب و خشم خداوند با چیزی برابری نکرده و چیزی لعنت او را بر نمی‌گرداند. حضرت سپس فرمودند: اگر توان خارج شدن از مجلس را ندارد، قلباً ناراحت گردد و برخیزد هرچند به مقدار دوشیدن شیر یا باز و بسته کردن دست دوشنده هنگام دوشیدن شیر باشد.

آری، نشست و برخاست با خوبان، و استفاده از پند و اندرزهای آنان و بهره‌گیری از تجارب یکدیگر، عاملی مهم برای طرد ابلیس می‌باشد، و همین باعث شده که او از مرگ هیچ‌کس، به‌قدر مرگ عالم عامل که خود هدایت یافته و خلاق را به راه صلاح هدایت می‌کند نهراسد.

قال الصادق عليه السلام : ما مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَيَّ ابْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فُقَيْهٍ.^۲

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۸.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۲۱.

مرگ کسی از مؤمنین به قدر مرگ فقیه، ابلیس را خوشحال تر نمی کند.

همراهی با جماعت

قیح معاصی و حداقل برخی از آنها بدان حد است که گاه انسانی که می خواهد ظاهرش را آراسته جلوه دهد به سادگی حاضر نمی شود در برابر بیننده ای آن معصیت را مرتکب شود، لذا همراهی با جماعت برای وی نعمتی است که در پرتو آن، گناهانش را ترک گوید.

اما اگر آدمی از جامعه فاصله گرفت و تنها شد، توان وسوسه ابلیس افزایش یافته و او چون گرگی که به گوسفند دور شده از گله حمله برد، بر قلب آدمی یورش می آورد، و البته عمده دلیل کراهت تنهایی در سفر، بیتوته، خوردن و آشامیدن و... همین نکته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

عَلَيْكَ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذُّبُّ مِنَ الْغَنَمِ الْقَاصِيَةَ.^۱

بر تو باد همراهی با جماعت، چرا که گرگ، گوسفند دور شده را می درد.

حضرت امیر علیه السلام نیز می فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ.^۲

از تفرقه بپرهیزید، چرا که دور شده از راه حق، سهم شیطان است همان طور که دور شده از گله گوسفندان از آن گرگ است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد سوار مرکب شدن و تنهایی به سفر رفتن می فرماید:

الرَّاكِبُ شَيْطَانٌ وَ الرَّاكِبَانِ شَيْطَانَانِ وَ الثَّلَاثَةُ رَكْبٌ.^۳

^۱ - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۲۱۱.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۳۴.

یک سواره شیطان و دو سواره دو شیطان و سه سواره، سواره محسوب می‌شوند.

امام صادق علیه‌السلام در مورد قهر مؤمنین و فاصله گرفتنشان از هم می‌فرماید:

قَالَ لَا يَزَالُ ابْلِيسُ فَرِحًا مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ فَإِذَا التَّقِيَا اصْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ وَ تَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ وَ نَادَى يَا وَيْلَهُ مَا لَقِيَ مِنَ الثُّبُورِ^۱.

همواره ابلیس خوشحال است تا زمانی که دو مسلمان از هم قهرند، وقتی آن دو یکدیگر را ملاقات کنند، دو زانویش مضطرب و مرتعش می‌شود و اندامش بی‌حرکت می‌گردد و صدا بلند می‌کند که: وای بر من از هلاکت من.

ازدواج

نتیجه ازدواج، خروج از بن‌بست تنهایی و حصول آرامش، رفع نیازهای فطری و غریزی و بقاء نسل انسان و حفظ او از گناه است. و لذا چون پتکی گران برفرق شیطانی است که دوست دارد جوان مملو از احساس و غریزه را به عصیان بکشانند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ شَابٍّ تَزَوَّجَ فِي حَدَائِثِهِ سِنَّهُ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ يَا وَيْلَهُ عَصَمَ مِنِّي ثُلُثِي دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي^۲.

جوانی نیست که در آغاز جوانیش ازدواج کند مگر این که شیطانش فریاد برآورد، وای بر من، دوثلث دینش را از من محفوظ کرد، پس این بنده باید برای کسب ثلث باقی تقوای الهی پیشه کند.

روزه

روزه همه ایام سال به استثنای روزهای حرام، عاملی اساسی برای دوری از کید و مکر ابلیس است، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد روزه ۲۷ رجب می‌فرماید:

فِي سَابِعٍ وَ عَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَمَّدًا فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَانَ كَفَّارَةً سِتِّينَ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۸۷.

^۲ - مستدرک الوسایل، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

سَنَةً وَيَعْصِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ فَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ فِي لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً.^۱
خداوند در روز ۲۷ رجب، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به رسالت برگزید، پس هر کس که این روز را روزه گیرد، کفاره گناهان شصت ساله‌اش خواهد بود و خداوند متعال او را از گزند ابلیس و لشکریانش حفظ خواهد کرد، و اگر در آن روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است.

رضا از افعال خداوند

از راه‌های رهایی از کید و مکر ابلیس راضی شدن به مقدرات الهی است. تسلیم انسان در آنچه که از ناحیه خداوند بر او وارد شده است و صبر در مصائب و بلاها و فقر و رضایت به آن، موجب می‌شود حربه ناشکری از دست ابلیس گرفته شود.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

الْفَقِيرُ الرَّاضِي نَاجٍ مِنْ حَبَائِلِ أِبْلِيسَ.^۲

فقیر خرسند از دامهای شیطان نجات یافته است.

صدقه

ابلیس از وسوسه‌ای که باعث گناه شده مسرور می‌شود ولی وقتی بنده خدا روز خود را برای مصون ماندن از شر ابلیس با صدقه شروع کند، ابلیس را ناامید کرده است. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَبَكَّرُوا بِهَا فَإِنَّهُ تُسَوِّدُ وَجْهَ أِبْلِيسَ.^۳

بر شما باد صدقه، با آن صبح کنید که موجب سیاه شدن چهره ابلیس می‌گردد.

روزی حضرت عیسی علیه‌السلام ابلیس را دید و به او گفت: محبوب‌ترین و مبعوض‌ترین مردم نزد تو کیانند؟

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۵۱.

^۲ - غرر الحکم .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۷۸.

ابلیس گفت: محبوب‌ترینش مؤمن بخیل و مبعوض‌ترینشان فاسق سخی است. حضرت پرسید: چرا؟ ابلیس گفت: صفت زشت بخل کافی است که بخیل را به هر معصیتی بکشاند و از او خوفی ندارم، ترسم از سخاوتمندی است که خداوند عملش را بپذیرد و او به سبب سخاوتش به راه راست هدایت گردد و از فسق و فجور توبه نماید.^۱

و...

مطابق اخبار و احادیث، موارد ذیل نیز در طرد ابلیس مؤثرند.

اسفند

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَتَنَكَّبُ سَبْعِينَ دَارًا دُونَ الدَّارِ الَّتِي فِيهَا الْخَرْمَلُ.^۲

شیطان به هفتاد خانه رو می‌کند غیر از خانه‌ای که در آن اسفند باشد.

کندر

قال الصادق علیه السلام: هُوَ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ.^۳

کندر موجب طرد شیطان است.

سبزیجات

خَضِرُوا مَوَائِدَكُمْ بِالْبَقْلِ فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ مَعَ التَّسْمِيَةِ.^۴

برسفره‌هایتان سبزی قرار دهید که با یاد خداوند، موجب دوری شیطان می‌شود.

انار

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كُلُّوا الرُّمَانَ فَلَيْسَتْ مِنْهُ حَبَّةٌ تَقَعُ فِي الْمَعِدَةِ إِلَّا أَنْارَتِ الْقَلْبُ وَ

^۱ - محجّه البيضاء، ج ۶، ص ۷۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۳۴.

^۳ - الفصول المهمة في اصول الأئمة، ج ۳، ص ۱۷۶.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۷۹.

أَخْرَجَتِ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.^۱

انار بخورید که دانه‌ای از آن در معده واقع نمی‌شود مگر این‌که تا چهل روز قلب را نورانی کند و شیطان را دور نماید.

قال الصادق عليه السلام : عليكم بالرمان الخلو فكلوه فإنه ليس من حبة تقع في معدة مؤن إلا أنارتها و أطفأت شيطان الوسوسة.^۲

برشما باد خوردن انار شیرین، آن را بخورید که دانه‌ای از آن در معده انسان باایمان قرار نمی‌گیرد مگر این‌که دل را نورانی کرده و وسوسه شیطان را خاموش سازد.

مَنْ أَكَلَ الرَّمَانَ طَرَدَ عَنْهُ الشَّيْطَانَ الْوَسْوَسَةَ.^۳

آن‌که انار بخورد، وسوسه شیطان از او دفع می‌شود.

خرما

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : مع كل تمره حسنة و يرضى الرب و يسخط الشيطان.^۴

با هر خرمایی حسنه‌ای است و نیز خدا را راضی و شیطان را خشمگین می‌کند.

گلابی

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

يا على من أكل السفرجل ثلاثة أيام على الريق صفا ذهنة و امتلاء جوفه حلما و علما و وقى من

كيد ابليس و جنوده.^۵

ای علی هر آن کسی که سه روز ناشتا گلابی بخورد، ذهنش صفا یافته قلبش از حلم و علم مملو گشته و از مکر ابلیس و لشکریانش محفوظ می‌شود.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۱۵۴.

^۲ - همان، ص ۱۶۳.

^۳ - همان، ص ۱۶۳.

^۴ - همان، ص ۱۳۴.

^۵ - همان، ص ۱۶۷.

نوشیدن آب به سه جرعه

نوشیدن آب با فاصله و به سه جرعه مستحب است، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اولین جرعه شکر خداوند، دومی موجب طرد شیطان و جرعه سوم باعث شفاء هر آن چیزی است که در شکم واقع شده است. اِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَشْرَبْ فِي ثَلَاثَةِ أَنْفَاسٍ، الْأَوَّلُ شُكْرًا لِشَرَابِهِ وَ الثَّانِي مَطْرَدَةً لِلشَّيْطَانِ، وَ الثَّلَاثُ شِفَاءٌ لِمَا فِي جَوْفِهِ.^۱

دو روایت دیگر

در روایت ذیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام به موارد مختلفی از عوامل رهایی از وسوسه ابلیس اشاره کرده‌اند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمودند:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ عَنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْمُوَاظَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ، وَ الْإِسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِيْنَهُ.^۲

آیا شما را خبر دهم به چیزهایی که اگر انجامشان دهید شیطان به اندازه فاصله مشرق و مغرب از شما فاصله گیرد؟ اصحاب عرض کردند: بلی. حضرت فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه می‌کند، صدقه کمرش را می‌شکند، عشق در راه خدا و انجام عمل صالح دنباله‌اش را قطع می‌کند و استغفار بند دلش را پاره می‌نماید.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

قال ابليس: خمسة ليس لي فيهن حيلة و سائر الناس في قبضتي: من اعتصم بالله عن نية صادقة و التكل عليه في جميع أموره، و من كثر تسبيحه في ليله و نهاره، و من رضى لأخيه المؤمن ما يرضاه لنفسه، و من لم يجزع على المعصية حتى تصيبه، و من رضى بما قسم الله له و

^۱ - مستدرک الوسایل، ج ۱۷، ص ۱۰.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۸۰.

لَمْ يَهْتَمُّ لِرِزْقِهِ^۱

ابلیس گفته است: پنج عده‌اند که حيله و مکر من در مورد آنان کارائی ندارد و بقیه انسان‌ها در اختیار من هستند و آن پنج دسته عبارتند از:

۱ - کسانی که با نیت صادق به خدا توسل جویند، و در همه امور به خدا توکل نمایند.

۲ - کسانی که روز و شب تسبیح خدا را گویند.

۳ - کسانی که هر چه برای خود می‌پسندند برای برادر با ایمانشان نیز پسندند.

۴ - کسی که گاه رسیدن بلا و مصیبت جزع و فزع نکند.

۵ - کسی که به آنچه که خداوند قسمت او کرده راضی باشد و غصه روزی را نخورد.

پایان این بخش از مبحث را با دعای حضرت امیر علیه‌السلام ختم می‌کنیم که می‌فرماید:

و احمداً لله و استعینهُ علی مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ و مَزَاجِرِهِ و الإِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ و مَخَائِلِهِ^۲

خدا را سپاس گوئیم و از او بر اعمالی که موجب طرد و منع شیطان است یاری می‌طلبیم و برای مصونیت از دامها و فریبهایش کمک می‌خواهیم.

^۱ - همان، ص ۳۷۸ .

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱ .

تفسیر معوذتین^۱

در شأن نزول دوسوره آخر قرآن کریم آمده است:

پیامبر بیمار شد، جبرئیل علیه السلام نازل گشت و این دو سوره را آورد و گفت: مردی یهودی تو را سحر کرده و آن را در فلان چاه انداخته است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را فرستادند و به نقلی زبیر و عمار را نیز با او روانه کردند تا اسباب سحر را بیاورند، حضرت از آن چاه ریسمانی که یازده گره داشت خارج ساخت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام فرمودند که گره‌ها را باز کند و هر گره که باز می‌کند یک آیه بخواند، حضرت امیر علیه السلام یازده آیه این دو سوره را بر گره‌ها تلاوت می‌کرد و آنها را باز می‌نمود وقتی همه گره‌ها باز شد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست گویی پای‌بندی از پایش باز شده باشد.^۲

ناگفته نماند عده‌ای این شأن نزول را نپذیرفته‌اند و در این که سحر در بدن پیامبر اثر کند تردید نموده‌اند، این دسته مدعی خود را چنین مستدل نموده‌اند که پیامبر معصوم می‌باشد و سحر در بدن پیامبر اثر نمی‌کند.

البته این تردید چندان محکم نیست، زیرا تأثیر سحر در جسم پیامبر، ضرری به

^۱ - دو سوره فلق و ناس را مَعُودَتَيْنِ گویند .

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶۵ .

عصمت وی نمی‌زند چرا که حضرت خود را بشری چون مردم می‌داند و زندگی جسمانی او چون مردم است. عصمت او نیز به معنای تعالی روحانی وی و ارتباط او با خداست. ولی به هر حال لازم است موضوع را در جای دیگر و مجال وسیع‌تری بررسی کرد.

نکته دیگری که در ابتدای بحث باید متذکر شد این است که این دو سوره، جزء قرآن کریم می‌باشند و قرائت هر کدام از آنها در نماز بعد از حمد بی‌اشکال است. کمالین که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خود چنین می‌کردند، و لذا نظر «ابن مسعود» از اصحاب پیامبر که گفته است این دو سوره صرفاً تعویذی هستند که موجب حرز پیامبر شده‌اند، تفسیری شخصی است و هیچ‌کدام از مذاهب اسلامی از شیعه و سنت آن را نپذیرفته‌اند.^۱

این دو سوره حاوی تعلیماتی کلی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و همه مسلمین است و ضمن تذکر به وجود دشمن واقعی انسان یعنی ابلیس و دستیارانش، او را به توان تصرف آنها در نظام هستی باخبر می‌سازد. در این دو سوره ضمن بیان قطعی بودن شرور و آفات ابلیس و همه شیاطین جنی و انسی، این مطلب به صراحت مطرح می‌شود که تنها راه رهایی از این وسوسه‌ها پناه بردن به خداوندی است که پروردگار تمام خلایق، و مسلط بر همه و مبدأ و منتهای هستی می‌باشد. پس نه آن راهی درست است که برخی پیموده و شیطان را مولای خود قرار می‌دهند تا از گزند او در امان بمانند و نه راه برخی دیگر که به ابلیس ناسزا می‌گویند در حالی که خود سزاوار ملامت هستند.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : لا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ وَ تَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ.^۲

شیطان را ناسزا نگویند بلکه از شرش به خداوند پناه ببرید.

در فضیلت این دو سوره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

^۱ - ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۹۴.

^۲ - صحیح جامع، ۷۱۹۵.

أَنْزَلَتْ عَلَيَّ آيَاتٍ لَمْ يُنَزَّلْ مِثْلُهَا: الْمَعْوَذَاتَانِ.^۱

آیاتی بر من نازل شد، که مثل آنها نازل نشده است و آنها عبارتند از: معوذتان.

همچنین حضرت به یکی از اصحابش به نام «عقبه» می‌فرماید: آیا می‌خواهی دو سوره را به تو تعلیم دهم که افضل قرآن می‌باشند.

عقبه می‌گوید: گفتم: بلی و حضرت به من دو سوره معوذتین را یاد داد و خود در نماز صبحش آنها را قرائت کرد و به من فرمود: در هر حال هنگام قیام و خواب آن دو را بخوان.^۲

نیز روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ همواره حسن و حسین علیهما السلام را به این دو سوره تعویذ می‌فرمودند.^۳

و اما تفسیر اجمالی این دو سوره:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ».

با استعانت از نام خدائی که بخشش و رحمت گسترده کار مداوم وی است.

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم صبح که گریبان سیاهی شب را می‌شکافد، یا بگو پناه می‌برم به پروردگار تمام هستی که از عدم پا به حیات گذاشته‌اند و یا بگو پناه می‌برم به خداوند از فلق که چاهی است در جهنم شعله جهنم از آنجاست و یا دری است از درهای جهنم که وقتی بازگردد جهنم شعله‌ور می‌شود.
«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ».

پناه من به خدا از شر هر آن چیزی است که آفریده شده است چه از جنس انسیان و یا جنیان و یا هر مخلوق دیگری، مخلوقاتی که مسیر شر را پیموده‌اند و آفت سایر خلایق

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

^۳ - همان، ص ۷۱۷.

می گردند.

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ».

نیز پناه می برم به خدا از شر ظلمت شب که موجود شر را در رسیدن به اهدافش یاری می رساند، چه این که شرور و آفات در سیاهی شب پوشیده و مخفی می گردند و توان آفرینش شرور زیادتری می یابند.

«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ».

سومین چیزی که از آن به خدا پناه می بریم، شر جادوگرانی است که در گره ها می دمند و با سحر و افسون موجب تباهی می گردند و یا نفوس شریری که گره های محکم را با وسوسه های خود می گشایند.

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».

آخرین چیزی که در این سوره بایستی از آن به خدا پناه برد، شر حسود است آنگاه که حسد او شعله ور شود و یا تمام توان روحانی خود را در چشم خود جمع نماید و چشم زخم زند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ».

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم، سلطان مردم، معبود مردم، آن که توان رفع و دفع شرور بندگان را داراست، آن که تمام خلایق در سایه سلطنت او حرکت و سکون دارند و آن که همه خلایق به او رجوع می کنند و او جز خدای واحد کسی نیست.

«... ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنى تُصْرَفُونَ»^۱

این پروردگار شمامست و سلطنت از آن اوست، معبود واقعی هم اوست، به کجا می روید.

«مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ».

^۱- زمر / ۶.

پناه من به خدا از شر وسوسه‌انگیزی است که مفسده وسوسه‌اش آشکار است ولی آن را مخفی نموده و در نهایت خفا بدون این که دیده شود یا علامتی داشته باشد که بازشناخته شود، آن را وارد جان آدمی می‌کند و سپس آشکار می‌شود و البته هیچ‌گاه از ایجاد وسوسه خسته نمی‌شود.

«الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»

آن که وسوسه‌اش را بدون این که دیده شود، به عمق جان انسان وارد می‌کند، و قلب او را که مرکز اراده و شعور و ادراک اوست درمی‌نوردد.

«مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»

«من» یا بیان است برای وسواس خناس و در این صورت معنای آیه چنین است: پناه من به خدا از شر وسوسه‌های شیاطین چه این که آنها از جنس جتّیان باشند و یا از انسیان.

و یا «من» بیان برای ناس است و در این صورت معنای، آیه چنین است: پناه من به خدا از شر وسوسه‌های شیاطینی است که مأمور فریب جن‌ها و انسان‌ها هستند.

در آیه ذیل نیز همین دو احتمال را می‌توان طرح کرد:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...»^۱

همین‌طور دشمنانی از شیاطین جن و انس یا شیاطین مأمور جتّیان و انسیان در برابر هر پیامبری قرار دادیم.

مرحوم طبرسی خبری از ابن عباس نقل می‌کند که تفسیر دوم را تأیید می‌نماید توجه کنید:

انّ ابليس جعل جنده فریقین فبعث فریقا منهم الی الانس و فریقا الی الجنّ فشیاطین الانس و الجنّ اعداء الرّسل و المونّین.^۲

^۱ - انعام / ۱۱۲

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۴۹.

ابلیس سربازانش را دو دسته قرار داده گروهی را به سوی انسان‌ها و برخی را به طرف جنیان گسیل نموده است، پس شیاطین انسی و جنی دشمنان رسولان و مؤمنین هستند.

در پایان طرح آیات این دو سوره، بیان دو نکته لازم به نظر می‌رسد.

نکته اول: در سوره فلق از شرور چهاردسته و از جمله شر همه مخلوقات و شر ظلمت و تاریکی و شر جادوگران و نفسهای شریر، و شر حسود، به یک نام از اسماء خدا پناه می‌بریم «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ». ولی در سوره ناس از شرّ یک دسته «وَسُوَاسِ الْخَنَّاسِ» به سه نام (رب، ملک، اله) پناه برده می‌شود. شاید حکمت چنین چیزی اثر بسیار زیاد وسوسه در روح آدمی باشد و این که وسوسه ریشه‌ای است که همه شرور مطرح شده در سوره فلق از آن ناشی شده‌اند.

نکته دوم: کلمه ناس در این سوره پنج بار تکرار شده است و ممکن است هر بار به معنایی جداگانه باشد، مثلاً مراد از ناس در «بِرَبِّ النَّاسِ» اطفال باشند و رب (مربی) با اطفال مناسبت دارد، و مراد از آن در «مَلِكِ النَّاسِ» جوانان باشد و ملک که دلالت بر تدبیر و سلطنت می‌کند مناسب این دسته می‌باشد. و مراد از آن در «إِلَهِ النَّاسِ» پیران باشد، و اله که به معنای معبود است با عبادت آنان مناسبت دارد، و مراد از آن در «فِي صُدُورِ النَّاسِ» انسان‌های صالح باشد که شیاطین در قلوبشان وسوسه می‌کنند و مراد از آن در «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» طالحان هستند که خود اسبابی برای وسوسه می‌باشند.^۱

^۱ - ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۷.

و در نهایت

دشمنی شیطان قابل انکار نیست، چیزی که بارها در قرآن به آن تصریح شده است.

«.. إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۱

در آیه ذیل خداوند به عهدی که از خلایق گرفته بود تا از شیطان پیروی نکنند، اشاره کرده است.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۲

مراد از این عهد، عهدی است که خداوند در عالم ذر از انسان گرفت و به ذرات همه انسانها فرمود: آیا من

خدای شما نیستم «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» همه در پاسخ تأیید کردند و گفتند: «... قَالُوا بَلَى ...»^۳

نیز ممکن است مراد از این عهد، کلام انبیاء و پیامبران به مردم بوده باشد، آنان بارها خلایق را از اطاعت

شیطان برحذر داشته‌اند.

در قرآن کریم بارها انسانها از اطاعت شیطان برحذر داشته شده‌اند، مکرها و حیل‌های ابلیس برملا شده و

عداوت او در قرآن عیان گشته است. در این آیه نیز نتیجه پیروی از او را هم بیان فرموده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۴

شیطان دشمن شماست، شما هم او را دشمن شمارید، او پیروانش را به راهی می‌خواند که

^۱ - یوسف / ۵ .

^۲ - یس / ۶۰ .

^۳ - اعراف / ۱۷۲ .

^۴ - فاطر / ۶ .

سرانجامش جهنم است.

به توان شیطان در گمراهی بشر، تلاش او برای اغوای انبیاء، ایجاد آئین‌های کاذب غیرالهی و فرقه‌های مختلف، ترویج گناهان و... در مباحث گذشته آشنا شدیم. و نیز می‌دانیم که او به احدی رحم نمی‌نماید. نه فقیر را ترحم می‌کند و نه غنی را، نه احترام عالم را نگه می‌دارد و نه بی‌توجه به جاهل می‌باشد.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

فَاللَّهِ اللَّهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ وَ آجَلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ فَإِنَّهَا مَصِيدَةُ ابْلِيسَ الْعَظْمَى وَ مَكِيدَةُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مَسَاوِرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ، فَمَا تُكْدِي أَبَدًا وَ لَا تُشْوِي أَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَ لَا مُقَلًّا فِي طَمَرِهِ.^۱

خدا را در نظر بگیرید، خدا را در نظر بگیرید، از تعجیل عقوبت و کیفر سرکشی و ستم برحذر باشید و از سرانجام وخیم ظلم و زشتی عاقبت تکبر و خودپسندی که کمین‌گاه بزرگ ابلیس و مرکز کید و نیرنگ او است بهراسید. نیرنگی که با قلب مردان چون زهر کشنده می‌آمیزد و هرگز از تأثیر فرو نمی‌ماند و کسی از هلاکتش جان به‌در نمی‌برد، هیچ‌کس، نه دانشمند به‌خاطر دانشش و نه فقیر به‌واسطه جامه کهنه‌اش.

او با لشکر پیاده و سواره‌اش از هر چهار سو به انسان می‌تازد تا بلکه بر آدمی چیره شده و عقل او را برباید. حضرت امیر علیه‌السلام که خبر از ارتباط «زیاد بن ابیه» با معاویه را شنیده بود، به‌او نامه‌ای نوشت و وی را از سرانجام شوم این رابطه با خبر ساخت و معاویه را برای او چنین توصیف نمود:

فَاحْذَرُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ لِيَفْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ يَسْتَلِبَ غَرَّتَهُ.^۲

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

^۲ - نهج البلاغه، نامه ۴۴.

از معاویه بر حذر باش، او شیطان است که از هرسو به سراغ انسان می‌آید، از پیش و پس و از راست و چپ بر آدمی وارد می‌شود تا از غفلتش بهره جسته و بر او بتازد و عقل و خردش را برباید.

علاوه این که او از هر گروه یاران و اعوانی و لشکریانی خاص خود دارد.

فان له (ابلیس) من کلّ امة جنوداً و اعواناً و رجلاً و فرساناً.^۱

ابلیس از هر گروهی لشکرها و یاوران و نیز پیادگان و سواران دارد.

البته برخی سربازان و لشکریان او در حيله و نیرنگ و وسوسه‌گری از خود او برترند.

گویند: روزی پیرزنی با ابلیس روبه‌رو شد، پیرزن پرسید: تو کیستی؟ ابلیس پاسخ داد: شیطانم. آن دو بر سر توان فریب و مکر هر کدام، مدتی با یکدیگر مجادله کردند و در نهایت با هم قرار گذاشتند که تا غروب آفتاب به مکر مشغول شوند و غروب نزد هم حاضر گردند و اعمال خود را برشمرند.

همان روز عروس و دامادی تازه ازدواج کرده بودند، پیر زن دست‌های خود را رنگین کرد و نزد عروس رفت و عروس را در بغل گرفت و دست‌هایش را گردن او انداخت و به او تبریک گفت، سپس نزد تازه‌داماد آمد و با هزار آه و ناله گفت: همسرت را با رنگری دیدم که دست در کمند وی انداخته بود. مرد به سرعت نزد همسرش آمد و آثار رنگ بر لباس او دید و بدون درنگ همسرش را به قتل رسانید. عجزه خود را به اقوام عروس رساند و ماجرای کشته شدن دخترشان را تعریف کرد، نزدیکان عروس سررسیدند. و شوهر را قصاص کردند. سپس عجزه نزد اقوام شوهر آمد و گفت: فرزندان همسرش را به غیرت کشته ولی بستگان عروس او را به قتل رسانیدند، بستگان مرد هم سررسیدند و عده‌ای بسیار در نزاع دو دسته کشته شدند.

غروب شد، پیر زن ابلیس را دید که بر درگاهی ایستاده است، گفت: چه می‌کنی؟

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

ابلیس پاسخ داد: مرد و زنی نامحرم در این محیط خلوت نشسته‌اند، مشغولم آنها را به هم نزدیک کنم، تو چه کرده‌ای؟ عجزه داستانش را تعریف کرد، ابلیس با تعجب گفت: البته تا این دو به هم نرسند، فتنه‌جویی چون تو به وجود نمی‌آید.

ابلیس و فرزندان و ذریه‌اش و نیز اعوان و انصارش و لشکر گرانس چون خیل زنبوران که بر تکه گوشتی گرد آیند، در اطراف آدمی جمع می‌شوند و شیوه‌های کارآمد و مختلف فریب را در مورد وی آزمایش می‌کنند.

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ الشَّيَاطِينَ أَكْثَرُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الزَّنَابِيرِ عَلَى اللَّحْمِ.^۱

و بسیار ماهرانه ابزاری مناسب شأن و موقعیت هر کس و مطابق ظرفیتش می‌یابند.

گویند: روزی فرعون خوشه‌ای انگور به دست داشت. ابلیس به شکلی مجسم شد و پرسید: آیا می‌توانی آنها را به مروارید تبدیل کنی؟ فرعون پاسخ منفی داد. ابلیس سحر نمود و خوشه به مروارید تبدیل شد. فرعون گفت: تو مرد استادی هستی، ابلیس با شنیدن این سخن به صورت فرعون سیلی کوفت و گفت: مرا با این استادی به بندگی هم قبول نکردند، چگونه تو را با این حماقت به خدایی می‌پذیرند؟

انبوه شیاطین مأمور فریب هر مؤمنی، بدان حد است که با مرگ او، گروهی از جمعیت شیاطین که به وی مشغول بوده‌اند بیکار می‌شوند.

قال الباقر علیه السلام: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ خَلِيَ عَلَى جِيرَانِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ عِدَّةَ رَبِيعَةٍ وَ مُضَرَ، كَانُوا مُشْتَعِلِينَ بِهِ.^۲

او هرگز از کار خود خسته نمی‌شود و حتی آن دم که امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، به امر الهی ظاهر می‌شود و ندای عدالت بلند می‌گردد او هم فریاد باطل سر می‌دهد. امام صادق به نقل از امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۱۱.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۲۲.

يُنَادِي مُنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيِّ وَشِيعَتِهِ، ثُمَّ يُنَادِي ابْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي آخِرِ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي السُّفْيَانِي وَشِيعَتِهِ فَيَرْتَابُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمُبْطِلُونَ.^۱

منادی از آسمان در ابتدای روز ندا می‌دهد که حق با علی و شیعیان اوست. سپس ابلیس که از رحمت خدا دور باد در پایان روز ندا بلند دهد که حق با سفیانی و پیروان اوست و همین باعث می‌شود اهل باطل به شک افتند. و نهایت کار او زمانی است که آدمی را به کفر بکشاند و با همان حال از دنیا برود. به هر حال کید و مکر او بسیار قوی است و این که در آیه شریفه ذیل از ضعف مکر ابلیس سخن به میان آمده است:

«... إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا.»^۲

مراد از آن، ضعف کید او در برابر مکر الهی است، چرا که هیچ قدرتی به قدر خداوند توان چاره‌اندیشی ندارد.

«وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.»^۳

آری، مکر او در مقابل کسانی که ظرفی برای وسوسه ابلیس نساخته‌اند و خدا نیز به همان ثابت‌قدمشان کرده است، بسیار ضعیف است، چون پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: من شیطان همزاد خود را مطیع خود ساخته‌ام.

ولی مکر او در مقابل مخلوقان دیگر خدا همان‌طور که بیان شد بسیار قوی است و هیچ‌کس را ایمنی از مکر او نیست.

بعد از ظهور شقاوت ابلیس و اخراج او از بهشت، جبرائیل و میکائیل، گریه سردادند. خدا پرسید: چرا می‌گریید؟ عرض کردند: ما از مکر تو ایمن نیستیم. وقتی شیطان با آن

^۱ - همان، ج ۵۲، ص ۲۰۶.

^۲ - نساء / ۷۶.

^۳ - آل عمران / ۵۴.

همه دانش و عبادت، و با یک گناه از درگاهت رانده شد، ما چگونه ایمن شویم؟ خداوند نیز در پاسخشان فرمود: حقّ این است که هرگز ایمن نباشید.^۱

اینها همه از یک سو، و از سوی دیگر، نفس که دشمن‌ترین دشمنان است، **قال رسول الله** صلی الله علیه و آله: **أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ**.^۲ چنان ظریف و دقیق مورد وسوسه ابلیس و شیاطین قرار می‌گیرد که گاه عقل را مردد ساخته و به او می‌باوراند که وسوسه نیست بلکه الهام است، و چه بسا انسان سالها در راهی قرار می‌گیرد و تصور کند هدایت یافته است، غافل از این که او در این مدت عمر مطیع همزاد شیطانی خود بوده و نفس همواره صحت مسیرش را به وی تزریق کرده است.

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيبُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يُحْسِبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ»^۳

هر که از یاد خدای رحمان دل برگرداند، او را به شیطان وامی‌گذاریم که همواره همراهش باشد، شیاطین آنها را از راه خدا بازمی‌دارند و آنان گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند.

و البته چه بسا سالها زحمت و تلاش و انجام کارهای شایسته به واسطه خبثت طینت حاصله از رسوبات گناه، در آخرین روزهای زندگی به یغما رود.

حضرت امیر علیه السلام بعد از جنگ بصره، برکشتگان جمل می‌گذشت، نظرش به طلحه افتاد. فرمود: او را بنشانید او را نشانند، سپس به او فرمود:

إِنَّهُ كَانَتْ لَكَ سَابِقَةٌ لَكِنَّ الشَّيْطَانَ دَخَلَ مِنْخَرَيْكَ فَأَوْرَدَكَ النَّارَ^۴

تو دارای سابقه‌ای بودی ولی شیطان در بینی تو نفوذ کرد و تو را وارد آتش نمود.

^۱ - محجّه البیضاء، ج ۷، ص ۳۰۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۶.

^۳ - زخرف / ۳۶ و ۳۷.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۰۰.

آری، او ید طولائی در دفاع از حریم اسلام داشت ولی... .

دوستش زبیر نیز تا قبل از تولد فرزند شومش از اهل بیت شمرده می‌شد.

قال علی علیه السلام : ما زالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مَنَّا اهلَ البیتِ حتّٰی نَشَأَ اِبنَهُ المَشْنُومُ عبدُالله^۱.

و نظیر آندو کم نیستند.

پس ای انسان موقعیت ابلیس را قبل از گناه به خاطر آور، در عوامل طرد او از آنهمه نعمت دقت کن، از سوگندش به فریب آدمیزادگان و عناد همیشگی او با آنان غافل مشو، گستره مانور او را ببین، انبوه لشکریان جنی و انسی او را بنگر، ابزارهای او را دریاب، به مکر و کید عظیم او که برجستگانی را در کام خویش درنوردیده پی بر، همواره همزاد خود را چون حریف خود بین، در وسوسه‌های خفی او که به شکل حقّ نمایان می‌شود اندیشه کن، و به یاد آخرین حرکات او باش، عوامل رهایی از چنگالش را محقق نما، بندگی خدا را به هیچ لذّتی مفروش و در نهایت از شرورش به خدا پناه بر.

«وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَ اَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ يَخْضُرُونِ»^۲.

و البته هرگز از رحمت ارحم الرحمین مأیوس مشو.

قال الصادق علیه السلام : إذا كان يومَ القیمَةِ نَشَرَ اللهُ تبارک و تعالی رَحْمَتَهُ حتّٰی یَطْمَعَ اِبلیسُ فی رَحْمَتِهِ^۳.

چون روز قیامت فرا رسد، خدای متعال رحمتش را پراکنده می‌سازد تا این‌که ابلیس طمع کسب رحمت او می‌یابد.

چرا که رحمت او بر هر چیزی فائق است.

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۴۵۳ .

^۲ - مؤمنون / ۹۷ - ۹۸ .

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۳۶، این روایت در ج ۷، ص ۲۸۷ از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است .

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱

رَبَّنَا امْنًا فَأَغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

خدای متعال را شاکرم که توفیق به پایان رساندن این مجموعه را عطا فرمود. امید که رحمت واسعه‌اش، خوانندگان معظم و حقیر را شامل گردد و این بضاعت بتواند مایه توجه خاتم‌الأنبياء علیه‌السلام و عنایت خاتم‌الأوصیاء «عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف» را فراهم نماید. انشاءالله .

الهی در راه مستقیم خودت ثابت‌قدمان دار، به معارف دین آشنایمان گردان، از شرور نفس و وسوسه‌های ابلیس و دیگر شیاطین ایمنی بخش، دعای امام عصر را در باره ما به اجابت رسان، آن وجود شریف را از هرگزند مصون دار و درد گران دردمندان در فراق او را با ظهورش التیام بخش. آمین یا رب‌العالمین
قم المقدسه
علی غضنفری

منابع و مصادر

بعد از قرآن کریم و نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه.

- ابلیس، عباس محمود عقاد.

- ابلیس‌نامه، محسن غفاری

- ازدواج در آئینه حدیث، علی غضنفری.

^۱- اعراف / ۱۵۶ .

- ارشاد القلوب، ابو محمد ديلمى.
- استعاذه، سيد عبدالحسين دستغيب.
- الاستبصار، أبو جعفر محمد بن الحسن طوسى، م ٤٦٠، چاپ چهارم ١٣٦٣ ش، خورشيد، قم، دارالكتب الاسلاميه.
- اقبال الاعمال، سيد رضى الدين على بن موسى جعفر بن طاووس، م ٦٦٤، چاپ اول ١٤١٤، دفتر تبليغات اسلامى.
- الامالى صدوق، ابو جعفر محمد بن على بابويه قمى شيخ صدوق، م ٣٨١، چاپ اول ١٤١٧، مؤسسۀ بعثۀ.
- الامالى سيد مرتضى، شريف المرتضى، م ٤٣٦، چاپ اول ١٣٢٥ هجرى، كتابخانه حضرت آيت الله العظمى المرعشى النجفى قم، جامعه مدرسین.
- الامالى، الشيخ الصدوق، م ٣٨١، جامعه مدرسین.
- امالى شيخ طوسى، طوسى، م ٣٨٥، چاپ اول ١٤١٤، مؤسسۀ البعثۀ.
- امالى شيخ مفيد، م ٤١٣، اسلاميه، جامعه مدرسین قم.
- انوار النعمانيه، سيد نعمت الله جزايرى.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، م ١١١٠، چاپ دوم ١٤٠٣، دارالوفاء، بيروت.
- بحار الانوار فى تفسير المأثور القرآن، چاپ ايران.
- البرهان، سيد هاشم حسيني بحراني، بعثۀ، قم.
- تاريخ انبيا، سيد هاشم رسولى محلاتى.
- تاريخ طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى.
- التبيان فى تفسير القرآن، أبو جعفر محمد بن الحسن طوسى، م ٤٦٠، چاپ اول ١٤٠٩ دفتر تبليغات اسلامى.
- تحف العقول، ابن شعبه حرانى، م قرن چهارم، چاپ دوم ١٤٠٤ ق، جامعه مدرسین.

- تذکره/الأولیاء، فریدالدین عطار نیشابوری.
- تفسیر آصفی، مولی محمد حسن فیض کاشانی، م ۱۰۹۱، چاپ اول ۱۴۱۸، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- تفسیر البرهان، سید هاشم حسینی بحرانی، البعثه، قم.
- تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن، أبو جعفر محمد بن الحسن طوسی، م ۴۶۰، چاپ اول ۱۴۰۹ دفتر تبلیغات اسلامی.
- تفسیر الثعالبی (الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن)، عبدالرحمن بن محمد ثعالبی المالکی، م ۸۷۵، چاپ اول ۱۴۱۸ دارأحیاء التراث العربی، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- تفسیر جامع البیان عن تأویل آی القرآن، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، م ۳۱۰، چاپ ۱۴۱۵ دارالفکر، بیروت.
- تفسیر جامع الجوامع، أبو علی فضل بن حسن طبرسی، م ۵۶۰، چاپ اول ۱۴۱۸ مؤسسه نشر اسلامی.
- تفسیر جلالین، جلال الدین سیوطی، م ۹۱۱، دارالمعرفه، بیروت.
- تفسیر الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، م ۹۱۱، چاپ اول ۱۳۶۵ الفتح، جده، دارالمعرفه، بیروت.
- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر، أبو الفرج جمال الدین عبد الرحمن بن علی بن محمد الجوزی القرشی، م ۵۹۷، چاپ اول ۱۴۰۷ دارالفکر بیروت.
- تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی البروسوی، دارالفکر، بیروت.
- تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد.
- تفسیر سفیان ثوری، أبو عبد الله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی، م ۱۶۱، چاپ اول ۱۴۰۳ دارالکتب العلمیه، بیروت.
- تفسیر سوره حمد، محمداقصر حکیم، معاصر، چاپ اول ۱۴۲۰ شریعت، مجمع الفکر

الاسلامى.

- تفسير الصافى، مولى محسن فيض كاشانى، م ١٠٩١، چاپ دوم ١٤١٦ مؤسسه الهادى، مكتبة الصدر.
- تفسير عياشى، ابونضر محمد بن مسعود بن عياش سلمى سمرقندى، م ٣٢٠، المكتبة العلمية الاسلامية.
- تفسير فى ظلال القرآن، سيدقطب، دارالشروق ، القاهرة.
- تفسير القرآن العظيم، أبو الفراء اسماعيل بن كثير قرشى دمشقى، م ٧٧٤ چاپ ١٤١٢ دارالمعرفة، بيروت.
- تفسير القرطبي، شمس الدين ابو محمد قرطبي، م ٦٧١، چاپ ١٤٠٥ داراحياء التراث العربى، مؤسسه التاريخ العربى، بيروت.
- تفسير قمى، ابو الحسن على بن ابراهيم قمى، م ٣٢٩، چاپ سوم ١٤٠٤، مؤسسه دارالكتاب.
- تفسير الكشاف، جارالله زمخشرى، م ٥٣٨، دارالكتب العلمية، بيروت.
- تفسير كنزالدقائق، ميرزا محمد مشهدى قمى، م ١١٢٥، چاپ اول ١٤١٧ مؤسسه نشر اسلامى زير نظر جامعه مدرسين.
- تفسير مجمع البيان فى علوم القرآن، أبو على فضل بن حسن طبرسى، م ٥٦٠، چاپ اول ١٤١٥ مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.
- تفسير المنار، محمد رشيد رضا، دارالمعرفة، بيروت.
- تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه السلام، م ٢٦٠، چاپ اول ١٤٠٩ مهر، مدرسه الامام المهدي.
- تفسير الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائى، م ١٤٠٢، مؤسسه نشر اسلامى زير نظر جامعه مدرسين.

- تفسير نورالثقلين، عبد علي بن جمعة عروسي حويزي، م ١١١٢، چاپ چهارم ١٤١٢، مؤسسه اسماعيليان.
- تنبيه الخواطر، ابوالحسين ورام بن ابى فراس.
- ثواب الاعمال، ابوجعفر محمد بن علي بابويه قمى.
- تهذيب الاحكام، ابوجعفر محمد بن حسن طوسى، م ٤٦٠، چاپ چهارم ١٣٦٥ شمسى، دارالكتب الاسلاميه، قم.
- ثواب الاعمال، ابو جعفر محمد بن علي بابويه قمى شيخ صدوق، م ٣٨١، چاپ دوم ١٣٦٨، منشورات رضى، قم.
- جهان بزرگ، موريس مترلينگ، ترجمه منصورى.
- چشم روشن، غلامحسين يوسفى.
- الخصال، بابويه قمى شيخ صدوق، م ٣٨١، جامعه مدرسين حوزه علميه، قم.
- دعائم الاسلام، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون التميمى المغربى، م ٣٦٣، دارالمعارف.
- رساله لبالباب، محمد حسين حسيني تهرانى.
- السحر والسحرة، ابراهيم كمال ادهم.
- السحر والسحرة، سعد المرصفى.
- سفينه البحار، شيخ عباسى قمى.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، م ٦٥٦، منشورات مكتبه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، داراحياء الكتب العربيه.
- الشيطان فى فكر الاسلامى، حسين سليمان سليمان.
- صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، م ٢٥٦، دار ابن كثير.
- صحيح بخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، م ٢٥٦، دارالفكر، بيروت، مطبعة الاعتدال،

دمشق.

- صحيح جامع، محمد ناصرالدين بائي.
- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيسابوري، م ٢٦١، دار الفكر، بيروت.
- صحيح مسلم با شرح نووي، م ١٤٠٧، دارالكتب العربي، بيروت.
- الصحيفة السجادية، امام زين العابدين عليه السلام، م ٩٤، دفتر انتشارات اسلامي، جامعه مدرسين حوزة علميه، قم.
- الصحيفة السجادية (ابطحى)، امام زين العابدين عليه السلام، م ٩٤، چاپ اول ١٤١١ نمونه قم، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام.
- عالم الجن، عبدالكريم فوقان عبيدات.
- عالم السحر والشعوذه، عمر سليمان اشقر.
- عده الداعي، احمد بن فهد الحلبي، م ٨٤١ هجري، حكمت قم، مكتب الوجداني قم.
- عرفان و تصوف، داود الهامي.
- علل الشرايع، ابو جعفر محمد بن علي بابويه قمي.
- عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينية، ابن ابي جمهور الاحسائي، حدود ٨٨٠، چاپ اول ١٤٠٣ ق، شيدا، قم.
- عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابو جعفر محمد بن علي بابويه قمي شيخ صدوق، م ٣٨١، چاپ اول ١٤٠٤، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت.
- عيون الحكم والمواعظ، علي بن محمد ليثي واسطی، م قرن ششم هجري، چاپ اول ١٣٧٦ شمسی، دارالحدیث.
- الغدير، الشيخ عبدالحسين اميني، م ١٣٩٢، دارالكتب العربي بيروت.
- غرر الحكم، عبدالواحد آمدی تمیمی.
- فريدون، وزارت نفت.

- فصول المختاره، شيخ مفيد.
- الفصول المهمه، مرحوم حرّ عاملي.
- فقه السنه، شيخ سيد سابق.
- كافي، كليني، م ٣٢٨، ٣٢٩، سوم، ١٣٨٨ هجري، حيدري، دارالكتب الاسلاميه آخوندي.
- كنز العمال، متقى هندي، م ٩٧٥ مؤسسه الرساله، بيروت.
- كنزالفؤاد، ابن فتح محمد بن علي كراجكي، م ٤٤٩، چاپ دوم ١٤١٠، مكتبه المصطفوي قم.
- لسان العرب، ابن منظور، ٧١١، اول، ١٤٠٥، داراحياء التراث العربي، نشرادب حوزه.
- لغت نامه دهخدا، علي اكبر دهخدا.
- مثنوي معنوي، جلال الدين مولوي.
- محجّه البيضاء، محمد بن مرتضى، مولى محسن فيض كاشاني.
- مجمع الاوسط، طبراني.
- مجمع البحرين، الطريحي، طراوت، مرتضوي.
- مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نوري، م ١٣٢٠، چاپ اول ١٤٠٨، مهر قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
- مسند احمد، احمد بن حنبل، م ٢٤١ دارالصادر، بيروت.
- مستدرک سفينه البحار، علي نمازي شاهرودي، م ١٤٠٥ هجري، چاپ ١٤١٩، مؤسسه انتشارات جامعه مدرسين، قم.
- مشكوه الانوار، ابوالفضل علي طبرسي.
- مصباح كفعمي، ابراهيم بن علي عاملي كفعمي.
- معاني الاخبار، ابوجعفر محمد بن علي بابويه قمي.
- معجم الفروق اللغويه، ابوهلال عسكري.
- معجم مقاييس اللغه، ابواليس احمد بن فارس بن زكريا، ١٤٠٤، مكتب الاعلام الاسلامي،

مکتب الاعلام الاسلامی.

- مناقب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی.
- مناقب اهل بیت، موسی حیدر شیروانی.
- من لا یحضره الفقیه، ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی، م ۳۸۱، چاپ ۱۴۱۰ دار الکتب الاسلامیه.
- المنجد فی الغه والاعلام، لوئیز، دارالمشرق انتشارات اسماعیلیان.
- مواعظ العددیة، محمد بن حسن حسینی.
- النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر، ۶۰۶، مؤسسه اسماعیلیان.
- نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، محمد باقر محمودی، معاصر، چاپ اول ۱۳۹۶، دارالتعارف للمطبوعات.
- وسائل الشیعة (آل البيت)، حر عاملی م ۱۱۰۴، چاپ دوم، ۱۴۱۴، مهر قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- وسائل الشیعة، محمد بن حسن حر عاملی، م ۱۱۰۴، چاپ پنجم ۱۳۹۸ مکتبه الاسلامیه، طهران.

دیگر آثار مؤلف

منشوراتی که به فضل خداوند تاکنون

از مؤلف چاپ شده است.

بیان روان، انتشارات میثم تمار، ۱۳۷۶، ۱۵۰۰۰ نسخه، چاپ پنجم، قطع

- وزیری، ۳۲۸ صفحه، ۷۵۰۰ ریال.
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه (ویرایش اول)**، انتشارات طاووس بهشت، ۱۳۷۹، ۲۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۳۲۰ صفحه، ۱۴۰۰۰ ریال.
- الاضواءالفقهیه رساله فی البلوغ**، انتشارات طاووس بهشت، ۱۳۸۰ش، ۱۴۲۲ق، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۱۶۰ صفحه، ۸۵۰۰۰ ریال.
- ازدواج و آداب زناشوئی در آئینه حدیث**، انتشارات لاهیجی، ۱۳۸۲، ۲۰/۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، قطع وزیری، ۲۲۴ صفحه، ۸۵۰۰ ریال.
- ره رستگاری**، جلد اول، انتشارات لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۴۱۶ صفحه، ۲۰۰۰۰ ریال.
- ره رستگاری**، جلد دوم، انتشارات لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۴۲۸ صفحه، ۲۰۰۰۰ ریال.
- ره رستگاری**، جلد سوم، انتشارات لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۴۰۸ صفحه، ۲۰۰۰۰ ریال.
- اخلاق در قرآن و اسلام**، جلد اول، انتشارات عصر غیبت، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۶۰۸ صفحه.
- اخلاق در قرآن و اسلام**، جلد دوم، انتشارات عصر غیبت، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۶۰۸ صفحه.
- زفاف**، انتشارات نیلوفرانه، ۱۳۸۳، ۳۰/۰۰۰ نسخه، چاپ ششم، قطع رقی، ۲۰۸ صفحه، ۱۲۰۰۰ ریال.
- شگفتیهای عالم برزخ**، انتشارات نیلوفرانه، ۱۳۸۳، ۱۸/۰۰۰ نسخه، چاپ ششم، قطع رقی، ۱۹۲ صفحه، ۱۰۰۰۰ ریال.
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه (ویرایش دوم)**، انتشارات نیلوفرانه،

- ۱۳۸۵، ۲۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۳۴۴ صفحه، ۲۱۰۰۰ ریال.
- تجوید قرآن**، انتشارات نیلوفرانه، ۱۳۸۵، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع رقعی، ۱۶۰ صفحه، ۱۲۰۰۰۰ ریال.
- مستندات نهج الفصاحه**، انتشارات عصر غیبت، ۱۳۸۶، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۶۸۸ صفحه، ۵۷۰۰۰ ریال.
- تفسیر النبی** صلی الله علیه وآله، انتشارات عصر غیبت، ۱۳۸۶، ۵۰۰۰ نسخه، چاپ اول، قطع وزیری، ۳۰۴ صفحه، ۲۸۰۰۰ ریال.

تألیفات آماده چاپ

- * اسرار التکرار
- * سرنوشت انسان
- * اسباب نزول آیات
- * مبانی و مناہج تفسیری

* رساله محشی مراجع تقلید
* مبانی تشیع در منابع تسنن

تألیفات در حال انجام

* اصول ادبیات عرب
* حجاب دل
* حدیث شناسی
* روش تحقیق
* ترجمه ناپذیری قرآن
* احکام فقهی زنان
* جامیعت قرآن
* آیات متماثل
* مجموعه مباحثی در علوم قرآن